

# استراتژی قیام و سرنگونی

(کتاب اول)

مسعود رجوی

# استراتژی قیام و سرنگونی

## اشرف کانون استراتژیکی نبرد

نقدینه بزرگ ملت در مبارزه آزادیبخش با رژیم ولایت

پیام به رزمندگان آزادی

و نیروهای دموکراتیک در سراسر میهن اشغال شده

سلسله آموزش برای نسل جوان در داخل کشور

مسعود رجوی - ۳۰ دی ۱۳۸۸



## فهرست

۳	چند نکته و یادآوری
۱۹	..... مقدمه
۲۵	<b>فصل اول – تعریف چند کلمه</b>
۲۷	..... مثال اول، کالری
۲۷	..... مثال دوم، انسان و تعریف «انسان»
۳۰	..... انسان موحد
۳۱	..... مثال سوم، کلمه تعریف
۳۲	..... دجالگری
۳۷	<b>فصل دوم – مسیر طی شده</b>
۴۰	..... اولین دیدار با خمینی
۴۱	..... تعطیل دفاتر پدر طالقانی و شهادتین گفتن مجاهدین
۴۵	..... یک عقب‌نشینی تحمیلی از جانب خمینی
۴۷	..... آخرین دیدار با خمینی
۵۰	..... رفت و آمدهای مستمر به قم و دیدارهای مکرر
۵۳	..... با اعضای «شورای انقلاب» خمینی
۵۴	..... درگذشت پدر طالقانی
۵۴	..... اعلام جنگ غیررسمی با مجاهدین از سوی خمینی

۶۰	..... اولین انتخابات ریاست جمهوری
۶۵	..... اولین انتخابات مجلس شورای ملی
۷۵	..... از ۲۲ بهمن تا امجدیه
۷۶	..... امجدیه و بازتابهای آن در درون رژیم
۸۱	..... تصمیم‌گیری خمینی
۸۲	..... اعلان جنگ رسمی و علنی در ۴ تیر ۱۳۵۹
۸۴	..... ۵۰۰ هزار میلیشیا و تعطیل دفاتر در ۲۵۰ نقطه
۸۷	..... گواهی اصدار
۹۲	..... تظاهرات مادران و آخرین اخطار خمینی
۹۴	..... قیام ۳۰ خرداد

### فصل سوم - اصلاحات و سوابق آن در رژیم ولایت فقیه

۱۰۱	..... اصلاحات خمینی و حکم هشت ماده‌یی
۱۰۴	..... موضع مجاهدین
۱۰۶	..... اصلاحات خاتمی
۱۱۰	..... بالاترین دستاورد آخوند خاتمی برای رژیم
۱۱۱	..... آرمان و اسلوب خاتمی
۱۱۲	..... تعریف استحاله و الزام رفرم در رژیم ولایت فقیه
۱۱۳	..... تعریف و معیار تشخیص اصلاح‌طلبان واقعی
۱۱۵	..... اگر خاتمی در برابر ولی فقیه می‌ایستاد
۱۱۷	..... یک یادآوری تاریخی
۱۱۸	..... یادآوری ضروری دیگر
۱۲۳	.....

### فصل چهارم - گریزی به اشرف در صحرای عراق

۱۳۳	..... جبهه متحد ارتجاع و بخش ولایت فقیه در عراق
۱۳۶	..... علیه اشرف و مجاهدانش
۱۴۴	..... نگاهی به مواضع شورای ملی مقاومت ایران
۱۴۸	..... تعریف اصل و قانون
۱۵۱	..... اصل وحدت و همبستگی نیروها علیه استبداد مذهبی
۱۵۲	..... ارائه جایگزین، مرحله عالی تکامل وحدت و همبستگی نیروها

### فصل پنجم - همسویی اصلاح‌طلبان واقعی با مقاومت

۱۵۹	.....
۱۶۵	..... آخرین فرصت

۱۶۸	..... سرنوشت
۱۷۳	<b>فصل ششم - قیام و انقلاب</b>
۱۷۷	..... خمینی و مجاهدین هرکدام با انقلاب ضدسلطنتی چه کردند؟
۱۷۹	..... عهد مجاهدین و مقاومت ایران برای آزادی خلق و میهن
۱۸۳	..... اپورتونیسیم، عارضه قیام
۱۸۵	..... قیام و اپورتونیسیم چپ و راست
۱۸۶	..... تهدید اصلی
۱۹۴	..... نکته‌یی درباره سلسله مراتب تضادها
۱۹۷	<b>فصل هفتم - درسهای قیام در روز عاشورا</b>
۲۱۹	<b>فصل هشتم - جبهه خلق و استراتژی سرنگونی</b>
۲۲۴	..... استقبال از هرگونه فاصله گرفتن از دیکتاتوری
	..... و بازگشت به جبهه مردم ایران
۲۲۶	..... اندرز و پیشنهاد به خبرنگاران
۲۳۲	..... از مهندس بازرگان یاد بگیرید!
۲۳۴	..... اشاره‌یی به قیام مجاهدین در ۵ مهر ۱۳۶۰
۲۳۸	..... صداقت مجاهدی
۲۴۰	..... گواهان زنده حماسه ۵ مهر
۲۴۳	..... سخنرانی بازرگان در مجلس ارتجاع پس از ۵ مهر
۲۴۹	..... باز هم خاطراتی از مهندس بازرگان
۲۵۳	..... جبهه خلق و ادامه بحث درباره بازگشت به این جبهه و خروج از آن
۲۵۴	..... درباره سلطنت طلبی
۲۶۹	<b>فصل نهم - سخنی با مجاهدین، همراه با یک تعهد مشخص</b>
۲۷۵	..... یک تعهد مشخص
۲۷۹	<b>فصل دهم - شناخت و تعریف رژیم دجال و ضدبشری ولایت فقیه</b>
۲۸۲	..... مبارزه چیست
۲۸۶	..... سازمان مخفی
۲۸۷	..... درس اول
۲۸۹	..... شناسایی دشمن
۲۹۰	..... ویژگی تاریخی و طبقاتی رژیم
۲۹۴	..... رژیم دجال و ضدبشری ولایت فقیه
۲۹۸	..... کودتای نظامی در رژیم ولایت
۲۹۸	..... صدور ارتجاع و جنگ باعراق

۳۰۰	..... ابزارسرنگونی
۳۰۷	<b>فصل یازدهم – دجالیت و تحریف</b>
۳۱۰	..... ماکیاولیسم سیاسی
۳۱۱	..... حق مردم برحاکمیت
۳۱۳	..... عدل الهی
۳۱۵	..... عدل نخستین اصل مذهب شیعه جعفری
۳۱۹	..... عدالت اجتماعی
۳۲۴	..... قاعده تطبیق
۳۲۵	..... معنی اسلام
۳۲۷	..... مفهوم توحیدی عید
۳۳۱	..... معیارهای جامعه توحیدی
۳۳۳	..... توحید بی محتوا
۳۳۴	..... دشمن دانش و پیشرفت
۳۳۹	<b>فصل دوازدهم – نمونه‌های دجالگری</b>
۳۴۱	..... مصدق مسلم نبود
۳۴۳	..... سیاهکل، حادثه آفرینی استعمار
۳۴۴	..... حق رای زنان، مخالف دیانت مقدسه و برخلاف چند حکم ضروری اسلام
۳۴۶	..... بزدلی و بوقلمون صفتی
۳۵۷	..... زیردرخت سیب
۳۶۵	..... خبرگان به جای موسسان
۳۷۳	..... رویا رویی با خمینی بر سر رفراندم
۳۷۹	..... جبهه ضد ارتجاع
۳۹۳	..... مفهوم انقلاب اسلامی
۴۰۰	..... از شگفتیه‌های روزگار خمینی
۴۰۳	..... آزمایش خبرگان و قانون اساسی رژیم
۴۰۵	..... روحانیت شیعه بر سر دوراهی تاریخی پیام مجاهدین به روحانیت مبارز
۴۰۸	..... افول خمینی
۴۰۹	..... جبهه ملی مرتد است
۴۱۵	..... پاسخ خمینی به نامه مجاهدین
۴۲۴	..... طلسم اختناق
۴۲۶	..... آرزو و پیام مصدق
۴۲۷	..... رویارویی دو اسلام
۴۳۵	..... دجالگری خمینی در ۲۵ خرداد ۱۳۶۰

۴۳۸	..... آخرین قطره های آزادی
۴۴۷	..... نامه به دکتر سنجابی
۴۵۳	..... گواهی دکتر سنجابی





سلام به زنان و مردان اشرف‌نشان که در اثنای قیام فریاد می‌زنند «ما زن و مرد جنگیم، بجنگ تا بجنگیم»،  
سلام به بچه‌های بی‌ترس و بیم که در قیام عاشورا فریاد می‌زدند «ما بچه‌های جنگیم، بجنگ تا بجنگیم»،  
و سلام به هواداران و پشتیبانان مجاهدین خلق ایران و خواهران و برادران مجاهد در داخل کشور،  
قسمتی از پیامها و نامه‌ها و سؤالهایی را که از راههای مختلف فرستاده بودید، دریافت کردم. در برابر عواطف بی‌آلایش و چشمه زلال و شفاف احساسات پاکتان، به‌خصوص در مورد نشستهای «فاتحان» و «کارزار پیروزی» و پیامهای ۱۳آبان و ۱۶آذر و پیام قیام عاشورا، هیچ نمی‌گویم الا این که خدا به من و به همه مجاهدین شایستگی وفای به عهد با خلق و خالق را بدهد. آن‌چنان که تا آخرین نفس و تا آخرین قطره خون، مجاهد زندگی کنیم و مجاهد بمیریم. باشد که در تاریخ این خلق و این میهن، نام و سنت نیک باقی بماند.  
فراتر از این، هر مجاهد خلق و هر عضو یا هوادار و پشتیبان این مقاومت، باید به‌جای «کرده»های خود ولو مثبت، «ناکرده»ها را ببیند و بخواند و نسبت به همین «ناکرده»ها عذر تقصیر بخواند و پوزش بطلبد. ناکرده‌هایی اعم از کوچک و بزرگ که می‌توانستند یک روز یا یکساعت یا یک دقیقه و حتی یک ثانیه و به‌اندازه یک گرم، امر خطیر سرنگونی و نیل به آزادی و حاکمیت خلق قهرمان را تسریع کند یا در آن تاثیر بگذارد. و حالا می‌خواهم با پاسخ دادن به بخشی از سؤالهای شما، اندکی از ناکرده‌های بسیار را در حدی که تجربه کرده‌ام و می‌دانم، جبران کنم. کاش امکان نشست یا ارتباط جمعی می‌داشتیم اما چاره‌یی نیست و فعلاً باید به همین شیوه قناعت کرد.



## چند نکته و یادآوری

قبل از شروع بحث، چند نکته را متذکر می‌شوم:

**اول** این که، برای پاسخ به سؤالهای ایدئولوژیک، به متون و کتابها و جزوات مجاهدین و مخصوصاً به بحثهای تبیین جهان<sup>(۱)</sup> مراجعه کنید. فقط در این باره این را بدانید آن چه را که رژیم در این سالها در زندانها و یا در ارگانهای خودش تحت نام مجاهدین توزیع و چاپ کرده است، اعتباری ندارد. یا تماماً مجعول است یا در آن عمداً دست برده‌اند تا به مصرفی که می‌خواهند برسد و چیزی را که می‌خواهند القا کند. در این زمینه هم اعتبار آن چه رژیم و وزارت اطلاعات و رشته‌های مرئی و نامرئی آن به نام مجاهدین به هم می‌بافند، به همان اندازه مدارک محرمانه‌یی است که مع‌الواسطه علیه مجاهدین به وزارت خارجه انگلیس و فرانسه یا آمریکا

---

۱- «تبیین جهان» سلسله مباحث آموزشی پایه سازمان مجاهدین خلق ایران درباره «قواعد و مفهوم تکامل» است که از پاییز ۱۳۵۸ تا اردیبهشت ۱۳۵۹ بعد از ظهر روزهای جمعه در دانشگاه صنعتی شریف با شرکت حدود ۱۰ هزار تن از هواداران مجاهدین برگزار می‌شد. این سلسله آموزشها در بهار سال ۵۹ بر اثر هجوم سرکوبگرانه خمینی به دانشگاهها با عنوان «انقلاب فرهنگی» متوقف شد. متن این مباحث آموزشی، روزهای دوشنبه هر هفته به صورت جزوه در اختیار عموم قرار می‌گرفت. متن کامل ۱۵ جلسه از این مباحث در سال ۵۹ به صورت یک کتاب در تهران و خارج کشور منتشر شد. در فصلهای بعدی همین کتاب از جمله در فصل دوم در قسمتی با عنوان «تعطیل دفاتر پدر طالقانی و شهادتین گفتن مجاهدین» و فصل ششم در قسمتی با عنوان «تهدید اصلی» از تاریخچه تدوین این کتاب یاد شده است.

می‌رسانند که وقتی به دادگاه می‌رسیم دود می‌شود و به‌هوا می‌رود! دو سال پیش آقای استیونسون، نماینده پارلمان اروپا، در کنفرانس مطبوعاتی فاش کرد: «مدتی پیش، چند مقام وزارت خارجه از لندن سراغ من در پارلمان اروپا آمدند و از من می‌خواستند بلادرنگ حمایت خود را از مجاهدین متوقف کنم و گفتند ما مدارک محکمی داریم که این افراد قطعاً تروریست هستند. به آنها گفتم خوب، پس (مدارک را) نشانم بدهید. آنها گفتند متأسفانه سری هستند! حالا در پروسه دادگاه در انگلیس قضات حکم به علنی کردن همه این اسناد دادند و من همه را به‌دقت خواندم و هیچ چیزی جز مزخرفات و چرندبافی‌های برخی عوامل وزارت اطلاعات و مقالات روزنامه‌های رژیم (ایران) نبود» (کنفرانس مطبوعاتی در پارلمان اروپا - ۴ دسامبر ۲۰۰۷)<sup>(۳)</sup>.

نمونه دیگر انتشار یک شماره ویژه جعلی از نشریه مجاهد به تاریخ ۲۸ خرداد ۱۳۸۲ توسط وزارت اطلاعات رژیم است که در زندانها هم توزیع شده است. در این نشریه جعلی که روز بعد از حمله ۱۷ ژوئن به محل استقرار رئیس‌جمهور برگزیده مقاومت و دستگیری مریم منتشر شده، رژیم ادعا کرد که من همراه با ۴ تن دیگر از مسئولان مجاهدین به‌وسیله نیروهای آمریکایی دستگیر و به نقطه نامعلومی برای مبادله با «رهبران گروه القاعده در ایران» منتقل شده‌ایم.

در مطبوعات و رسانه‌های عربی هم از قدیم نمونه‌های متعدد از انتشار مطالب جعلی به نام مجاهدین با پول سپاه و اطلاعات آخوندها وجود داشته که بارها و بارها آنها را در روزنامه‌های شرق الاوسط، الحیات، شیخان، الحدث و... تکذیب کرده‌ایم. حتی یادم است که در شهریور سال ۱۳۷۱ وزیر تبلیغات دولت اردن که در زمان ملک‌حسین با ما روابط دوستانه داشت و من با او در سال ۱۳۶۴ در پاریس دیدار کرده‌بودم، یکی از جزوات مجاهدین را به تاریخ روز (یعنی در همان سال ۱۳۷۱) به نماینده ما در اردن ارائه کرد که در آن به‌نحوی بی‌قافیه، مطالبی علیه این کشور سرهم‌بندی شده بود. وقتی تحقیق کردیم معلوم شد رژیم مطالب مورد نظر خودش را برای به‌جان‌هم‌انداختن طرفین در لابه‌لای آن جزوه وارد کرده و به اردنی‌ها داده است. جالب این بود که آن چه رژیم ساخته بود به‌جز همین مطالب مورد نظرش هیچ تفاوتی با نسخه اصلی نداشت. حیرت‌انگیز



در پی یک قرارداد ننگین و مخفیانه که در دومی انجام شد

## آمریکا رهبر مقاومت ملی را به آخوندها تحویل می دهد



بدین گسترش اعتراض مردم ایران علیه رژیم فتن آشام آخوندی و استعاب تظاهرات وسیع دانشجویان با شعارهای مرگ بر رهبر و خامنه ای جایگزین سلطنت را رها کن موج جدیدی از حملات به مقاومت مردم ایران در خارج از کشور آغاز شده است. بر همین اساس روز گذشته پلیس فرانسه با تدارکات فنی به مقرهای کنونی مجاهدین خلق در حومه شهر پاریس یورش برده و با به بنام گرفتن اسوا موجود، بیش از ۱۵۰ تن از جمله رئیس جمهور محبوب مردم ایران طاهر حریم رهجوی را دستگیر و زندانی کرده اند. دو همین ارتباط شب گذشته نیروهای ارتش آمریکا در خاک عراق با یورش به محل مطبوعات رهبر مقاومت، برادر مسعود رهجوی، ضمن دستگیری وی و ۹ تن دیگر از مسئولین مجاهدین خلق آنها را با خود به نطفه ای نامعلوم منتقل کرده اند. دولت آمریکا در نظر دارد با کشور ساز و مذاکره با آخوندهای جنایتکار، رهبر مقاومت، برادر مسعود رهجوی را با یکی از رهبران گروه القاعده در ایران تعویض نماید.



**رئیس جمهور در زندان**  
**مجاهدین خلق در میدان**  
**نبرد علیه آخوندهای خون آشام ادامه دارد**



### خودسوزی در اعتراض به حمله پلیس فرانسه به مقر مقاومت ایران در حومه شهر پاریس



در ساعت ۱۶ دیروز، حشمت یزدی، ۳۸ ساله، در مقابل سفارت فرانسه در لندن خود را به آتش کشید. وی که در اعتراض به یورش غیرقانونی و غیراخلاقی به مقر مقاومت ایران در فرانسه و دستگیری ۱۶۵ نفر از پناهمجویان و حامیان مقاومت در پاریس، به جمع ایرانیان در اعتصاب غذا در مقابل سفارت فرانسه در لندن پیوسته بود، با شنیدن اتهامات مضحک و غیرواقعی ارتش با جنایی یا حذف آماده سازی اقدامات تروریستی و تسمین عالی بگ فعالیت تروریستی به چشم آمده و در اعتراض خود را به آتش کشید.

ایران حاضر در صحنه که از این مسخه به خشو آمده بودند، به در حشمت جمع شدند و قریبهای «پلیس فرانسه جنایت پکش»، «معامله زو و بند محکوم است»، «پناهندگان سیاسی را در فرانسه آزاد کنید»، «پلیس فرانسه را عامل این جنایت خولتاک میدانستند، با مداخله پلیس، بیکر به آتش کشیده حشمت فوراً خاموش گردید. در حالی که قسمتهای زیادی از بدنش شدت سوخته بود.

دکتر شورای ملی مقاومت ایران در لندن ضمن ابراز نگرانی جدی نسبت به ولذیت جسمی حشمت یزدی، از تمامی پداساترها، شخصیت ها و معامع مدافع حقوق بشر و حقوق پناهندگان خواهان دخالت فوری آنان و فراخوان برای آزادی بدون قید و شرط دستگیرشدگان و گذشتن نقطه پایان به عواقب چنین اقدام غیراخلاقی می باشد.

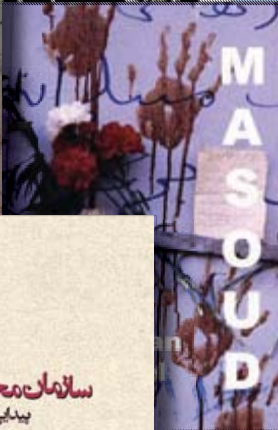
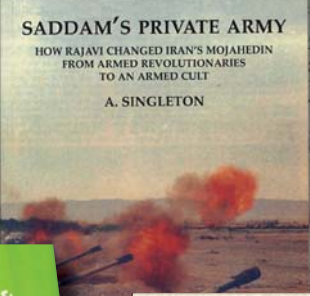
### زنده باد ارتش آزادیبخش ملی بازوی استوار و پراقتدار خلق قهرمان ایران

کلیشه نشریه مجاهد جعل شده توسط وزارت اطلاعات رژیم که همزمان با کودتای ۱۷ ژوئن ۲۰۰۳ به خصوص در زندانها توزیع شده است

این که دفعه بعد هم یک صفحه نشریه مجاهد به نمایندگان ما ارائه کرده بودند که تماماً ساختگی بود. وقتی همان صفحه از نشریه مجاهد اصلی به آنها نشان داده شده بود از فرط دغلكاریهای رژیم و این که چگونه یک صفحه مشابه اما تماماً جعلی ارائه کرده است، مات و مبهوت شده بودند.

شورای ملی مقاومت ایران به همین خاطر در بیانیه سالگرد شورا در مرداد ۱۳۸۳ خاطر نشان کرد: «همزمان آخوندها، پولهای کلانی برای انتشار صدها گزارش مجعول و مقاله و کتاب و نشریه علیه مجاهدین خرج کردند. آن قدر که نایب رئیس فدراسیون بین‌المللی حقوق بشر و رئیس جامعه حقوق بشر فرانسه، رژیم آخوندها را دولتی توصیف کرد که علیه مجاهدین «تلی از مدارک مختلف تبلیغاتی توسط سفارت ایران در فرانسه پخش می‌کند»<sup>(۳)</sup>

در تیر ۱۳۸۶ نیز یک‌بار دیگر در اطلاعیه اجلاس میان‌دوره‌ی شورای ملی مقاومت یادآوری شده است: «استبداد دینی که به‌وضوح در برابر این اعتلای مبارزاتی‌ها و هراسان شده، از یکسو به سرکوب و ضرب و جرح و شکنجه وحشیانه جوانان در خیابانها و اعدام در ملاعام برای ارباب جامعه روی آورده و از سوی دیگر دجالگریهای شناخته‌شده تبلیغاتی خود را علیه مقاومت سازمانیافته به شکل دیوانه‌واری در رسانه‌های حکومتی افزایش داده است. نمونه‌ی از این تلاشها، روی آوردن مجدد به سریال‌سازیهای مجعول و مزورانه تلویزیونی است که حکومت آخوندی از سال ۱۳۸۲ تدارک دیده و آنها را به بازار مکاره اهریمن‌سازی از مقاومت نیز عرضه کرده و مفتضح شده بود. رژیم آخوندها بیهوده می‌کوشد تا بدین‌وسیله موج گرایش جوانان به سوی مقاومت سازمانیافته را به زعم خود متوقف یا کند سازد، بحران فزاینده درونی‌اش را تحت‌الشعاع قرار دهد و با روشنگریهای مقاومت در عرصه جهانی در مورد جنایتهای ضدانسانی و پنهانکاریهای اتمی و افشای دخالت‌های گسترده‌اش در عراق - به ویژه برملاشدن لیست ۳۲ هزار حقوق‌بگیرانش در این کشور- مقابله کند. اما این قبیل تشبثات برای مخدوش کردن چهره مقاومت سابقه‌ی پر از ناکامی و رسوایی دارد. دعاوی شیادانه خمینی در منتسب کردن مجاهدین و متحدانشان به شرق و غرب یا متهم کردنشان به دزدی و آتش‌زدن خرمنها، و دروغهای



چند نمونه از کتابهای منتشر شده توسط وزارت اطلاعات به زبانهای فارسی و انگلیسی و فرانسوی و آلمانی برای تبلیغات علیه سازمان مجاهدین خلق ایران



سازمان مجاهدین خلق ایران بر اساس اطلاعاتی که به دست آورده بود، طی اطلاعیه‌یی در تاریخ ۲۸ مهر ۱۳۸۳ فاش کرد، رژیم آخوندی در صدد استخدام وکلایی است که حاضر باشند جنایتهای رژیم در حلبچه در زمان جنگ ۸ ساله را به مجاهدین نسبت بدهند. یکسال بعد در ۵ مهرماه سال ۱۳۸۴ یک حقوقدان فرانسوی به نام امانوئل لودو در تلویزیون آرته در فرانسه از پیشنهاد ردیلانه صادق خرازی سفیر رژیم آخوندی در فرانسه پرده برداشت و در مصاحبه با چند تلویزیون عربی هم افشاگری کرد. همان سال خلیل الدلیمی، رئیس تیم وکلای رئیس‌جمهور سابق عراق نیز در گفتگو با رسانه‌های عربی اطلاعات مشابه همکار فرانسویش را فاش نمود. این افشاگریها وکیلان فرانسوی و عراقی در رسانه های مختلف عربی بارها انعکاس یافت.

تلویزیون الجزیره ۸۴/۷/۲۶: امانوئل لودو، وکیل فرانسوی صدام: رازی را می‌خواهم برای شما بگویم که شاید بهای گزافی از من بگیرد. مرا سفیر ایران شخصاً به سفارت ایران فراخواند و اولین سؤالش از من این بود که حال صدام چطور است؟ ما ایرانیان جداً نگران حال صدام هستیم. واقعیت این است که وقتی این سؤال را شنیدم دسته‌سندلی را که روی آن نشسته بودم با دستم فشردم تا مطمئن شوم که در خواب نیستم. سفیر به من گفت: بیا توافقی باهم بکنیم. ما می‌گوییم صدام به کردها با گاز حمله نکرده و تو هم بگو که ایرانیها با گاز به کردها حمله نکرده‌اند. سپس پرونده‌یی به‌عنوان دلیل ارائه می‌دهیم که مجاهدین خلق این گازها را علیه کردها به‌کارگرفته‌اند. به‌این ترتیب گناه آن‌را را به‌گردن دیگری انداخته و همه ما در امان خواهیم بود. نظر تو چیست؟»

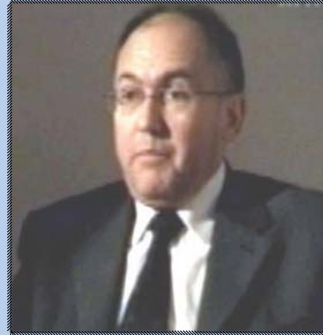
تلویزیون ابوظبی ۸۴/۱۱/۲۹: «...خلیل الدلیمی، رئیس هیأت دفاع از صدام حسین: ایران پیشنهاد مبلغی بالغ بر ۲۰ میلیون دلار به هیأت دفاع صدام حسین در امان پایتخت اردن و پیشنهاد مبلغی بالغ بر ۱۰۰ میلیون دلار به بخشی از اعضای تیم دفاع صدام حسین در پاریس به منظور صحبت‌نکردن در مورد قضیه حلبچه کرده بود تا بمباران شیمیایی حلبچه به‌گردن مجاهدین خلق انداخته شود...»

ARTE TV - France

September 27, 2005

### Iranian Amassador offered Iraqi Tribunal to implicate PMOI for chemical bombing of Halabja

During a program on the chemical bombing of Halabja, Emmanuel Ludot, French jurist and member of Saddam Hussein's legal team, told ARTE that he had been invited to the embassy by the Iranian Ambassador (in France). He explained his visit as follows:



امانوئل لودو حقوقدان فرانسوی



**حقوقی فرنیسی یکشف مؤامزہ ۳۵ یران**  
**لاصاق قصف حلبجة لکیمیای بالعارضہ**

بنت فئاد (آرتہ) الفرانسسیہ فی برفلجج تنول ویکلمتہ صدام حسین تصریحات المحامي الفرنسي المدافع بقران النظام المخلوع الذي وكشف اماتول لودو ان سفیر النظام الابرائی فی فرانس قد دعاه فر سفارة النظام والسترخ علیه ان تكف ایران والعراق عن توجيه التهم بعضهم ضد البعض بشأن القصف الكيموي في حلبجة وفي العقابر بتم التوجه ضد مجاهدي خلق الابرائیة من قبل الطريفين. وبتع في هذا البرناجج الذي بثته فئاد (آرتہ) الفرانسسیة طرح فرضیت مختلفة حول قصف حلبجة عام ۱۹۸۸ احداها فرضیة وروت فی مقال نشرته صحیفة نیویورک تايمز. وحسب هذا المقال تكشف التحقيقات ان العراق كان عاريا عن نوع الفقر المستخدم ضد حلبجة. ووجهت فئاد (آرتہ) سوالا ل(اماتول لودو) بهذا الخصوص فاجاب الحقوقی الفرانسسی قائلا: اني اريد ان نقل حوارا لخصا ولو عرف انه ربما يكتفي بخصم الثمن التي دعت من قبل السفیر الابرائی فی السفارة او ان ما تم طرحه علي في السفارة الابرائیة هو كيف حصل صدام حسين؟ نحن الابرائيون وسؤرنا الفائق القالب بشأن سلاته وعلمنا ووجهت مثل هذا السؤال لسفارة كثيرا ولم اصقل في بسؤر الامر ما سمعته غير ان السفیر قال لي: دعنا نقل علي موضوع قد سنقول ان صدام لم يقصف الاكراد كيميوا وفي العقابر انت توكون ان



**اماتول لودو محامي صدام حسين السابق:**  
**الابرائيون عرضوا صفقة لاتهام مجاهدي خلق بقصف حلبجة**

الطريفين. الفرنسي فرعون مختلفة حول قصف حلبجة عام 1۹88 لعددا فرعية روت في مقال نشرته مسجلة نيويورك تايمز) وحسب مقال نيويورك تايمز فان التحقيقات كتبت عدد اعداد الفريق لسوق لفسار مستخدم ضد حلبجة. ووجهت فئاد (آرتہ) سوالا ل(اماتول لودو) بهذا الخصوص فاجاب قائلا: اني اريد ان نقل حوارا لخصا ولو عرف انه ربما يكتفي بخصم الثمن التي دعت من قبل السفیر الابرائی في السفارة او ان ما تم طرحه علي في السفارة الابرائیة هو انه



خليل الدليمي وكيل عراقي

Asharq Al-Awsat February 26, 2006



### Head of Saddam Hussein's defense team: Iran offered \$100m to fabricate charges against PMOI

In response to a question on Iran's involvement in Halabja chemical attack, Khalil Al-Dulaimi, head of former Iraqi President Saddam Hussein's defense team, cited the French lawyer Emmanuel Ludot, saying that Iranians had contacted him in Paris and asked him to reject charges of Iran's involvement in Halabja killings for \$20 million dollars.

خامنه‌ای و رفسنجانی در نسبت‌دادن انفجار حرم امام رضا و قتل روحانیان مسیحی به آنها، جز رسوایی خود آخوندها نتیجه‌ی نداشت. «صنعت» مونتاز و سرهم‌بندی جعلیات تلویزیونی علیه ارتش آزادیبخش و شورا و مجاهدین و «هنر» تحریف و چسباندن صحنه‌های دیدارهای اعلام‌شده مسئولان مقاومت با مقامهای دولت پیشین عراق به صحنه‌های ساختگی و مصرف دروغهای تکراری درباره کشتار کردها و شیعیان عراق و ردیف کردن اجیرشدگان اطلاعات آخوندی به‌عنوان اعضای سابق مجاهدین یا شورا نیز، چاره درماندگی و رسوایی رژیم قرون وسطایی نیست. رژیم آخوندها آب در هاون می‌کوبد و با این تلاشهای مذبحخانه نمی‌تواند جنبشی را که در آزادیخواهی و استقلال، نمونه‌ی نادر در جهان معاصر است، عامل استکبار و صهیونیسم یا زائده جنگ آخوندها با دولت سابق عراق و مجری حمله هوایی و شیمیایی به حلبچه قلمداد کند؛ هرچند که سفارتخانه‌ها و مأموران اطلاعات آخوندها برای واژگونه جلوه‌دادن واقعیت، رشوه‌های کلان ۵۰ میلیون دلاری و ۱۲۰ میلیون دلاری به وکلای فرانسوی و عراقی پیشنهاد کنند. این تلاشهای سراسیمه، قبل از هرچیز ترس و تزلزل یک رژیم درمانده را در مقابل مقاومتی که «به سوی پیروزی» پیش می‌رود، بازمی‌تابد» (۱۴ تیر ۱۳۸۶ - اطلاعیه دبیرخانه شورای ملی مقاومت ایران)<sup>(۴)</sup>.

**دوم** این که، جواب سؤالهای تاکتیکی و اجرایی و جزئی را از من انتظار نداشته باشید. لازمه جواب‌دادن به این قبیل سوالها ورود و اشراف به جزئیات است. بنابراین اگر امکان دسترسی و ارتباط با ستاد اجتماعی مجاهدین در داخل کشور را ندارید، باید خودتان با مشورت جمعی راه‌حل پیدا کنید. در مورد راه‌حل‌های مختلف تابلونویسی کنید و پس از بحث و مشورت کافی مناسبترین آن را انتخاب کنید. منظور راه‌حلی است که کمترین ضرر و بیشترین فایده را داشته باشد. راه‌حلی که طبعاً بالاترین ضربه را به دشمن ضدبشری بزند.

**سوم** این که، در پاسخ به سؤالهای استراتژیک مربوط به قیام و سرنگونی هم، از اول روشن باشد که از بسیاری وجوه، در حال حاضر نمی‌توان و نباید به آنها جواب داد یا بیهوده به دنبال جوابهای موهوم و ذهنی گشت که پاسخ‌دادن به آنها موکول به

واقع شدن و تحقق چیزهایی است که هنوز واقع نشده است. می‌خواهم بگویم که کار تحلیل و تفکر منطقی این نیست که غیبگویی یا طالع‌بینی کند، بلکه بر اساس شرایط مشخص، تحلیل مشخص ارائه می‌دهد. یعنی اگر شرایطی هنوز مشخص نیست یا ما نمی‌توانیم مشخص بودن آنها را فهم کنیم، باید قبل از هر چیز به فهم آن شرایط و خاصه‌ها پردازیم. چنان که می‌دانید در جریان شناخت علمی، باید گام به گام از مشاهده واقعیات و تجربه (یعنی آزمون و خطا)، به فرضیه (همان تابلونویسیهای مختلف) و سپس به قانونمندیها و اصول اساسی و درنهایت به یک تئوری فراگیر علمی راه برد. در تئوری جاذبه عمومی که نیوتون کاشف آن است، نقطه عزیمت، مشاهده افتادن یک سیب از درخت بود. می‌گویند از همین جا بود که برای نیوتون این سؤال پیش آمد که چرا سیب از بالا به پایین افتاد؟<sup>(۵)</sup>

از همین سرخ، سرانجام به قوانین جاذبه و در نهایت به تئوری جاذبه عمومی راه برد. در مورد تئوری نسبیت عمومی هم، اینشتین همین راه را با گذار از نسبیت خاص و قانونمندیهای مربوط به سرعت نور، طی کرد<sup>(۶)</sup>.

**نکته چهارم** که باید با صراحت با شما در میان بگذارم، این است که به برخی سؤاها هم، نمی‌توان و نباید به‌طور عام و علنی جواب داد. ملاحظات و محدودیت‌های اطلاعاتی و امنیتی و دست‌بستگیهای سیاسی، آن هم برای جنبش و سازمانی که از همه‌سو زیر

---

۵- *Sir Isaac Newton* (۱۶۴۲-۱۷۲۷ میلادی)، یکی از برجسته‌ترین دانشمندان تاریخ جهان، کیهان‌شناس، فیزیکدان، ریاضیدان و فیلسوف قرن ۷۱ و ۱۸ انگلستان. کاشف قانون جاذبه عمومی یا نیروی گرانش زمین (*universal gravitation*) که عصر نوینی را در تاریخ علم گشود. مخترع تلسکوپ انعکاسی، بنیانگذار مطالعات جدید درباره حرکت (قوانین سه‌گانه) و حساب انتگرال (دیفرانسیل).

۶- *Albert Einstein* (۱۸۷۹-۱۹۵۵ میلادی) دانشمند آلمانی‌الاصول آمریکایی که خود را شهروند جهان می‌دانست. برنده جایزه نوبل (مشترک با ماکس پلانک) و صاحب تئوری نسبیت (*relativity*) و فرضیه سرعت و حرکت نور. یک‌تنه با کشفها و تئوریه‌ها و تحقیق‌هایش، در علم فیزیک انقلاب کرد و رشته‌های نوینی در پژوهش و دانش گشود. معروفترین دانشمند قرن بیستم و تاریخ علم، انساندوستی بزرگ و صلح‌خواهی شجاع و بی‌پروا که در ۱۹۳۹ (۶ سال قبل از انفجار اولین بمب اتمی در هیروشیما) به رئیس‌جمهور وقت آمریکا (روزولت) درباره عواقب ساخت آن هشدار داد و تا پایان عمرش، از صریحترین مبلغان خلع سلاح جهانی بود.

ضرب است برای همه قابل فهم است. زیرا بر سر همه جاده‌های تاریک «شب‌پرستان همگی تیغ به کف» در کمین‌اند تا «بکشانندش و در لجه خون اندازند». خامنه‌ای که در راس یک رژیم حاکم است و از هیچ جرم و جنایت و دروغی ابا ندارد، یک بار به صراحت گفت:

«اگر به دلایلی از جمله آگاه شدن دشمن، مصلحت نباشد که سخنی بیان شود، طبعاً نه آن حرف و نه خلاف آن گفته نخواهد شد» (رادیو و تلویزیون و خبرگزاری رسمی رژیم - ۱۷ مهر ۱۳۸۶).

در مورد مجاهدین و مقاومت ایران به گواهی تاریخچه ۳۰ ساله در رژیم خمینی، ما تا فراسوی تیغ و طاقت، معکوس عمل کرده‌ایم. آن چنان که بسیاری اسناد و حقایق یا اسامی و آماری که منتشر شده، موجب پیگردهای گوناگون و قیمت‌های سنگین و خونین شده است. هم‌چنین برعهده گرفته‌ایم «رودرروی مردم ایران از جوادیه تا نازی‌آباد و از کرانه‌های ارس و خزر تا خلیج فارس، درباره جزء به جزء، نکته به نکته، دینار به دینار و موبه موی هر آن چه در مبارزات چهل و دو ساله انجام داده یا نداده‌ایم حساب پس بدهیم»<sup>(۷)</sup>.

من این نکته را در تیرماه ۱۳۸۶ در مورد تبلیغات دیوانه‌وار رژیم و روی آوردن آن به تولید سربال‌های مجعول و مهوع تلویزیونی علیه مجاهدین و مقاومت ایران خاطرنشان کردم و باز هم بر آن تأکید می‌کنم، حتی وقتی اباطیل و برجسبهای رژیم و مزدوران و متحدان و همسویان و پشتیبانان این رژیم ارزش پاسخگویی ندارد، در هر مورد و در هر زمینه و درباره هر فرد یا موضوعی که لازم باشد، می‌توانیم با دلایل و شهود و اسناد و مدارک لازم و کافی، حق مطلب را در محضر خلق و در برابر هر دادگاه بی‌طرف، ادا کنیم. تا سیه‌روی شود هر که در او غش باشد.

منظورم این نیست که در کارنامه مجاهدین خطا و اشتباهی نیست، منظورم این است که می‌توانیم هر پرونده‌یی را از ابتدا تا انتهای آن، روز به روز، برگ به برگ، مورد به مورد و بدون هر ملاحظه‌یی در معرض قضاوت مردم ایران و وجدانهای بیدار و منصف قرار دهیم و نتیجه آن را هر چه باشد بی‌محابا بپذیریم. بیم و باک در این زمینه‌ها

---

۷- نشریه مجاهد شماره ۸۶۰ دوشنبه ۱۸ تیر ۱۳۸۶ - صفحه ۳ - پیام تهنیت و تقدیر رهبر مقاومت به هموطنان خارج کشور

متعلق به کسانی است که در گذشته ریگی به کفش داشته‌اند یا برای حال و آینده خود، کیسه‌یی دوخته‌اند. اگر کسی در گذشته و در آرمانی که به‌خاطر آن دهه‌های متوالی طی طریق کرده است، ریگی به کفش نداشته و برای آینده هم کیسه طمع و جاه و مقام ندوخته، دیگر چه باک؟

این رژیم منفور ولایت است که جز با دجالگری و صنعت تزویر و ربا و روایات مجعول آخوندی بر سر پا نیست. سرلوحه و سرمایه ما، اما، به‌دلیل نبرد بی‌امانی که ۴۵ سال است با دیکتاتوریه‌های شیخ و شاه ادامه دارد، به‌دلیل خصومت‌های بی‌انتهای ارتجاعی و استعماری و اپورتونیستی و به‌دلیل این که پشت و پناهی جز خدا و خلق نداریم، صدق است و فدا. در غیراین صورت تاکنون دهها و صدها بار نیست و نابود شده بودیم. اگر رژیم شاه فقط با ظرفیت سرکوبگرانه خودش درصدد نابودی و انهدام ما بود، آخوندها امکانات و سرویس‌های ۱۲ دولت دیگر را هم علیه مجاهدین و شورای ملی مقاومت ایران به کار گرفتند تا آنها را متلاشی و منهدم کنند.

تشریح این موضوع و ارائه اسناد و نمونه‌ها و گواهی شهود، نیازمند تحریر کتاب قطور و جداگانه‌یی است. به‌راستی در این سالیان کسی خبردار نشد که در این خصوص بر مجاهدین و مقاومت ایران چه گذشت؟ باشد تا روزگاری فرصت کنم و چندصد و یا لااقل چندده نمونه را با جزئیات و اسامی و زمان و مکان و شرح وقایع به اطلاعاتان برسانم.

بنابراین فعلاً به ذکر همین نکته که امیدوارم آن را به‌خاطر بسپارید بسنده می‌کنم که در مورد مجاهدین و ارتش آزادیبخش و مقاومت ایران، و سیلاب چرکین ادعاها و اتهامات و شبهاتی که رژیم و عوامل و همسویان و پشتیبانان نثارمان کرده‌اند، برعهده می‌گیرم که اگر عمری باقی بود در برابر مردم ایران از ریز تا درشت را پاسخگو و روشنگر باشم. به‌همین خاطر در مورد هر فرد یا جریان یا موضوع یا اتهام و ادعایی که خودتان نتوانید جوابگو باشید، تمامی این قبیل موارد را به من ارجاع بدهید. فقط نگذارید کسی که یک‌صدم یا یک‌هزارم یا یک‌ده‌هزارم و یک‌صدهزارم مجاهدین، بها و خونهای آزادی و رنج و شکنجه دموکراسی را نپرداخته است، برای ما ابوعطا و لغز دموکراتیک بخواند و به‌جای درس گرفتن، به ما درس آزادی عقیده و بیان یا حقوق زنان بدهد!

موضوعات و موارد عیان شده هم که حاجت به بیان و شرح و تفصیل مجدد ندارد. از برچسب تروریستی و بمباران و خلع سلاح و کودتای ۱۷ ژوئن تا استرداد و اخراج و تبعید پناهندگان و از بستن حسابها و توقیف بی‌دریغ اموال تا شاخ کردن بریده‌مزدوران و فرستادن آنها برای ایفای نقش در نمایشهای روح‌ضی مبتدل و مهوع، تحت عنوان بنیانگذار و رهبری یا مسئولان و اعضای سابق و لاحق مجاهدین...

مثلاً همه مطلعان سیاسی، خوانده‌اند و می‌دانند که به‌گفته خاتمی و خرازی، آقای جک استرا (دلال بمباران قرارگاههای مجاهدین در عراق) به‌دارآویختن ۳۰ تن از ۶۵ تن رهبران مجاهدین را «قابل قبول» خواند درحالی‌که به نوشته دیلی تلگراف (۱۶ تیر ۱۳۸۳) برای خوشآمد آخوندها، لیست اسامی ۱۲ امام شیعیان را هم در سفر به تهران در جیب داشت و وقتی اسم پیغمبر اسلام می‌آمد، صلوات هم می‌فرستاد!

بهتر از این نمی‌شد بر سر و ریش آخوند خاتمی و بر پشت خرازی دست استمالت کشید.

کسانی که اسلافشان مصدق را «دیوانه و آمیزه‌بی از کاهلی و حقه‌بازی و سوءظن» می‌خواندند (سفیر انگلیس) و کسانی که مصدق را «جانوری درمان‌ناپذیر» می‌خواندند که «در آپارتمان ادرار می‌کند» (یکی از نظریه‌پردازان جنگ سرد در آمریکا) پرواضح است که با مجاهدین خلق و حاکمیت و آزادی مردم ایران تا کجا خصومت دارند.

گفتگوها و معاملات پنهان آقای دوویلین، وزیر خارجه شیراک با خرازی در مورد سرکوب مجاهدین در فرانسه و دستگیریها و خودسوزیهای ناشی از آن نیز با جزئیات افشا شده و سردبیر وقت ژورنال دودیماناش که در آوریل ۲۰۰۳ در تهران در این ملاقات حضور داشت، کتاب مبسوطی در این زمینه منتشر کرده است.<sup>(۸)</sup>

با این‌همه مجاهدین به یمن مریم و انقلاب درونی مجاهدین، در مقاومتی سترگ و هفت‌ساله، در زیر بالاترین فشارها و توطئه‌ها و ضربه‌ها مقاومت بی‌نظیری را در تاریخ معاصر ایران و جهان عرضه کردند. شگفتی، نه در حمله‌ها و توطئه‌های ارتجاعی و استعماری و خنجرهای اپورتونیستی، بلکه در ماندگاری و پایداری پرشکوهی است

۸- کتاب با عنوان «اگر تکرار کنی، تکذیب می‌کنم» نوشته ژان کلود موریس، سردبیر هفته‌نامه ژورنال دودیماناش در زمان حمله ۱۷ ژوئن (انتشارات پلون، پاریس - ۲۰۰۸)

کتاب افشاگرانه روزنامه‌نگار فرانسوی، ژان کلود موریس  
به نام «اگر تکرار کنی تکذیب می‌کنم»!



ژان کلود موریس

« ... در تهران، اسرار یک دیدار دیپلماتیک. خودسوزی یک زن پناهنده ایرانی، قربانی رئال پلیتیک فرانسه در قبال رژیم ملاحا ....  
« اه تو اینجا چکار میکنی؟ تو همه چیز را شنیدی؟ باورکردنی نیست! امیدوارم همه چیز را فراموش کنی. اعتبار ما به این بستگی دارد».  
دومینیک دوویلپن از سالن کنفرانسی بیرون می‌آمد که به مدت نود دقیقه، دیپلماتهای ایرانی و فرانسوی مسئله داغ آن موقع (عراق، هسته‌یی، مجاهدین) را بررسی کرده بودند. او حضور مرا کشف می‌کند. من همه چیز را دیدم، همه چیز را شنیدم و یادداشت برداشتم، به آرامی در یک متری پشت سر او نشسته بودم ...



که برگ درخشان و زرین تاریخ ایران است. ۷ سال پیش، در آخرین اجتماع مجاهدین در اشرف قبل از شروع جنگی که از قبل مشخص بود رژیم چه بهره‌برداریهایی از آن خواهد کرد، و در شرایطی که از چپ و راست، بسیاری ما را به خالی کردن میدان فرامی خواندند، گفتم:

«وقتی دیو تنوره می‌کشد، وقتی که دژخیم سر از پا نمی‌شناسد، رمز ماندگاری و اعتلا، کلمه فداست» و «مجاهدین هم از بنیانگذارانشان تا اعضا و هوادارانشان در تمام ایران و در سراسر جهان با همه رزم‌آوران ارتش آزادی این درس را به‌خوبی آموخته‌اند که تاریخ خلق و میهن خود را چگونه بنویسند. هیچ‌کس بیش از ما به خطراتی که از هر سو ما را دربر گرفته احاطه و اشراف ندارد. اما عزم جزم کرده‌ایم تا اگر زمانه صدبار از این هم خطیرتر و پرفتنه‌تر باشد، با تاسی به پیشوای آرمانی‌مان (پیامبر جاودان آزادی حسین بن علی) درسهای جدیدی از مقاومت و ایستادگی عرضه کنیم. ارتش آزادیبخش، این سرمایه عظیم ملت ایران چون کوه، استوار و سرفراز ایستاده است» (نشریه مجاهد شماره ۶۲۲-۲۷/سفند ۸۱).

بیچاره رژیم و گله‌های مزدوران دور و نزدیک، چه خیال کرده‌اند؟ مریم و اشرف ثابت کردند که زمانه صدبار هم اگر خطرناکتر و پرفتنه‌تر باشد، تا پای جان ایستاده‌اند. تا آخرین نفس...

بله اکنون پس از ۴۵ سال که بر مجاهدین در میدان نبرد گذشته، به قطع و یقین می‌توان گفت که این عالیتیرین ثمره تکامل مبارزات مردم ایران از مشروطه به بعد در ۱۰۳ سال گذشته است.

از همین جا می‌توان به پیروزی محتوم خلق قهرمان یقین کرد. به اذن تو خدایا، به سوی تو خدایا و به طرف کوی خلق در زنجیر...





## مقدمه

در علوم اجتماعی و دانش سیاسی هم مانند علوم طبیعی، کلمات و اصطلاحات، اگر نخواهیم دیمی و بی حساب و کتاب حرف بزنیم، معانی و مفاهیم و معیارهای شناخته شده خود را دارند. همیشه گفته ایم که خمینی در دنیای دجالگری و ولایت مطلقه فقیه، قبل از هر چیز «کلمه» را ذبح و قربانی می کرد. کلمه، سنگ بنای تکلم و فهم و آگاهی انسان است. پس «کلمه»، دارایی و ویژگی ذاتی نوع انسان است. به همین خاطر در قرآن آمده است که خدا ابتدا اسمها را به آدم آموخت: وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ...<sup>(۱)</sup> یعنی که به او آگاهی و شناخت داد.

اگر ما اسم کسی را ندانیم، معنی آن این است که او را نمی شناسیم. احراز هویت فرد با شناسنامه اش به عمل می آید. در این صورت ما این فرد را می شناسیم که کیست و در چه زمانی و در کجا و از چه مادر و پدری به دنیا آمده است. یعنی فرد را با خانواده اش شناخته ایم.

به همین ترتیب همه پدیده ها و اشیاء هم شناسنامه و اسم خاص خود را دارند که به آن شناخته می شوند و با فرد و یا شیء دیگر قاطی و مشتبه نمی شوند.

از طرف دیگر، هر کلمه و اسم آثار و خصوصیات و تاریخچه خودش را دارد. واژه ها و

---

۱- سوره (۲) بقره، آیه ۳۱- «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (و خدا همه معانی نامها را به آدم آموخت سپس آنها را بر فرشتگان عرضه نمود و گفت اگر راست می گوئید از اسامی اینها به من خبر دهید).

کلماتی مانند درد، رنج، فدا، قیام، مقاومت، انقلاب، آزادی، عدالت، صلح، برابری، عشق و یگانگی خلق الساعه نیستند، بلکه محصول هزاران سال تجربه و تاریخ بشریت هستند. با این کلمات بسیار بازی شده و باز هم بازی خواهد شد. شیدان مثل همیشه مار می‌کشند و هرکس را که بتواند «مار» را بنویسد و سر آن را به سنگ بکوبد، به‌سخره می‌گیرند یا تکفیر می‌کنند.

اما اگر اسمها و کلمات و شناسنامه آنها را بدانیم، دیگر آخوندهای حاکم نخواهند توانست «ارتجاع» خلص را «انقلاب» و آن‌هم تحت نام اسلام، قالب کنند. ۳۱ سال پیش در ۴ بهمن ۱۳۵۷ که سه روز بود از زندان شاه، در بحبوحه قیام مردم، آزاد شده بودیم، من در اولین سخنرانی در دانشگاه تهران حرفم و شعارم از جانب مجاهدین این بود که «پیروز باد انقلاب دموکراتیک ایران». در آن ایام جماعت خمینی به‌تازگی شعار «انقلاب اسلامی» می‌دادند. یکی از حاضران سؤال کرد «انقلاب دموکراتیک یعنی چه؟» جواب دادم «یعنی انقلابی با شرکت مردم یعنی با شرکت و حاکمیت تمام طبقات و اقشار خلق که یک نظام مردمی شورایی را تداعی می‌کند».

در همین سخنرانی به صراحت گفتم:

«من نیامدم این‌جا که روند خودبه‌خودی قضایا را فقط ستایش کنم، ما نیامدیم که آن چه را هست، و فقط هست، تأیید کنیم. لختی هم باید به آن اندیشید که چه چیز باید باشد، و چه چیز هم نباید باشد. آیا ما می‌خواهیم نسل ملعونی باشیم، نسل نفرین‌شده‌ی باشیم که فرصتها را از دست دادند... من و برادرانم نیامدیم به این دانشگاه، به این شهادتگاه و به این زیارتگاه، که هرچه را هست، هرچه را خودبه‌خود اتفاق می‌افتد، بی‌عیب بدانیم. زیرا آنها تنها با عمل کردن بر روی اختلافهای درونی ما، روی تعارضات حتی درونی ما، امکان پیدا می‌کنند که دستاوردهایمان را بگیرند، اختناق را تکرار کنند و آزادی را به عقب بیندازند».

سپس بلافاصله اضافه کردم:

«صبر و تحمل، شکیبایی (صبر به معنای انقلابی) بلندنظری و احساس مسئولیت، نخستین وظایف و نخستین ویژگیهای یک انقلابی یا یک گروه انقلابی است. اگر این را نداریم، یا نیست و یا نمی‌توانیم کسب کنیم، بهتر است که خداخافظی کنیم. زیرا مردم زبان حالشان این خواهد بود که "مرا به خیر تو امید نیست شر مرسان". تازه اول کار است. هنوز آن قدر زمان

چهارشنبه ۱۸ بهمن ۱۳۵۷ - ۹ ربیع‌الاول ۱۳۹۹ - شماره ۶۲۲

### مصاحبه کیهان با یکی از رهبران سازمان مجاهدین خلق ایران



# مسعود رجوی سقوط دیکتاتوری قدمی از راه طولانی انقلابی ماست

## تجربیات



مسعود رجوی از رهبران سازمان مجاهدین خلق که روز جمعه در تهران از زندان آزاد شد، در مصاحبه با کیهان سخنرانی کرد. در این مصاحبه، مسعود رجوی به موضوعات مختلفی از جمله وضعیت ایران، نقش سازمان مجاهدین خلق، و چشم‌انداز آینده کشور پرداخت. او تأکید کرد که سازمان مجاهدین خلق همچنان متعهد به مبارزه با رژیم بعث است و برای برقراری حکومت اسلامی در ایران تلاش خواهد کرد.

## مسعود رجوی، از رهبران سازمان مجاهدین خلق: کودتا نمیتواند سد پیروزی خلق باشد

مسعود رجوی در مصاحبه با کیهان، به موضوع کودتا و نقش آن در روند انقلابی ایران پرداخت. او تأکید کرد که کودتا نمیتواند سد پیروزی خلق باشد و تنها راه حل برای تغییر رژیم، مبارزه و پیروزی نهایی مردم است. رجوی بیان کرد که سازمان مجاهدین خلق در طول این مدت، نقش مهمی در مبارزه با رژیم بعث داشته است و این مبارزه همچنان ادامه خواهد داشت. او همچنین به موضوع همکاری با سایر گروه‌های مبارز و نقش آنها در روند انقلابی ایران اشاره کرد.

رجوی در ادامه به موضوع وضعیت ایران و نقش سازمان مجاهدین خلق در این زمینه پرداخت. او بیان کرد که ایران در حال گذر از یک دوره مهم تاریخی است و مردم ایران باید با هم همکاری کنند تا بتوانند رژیم بعث را سرنگون کنند. او همچنین به موضوع نقش زنان در مبارزه با رژیم بعث اشاره کرد و تأکید کرد که زنان ایران نقش مهمی در روند انقلابی کشور دارند. رجوی در پایان مصاحبه، از مردم ایران دعوت کرد تا با هم همکاری کنند و برای برقراری حکومت اسلامی در ایران تلاش کنند.

**اطلاعه اعلام مواضع سازمان مجاهدین خلق ایران در برابر جریان اپورتونیستی [انحرافی] چپ‌ها**  
۱- سازمان مجاهدین خلق ایران سازمانی است با اهداف انقلابی و اسلامی است. هدف ما برقراری حکومت اسلامی در ایران است. ما با هر نوع رژیم استبدادی و فاسق برخورد می‌کنیم. ما با هر نوع رژیم فاسق و استبدادی برخورد می‌کنیم. ما با هر نوع رژیم فاسق و استبدادی برخورد می‌کنیم.

هست، هنوز آن قدر نشیب و فراز هست و هنوز آن قدر شکست و پیروزی هست. برادران و خواهران، رزمندگان و مبارزین، ما سر نداده بودیم که به جایش زر بگیریم. مگر جانمان را برای این داده بودیم که بجایش جاه بگیریم؟ از جا برنخاسته بودیم، قیام نکرده بودیم که در جاهای بهتر و صندلیهای بهتر و مقامهای بهتری قعود کنیم».

یک ماه بعد در ۱۴ اسفند ۱۳۵۷ در گردهمایی بعدی در دانشگاه تهران خطاب به مدعیان گفتم:

«صحبت از انقلاب نکنید، به خصوص صحبت از انقلاب اسلامی نکنید، خود انقلاب به اندازه کافی مسئولیت دارد، چه رسد به انقلاب تراز اسلام».

فکر نکنید این حرفها که گفتم فقط حرفهای من یا مجاهدین در آن روزگار بوده است. نه، همه آزادیخواهان ایران، همه اعضای کنونی شورای ملی مقاومت که بر اصول خود پایدار مانده‌اند، و همه مخالفان دیکتاتوری و حاکمیت آخوندی در آن زمان در سراسر ایران، حرفشان در بهار آزادی همین بود. زمستان تیره و تاریک را نمی‌خواستند و از آن بیم داشتند. من فقط یکی از سخنگویان آنها بودم. همانها که یک سال بعد، در دیماه ۱۳۵۸ در نخستین انتخابات ریاست جمهوری، با هر گرایش و مرام و ملیتی که داشتند، از کرد و ترک و فارس تا بلوچ و عرب و ترکمن و از شیعه و سنی و مارکسیست تا مسیحی و کلیمی و زردشتی از کاندیدای مجاهدین حمایت کردند. آن قدر که خمینی سرانجام با فتوای حذف من، به خاطر رأی ندادن به ولایت فقیه، به میدان آمد. علت همه حمایتها هم همین بود. ما مخالفت خودمان را از آغاز با رژیم ولایت فقیه اعلام نموده و فراندوم قانون اساسی ولایت فقیه را تحریم کرده بودیم. فقط همین!

البته باید قیمت آن را هر روز با سر و دستهای شکسته و چشمهای از حدقه درآمده و پاهای تازیانه خورده در نماز جمعه از شمال تا جنوب و از شرق تا غرب ایران، می‌پرداختیم.







## فصل اول

تعريف چند کلمه



## مثال اول، کالری

از هر دانش‌آموز دبیرستان سؤال کنید، تعریف «کالری»، چیست؟ خواهدگفت: کالری واحد انرژی حرارتی و مقدار حرارتی است که دمای یک سانتی‌متر مکعب آب را به اندازه یک درجه سانتیگراد افزایش می‌دهد. مثلاً درجه حرارت ۱۷ را به ۱۸ می‌رساند. بر همین روال، وقتی که از من و شما بپرسند، درخت یا پرندۀ یا انسان و سپس جامعه و طبقه و قیام و انقلاب را تعریف کن، باید بتوانیم تعریف رسا و گویا و مشخصی ارائه بدهیم. مثلاً در مورد انسان:

## مثال دوم، انسان و تعریف «انسان»

تعریف «انسان» همیشه مسأله انسان بوده و هر یک از فلاسفه و مکاتب به‌نحوی به آن جواب داده‌اند. واضح است که منظور فقط کم و کیف جسمانی انسان نیست. منظور خصوصیتها و کارکردهای ویژه انسانی و تعریفی است که بتواند تفاوت رفتارهای انسانها با یکدیگر را تشریح کند. ارسطو<sup>(۱)</sup> می‌گفت انسان حیوانی است ناطق.

---

۱ - *Aristoteles* فیلسوف شهیر یونانی (از ۳۲۲ تا ۳۸۴ قبل از میلاد مسیح). او را معلم اول و نخستین پیشوای فلاسفه «مشائی» شناخته‌اند که به مشی تفکر معتقدند و تعقل بشری را برای شناخت کافی می‌دانند. کتابهای چهارگانه منطق، طبیعت (فیزیک)، متافیزیک (الهیات) و فلسفه عمل، معروفترین آثار اویند. کتاب منطق وی در ۸ بخش، قدیمترین منبع مدون درباره اسلوبهای گوناگون تفکر (منطق) است. (سیر حکمت در اروپا ...)

لاادریون (آگنوستها یا آگنوستی‌سیستها) یعنی مکتبی که به‌طور خلاصه شناختن و شناخت‌پذیری را در ظرفیت و توان ما نمی‌دانستند، می‌گفتند: نمی‌دانم. دوآلیستها، (۲) انسان را مرکب از دو عنصر جسم و روح می‌دانستند. دکارت می‌گفت: «من فکر می‌کنم، پس هستم»<sup>(۳)</sup> توماس هابس<sup>(۴)</sup> فیلسوف انگلیسی انسان را موجودی بدذات و بدطینت تلقی می‌کرد، در حالی که ژان ژاک روسو<sup>(۵)</sup> فطرت انسان را بر نیکی و خوبی استوار می‌دانست. فوئرباخ به‌عنوان یک ماده‌گرای مکانیست، تفاوت رفتارهای انسانی را به‌میزان قابل‌توجهی به نوع تغذیه ربط می‌داد و رفتارهای انسان را فرآورده جبری هر مرحله تاریخی خاص می‌دانست.<sup>(۶)</sup> مارکس نظریه مکانیستها را که گمان می‌کردند انسان به صفحه سفیدی می‌ماند که متن آنرا فرهنگ هر دوره خاص مشخص می‌کند، مردود شمرد و یک‌بار نوشت، باید طبیعت انسان را جدا از صورت‌بندیهای تاریخی خاص شناخت و آن‌گاه به تجلیات ویژه آن در هر دوره پرداخت.<sup>(۷)</sup>

۲- *dualiste* (فرانسه) *dualist* (انگلیسی) و ثنویه (عربی). برخی فلاسفه اسلامی ثنویه را به شرک یا دو خدایی هم تعبیر می‌کنند.

۳- *Rene Des cartes* فیلسوف، فیزیکدان و ریاضیدان شهیر فرانسوی قرن هفدهم ۱۵۹۶-۱۶۵۰ میلادی. روش تفکر او را نقطه آغاز متافیزیک جدید دانسته‌اند. دکارت اساس مکتب اسکولاستیسم قدیم که روشهای منطق و بیان را مطلق می‌کرد درهم کوبید. روش او که به نام خودش «کارتزینیسم» (*Cartesianisme*) شناخته شده از جمله شامل دو اصل معروف تجزیه و تحلیل یا تبدیل موضوع تفکر به حداکثر اجزای ممکن و مسیر شناخت از ساده به پیچیده است.

۴- *Thomas Hobbes* (۱۵۸۸-۱۶۷۹) او را یکی از نخستین متفکران غرب دانسته‌اند که فاصله گرفتن از نفوذ مذهب بر سیاست را آغاز کرده‌اند (سکولاریسم) وی هم‌چنین از بنیانگذاران فلسفه سودجویی (*utilitarianism*) شناخته می‌شود.

۵- *Jean Jacques Rousseau* -۱۷۱۲ تا ۱۷۷۸- فیلسوف و نظریه‌پرداز سیاسی- اجتماعی و از فصیحترین نویسندگان عصر روشنگری اروپا. از برجسته‌ترین مبشران انقلاب کبیر فرانسه و مدافعان آزادیهای فردی و بنیانگذاران تعلیم و تربیت عصر جدید بود.

۶- *Andreas Ludwig Feuerbach* ۱۸۰۴ تا ۱۸۷۲- فیلسوف معروف ماتریالیسم مکانیک.

۷- *Karl Marx* -۱۸۱۸ تا ۱۸۸۳- بنیانگذار سوسیالیسم علمی و صاحب تئوری مراحل تکامل اجتماعی در تاریخ. او را بزرگترین دانشمند هزاره دوم میلادی نامیده‌اند. کتاب «سیمای انسان راستین»

البته مارکس بعدها از به‌کاربردن کلمات ذات و طبیعت انسانی پرهیز می‌کرد، تا به مفاهیم انتزاعی و غیرتاریخی راه نبرد. ولی تأکید داشت که خصایص ویژه یک نوع، در کارکردهای ویژه آن نوع منعکس است و از این‌رو، ساده‌ترین و بهترین راه برای تعریف انسان، پیدا کردن کارکردهای ویژه‌ی است که انسان دارد و حیوانات ندارند. علاوه بر این، در دیدگاه مارکس نسبت به انسان، مهمترین نکته این است که گفت شناختن و «تفسیر جهان کافی نیست بلکه باید آن را تغییر داد»<sup>(۸)</sup>. طبعاً مارکس این «باید» و این «ضرورت» تغییر دادن را از تکامل اجتماعی و دیالکتیک تاریخ استنتاج کرده است. اما در هر حال ما را به مفهوم «وظیفه‌مندی» انسان نزدیک می‌کند. من الان متن مکتوب در اختیار ندارم، اما اگر از ۴۰ سال پیش درست به یادمانده باشد، اوج تجلیل چه‌گوارا<sup>(۹)</sup> از مارکس در همین نقطه است. چه‌گوارا گفت این همان نقطه‌ی است که دیگر باید قلم را زمین گذاشت و برای تغییر جهان تفنگ به‌دست

---

اثر اریک فروم، گزیده تحلیلی ارزنده‌ی از نظرهای مارکس درباره انسان ارائه می‌کند. مارکس در باره انسان‌شناسی فوئرباخ نوشته است: «این اصل ماتریالیستی... فراموش می‌کند که همین انسانها هستند که شرایط و محیط را تغییر می‌دهند و این که مربی خود به تربیت نیاز دارد» یا «فرد مجردی که فوئرباخ تحلیل می‌کند در واقع به شکل خاصی از جامعه تعلق دارد» یا «دیدگاه ماتریالیسم قدیم، "جامعه مدنی" است. دیدگاه نو عبارت است از اجتماع انسانی یا انسانیت اجتماعی» (تزهایی درباره فوئرباخ شماره‌های ۳ و ۷ و ۱۰). انگلس این متن مارکس را که کمتر از ۵۰۰ کلمه است، «نطفه نبوغ‌آسای جهان‌بینی نوین» نامید. وی هم چنین نقد هگل و فوئرباخ را تصفیه حسابی با آگاهی پیشین فلسفی خودمان» می‌نامد (پیشگفتار انگلس بر جزوه لودویگ فوئرباخ و پایان فلسفه کلاسیک آلمان).

۸- تزهایی در باره [فوئرباخ] شماره ۱۱: «فیلسوفان تنها جهان را به شیوه‌های گوناگون تعبیر کرده‌اند، ولی مقصود تغییر دادن آن است».

۹- *Ernesto Guevara* ۱۹۲۸ تا ۱۹۶۷- معروف به *Che*، پزشک آرژانتینی الاصل، نظریه‌پرداز انقلابی و رهبر جنگهای چریکی آمریکای لاتین در دهه ۶۰ قرن بیستم. افکار و به‌ویژه زندگی و شهادتش بر جنبشهای آزادیبخش دهه‌های پایانی قرن بیستم تأثیری عمیق گذاشت. وی از آرژانتین به مکزیک رفت و از آن جا به کوبا شتافت و در رهبری انقلاب کوبا نقشی مهم ایفا نمود. پس از انقلاب در کوبا وزیر اقتصاد این کشور شد. اما شغل وزارت را رها کرد و برای برافروختن شعله انقلابهای بیشتر به بولیوی رفت و به دست نیروهای نظامی آن کشور به شهادت رسید.

گرفت...

## انسان موحد

اما در انسان‌شناسی یکتاپرستانه و فرهنگ قرآن، آگاهی و اختیار، خصوصیت‌های ویژه انسان اجتماعی است. انسان موجودیست آگاه و آزاد (به معنی صاحب اراده و صاحب انتخاب). در چارچوب آگاهی‌های خود وظیفه‌مند و مسئول است. صاحب و مسئول و پاسخگوی کردار و اعمال خویش است. بنابراین تعهد و مسئولیت‌پذیری در فطرت و سرشت اوست. آن قدر که این مسئولیت و پاسخگویی، حتی به این جهان و دنیای مادی و این مقطع تاریخی و صورت‌بندی اقتصادی و اجتماعی که در آن به سر می‌برد محدود و منحصر نمی‌شود، بلکه صحبت از معاد و آخرت و دنیای دیگری هم هست. به عبارت دیگر می‌گوید که قدر انسان بسا فراتر است. محدود به دنیای کنونی و همین مرحله از تکامل نیست. فرجامی خداگونه دارد: **إِلَىٰ رَبِّكَ مُنْتَهَاهَا...** (۱۰)

پیوسته، و صرفاً، بند و بنده خدایگان و وجود یکتا و یگانه‌یی است در ورای زمان و مکان، که از او آمده و به او بازمی‌گردد (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) (۱۱). در مسیری پر فراز و نشیب و پر رنج و زحمت به او می‌رسد و با او دیدار می‌کند: **«يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمَلَأْ قِيَه»** (۱۲)

بیشتر از این را از من نپرسید. نه می‌دانم و نه می‌توانم بدانم. ذهن و تفکر من و شما به‌واقع در یک دنیای مادی و دیالکتیکی محاط شده است. این یک دنیای آنتروپیک یعنی کهولت‌بار است. به همین دلیل همه می‌میریم به جز او، **كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ...** (۱۳)

دنیایی که در آن کهولت و آنتروپی وجود ندارد، در تصور و تفکر من و شما نمی‌گنجد.

۱۰- سوره النازعات (۷۹) آیه ۴۴

۱۱- سوره بقره (۲) آیه ۱۵۶ - «الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»

۱۲- سوره انشقاق (۸۴) آیه ۵

۱۳- سوره قصص (۲۸) آیه آخر (۸۸) - «وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ».

دنیایی که به گفته قرآن، آب در آن نمی‌گندد و شیر تغییر رنگ نمی‌دهد (ماء غیر آسن) و طعم شیر در اثر مرور زمان هیچ‌گاه عوض نمی‌شود (لین لم یتغیر طعمه)<sup>(۱۴)</sup> پس بیاید به تغییر در دنیای خودمان پردازیم. من فقط می‌دانم بحث بر سر این است که در تعریفی که از انسان می‌کنیم، آیا این انسان، مومی در چنگال تاریخ و جامعه و شرایط اقتصادی و اجتماعی و سیاسی است، یا می‌تواند و باید، و وظیفه و تعهد و مسئولیت دارد که چیزی را در مسیر تکامل تغییر بدهد و مسخر کند.

– طبیعت را با دانش و ابزار و تکنیک.

– خویشتن خودبه‌خودی و غریزی را با تقوای رهایی‌بخش که همان جهاد اکبر باشد.

– جامعه اسیر و ستم‌زده، رژیم ولایت و دنیای جهل و جنایت را با قیام و انقلاب... باید «فلک» جبری خود و پیرامون خود را، آگاهانه و آزادانه «سقف» بشکافد و «طرحی نو» دراندازد. کون و مکان این‌چنین درهم‌نور دیده می‌شود.

### مثال سوم، کلمه تعریف

بیاید به قلمرو منطق که شاقول اندیشه و تفکر است برویم و ببینیم که اصلاً تعریف کردن یک چیز، یک شیئی، یک پدیده یا یک مقوله یعنی چه؟ به عبارت دیگر تعریف «تعریف» چیست؟ چون با تعریف یک شیئی، یا واقعه یا فرد یا گروه است که به شناختن و شناساندن آن راه می‌بریم.

از زمان ارسطو در قرن چهارم قبل از میلاد مسیح، این بحث وجود داشته است که آیا لازمه شناختن یا تعریف یک شیئی، شناختن و به‌رشته در آوردن مجموعه ویژگی‌های آن است، یا باید به برجسته‌ترین خصوصیات آن در تعریف اکتفا کرد. سرجمع کردن مجموعه ویژگی‌ها کار بسیار بغرنج و چه بسا گیج‌کننده‌ی است. شهاب‌الدین سهروردی در قرن

---

۱۴ - سوره محمد (۴۷) آیه ۱۵. «مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَّاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَمُعَقَّرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ».



ششم هجری<sup>(۱۵)</sup> تعریف یک شیء را مشخص کردن «جنس و فصل» می‌دانست. جنس، یعنی نوع و گونه. فصل، یعنی وجه متمایز و جداکننده و همان خصلت ویژه. در نتیجه تعریف، یعنی شناختن و معین کردن خصلت عام و هم‌چنین خصوصیت ویژه یک شیء، که به زبان دیالکتیکی، مبتنی بر تضادهای عام و خاص آن پدیده است. این چنین می‌توان اشیاء و گیاهان و جانوران و انسانها و جوامع و جنبشها و انقلابها را، هر کدام در قلمرو و درجا و سلسله‌مراتب خود آنها، دسته بندی کرد و از یکدیگر تمیز داد و شناخت.

## دجالگری

به این ترتیب هیچ کس نمی‌تواند چوب‌پنبه را با رنگ‌آمیزی به جای فولاد آبدیده عرضه کند. هیچ کس نمی‌تواند ارتجاع خلص را انقلاب ناب جا بزند و مثل ابتدای انقلاب ضدسلطنتی، خمینی را در جهل مرکب «انقلابی‌ترین مرد جهان» بخواند. هیچ کس نخواهد توانست خمینی و خامنه‌ای را از شجره و جنس پیامبر اکرم و حضرت علی بخواند. هیچ کس نخواهد توانست نه در جنس و نه در فصل، نه در عمومیات و نه در خصوصیات، ولایت یزیدی و خمینی و خامنه‌ای را با حکومت عدل علی و با سرپرستی رحمة للعالمین بر اجتماع انسانی مقایسه کند. دقت کنید که رحمة للعالمین خصلت ویژه سرچشمه عشق و معرفت، پیامبر رحمت و رهایی است: آیت رحمت است بر همه جهانیان و نه فقط بر مسلمانان و اعراب یا قوم و طایفه خودش...

۱۵- ابوالفتوح شهاب الدین یحیی بن حبش ابن امیرک سهروردی معروف به شیخ شهید یا شیخ اشراق، در سال ۵۸۶ یا ۵۸۸ هجری در سن ۳۶ سالگی یا ۳۳ سالگی به حکم شرعی و با نقش مستقیم فقیهان زمانه اعدامش کردند. کتاب «حکمت اشراق» اثر خاص فلسفی اوست. معاصرانش او را در فقه و فلسفه و دانشهای مهم روز و فصاحت ادبی بی نظیر می‌شمردند، اما از تهور و جسارتش در بیان حقایق بیمناک بوده‌اند. از اشعار فارسی اوست: «رهرو تویی و راه تویی، منزل تو / هشدار که راه خود به خود گم نکنی».

خمینی ۴۰ روز قبل از ۳۰ خرداد در سال ۱۳۶۰ خطاب به مجاهدین گفت: «من اگر در هزار احتمال، یک احتمال می‌دادم که شما دست بردارید از آن کارهایی که می‌خواهید انجام بدهید حاضر بودم با شما تفاهم کنم».

سه‌ماه قبل از آن، من با صراحتی که بعداً فهمیدم واکنشی جنون‌آمیز از سوی خمینی برانگیخته، خطاب به خمینی نوشتم که اسلام ما با شما سراپا متفاوت است. اسلام ما با شما در مورد آزادی و حق حاکمیت مردم و استثمار و مقولات تکامل و دیالکتیک و بهره‌کشی و حقوق ملیتها به‌ویژه مردم کردستان و منطق «یا روسری یا توسری» در دوطرف طیف قرار دارد.

حرف خمینی هم روشن بود که کسی که امامت و ولایت او را نپذیرد و درعین حال ادعای اسلام داشته باشد، منافق است.

حتماً حدیث مشهور تقلین را شنیده‌اید که بر طبق آن پیامبر اکرم قبل از رحلت گفت در میان شما دو چیز باقی می‌گذارم و می‌روم: کتاب خدا و عترتم را. منظور از «عترت» همان دودمان عقیدتی و خاندان آرمانی و همان نوامیس و گوهران مجسم ایدئولوژیک او بودند. از فاطمه زهرا تا زینب کبری و از حضرت علی تا امام حسن و امام حسین و راه و رسمشان در برابر جباران و مرتجعان زمان.

سوال ما همیشه از خمینی و بقایای او و هر که با خمینی و خامنه‌ای و رژیم ولایت است، این بوده و هست و خواهد بود که اگر شاخص و راهنما طبق نص صریح تقلین، کتاب خدا (قرآن) و عترت پیامبر خداست، لطفاً به ما بگویید که قرآن کتاب علم و انقلاب است یا جهل و ارتجاع؟ کتاب آزادی است یا استبداد و خودکامگی؟ کتاب راهنمای دزد و دد و دژخیم است یا منادی عدل و قسط و رحمت؟ اجتهاد و دینامیسم و

محکم و متشابه و ثابت و متغیر دارد یا ندارد؟ بهره‌کش است یا ضدبهره‌کشی؟ لطفاً به ما بگویید که روش و کردار و سمت‌گیری پیامبر و عترتش به‌خصوص ائمه هدی در همین مقولات، چگونه بود؟

و سرانجام اگر باعث زحمت نمی‌بینید! این را هم به ما بگویید که اگر آنها امروز در برابر شما بودند چه می‌کردند؟

شما را استمالت می‌کردند؟ با شما مماشات می‌کردند؟ شما را استحاله و اصلاح می‌کردند؟

و یا با شما مثل بدر و احد می‌جنگیدند و سرنگونتان می‌کردند و به جهنم می‌فرستادند؟  
در پاسخ به این سؤالها، قبل از هرچیز، نقاب از چهره دین و آیین مدعی، برداشته می‌شود.  
این چنین، تعریف هرکس از اسلام و کتاب خدا و ائمه هدی، و راه و روش آنها، آشکار  
و برملا می‌شود.





## فصل دوم

مسیر طی شده



برای ورود به بحث قیام و انقلاب، باید مدتی صبر کنید تا درباره سراب اصلاحات و اصلاح‌طلبی در این رژیم یا دست کم، نرم‌شدن و میانه‌روشدن این رژیم صحبت کنیم و هم‌چنین نگاهی به مسیر طی شده بیندازیم.

داستان میانه‌روشدن (مدراسیون)<sup>(۱)</sup> و استحاله و اصلاح‌طلبی (رفرم)<sup>(۲)</sup> در این رژیم، یک سراب و قصه ۳۰ ساله است. در خرداد ۱۳۸۷ حتی وزیر خارجه آمریکا هم اذعان کرد که در رژیم ایران آدم مدره (میانه‌رو) پیدا نمی‌شود و ما دیگر دنبال چنین چیزی نمی‌گردیم:

«زیرا هر سیاست خارجه بد آمریکا در ۳۰ سال گذشته با این شروع شده که بگذارید مدره‌های رژیم ایران را پیدا کنیم» (وال استریت ژورنال ۱۹ ژوئن ۲۰۰۸).

دو سال قبل از آن هم، خانم رایس گفته بود:

«معتقد نیستم که ما می‌توانیم در (رژیم) ایران مدره (میانه‌رو) پیدا کنیم. سؤال این‌جاست که آیا اصلاً ما ایرانیهای معقول (در این رژیم) پیدا می‌کنیم... هرآن‌چه که در این ۲۵ سال برای یافتن چنین نفراتی به کار رفت، معمولاً به یک شکست بزرگ در سیاست خارجی آمریکا منتهی شد. من فکر نمی‌کنم شما آنها را پیدا کنید» (وال استریت ژورنال ۲۵ سپتامبر ۲۰۰۶).

---

۱- moderate = معتدل یا میانه‌رو و moderation = میانه‌روکردن یا معتدل کردن.  
۲- Reform / Reformation به معنی تغییر و اصلاح و بازسازی و بهسازی. سابقه تاریخی مفهوم سیاسی و اجتماعی رفرم به نیمه اول قرن شانزدهم در اروپا و مراحل پایانی قرون وسطی برمی‌گردد. جنبش رفرم یا اصلاح مذهبی که لوتر در آلمان و کالون در فرانسه به پا کردند، آغاز پایان بیش از ۵ قرن سلطه سیاه کلیسا و روحانیان مسیحی بر مقدرات سیاسی و اجتماعی اروپا شد.



راستی اگر این رژیم قابلیت نرمش و میانه‌روی و استحاله و اصلاح می‌داشت، چیز بدی بود؟ خیر هرگز.

واقعیت این است که ما در مرحله مبارزات افشاگرانه سیاسی (که مجاهدین به آن فاز سیاسی می‌گویند) به مدت ۲۸ ماه از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ که خمینی قدرت را قبضه کرد تا ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ که رژیمش را یک‌پایه کرد و سرکوب و اختناق مطلق برقرار نمود، همین را آزمایش می‌کردیم. با وجود این که قانون اساسی ولایت فقیه را تحریم کرده بودیم، اما در نهایت مدارا و خویشتنداری و در منتهای مسالمت، امکان نرمش و میانه‌روی و اصلاح همین رژیم را از طرق قانونی آزمایش کردیم. فکر می‌کنم کمترین احتمالی را هم نادیده نگرفتیم.

### اولین دیدار با خمینی

من به مناسبت‌های مختلف در گذشته توضیح داده‌ام که در همان حوالی ۲۲ بهمن ۵۷، خمینی یک‌شب پسرش احمد را که بسیار به مجاهدین ابراز ارادت و سمپاتی می‌کرد، نزد من فرستاد. هنوز رژیم شاه به‌طور کامل سقوط نکرده بود و ما هم دوسه‌هفته بود که از زندان آزاد شده بودیم. پایگاهی که من در آن بودم، مخفی بود و برای همین وقتی که مجاهدین می‌خواستند احمد را به آن‌جا بیاورند، خودش از بابت مخفی‌کاری پیشنهاد کرده بود اگر لازم است چشمم را ببندید! وقتی هم مرا دید گفت به برادرانتان گفتم که چشمم را ببندند، ولی خودشان این کار را نکردند. از اوایل شب تا صبح روز بعد جز چند ساعت که احمد همان‌جا روی تک تختی که داشتیم، خوابید، با من صحبت و درد دل می‌کرد. اما چکیده حرف این بود که رهبری پدرش را بپذیریم و من هم از همین پرهیز داشتم. از بسیاری روحانیان و مراجع بد می‌گفت و این که خمینی از آنها دلش پر خون است. مثلاً به خانواده صدر در عراق و لبنان به‌شدت تاخت و تاز می‌کرد و می‌گفت اینها را از روز اول «سیا» علم کرد. برجسته‌ترین حرف‌هایش که به‌یادم مانده این بود که علیه کمونیستها موضعگیری کنید و با هرکس که «امام» وارد جنگ شد، شما هم وارد جنگ شوید که در این صورت همه درها به‌رویتان باز خواهد شد. من احمد را آن شب پی‌کارش فرستادم و چند شب بعد با برخی برادرانمان در محل استقرار خمینی در یک

اتاق خصوصی در جنب اتاق دیدارهای عمومی او دیدار کردیم. احساس کردم از این که دستش را نبوسیدم و به روبوسی معمول اکتفا کردم، جاخورد. چون طبق روال آن روزگار هرکس به او می رسید، اول دستش را می بوسید. اما همین که خواستم صحبت‌های جدی را شروع کنم، بهانه آورد که نماز مغرب دارد دیر می‌شود و به من تکیه داد و از جا بلند شد. گفتم آقا، حرف‌های ما چه می‌شود، با اشاره به احمد گفت: احمد که هست، بنویسید به او بدهید من حتماً می‌خوانم. من هم بلادرنگ در سالن پایینی همین مدرسه رفاه چند صفحه نوشتم و به احمد دادم. حرف‌هایم در مورد تغییر رژیم، روند انقلاب، دولت بازرگان و ضرورت تضمین آزادیها و حقوق مردم و همچنین اعتراض به رفتار کمیته‌های ارتجاعی با نیروهای انقلابی بود.

### تعطیل دفاتر پدر طالقانی و شهادتین گفتن مجاهدین

دومین و آخرین دیدار ما با خمینی در اوایل اردیبهشت سال ۵۸ در قم بود که داستانه‌ها دارد. در فروردین ۵۸ پدر طالقانی به دنبال تعرض و دستگیری خودسرانه فرزندش توسط کمیته‌های ارتجاع و پاسداران نوظهور (با همان الگویی که متعاقباً مجاهد شهید محمدرضا سعادت را هم دستگیر کردند)، در اعتراض به این خودسریها، دفاتر خود را بست و تهران را ترک کرد. مجاهدین به شدت به تعرضی که هدف آن در واقع شخص آیت‌الله طالقانی و مواضع ضد ارتجاعی و آزادیخواهانه او بود، اعتراض کردند. سپس در همین رابطه، به سرعت جنبشی سراسری در حمایت از پدر طالقانی شکل گرفت و خمینی هوا را خیلی پس دید. به خصوص که مجاهدین در قویترین اعتراض بعد از تعطیل دفاتر پدر طالقانی و در حمایت از ایشان، تمام قوا و نیروهای خود را برای دفاع از آزادیها تحت فرمان آقای طالقانی اعلام کردند.

خمینی که چشم دیدن آقای طالقانی را نداشت، متقابلاً در یک واکنش هراسان، روز ۲۹ فروردین را هم روز ارتش اعلام کرد تا قدرت‌نمایی کند. در این اثنا ما در جستجوی مکان و موقعیت پدر طالقانی بودیم و نسبت به حفاظت ایشان در همین گیرودار نگران بودیم. تا این که چند روز بعد، پدر طالقانی را که به کرج و سپس

اعلامیه دفتر آیت الله طالقانی درباره



نظر  
احزاب  
وسازمانها  
درباره  
عزیمت  
آیت الله  
از تهران

# دلایل سفر اعتراض آمیز آیت الله طالقانی

آیت الله طالقانی بعنوان اعتراض  
بوجود عناصر غیر مسئول و خودسر  
و زندانهای غیر قانونی، دفاتر را  
تعطیل و خود نیز سفر کردند.

کلیه پاسداران انقلاب اسلامی  
با اینگونه عملیات ناصحیح مخالف اند  
شماره ۱ - تهران - بهار

سخنگوی دولت:

دولت نسبت به دستگیری  
فرزندان آیت الله  
طالقانی متأسف  
و معترض است

سازمان مجاهدین خلق اعلام کرد:

## مجاهدین خلق نیروی نظامی خود را در اختیار آیت الله طالقانی گذاشتند

است. برگیری هایی که می-  
تواند در یک نقطه اوج و نقطه  
جوش دیگر تا مرز یک جنگ  
داخلی نیز امتداد یابد.

سازمان مجاهدین خلق ایران  
امروز طی اطلاعیه ای اعلام  
داشت که نیروهای نظامی خود  
را در اختیار آیت الله طالقانی  
مگذازد. متأسفانه اطلاعیه

حمله شدید  
مجاهدین  
خلق  
به انحصار  
طلبان سیاسی  
متفاق بینماکان دیکتاتوری  
هستند یا کسانی که انحصار  
طلبی سیاسی میخواهند؟

کیمیسان  
تک شماره - ۱۵ ریال  
شبه ۲۵ فروردین ماه ۱۳۵۸ - ۱۶ جمادی الاول ۱۳۹۹ - شماره ۱۰۶۸۲

شمارش آراء  
انتخابات سندج  
معلق شد

شماره ۳ - سون پنجم

اظهارات مقامات در باره  
ماجرای دستگیری  
فرزندان آیت الله طالقانی

# جریان عزیمت آیت الله طالقانی از تهران

سرپرست کمیته های انقلاب:

دستگیری  
فرزندان

آیه الله طالقانی

توسط افراد

خاصی

صورت گرفت

دستگیر کنندگان ارتباطی با کمیته  
ها ندارند.

شماره ۳ - سون پنجم



دکتر مفتاح: مبارزات  
آیت الله طالقانی  
ادامه خواهد یافت

شماره ۳ - سون پنجم

آیت الله طالقانی

شخصاً بیانی

به ملت می فرستند

شایعات درباره آیت الله طالقانی را باطل است  
شماره ۳ - سون پنجم

## بیانیه مجاهدین در باره دستگیری فرزندان آیت الله طالقانی

سزاهان مجاهدین خلق ایران دیشب در بیانیه ای ماجرای دستگیری فرزندان حضرت آیت الله طالقانی و بسته شدن دفاتر ایشان و عزیمتشان به نقطه ای نامعلوم را تشریح کرد و ضمن اعلام خطر در مورد تکرار چنین حوادثی از دولت مهندس بازوگان خواست که با اعمال صلاحیتها و اختیارات دولتی خود یک بار و برای همیشه با اتخاذ تصمیمات مقتضی به این نابسامانی ها پایان داده و مانع تکرار آن ها از جانب گروه های غیر مسئول شود.

متن این بیانیه چنین است:

اعلام خطر مجاهدین خلق ایران:

چرا دفاتر حضرت آیت الله طالقانی بسته شده است؟  
بنام خدا و بنام خلق قهرمان ایران

در مراجعاتی که از دیروز به دفاتر حضرت آیت الله العظمی طالقانی داشتیم تمام این دفاتر را بسته و تعطیل یافتیم، پس از تحقیقات لازم معلوم گردید که خود ایشان نیز به اتفاق کلیه افراد خانواده شان به نقطه نامعلومی عزیمت کرده اند. از آنجا که بعید می نمود که در چنین موقعیت حساسی که تمامی کشور و نیروها شدیداً به وجود ایشان نیاز دارند بی جهت مراکز خود را تعطیل نمایند تحقیقات بیشتری لازم می نمود. طی این تحقیقات روشن شد که حوالی ساعت ۱۱

به قم رفته بود، در حومه قم پیدا کردیم و به دیدارش شتافتیم. معلوم شد که از هر سو فشارهای طاقت فرسایی بر او وارد می‌شود که در برابر انحصارطلبی خمینی تسلیم شود. اما پدر برافروخته بود و به ما گفت تا از خمینی موافقت تشکیل شوراها در سراسر کشور را نگیرد، ایستادگی خواهد کرد و همین‌طور هم شد.

خمینی در روز ۳۰ فروردین ۵۸ برای پایان دادن به بحران به درخواست آیت‌الله طالقانی به تشکیل شوراها تن داد و آن را اعلام کرد. هرچند در عمل هیچ‌گاه به این یکی قولش هم وفا نکرد. البته در همین سخنرانی به شدت به توطئه «گروه‌هکها» به بهانه دفاع از آیت‌الله طالقانی حمله کرد و این آشوبگری و توطئه را حسب‌المعمول به خارجی نسبت داد و گفت مردم باید با اینها مقابله کنند...

در حقیقت به این وسیله می‌خواست امتیازی را که پدر طالقانی از او گرفته بود این چنین از گلوی ما بیرون بکشد و تلافی کند. پس از پخش سخنان خمینی، فضای شهرها ملتهب شد و چماقداران و کمیته‌چیها در بیش از ۲۰۰ نقطه کشور قصد تعرض به دفاتر مجاهدین را داشتند.

درست در همین روز ۳۰ فروردین، من در قم با احمد خمینی در حال دیدار و گفتگو بودم. هدف، بیان اعتراضمان به رفتار با آیت‌الله طالقانی و درخواستهای برحق ایشان درباره شوراها و حقوق دموکراتیک مردم و هم‌چنین بیان شکایتهای خودمان از رفتار جنون‌آمیز پاسداران و کمیته‌چیها و حزب‌اللهی‌ها در سراسر کشور بود.

در اثنای همین بحث، احمد خمینی که اداره‌کننده امور خمینی و درعین حال رابط ما بود، گفت شما چرا معطلید و چرا مبانی اعتقادی خودتان را که امام به برادرتان هم گفته‌اند، نمی‌نویسید و منتشر نمی‌کنید تا این ضدیتها تمام شود؟ چندی قبل از این برادرم (کاظم شهید) قبل از این که به‌عنوان اولین سفیر ایران بعد از انقلاب ضدسلطنتی در مقر اروپایی ملل متحد به ژنو برود، با خمینی در قم دیدار کرده بود. در این دیدار خمینی به او گفته بود به برادرتان بگویید، مبانی اعتقادی خودشان را بنویسند و منتشر کنند. و حالا احمد همان را یادآوری می‌کرد. من می‌دانستم که هدف او و پدرش، اذعان ما به ولایت و رهبری سیاسی و ایدئولوژیک خمینی است. به دلیل این که وقتی چندماه بعد کلاسهای تبیین جهان را برای بیان و انتشار عقاید و جهان‌بینی مجاهدین تشکیل دادیم، تاب

نیامد و با آن کودتای سیاه ضدفرهنگی از ما انتقام گرفت. با این همه آن روز (۳۰ فروردین ۱۳۵۸) در جواب به احمد خمینی گفتم، ای به چشم، هم‌الان اصول اعتقادی‌مان را می‌نویسم و امضا و تقدیم ایشان می‌کنم. سپس همان‌جا، در حضور خودش با لحن بسیار محترمانه خطاب به خمینی نوشتم «حسب الامر آن پدرگرامی که از ارکان اعتقادی این‌جانان سؤال فرموده‌اید» معروض می‌دارم که «ارکان عقیدتی مجاهدین همان ارکان عقیدتی دین مبین اسلام و مذهب حقّه جعفری اثنی عشری است». در ادامه شهادتین نوشتم و سپس پنج اصل دین و مذهب را با یادآوری این که «در عموم کتب شرعیات (ابتدایی) آمده است» مکتوب کردم: توحید، عدل، نبوت، امامت و معاد. در ماده چهارم (مربوط به امامت) عمداً در مورد ۱۲ امام نوشتم که «آخرین آنها زنده و غایب است (و) به منصب امامت رسیده» (یعنی که امام دوازدهم خودش در منصب امامت حی و حاضر است و نیازی به زحمت سایرین نیست)!

وقتی این کاغذ را کپی گرفتم و نسخه اصلی را به احمد دادم تا برای خمینی ببرد، به دقت خواند و گفت همین؟!!

گفتم: بله، مگر نگفتند اصول اعتقادی را بنویسیم، من هم اصول اعتقادی را نوشتم و فردا هم منتشر می‌کنیم تا ببینیم چماقداری و ضدیت‌هایی که شما می‌گویید تمام می‌شود؟ احمد گفت، آخر از رهبری امام و اقتصاد و مالکیت هیچ چیز ننوشته‌اید... گفتم: حاج‌احمدآقا، ایشان خودشان ارکان اعتقادی را خواسته‌اند نه اقتصاد و مالکیت و مسائل بحث‌انگیز دیگر را...

احمد خمینی که دید بحث بیشتر فایده ندارد، همین کاغذ را گرفت و رفت و روز بعد ما آن را منتشر کردیم و روزنامه‌ها هم منعکس کردند. بعداً پدرطالقانی گفت: جگرم از این شهادتین گفتن آتش گرفت. کسانی که از قبل، شهادتین را در اتاقهای شکنجه و در برابر جوخه‌های اعدام می‌گفتند، وضعیت به کجا رسیده که حالا باید بیایند بعد از سقوط شاه شهادتین بگویند...

### یک عقب‌نشینی تحمیلی از جانب خمینی

من همان شب به تهران برگشتم و روز بعد در شرایطی که حمله‌های چماقداران به

بسیاری از دفاتر و ستادهای مجاهدین به دنبال سخنرانی روز قبل خمینی شروع شده بود، در بعدازظهر ۳۱ فروردین با احمد خمینی تلفنی تماس گرفتم و گفتم آیا روشن شد که دعوا بر سر ارکان عقیدتی و توحید و نبوت و معاد نبود؟ و آیا روشن شد که هدف به راه انداختن جنگ و خونریزی است و این که ما هم مجبور به دفاع از خودمان بشویم؟ احمد ابتدا خود را به نفهمی زد و گفت موضوع چیست؟ گفتم همه می گویند که فرمایشات دیروز امام مبنی بر «طرد مجاهدین و تعرض به آنها» در حقیقت فرمان حمله و جنگ با ما بوده است. بنابراین می خواهم از طریق شما ایشان را مطلع کنم که هر چه پیش بیاید ما مسئول آن نیستیم. احمد گفت صبر کنید بروم به اتاق امام و از خودشان بپرسم. من چند دقیقه منتظر شدم. احمد برگشت و بالکل تکذیب کرد که منظور خمینی در سخنرانی دیروزش مجاهدین بوده اند. بلادرنگ به احمد گفتم بسیار خوب در این صورت ما همین الان اطلاعیه می دهیم و عین همین سؤال و جوابی را که در همین تماس با یکدیگر داشتیم، نقل می کنیم و می گوئیم که احمد آقا از امام پرسیدند و ایشان تکذیب کردند که چنین قصد و غرضی داشته اند. احمد گفت فقط اسم من را نیاورید، اما بقیه اش را می توانید بگویید. ما هم همین کار را در اطلاعیه‌یی که به فوریت صادر و منتشر شد، انجام دادیم و نوشتیم که:

«عصر امروز با اعضای خانواده امام تماس گرفته و حقیقت امر را جویا شدیم که پس از سؤال از حضرت ایشان روشن گردید که منظور ایشان چنین نبوده و ایشان چنین نظری نداشته اند. همین طور راجع به مجعولاتی از قول ایشان مبنی بر "طرد مجاهدین و تعرض به آنها" که عده‌یی در گوشه و کنار کشور مدعی آن بودند، سؤال کردیم که فرموده بودند به هیچ وجه منظوری نداشته و چنین چیزی نگفته اند» (اطلاعیه ۳۱ فروردین ۱۳۵۸ - مجاهدین خلق ایران)

به نظر می رسد که خمینی که تازه توانسته بود بحران بستن دفاتر پدر طالقانی و موج اعتراضهای مربوطه را با قبول تشکیل شوراها از سر بگذارند، ناگزیر به یک عقب نشینی تحمیلی در برابر مجاهدین هم تن داده است تا بحران دیگری علیه انحصارطلبی او در بیش از ۲۰۰ نقطه کشور ایجاد نشود.

البته ما در این تاریخ نمی دانستیم که توطئه و برگ دیگری در دست اجرا دارد که

همان دستگیری مجاهد خلق محمدرضا سعادت است که هفته بعد انجام شد.

## آخرین دیدار با خمینی

در اواسط هفته بعد، به من اطلاع دادند که احمد خمینی زنگ زده و دعوت کرده است که در آخر هفته برای دیدار با خمینی به قم بروم. از تشریح جزئیات می‌گذرم اما مختصراً باید بگویم که ما خودمان هیچ‌گاه عکس آن را منتشر نکردیم تا این که بعدها همین رژیم خودش آن را منتشر کرد.

علت این بود که در بدو ورود هیأت مجاهدین که فکر می‌کنم ۱۰-۱۲ نفر بودیم، وقتی دید برخلاف معمول و دیدارهایی که با سایرین داشت، باز هم از تکبیرگفتن و دست‌بوسی خبری نیست ناگهان از کوره در رفت و بر سر مجاهد شهید محمود میرمالک که از این صحنه عکس می‌گرفت به طرز بسیار خشن و زنده‌بی فریاد زد: «عکس نگیر!» این در حالی بود که دفتر خمینی خودش روز بعد خبر این ملاقات را به مطبوعات داد.

اما بعد از فریادکشیدن خمینی، برای این که این ملاقات و آنچه می‌خواهیم بگوییم، درهم نریزد، دوربین را گرفتم و با فیلمهایش به احمد دادم و رو به خمینی با اشاره به دوربین در دست احمد گفتم: «خدمت خودتان باشد». بعد که خمینی بر خودش مسلط شد، موسی (سردار خیابانی) و من را که هر دو مسلح هم بودیم، در سمت چپ و راست خودش نشانده و شروع به صحبت کرد. این را هم بگویم که بعداً فهمیدم احمد به اشاره خود خمینی، دوربین را به مجاهد شهید محمود میرمالک برگردانده بود اما ما خودمان هیچ‌گاه از عکسها استفاده نکردیم.

خمینی بعد از تعارفات اولیه و ابراز علاقه و دوستی شدیدش نسبت به آیت‌الله شاه‌آبادی پدر بزرگ برادر مجاهدان محمود احمدی که در همین ملاقات حاضر بود، حرفش با ما این بود که:

خیلی از آقایان از شما شکایت و گله دارند و همین دیروز هم که فهمیدند شما این جا می‌آیید، همه کتابها و اعلامیه‌هایتان را آوردند به من نشان دادند، اما من اعتنا ندارم و فقط می‌خواهم شما با مردم و اسلام باشید تا اوضاع سابق به کشور برنگردد... (نقل به مضمون).



# مذاکرات امام بار هبران سازمان مجاهدین خلق

کلیه ملاقاتهای امام  
۶ روز متوقف شد

به امامین ملاقات یکساعته با موبهدین گفت  
اسلام بیشتر از هر چیز به آزادی عقاید دارد

مسعود رجوی با تکلیف امام در ۲۲ آذر معوضی مسعود و  
مکاتیبه کتب ترجمانی ...



بر نامه های دیدار  
با امام خمینی لغو شد

### ملاقات اعضای سازمان مجاهدین خلق با امام خمینی

مسعود رجوی ، موسی  
خیابانی و قتی چند از اعضاء  
سازمان مجاهدین خلق ایران  
صبح روز پنجشنبه با امام  
خمینی ملاقات کردند .  
در این دیدار که یکساعت  
بطول انجامید امام خمینی  
رهنمود هایی خطاب به اعضای  
مجاهدین خلق ایراد فرمودند  
مسعود رجوی در این دیدار  
گفت اکنون که ما خدمت  
شما رسیدیم خواست و  
تمنای مادی و دنیوی نداریم ،  
مسئله ای که ما واقعا نگران  
هستیم در درجه اول حیثیت  
بین المللی و تاریخی مکتب ما  
است یعنی ما نمی خواهیم  
هیچ خدشهای به مکتبمان  
وارد شود و عیوب مابه حساب  
مکتب ما گذاشته شود .  
در این ملاقات اعضای  
سازمان مجاهدین خلق در  
مورد مسئله وحدت و وحدت  
کلمه بعضی امام رساندند از  
آنجا که وحدت کلمه امری  
اعتباری نیست و در عالم واقع  
و در عالم عینی مابه ازاء دارد ،  
همچنان که شما اینکار را در  
زمان شاه خائن کردید ، اکنون  
هم نوبت استعمار است .



این عکس که تنها در اختیار خانواده خمینی بوده، اولین بار بعد از مرگ خمینی در یکی از مطبوعات رژیم منتشر شد.

### متن گزارش روزنامه کیهان - ۱۸ دیهشت ۵۸

عده ای از اعضا و مسئولین سازمان مجاهدین خلق ایران به مدت یک ساعت با امام خمینی ملاقات و گفتگو کردند و امام فرمایشات و رهنمودهایی خطاب به اعضای سازمان مجاهدین خلق ایراد کردند. مجاهدین خلق که مسعود رجوی و موسی خیابانی نیز در میان آنها بودند، در این دیدار که روز پنج شنبه انجام شد سقوط دیکتاتوری پهلوی استقرار جمهوری اسلامی و فرمان تشکیل شوراها و انجمن های ایالتی و ولایتی را به امام خمینی تبریک گفتند. مسعود رجوی در سخنان خود با امام اظهار داشت: اکنون که ما به خدمت شما رسیده ایم خواست و تمنای مادی و دنیوی نداریم وی افزود: تمرکز قدرت روحانی و سیاسی وقتی به هم دست می دهند نیرویی است که کون و مکان را می تواند تغییر دهد و این موفقیت امروز ماست و باید در جهت خدا و در جهت مردم از آن استفاده کرد. مسعود رجوی همچنین گفت: ما مکتبمان اسلام را ساده پیدا نکرده ایم اعتقاد به آن را از لابلای رنج و خون این مردم، از لابلای جوخه های اعدام و شکنجه ها کسب کردیم. امام ضمن فرمایشاتی خطاب به مجاهدین خلق بر اهمیت تلاشهای سازنده به خاطر نجات کشور از بازگشت به اوضاع سابق تأکید کردند و افزودند: «اسلام بیش از هر چیزی به آزادی عنایت دارد و در اسلام خلاف آزادی نیست الا در چیزهایی که مخالف با عفت عمومی است».

منظور خمینی از مردم و اسلام واضح بود. گردن گذاشتن به ولایت و هژمونی خودش را می‌خواست که طبعاً مرز سرخ ایدئولوژیک ما با ارتجاع بود. منمهم گفتم: ما اسلاممان را ساده پیدا نکرده‌ایم بلکه اعتقاد به آن را از لابلای رنج و خون مردم ایران و جوخه‌های اعدام و اتاقهای شکنجه به‌دست آورده‌ایم. از شما هیچ درخواست دنیوی و مادی نداریم. در راه آزادی و استقلال ایران، ما را بدون کمترین چشمداشت دنیوی و مادی، کمترین سربازان خود بدانید. اکنون قدرت سیاسی و قدرت مذهبی در شما متمرکز شده و اگر در راه خدا و خلق از آن استفاده شود می‌تواند کون و مکان را تغییر دهد (نقل به مضمون). سپس خطبه حضرت علی در نهج‌البلاغه در مورد حق مردم بر والی و حاکمیت و حق والی و حاکمیت بر مردم را برایش خواندم و نتیجه گرفتم که محور و کانون همه مسائل و خواستها که انقلاب ضدسلطنتی هم اساساً برای آن به‌پا شد، مسأله آزادی است. خمینی این نتیجه‌گیری را تماماً تأیید کرد و گفت: «اسلام بیش از هر چیز به آزادی عنایت دارد و در اسلام خلاف آزادی نیست الا در چیزهایی که مخالف با عفت عمومی است».

دو روز بعد همین حرف خمینی در مطبوعات آن زمان به تاریخ ۸ اردیبهشت ۱۳۵۸ تیتیر شد که «اسلام بیشتر از هر چیز به آزادی عنایت دارد».

در زیرش هم از قول من نوشته بودند: «ما مکتب اسلام را از لابه‌لای جوخه‌های اعدام و شکنجه‌ها کسب کرده‌ایم». همزمان دفتر خمینی اعلان کرد که ملاقاتهای او به مدت عروزموقوف می‌شود. جالب است بدانید که در بازگشت از همین ملاقات مطلع شدیم که اطلاعات سپاه جدیدالتأسیس پاسداران در آن روزگار (غرضی و آلدپوش از بریده‌مزدوران پیشین) همراه با اداره هشتم ساواک که اکنون اسم جدیدی پیدا کرده بود، به اتفاق ماشاءالله قصاب، کمیته‌چی مستقر در جنب سفارت آمریکا، مجاهد خلق محمدرضا سعادت را دستگیر کرده و به نقطه نامعلومی برده‌اند.

### رفت‌وآمدهای مستمر به قم

### و دیدارهای مکرر با اعضای «شورای انقلاب» خمینی

تلاشهای ما برای راضی کردن خمینی به قبول حداقل آزادیها و حقوق قانونی ناشی از

انقلاب ضدسلطنتی مردم ایران در آن ۲۸ ماه و فاز سیاسی که گفتم، لاینقطع و به اشکال گوناگون ادامه داشت. از دیدارهای مکرر با مهندس بازرگان در زمانی که نخست‌وزیر بود و بعد از آن. در آخرین دیدار بازرگان به من گفتم راهش این است که جبهه‌یی از نیروهای ملی و مقبول درست کنیم که شما «اکستریم گش»<sup>(۳)</sup> آن باشید. منظور من این بود که مجاهدین در منتهی‌الیه چپ این جبهه قرار داشته باشند و من هم بلادرنگ استقبال کردم اما می‌دانستم که خمینی چنین فرصتی به او نخواهد داد.

ما هم چنین رفت‌وآمدهای دائمی به‌قم داشتیم برای دیدار و گفتگو با احمد خمینی که رابط ما با پدرش بود. احمد در این زمان در دستگاه خمینی نقش وزیر دربار داشت. اما وضع حسین خمینی (نوه خمینی) از ابتدا به کلی متفاوت بود و در دیدارهای متعددی که با او داشتیم، در آن زمان بسیار سمپاتیک و در واقع مخالف دستگاه خمینی بود و بعد از ۳۰ خرداد هم شنیدم که خمینی او را به دلیل مخالفت با اعدام مجاهدین، تهدید به مجازات و ناگزیر از حبس خانگی کرده است.

هم‌چنین در آن روزگار دیدار و گفتگوهای متوالی با تک‌به‌تک اعضای شورای ارتجاع خمینی داشتیم که به آن «شورای انقلاب» می‌گفتند. از بهشتی تا رفسنجانی و موسوی اردبیلی و همین خامنه‌ای و شیبانی و سبحانی و بنی‌صدر.

در آن زمان رفسنجانی دردانه خمینی بود و خمینی بالاترین مناصب را به او می‌داد. حتی در دوره نخست‌وزیری موسوی، خمینی یک‌بار به‌طور علنی گوش او را کشید و گفت چرا قبل از گفتن فلان مطلب با مسئولین مملکتی بالاتر از خودت مشورت نکردی. منظور خمینی مشخصاً رفسنجانی بود که در مقام رئیس مجلس به موسوی امر و نهی می‌کرد.

یک‌بار رفسنجانی که برای شکایت از تقلب‌های انتخابات مجلس نزدش رفته بودم، به من گفت، شما ما را مجبور کردید که برویم رئیس و وزیر از خارجه بیاوریم. منظور من، به‌خصوص طعنه‌زدن به بنی‌صدر و قطب‌زاده بود که اختلاف‌هایشان سر باز کرده بود. مضمون حرف رفسنجانی با مایه‌هایی که برای مجاهدین می‌گذاشت، این بود که اگر با ما راه می‌آمدید از آن‌جا که تنها و اولین گروه انقلابی مسلمان بودید که با شاه به جنگ

۳ - *extreme gauche* به‌زبان فرانسه، در اصطلاح سیاسی به‌معنی منتهی‌الیه چپ.

برخاستید، نیازی به سایرین نبود. البته من اعتنایی نکردم تا ذره‌یی گمان نکند که می‌تواند ما را با خودش علیه کسی همراه کند. این، رسم مروت نبود...  
 یکبار هم همین خامنه‌ای که در آن زمان زیر دست رفسنجانی بود، در محل «شورای انقلاب» که همان کاخ سنای شاه بود و برای شکایت پیش او رفته بودیم به من گفت، وقتی شما حرف می‌زنید، انگار صوت ملائکه است اما از عملتان آدم آتش می‌گیرد... بعد بلافاصله یک نسخه نشریه مجاهد از جیب قبایش بیرون آورد و گفت دو روز است من دارم می‌سوزم که کدام پدرسوخته این سند را که فقط پیش خودم بوده به شما رسانده است!؟

من در ابتدا واقعاً نفهمیدم که منظورش چیست ولی وقتی توضیح داد فهمیدم که سندی از اسناد ساواک شاه که آن موقع در مرکز اسناد ملی که مسئولش خامنه‌ای بود نگهداری می‌شده در نشریه روزانه مجاهد چاپ شده که واقعاً فرصت نکرده بودم ببینم و بخوانم. تا وقتی که خامنه‌ای خودش گفت، این را هم نمی‌دانستم که ساواک قبلی و مرکز اسناد مربوطه در حیطه مشاغل او در درون رژیم است.

ماحصل این که در دیدار و بحث و گفتگو و آزمایش برای این که این رژیم جایی برای نرمش و اصلاح‌پذیری دارد یا ندارد، از هیچ کار و تلاشی کوتاهی نکردیم. اما خمینی در مقام ولی فقیه با حذف ما از انتخابات ریاست جمهوری و انتخابات مجلس و با چماقداری و سرکوب و شکنجه و کشتار هیچ راهی برای مسالمت باقی نگذاشت و حتی قوانین خودش را هم به محض این که با منافع روزمره او در تعارض بود، زیر پا می‌گذاشت. واضح است که همه تلاشهایی که گفتم در عین حفظ شرف سیاسی و میهنی و آرمانی مان بود. و الا اگر از ترس چوب و چماقها و برچسبها و گلوله و رگبار جا می‌زدیم یا به ولایت فقیه تسلیم می‌شدیم و به درون این رژیم فرومی‌رفتیم که دیگر بحثی نبود. همه مطلعین می‌دانند که بهشتی یکبار با مرکزیت فداییان نشست و ضبط هم گذاشت و بعد هم پخش کرد و جریان اکثریت را به درون رژیم فرو بلعید. مجاهدین اما اینکاره نبودند و به عکس این ما بودیم که با حمایت از اولین رئیس‌جمهور همین رژیم و بعد هم با پخش نوارهای حسن آیت از ارکان حزب جمهوری اسلامی و یکی از کاندیداهای آن برای ریاست جمهوری، رژیم ارتجاعی خمینی را شقه و منشعب کردیم.

دومین شقه بزرگ رژیم در جریان عزل آقای منتظری نیز اساساً معطوف به قتل عام زندانیان ما بود. آیت‌الله منتظری نوشته بود «مجاهدین خلق اشخاص نیستند، یک سنخ فکر و برداشت است. یک نحو منطق است... با کشتن حل نمی‌شود بلکه ترویج می‌شود». منتظری هم‌چنین نوشته بود که بازجویان و اطلاعاتیهای شما روی شکنجه‌گران شاه را سفید کردند.

به‌هرحال به گواهی همه وقایع و شواهد و اسناد، ما در فاز سیاسی و همان ۲۸ ماه تلاشی نبود که برای برجاماندن فضای مسالمت و برجاماندن یک قطره آزادی و یک گرم قانون، نکرده باشیم.

### درگذشت پدر طالقانی

قبل از وفات پدر طالقانی در ۱۹ شهریور ۵۸ پشتمان به او گرم بود. پدر طالقانی به‌راستی روح راستین انقلاب ضدسلطنتی بود. خمینی از این‌که آقای طالقانی را در سخنرانی به‌مناسبت ۴ خرداد ۵۸ که در ترمینال خزانه در جنوب شهر تهران برگزار شد، کاندیدای ریاست جمهوری کرده بودیم به‌شدت گزیده و پرکینه بود، اگر چه من در این سخنرانی منتهای احترام را برای شخص خمینی قائل شدم و از خود او خواستم که خودش تکلیف شرعی کند تا آیت‌الله طالقانی مسئولیت ریاست جمهوری را بپذیرند. بگذریم که خمینی به‌شدت از این بابت به‌قول خودش «سیلی خورده» و زخم خورده بود. چرا که خوب می‌فهمید هدف ما از ریاست جمهوری آقای طالقانی محدودکردن قدرت انحصاری او و در یک کلام رفرم و اصلاح در حکومت دینی و رژیم ولی فقیه است.

از لحظه‌یی که شبانگاه همان روز نام پدر طالقانی را به‌عنوان کاندیدای ریاست جمهوری اعلان کردم تا زمان وفات ایشان، ذوق و شوق فوق‌العاده را در قشرهای مختلف مردم دیده یا می‌شنیدم. از کارگران بندرعباس تا زنان رشت و جوانان تبریز و طلاب مترقی در مشهد و هم‌چنین اغلب گروههای سیاسی و مذهبی و ملی و مترقی که از سلطه آخوندهای هم‌جنس خمینی به ستوه آمده بودند.

در اعلام نام پدر طالقانی به‌عنوان کاندیدای ریاست جمهوری، با تشکر از استقبال پرشور جمعیت گفتیم:

«بله، بله، متشکرم، پس ما حضرت آیت‌الله‌العظمی طالقانی را به عنوان نخستین، به عنوان نامزد نخستین ریاست جمهوری اسلامی ایران معرفی می‌کنیم. نکته دیگری هم هست که بشارت بزرگی برای تمام ما یعنی شرط دیگری در ایشون هست، مضافاً بر سوابق چهل‌ساله مبارزاتی ایشون علیه طاغوت‌های زمان که بخش اعظمش در زجر و حبس و تبعید گذشته یک نکته مهمتر هم هست و اون این‌که ما کسی را انتخاب می‌کنیم که معلم کبیر قرآن است. مبارک باد برای شما... (شعار جمعیت درود بر طالقانی) و بگذارید مجدداً از همین جا از تمام گروه‌ها به‌خصوص گروه‌های مسلمان در گوشه و کنار ایران تقاضا بکنیم اگر با این انتخاب موافقت دارند موافقت خودشان را اعلام بکنند (جمعیت: صحیح است).

انشاءالله که خواسته تمام مردم ایران همین باشد...».

بعد از این معرفی، یکبار که به دیدار پدر طالقانی در محل اقامتش که یک طبقه از آپارتمان پدر رضایی‌های شهید در خیابان تخت‌جمشید بود، رفتیم، پدر با عتاب و تغییر به من گفت چرا این کار را کردید؟ شما که به‌من نگفته بودید... اما اینها (اشاره اش به جماعت خمینی بود) که باور نمی‌کنند و بر سر من می‌ریزند... من گفتم: اگر از قبل به شما می‌گفتم، برایمان روشن بود که مخالفت خواهید کرد، اما حالا دیگر فایده ندارد چون مردم بالاترین مزدگانی را دریافت کرده‌اند و دست‌بردار نخواهند بود.

### اعلام جنگ غیررسمی با مجاهدین از سوی خمینی

در برابر اقبال روزافزون قشرهای مختلف مردم به کاندیداتوری پدر طالقانی، از آن سو فشارهای خمینی و ایادیش بر آن بزرگوار بالا گرفت تا اعلام انصراف و مخالفت کند. فکر می‌کنم حتی یک‌بار خمینی از سر بغض نسبت به پدر طالقانی علناً هم گفت که دوست ندارد یک روحانی رئیس‌جمهور شود.

چند هفته بعد در تیرماه ۵۸، خمینی انتقام گرفت و زهرش را ریخت. یک نوار کاست با صدای خود خمینی به‌طور گسترده و سراسری که دست‌به‌دست می‌چرخید، پخش شد و ما را غافلگیر کرد. در این نوار، خمینی در توجیه سرکردگان پاسداران و چماقداران و





حزب‌اللهی‌ها تقریباً تمام همان حرفه‌هایی را که علیه مجاهدین یک سال بعد در تیر ۵۹ علنی کرد و در رادیو و تلویزیون و مطبوعات پخش شد، حتی با لحن تند و تیزتر، بیان کرده بود.

به‌واقع این یک اعلام جنگ غیررسمی بود. هرچند که من در ۴ خرداد به هنگام نامزدکردن پدرطالقانی برای ریاست جمهوری، آگاهانه و به‌عمد از هیچ مایه‌گذاری برای خمینی فروگذار نکرده بودم. واقعا می‌خواستم حسن نیت خودمان را نشان بدهم که قصد نداریم زیرآب او را بزنیم، بلکه قصد اصلاح امور را داریم. واقعاً هم اگر خمینی به ریاست جمهوری آقای طالقانی تن می‌داد، مطمئناً نقشه مسیر، متفاوت می‌شد. هم‌چنین می‌خواستم کینه شتری و احساس «هووگری» سیاسی خمینی با پدرطالقانی برانگیخته نشود.

وقتی در سال ۵۷، قبل از سقوط شاه، پدرطالقانی از زندان آزاد شد، بیش از یک میلیون تن از مردم تهران به در خانه پدر رفتند و از او استقبال کردند. در انتخابات خبرگان هم، با بیش از دومیلیون رأی نماینده اول تهران و در حقیقت تمام ایران بود. خمینی چشم دیدن پدرطالقانی را نداشت و حتی بعد از وفات پدر، در پیام تسلیتش هم، او را حجت‌الاسلام طالقانی خطاب می‌کرد. اصولاً ارتقای منتظری به منصب جانشینی خمینی که در مراسم رژیم تحت عنوان «امید امت و امام» معرفی می‌شد، علتش حسادت و کین‌توزی خمینی نسبت به آیت‌الله طالقانی بود.

این‌که گفتم اگر خمینی ریاست جمهوری آقای طالقانی را می‌پذیرفت، نقشه مسیر تفاوت می‌کرد و رژیم خمینی اصلاح می‌شد، در قیاس مع‌الفارق، مثل تابستان همین امسال (۱۳۸۸) است که باز هم برای آزمایش به خبرگان رژیم اندرز دادیم، تا دیرنشد به‌خاطر نجات خودشان هم که شده خامنه‌ای را عزل و آقای منتظری را موقتاً جایگزین کنند تا مقدمات انتخابات آزاد تحت نظر سازمان ملل متحد بر اساس اصل حاکمیت مردم (و نه ولایت فقیه) فراهم شود.

برمی‌گردم به ادامه بحث درباره اعلام جنگ غیررسمی خمینی به مجاهدین در تیرماه ۱۳۵۸ پس از این‌که پدرطالقانی را نامزد ریاست جمهوری کردیم.

پس از توزیع نوار خمینی به‌صدای خودش، هیستری پاسداران و چماقداران و



حزب‌اللهی‌ها علیه مجاهدین بالاگرفت. هیچ روزی نبود که زخمی و مجروح و مضروب و مصدوم و حمله به دفاتر و ستادهایمان در نقاط مختلف نداشته باشیم. تحریکات و اذیت و آزار و حمله‌ها برای بیرون کردن ما از دفتر مرکزی‌مان در ساختمان ۹ طبقه بنیاد علوی (بنیاد پهلوی سابق) در خیابان مصدق که در جریان قیام آن را تسخیر کرده بودیم، بالا گرفت. مثل همین امروز و بهانه‌هایی که بخش ولایت فقیه در دولت عراق علیه اشرف می‌گیرد، آن زمان هم حرف اصلی این بود که حکومت می‌خواهد حاکمیتش را اعمال کند! سپس چماقداران و حزب‌اللهی‌های آن روزگار تحت عنوان «امت همیشه در صحنه» سررسیدند. اما فایده نکرد چون ما عهد کرده بودیم که بدون حکم رسمی حکومتی مقرمان را تخلیه نکنیم و قیمتی را که باید، از خمینی وصول کنیم.

همزمان از مجاری رسمی دولت بازرگان هم وارد شدند. در آن زمان، مهندس سالور از طرف بازرگان سرپرستی ادارات و تمام مایملک بنیاد پهلوی سابق را به‌عهده داشت که بعداً تبدیل به بنیاد باصلاح مستضعفان شد و آخوندها آن را تسخیر کردند. من بارها ساعت ۶ صبح، قبل از وقت اداری به خانه مهندس سالور می‌رفتم و مدارکمان را در مورد بنیاد علوی و این‌که چه کرده‌ایم و چه می‌کنیم و اموال و پولها و خودروهای آن چه شد؟ ارائه می‌دادم. او هم با دقت موضوع را پیگیری می‌کرد تا این‌که هرآن‌چه را برگرداندنی بود، برگردانیدیم و تسویه‌حساب گرفتیم. بعد هم به دیدن مهندس بازرگان در مقام نخست‌وزیر رفتم و گزارش کاملی ارائه کردم که همزمان در نشریه مجاهد هم منتشر شد. به این ترتیب دولت بازرگان و مهندس سالور در طرف ما قرار گرفتند. چون اعلام کردیم که حاضریم این ساختمان را بخریم یا اجاره کنیم. حتی آقای صدر وزیر دادگستری بازرگان شخصاً ۵۰ هزار تومان کمک مالی فرستاد. دکتر سامی هم که وزیر بهداشتی بود در ائتلاف سیاسی با جنبش ملی مجاهدین بود و اذیت و آزارهایی را که جماعت خمینی به مجاهدین وارد می‌کردند، قویاً محکوم می‌کرد. دکتر سامی را بعدها همین خامنه‌ای، در قتل‌های زنجیره‌یی به‌قتل رساند.

سرانجام وقتی برگ «امت همیشه در صحنه» سوخت، دادستان ارتجاع (آذری قمی) حکم رسمی را تخلیه صادر کرد، پس از چندین هفته که هزاران تن از دانشجویان و هواداران به‌طور شبانه‌روزی دورتادور ستاد زنجیر بسته بودند، خواهش کردیم که



کنار بروند و حکم رسمی تخلیه را پذیرفتیم. به نظر می‌رسید خمینی و دارودسته‌اش به قدر کافی در این جریان رسوا شده باشند.

اما مهمترین نکته، این بود که با خویشتنداری و تحمل همه لطمات و صدمات، جنگ غیررسمی را که خمینی اعلام کرده بود تا اعلان جنگ رسمی که در تیر ۵۹ انجام داد، به مدت یکسال به عقب انداختیم.

در مرداد ۵۸ خمینی تهاجم و جنگ ضد مردمی در کردستان و اعدامهای سبعانه آن‌جا را با خلخالی شروع کرده بود و فضای اختناق و سرکوب گام‌به‌گام چیره می‌شد. یک نمونه آن قتل عام اهالی بی‌گناه دهکده قارنا بود که داستان جداگانه خود را دارد.

### اولین انتخابات ریاست جمهوری

در تهران پس از وفات پدر طالقانی و خیزش عظیم و سراسری مردم ایران در تشییع او، فضا چرخید. به طوری که بعد از چندماه کار نیمه‌مخفی - نیمه‌علنی، ما دوباره به کار علنی روی آوردیم و این بار دفتر مرکزی مجاهدین را که با پول خودمان و با سند رسمی خریده بودیم، در خیابان انزلی (منشعب از تخت جمشید که آن زمان به خیابان طالقانی تغییر نام یافته بود) دایر کردیم و رسماً و علناً وارد انتخابات ریاست جمهوری شدیم. در این دوره هم وقتی که کار بالاگرفت، خمینی سرانجام خودش با فتوای رسمی حذف وارد شد. تهدیدهای بچه‌ترسان مؤتلفه و فداییان اسلام و دیگر مزدوران او به ترور را به پیشیزی نخریدیم و صبر کردیم تا خودش وارد شود. چون خطمان مبارزه سیاسی افشاگرانه بود.

حرف خمینی در فتوایش این بود که کسی که به ولایت فقیه رأی مثبت نداده، صلاحیت ندارد. برای همه روشن بود که منظورش فقط کاندیدای مجاهدین است که به ولایت فقیه رأی نداده و فراندم مربوطه را تحریم کرده بودند. بقیه رأیشان را داده بودند. من هم بلادرنگ اعلام کناره‌گیری کردم اما متقابلاً از خمینی خواستم که فتوایی هم علیه چماقداری بدهد که هرگز نداد. این در شرایطی بود که همه می‌دانستند که اگر خمینی وارد نمی‌شد، انتخابات قطعاً دومرحله‌یی می‌شد...

در همان زمان برخی تحلیلگران و ناظران سیاسی گفتند و نوشتند، علت این که خمینی



صحنه‌هایی از کشتار مردم و مبارزان کردستان  
توسط رژیم خمینی در شهریور ۱۳۵۸



ناگزیر شد از «عرش اعلی» مرجعیت و ولایت و رهبری آن هم در ۸۰ سالگی پایین بیاید و با کاندیدای نسل انقلاب، که در میان کاندیداها تنها کاندیدایی بود که در انقلاب ضدسلطنتی به زندان رفته و شکنجه شده و حکم اعدام گرفته بود، مصاف بدهد، این بود که هیچ کس دیگر غیر از خود او توانایی این رویارویی را با مجاهدین نداشت. چون در جامعه انقلاب کرده و تشنه آزادی، حمایت از کاندیدای آنها در انتخابات ریاست جمهوری هر روز بیشتر می‌شد.

قبل از کاندیداتوری، من به سراغ وزیر کشور که رفسنجانی بود رفتم. حتی رفسنجانی هم مخالفت نکرد. حتی در پرسش و پاسخ کیانوری هم خواندم که گفته بود، با این وضعیت شاید حزب توده هم حمایت از کاندیدای مجاهدین را مورد بررسی قرار بدهد (نقل به مضمون). در آن ایام و در جریان همین انتخابات، با سرعتی شگفت‌انگیز، یک جبهه گسترده و نیرومند از تهران تا کردستان و از همه نیروهای انقلابی و دموکراتیک و ضدارتجاعی و ضددیکتاتوری شکل گرفته بود و طبعاً حزب توده نمی‌خواست از معرکه عقب‌ببافتد.

به‌همین خاطر، پس از حذف توسط خمینی، من در پیامی که متعاقباً فرستادم، صریحاً نوشتم: «اگر این مبارزه انتخاباتی بازنده‌یی داشته باشد، من نیستم!». روشن بود که بازنده حقیقی و رسوا شده خمینی بود که هیچ هماوردی نداشت و آن چنان به خود مطمئن بود که در ابتدای کار، صریحاً گفت و اعلان کرد که در انتخابات له یا علیه هیچ‌یک از کاندیداها هیچ مداخله‌یی نخواهد کرد.

اما اکنون در مصاف با مجاهدین، این چنین از «ماه» به «چاه» کشانده می‌شد! خمینی خیلی خوب می‌دانست و مطبوعات و خبرگزاری‌های بین‌المللی هم می‌نوشتند که، اگر خمینی شرکت کاندیدای مجاهدین در انتخابات را وتو نکرده بود، از میلیون‌ها رأی برخوردار بود که مانع بزرگی برای خمینی و استقرار دیکتاتوری ولایت فقیه می‌شد. برخی هم ابراز اطمینان می‌کردند که انتخابات دومرحله‌یی می‌شد و خمینی از نتایج بعدی آن وحشت داشت.

پاسخ به سؤالمان درباره چماقداری را هم، خمینی دو روز بعد از انتخابات ریاست جمهوری که آن را تحریم کرده بودیم در تاریخ ۷ بهمن با هجوم مسلحانه عوامل ارتجاع

جمهوری اسلامی ایران

ایمام خمینی:

اینجانب بناندارم از کسی تأیید نمایم چنانچه بناندارم کسی را رد کنم و از تمام احزاب و گروه‌ها و افرادی خود هم که از نسبت دادن کاندیدای خود به من که از آن استفاده تأیید و یا تعیین و یا رد شود، بدهند.



تشریح مجاهدین خلق ایران

**همسر آیت اله طالقانی به مسعود رجوی رأی می‌دهد**

آیت‌الله مسعود رجوی و همسرش علی‌اکبر و فرزندان به کربلا و مدینه حجاز، به‌عنوان سربازان و جنگ‌طلبان و براندازان مسعود رجوی، اکنون با رأی اکثریت ریاست جمهوری اسلامی تأیید شده‌اند. در ضمن به‌عنوان اعضای هیئت امناء دانشگاه تهران و به‌عنوان اعضای هیئت مدیره که بر سر تشکیلات اینجانب می‌اند، و چنانچه که آقای خمینی فرموده‌اند: «مبارک‌الله‌تعالی» مقرر شده که کلیه و تأیید نمودن آیت‌الله و همسران را با خروج برانداز و سواست‌فایان خود اقدام به حذف نماید.

سال اول - شماره ۹ - آبان ماه ۱۳۵۷ - ۲۵ دیماه ۱۳۵۸ - ۲۰ خرداد ۱۳۵۹

## گرد هم آئی شکوهمند انتخاباتی مجاهدین خلق در دانشگاه تهران

جمهوری اسلامی ایران



مسعود رجوی  
عضو کادر رهبری  
و نایب انتخاباتی  
ریاست جمهوری  
مجاهدین خلق  
ایران



تشریح مجاهدین خلق ایران

ایمپرسیون

من بسیار مایل هستم که گروه‌هایی که متعهد و معتقد به جمهوری اسلامی و خدمتگذار به اسلام هستند در مبارزات انتخاباتی کمال آراش را در تبلیغ کاندیداهایمان رعایت نمایند و نسبت به یکدیگر تقاضای خصیمیت و اخوت اسلامی داشته باشند.

سال اول - شماره ۱۸ - ۱۵ خرداد ۱۳۵۸ - ۱۵ تیرماه ۱۳۵۹

## ایمام خمینی؛ کسانی که به قانون اساسی رأی مثبت ندادند مانده حق ندارند رئیس جمهور شوند

ایمام خمینی، رهبر انقلاب اسلامی ایران در روز به يك سؤال در مورد مسأله انتخاب رئیس جمهور پاسخ دادند. متن پاسخ ایمام که بسیار کوتاه ابرار شده است چنین است:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، کسانی که به قانون اساسی جمهوری اسلامی رأی مثبت ندادند صلاحیت ندارند رئیس جمهور ایران شوند.» در سؤال مطرحه که کتاب قدیم ایمام شده بود، نظر رهبر انقلاب اسلامی ایران درباره صلاحیت کسانی که به قانون اساسی رأی ندادند، به‌عنوان رئیس جمهور احتمالاً ایران استفسار شده بود.



## مصاحبه رفسنجانی (کیهان ۲ بهمن ۵۸) پس از حذف کاندیدای مجاهدین از انتخابات

بسیاری از گروهها معتقدند که کنار رفتن کاندیدای سازمان مجاهدین خلق ایران باعث ازهم پاشیدگی برخی از گروهها می شود درحالیکه اگر در میدان مبارزات می ماند حداقل اینکه گروههای مختلف در سراسر کشور وظیفه خود میدانستند که در این شرایط حساس یا شرکت فعال خود در امر انتخابات به شکل هر چه بیشتر نیروهای راستین کمک کنند در این زمینه نظر شما چیست ؟

رفسنجانی : توضیح اینکه سئوالات زیادی در این خصوص از امام شد و امام همانطور که در جراید نیز منعکس شد اظهار نظر کردند و ملت ایران همگی به این امر معتقدند که نظر امام قانونیت دارد .

گفته میشود که آنها پیش از اینکه به انتخاب کاندیدا پردازند به مقام مسافرت کردند و از مقامات مملکتی در این زمینه نظر خواستند .

رفسنجانی : مسئله آقایان بخصوص با امام مطرح نشده . همچنانکه خود آنها نیز این مسئله را گفتند که منا و وقت بهدینار امام و تبادل نظر نداشتیم .

اظهار نظر بنی صدر قبل از انتخابات ریاست جمهوری

ستاد انتخاباتی بنی صدر :  
«میان کاندیدا های حذف شده» ، فقط  
رجوی پایگاه مردمی داشت

## بنی صدر: می خواهند کاندیدای سومی را وارد گود کنند

✪ به استثنای مسعود رجوی کاندیداهای دیگر کوچکترین پایگاهی در میان ملت نداشتند .

✪ اگر مساله فقط رای ندادن به قانون اساسی باشد باید شناسنامه همه را نگاه کنند .

✪ با شایعات می خواهند مرا خراب کنند تا زمینه برای خودشان فراهم شود .

حمله کرد و گفت : اینک هیوگو بنی صدر کاندیدها را برای این است که زمینه را برای ریاست جمهوری من فراهم کند یک دروغ است و قصد کسانی که دست باینکارها میزنند این است که با این شایعات مرا خراب کنند تا زمینه را برای خودشان فراهم کنند . بنی صدر گفت اما آنها باید تشخیص دهند .

وی در مورد حذف مسعود رجوی گفت : من با این کار مخالف بوده و هستم ، البته به دلیل اینکه ایشان بقانون اساسی رای ندادند ، اگر علت فقط این مساله باشد باید شناسنامه همه را ببینند تا معلوم شود چه کسی رای نداد است ،

به مرکز امداد پزشکی مجاهدین داد.

## اولین انتخابات مجلس شورای ملی

اولین انتخابات مجلس که آن موقع طبق قانون اساسی همین رژیم «مجلس شورای ملی» نام داشت در اواخر اسفند سال ۱۳۵۸ برگزار شد. با توجه به تجربه انتخابات خبرگان، تجربه رفراندوم قانون اساسی و تجربه انتخابات ریاست جمهوری، و با توجه به تبلیغات و جعلیات جنون‌آمیز خمینی و حزبش (حزب جمهوری اسلامی) علیه مجاهدین، امیدی به برگزاری انتخابات سالم و آزاد مجلس نبود. با این‌همه، تصمیم به شرکت و فعالیت همه‌جانبه گرفتیم.

هدف، ادامه‌دادن به فضای مسالمت و پرهیز از جنگ و خونریزی بود. اگر هم خمینی تقلب نمی‌کرد و نتیجه انتخابات را می‌پذیرفت، نورعلی‌نور بود! آن وقت می‌شد باز هم به اصلاح رژیم ولایت فقیه چشم دوخت.

اما بنظر می‌رسید خمینی یقین داشت که در صورت اصلاح‌شدن رژیم و برگزاری انتخابات آزاد، دیگر جایی برای ولایت فقیه باقی نمی‌ماند.

چنین بود که در جریان انتخابات مجلس هم، تا توانستند از مجاهدین گرفتند و زدند و زندانی کردند. لوموند در همان‌زمان گزارش کرد که بیش از ۲۵۰۰ تن از هواداران مجاهدین در دور اول انتخابات مضروب و مجروح شدند و نمایندگان مجاهدین که قصد نظارت بر جریان رأی‌گیری را داشتند با ضرب و شتم از حوزه‌ها اخراج و حتی بازداشت شدند.

در پی کلان تقلبات انتخاباتی، مجاهدین حتی محل چاپ نشریات و جعل اسناد حزب خمینی علیه خودشان را هم کشف و افشا کردند.

همه کسانی که آن ایام را به‌خاطر دارند، می‌دانند که به‌هنگام اعلام نتایج انتخابات مجلس از رادیو و تلویزیون دولتی، در دو روز اول، اسم من و تعداد دیگری از مجاهدین در صدر لیست دارندگان آراء در تهران خوانده می‌شد. اما بعد از دو روز صحنه بالکل چرخید و ما به‌انتهای لیست رفتیم.

با این‌همه، رژیم خودش اعلام کرد که ۲۵ درصد آراء در تهران (بیشتر از ۵۳۰ هزار رأی)

نشریه مجاهدین خلق ایران

**پس از تکلیف‌گیری کاندیدای ما، دیگر هیچگونه رأی ریختن بنام مسعود رجوی به صندوقها موردی ندارد**

مجاهدین خلق ایران اعلام می‌کنند که رأی بر سر اسامی مستطابان، نه فلسفی، کتبی و شفاهی، در رابطه با توفیق مجاهدین خلقی در انتخابات، به چنانکه در اعلامیه سازمان منتشر است، پس از تکلیف‌گیری کاندیدای مطلوب ما، شایسته دیگر در این مرحله جوی برای شرکتان در انتخابات ریاست جمهوری باقی نمی‌ماند. همچنین ضمن تشکر مجدد از مسلوبین حقوق آزادی‌های که نسبت به برادر مجاهد، مسعود رجوی ابراز احساسات نمودند، با چستی مجدد تأکید کنیم که دیگر هیچگونه رأی ریختن بنام مسعود رجوی به صندوقها موردی ندارد. و بخصوص یادآور می‌شویم که این کار همگنان از سازمانی بودن آن، می‌تواند از جامعه مجرمین به استناد مختلف، مورد سوءاستفاده قرار گیرد.

نشریه مجاهدین خلق ایران

**اطلاعیه مجاهدین خلق ایران راجع به منشی شدن نامزدی برادر مجاهد مسعود رجوی برای ریاست جمهوری**

بیم خدا  
بناز خلق ایران، ایران

ایران مجاهدین خلق ایران مخالف فرمایشات نام حسی بر نالی بودی کشیدگی تالیف‌یاسی رای شیتت ندادند کارگرگری نامرد شایسته خود برادر مجاهد مسعود رجوی را به انتخاب عموم می‌رساند. کله‌برمفهمه

سال اول - شماره ۲۰ - مناسبت ۲ بهمن ماه ۱۳۵۸ - انتشاره ۱۵ رید

**بیم مسعود رجوی به کلیه نیروها و شخصیت‌ها اینکه از نامزدی او برای ریاست جمهوری حمایت کرده‌اند**

**حملة سراسری ارتجاع به مرکز و هواداران**

نشریه مجاهدین خلق ایران

**فوق العاده**  
**بمناسبت هجوم ارتجاع به مرکز امداد پزشکی**

تعداد ده روال

نشریه مجاهدین خلق ایران

از مشکل نبود، زندگی نبود. انسان متکامل از مشکلات اشغال نموده تا بحر به کسب نموده و تکامل بیشتر یابد. پس حال که انواع مشکلات برای همه کس و قبا یسان موجود دارد، جعفر درد او راست که انسانی در مقابل آنها درخ کند و بس و ناامدی بدل راه دهد.

مجاهد شهید فاطمه امینی

سال اول - فوق العاده شماره ۳ - مناسبت ۹ بهمن ماه ۱۳۵۸ - انتشاره رسال

**هجوم مسلحانه عوامل ارتجاع به مرکز امداد پزشکی مجاهدین**

**از مهاجمین دستگیر شده کارت و مدارک عضویت در بعضی از کمیته‌ها، پاسداران انقلاب اسلامی، مدافعان توحید، شورای اسلامی گود نشین بدست آمد.**

این حمله از طرف کشته مرکزی موسی حبابانی و مهدی امینتشی انقلابی‌ها انجام شد. ولی آیا انقلابی‌ها با اعلام نامردی ریاست

توبه العاده شماره ۷  
انتخابات

### شهادت امام سجاد (ع)

روز پانزدهم ۲۲ آذرماه، تاریخ شهادت امام سجاد (ع) است. نام روزنامه‌ای که به قتل فرزند ارجمند امیرالمؤمنین (ع) تاریخ خلق شیخ روح از دین‌داری برودار است. همه و بسیاری تشنه حسی، که می‌دانست بر ما می‌بویان قربان از صحن کرم جاریه باشد، نتوانست لطفی او را از انعام و انعام بازدارد. نام با درگ برکت حسان و برین عرش یک لفظ از هزاره علیه بود و بی‌جهان فانی تابود در این راه بر عاقلانه سرگشت. می‌بویان سجادیه، توحیدی عیسی که این شاکر از برین شهادت امام سجاد (ع) به عرش کفشد، رعایت حسی را به گیتی دوستداران باقی راه او شیشه می‌کنید.



مجاهد بین خلق ایران  
برای معانعت از تحت‌الشعاع قرار گرفتن  
مسأله اساسی این روزهای کشور (انتخابات)  
پیشنها می‌دهد که گندگد راه می‌دهد که روز پنجشنبه  
به روز شنبه موکول شود.

به نام خدا  
به نام خلق ایران  
مخبران عزیز - امیرهای انقلابی راستین  
باید رومند

## مخارزی از مینک: قلب "ستارخان" با حضور "مجاهدین" در تبریز به طیش در آمد.



تشریح فیسرسان جیسان فیسرسان مسافه خود

بی تک با زاعان انقلابی "مجاهدین" آری تکنگ خود را بر زمین گذاشتند. برای نخستین بار در ۲۰ سال پیش در مجاهدین تبریز همگانی بر شهادت سیر طین حاس خود را پیدا کرد و بر تشنه حکمت گردید. که در صورت جریان‌ها، از آن تاریخ به بعد، آبان و آذرماه مردم تا آنکه در سوره مجاهدین باقی ماندند. به طوری که برای شایر می‌ماند، نظیر آن بود، اما مجاهدین با هرگونه تاریخی و قند و حور

### سخنرانی برادر مجاهد موسی خیا بائی

ما ایندئولوژی خود را از میدان شکنجه و اعدام و از صحنه عمل انقلابی بدست آورده ایم

سخنرانی برادر مجاهد موسی خیا بائی



سخنرانی برادر مجاهد موسی خیا بائی

## سلام بر خلق آزادی ستان و مجاهدین

سخنرانی برادر مجاهد مسعود رجوی

به نام خدا  
به نام خلق ایران  
و به نام مردم عزیز ایران.  
ایستادگان مردم (خلق آزادی ستان و مجاهدین تبریز) و به نام سوزان و آبان از آن تاریخ به بعد، آبان و آذرماه مردم تا آنکه در سوره مجاهدین باقی ماندند. به طوری که برای شایر می‌ماند، نظیر آن بود، اما مجاهدین با هرگونه تاریخی و قند و حور

ایستادگان مردم (خلق آزادی ستان و مجاهدین تبریز) و به نام سوزان و آبان از آن تاریخ به بعد، آبان و آذرماه مردم تا آنکه در سوره مجاهدین باقی ماندند. به طوری که برای شایر می‌ماند، نظیر آن بود، اما مجاهدین با هرگونه تاریخی و قند و حور

### آشنایی با تجاردهای ملکی

تجاردهای ملکی  
تجاردهای ملکی  
تجاردهای ملکی

### اسناد مردمی (ساواک)

اسناد مردمی (ساواک)  
اسناد مردمی (ساواک)  
اسناد مردمی (ساواک)



۱۶ صفحه  
تکثیر - ۱۵ تال  
کیهان  
شماره ۱۵۰۰ - تاریخ انتشار ۱۳۰۰ - شماره ۱۰۰۰



همانطور که از اخبار رادیو و تلویزیون نیز شنیدیم درگیریهای اخیر در نقاط دیگری از مملکت نیز رخ داده است. عکسی که از این درگیریها را که از برخوردهای روز پنجم در شیراز گرفته شده نشان میدهد. این برخورد که با پرتاب سنگ موافقان و مخالفان به روی یکدیگر آغاز شد به زخمی شدن حدود ۴۰۰ نفر منجر شد.

در تهران و  
شهرستانها  
**درگیری گروههای**

**مخالف و مجاهدین**

**خلق دهها مجروح**

**بجا گذاشت**

از کسانی که خود را دوست  
انقلاب میدانند نمی توانیم  
توقع داشته باشیم خودسرانه  
عمل کنند.



### گوشه‌های دیگری از تقلبات و تخلفات انتخاباتی در شهرستانها و تهران

## نامه‌گاننده‌های مجاهدین خلق ایران در تبریز به فرماندار این شهر

آقای دلس عزیز فرماندار محترم تبریز  
 ۲۵/۱۱/۷۵

بدینوسیله شما را به اطلاع می‌رسانیم که در این شهر با وجود اینکه شما به عنوان فرماندار این شهر در جهت برقراری نظم و انضباط و اجرای عدالت کوشش می‌کنید، اما در عمل شما هیچ اقدامی در جهت برقراری نظم و انضباط و اجرای عدالت نکرده‌اید. در این شهر با وجود اینکه شما به عنوان فرماندار این شهر در جهت برقراری نظم و انضباط و اجرای عدالت کوشش می‌کنید، اما در عمل شما هیچ اقدامی در جهت برقراری نظم و انضباط و اجرای عدالت نکرده‌اید.

با احترام  
 مجاهدین خلق ایران

## اعضای هیات نظارت بر صندوق‌ها برخلاف قانون از کمیته‌ها تعیین شده‌اند

کمیته منطقه ۴ تهران یکی از اعضای هیات نظارت بر صندوق‌ها برخلاف قانون از کمیته‌ها تعیین شده‌اند. این اقدام برخلاف قانون است و باید اصلاح شود.

با احترام  
 مجاهدین خلق ایران

## گزارش دستگیری بازرسین و نیروهای مردمی نمونه‌ای از فریبکاری مرتجعین برای یوشاندن تقلبات و اقدام ضد قانونی خود

اعضای هیات نظارت بر صندوق‌ها برخلاف قانون از کمیته‌ها تعیین شده‌اند. این اقدام برخلاف قانون است و باید اصلاح شود.

با احترام  
 مجاهدین خلق ایران

با احترام  
 مجاهدین خلق ایران

## نامه‌گاننده‌های مجاهدین خلق ایران در تبریز به فرماندار این شهر

با احترام  
 مجاهدین خلق ایران

۱۱۱	۱۱۲	۱۱۳	۱۱۴	۱۱۵	۱۱۶	۱۱۷	۱۱۸	۱۱۹	۱۲۰
۱۲۱	۱۲۲	۱۲۳	۱۲۴	۱۲۵	۱۲۶	۱۲۷	۱۲۸	۱۲۹	۱۳۰
۱۳۱	۱۳۲	۱۳۳	۱۳۴	۱۳۵	۱۳۶	۱۳۷	۱۳۸	۱۳۹	۱۴۰
۱۴۱	۱۴۲	۱۴۳	۱۴۴	۱۴۵	۱۴۶	۱۴۷	۱۴۸	۱۴۹	۱۵۰
۱۵۱	۱۵۲	۱۵۳	۱۵۴	۱۵۵	۱۵۶	۱۵۷	۱۵۸	۱۵۹	۱۶۰
۱۶۱	۱۶۲	۱۶۳	۱۶۴	۱۶۵	۱۶۶	۱۶۷	۱۶۸	۱۶۹	۱۷۰
۱۷۱	۱۷۲	۱۷۳	۱۷۴	۱۷۵	۱۷۶	۱۷۷	۱۷۸	۱۷۹	۱۸۰
۱۸۱	۱۸۲	۱۸۳	۱۸۴	۱۸۵	۱۸۶	۱۸۷	۱۸۸	۱۸۹	۱۹۰
۱۹۱	۱۹۲	۱۹۳	۱۹۴	۱۹۵	۱۹۶	۱۹۷	۱۹۸	۱۹۹	۲۰۰
۲۰۱	۲۰۲	۲۰۳	۲۰۴	۲۰۵	۲۰۶	۲۰۷	۲۰۸	۲۰۹	۲۱۰
۲۱۱	۲۱۲	۲۱۳	۲۱۴	۲۱۵	۲۱۶	۲۱۷	۲۱۸	۲۱۹	۲۲۰
۲۲۱	۲۲۲	۲۲۳	۲۲۴	۲۲۵	۲۲۶	۲۲۷	۲۲۸	۲۲۹	۲۳۰
۲۳۱	۲۳۲	۲۳۳	۲۳۴	۲۳۵	۲۳۶	۲۳۷	۲۳۸	۲۳۹	۲۴۰
۲۴۱	۲۴۲	۲۴۳	۲۴۴	۲۴۵	۲۴۶	۲۴۷	۲۴۸	۲۴۹	۲۵۰
۲۵۱	۲۵۲	۲۵۳	۲۵۴	۲۵۵	۲۵۶	۲۵۷	۲۵۸	۲۵۹	۲۶۰
۲۶۱	۲۶۲	۲۶۳	۲۶۴	۲۶۵	۲۶۶	۲۶۷	۲۶۸	۲۶۹	۲۷۰
۲۷۱	۲۷۲	۲۷۳	۲۷۴	۲۷۵	۲۷۶	۲۷۷	۲۷۸	۲۷۹	۲۸۰
۲۸۱	۲۸۲	۲۸۳	۲۸۴	۲۸۵	۲۸۶	۲۸۷	۲۸۸	۲۸۹	۲۹۰
۲۹۱	۲۹۲	۲۹۳	۲۹۴	۲۹۵	۲۹۶	۲۹۷	۲۹۸	۲۹۹	۳۰۰
۳۰۱	۳۰۲	۳۰۳	۳۰۴	۳۰۵	۳۰۶	۳۰۷	۳۰۸	۳۰۹	۳۱۰
۳۱۱	۳۱۲	۳۱۳	۳۱۴	۳۱۵	۳۱۶	۳۱۷	۳۱۸	۳۱۹	۳۲۰
۳۲۱	۳۲۲	۳۲۳	۳۲۴	۳۲۵	۳۲۶	۳۲۷	۳۲۸	۳۲۹	۳۳۰
۳۳۱	۳۳۲	۳۳۳	۳۳۴	۳۳۵	۳۳۶	۳۳۷	۳۳۸	۳۳۹	۳۴۰
۳۴۱	۳۴۲	۳۴۳	۳۴۴	۳۴۵	۳۴۶	۳۴۷	۳۴۸	۳۴۹	۳۵۰
۳۵۱	۳۵۲	۳۵۳	۳۵۴	۳۵۵	۳۵۶	۳۵۷	۳۵۸	۳۵۹	۳۶۰
۳۶۱	۳۶۲	۳۶۳	۳۶۴	۳۶۵	۳۶۶	۳۶۷	۳۶۸	۳۶۹	۳۷۰
۳۷۱	۳۷۲	۳۷۳	۳۷۴	۳۷۵	۳۷۶	۳۷۷	۳۷۸	۳۷۹	۳۸۰
۳۸۱	۳۸۲	۳۸۳	۳۸۴	۳۸۵	۳۸۶	۳۸۷	۳۸۸	۳۸۹	۳۹۰
۳۹۱	۳۹۲	۳۹۳	۳۹۴	۳۹۵	۳۹۶	۳۹۷	۳۹۸	۳۹۹	۴۰۰
۴۰۱	۴۰۲	۴۰۳	۴۰۴	۴۰۵	۴۰۶	۴۰۷	۴۰۸	۴۰۹	۴۱۰
۴۱۱	۴۱۲	۴۱۳	۴۱۴	۴۱۵	۴۱۶	۴۱۷	۴۱۸	۴۱۹	۴۲۰
۴۲۱	۴۲۲	۴۲۳	۴۲۴	۴۲۵	۴۲۶	۴۲۷	۴۲۸	۴۲۹	۴۳۰
۴۳۱	۴۳۲	۴۳۳	۴۳۴	۴۳۵	۴۳۶	۴۳۷	۴۳۸	۴۳۹	۴۴۰
۴۴۱	۴۴۲	۴۴۳	۴۴۴	۴۴۵	۴۴۶	۴۴۷	۴۴۸	۴۴۹	۴۵۰
۴۵۱	۴۵۲	۴۵۳	۴۵۴	۴۵۵	۴۵۶	۴۵۷	۴۵۸	۴۵۹	۴۶۰
۴۶۱	۴۶۲	۴۶۳	۴۶۴	۴۶۵	۴۶۶	۴۶۷	۴۶۸	۴۶۹	۴۷۰
۴۷۱	۴۷۲	۴۷۳	۴۷۴	۴۷۵	۴۷۶	۴۷۷	۴۷۸	۴۷۹	۴۸۰
۴۸۱	۴۸۲	۴۸۳	۴۸۴	۴۸۵	۴۸۶	۴۸۷	۴۸۸	۴۸۹	۴۹۰
۴۹۱	۴۹۲	۴۹۳	۴۹۴	۴۹۵	۴۹۶	۴۹۷	۴۹۸	۴۹۹	۵۰۰
۵۰۱	۵۰۲	۵۰۳	۵۰۴	۵۰۵	۵۰۶	۵۰۷	۵۰۸	۵۰۹	۵۱۰
۵۱۱	۵۱۲	۵۱۳	۵۱۴	۵۱۵	۵۱۶	۵۱۷	۵۱۸	۵۱۹	۵۲۰
۵۲۱	۵۲۲	۵۲۳	۵۲۴	۵۲۵	۵۲۶	۵۲۷	۵۲۸	۵۲۹	۵۳۰
۵۳۱	۵۳۲	۵۳۳	۵۳۴	۵۳۵	۵۳۶	۵۳۷	۵۳۸	۵۳۹	۵۴۰
۵۴۱	۵۴۲	۵۴۳	۵۴۴	۵۴۵	۵۴۶	۵۴۷	۵۴۸	۵۴۹	۵۵۰
۵۵۱	۵۵۲	۵۵۳	۵۵۴	۵۵۵	۵۵۶	۵۵۷	۵۵۸	۵۵۹	۵۶۰
۵۶۱	۵۶۲	۵۶۳	۵۶۴	۵۶۵	۵۶۶	۵۶۷	۵۶۸	۵۶۹	۵۷۰
۵۷۱	۵۷۲	۵۷۳	۵۷۴	۵۷۵	۵۷۶	۵۷۷	۵۷۸	۵۷۹	۵۸۰
۵۸۱	۵۸۲	۵۸۳	۵۸۴	۵۸۵	۵۸۶	۵۸۷	۵۸۸	۵۸۹	۵۹۰
۵۹۱	۵۹۲	۵۹۳	۵۹۴	۵۹۵	۵۹۶	۵۹۷	۵۹۸	۵۹۹	۶۰۰
۶۰۱	۶۰۲	۶۰۳	۶۰۴	۶۰۵	۶۰۶	۶۰۷	۶۰۸	۶۰۹	۶۱۰
۶۱۱	۶۱۲	۶۱۳	۶۱۴	۶۱۵	۶۱۶	۶۱۷	۶۱۸	۶۱۹	۶۲۰
۶۲۱	۶۲۲	۶۲۳	۶۲۴	۶۲۵	۶۲۶	۶۲۷	۶۲۸	۶۲۹	۶۳۰
۶۳۱	۶۳۲	۶۳۳	۶۳۴	۶۳۵	۶۳۶	۶۳۷	۶۳۸	۶۳۹	۶۴۰
۶۴۱	۶۴۲	۶۴۳	۶۴۴	۶۴۵	۶۴۶	۶۴۷	۶۴۸	۶۴۹	۶۵۰
۶۵۱	۶۵۲	۶۵۳	۶۵۴	۶۵۵	۶۵۶	۶۵۷	۶۵۸	۶۵۹	۶۶۰
۶۶۱	۶۶۲	۶۶۳	۶۶۴	۶۶۵	۶۶۶	۶۶۷	۶۶۸	۶۶۹	۶۷۰
۶۷۱	۶۷۲	۶۷۳	۶۷۴	۶۷۵	۶۷۶	۶۷۷	۶۷۸	۶۷۹	۶۸۰
۶۸۱	۶۸۲	۶۸۳	۶۸۴	۶۸۵	۶۸۶	۶۸۷	۶۸۸	۶۸۹	۶۹۰
۶۹۱	۶۹۲	۶۹۳	۶۹۴	۶۹۵	۶۹۶	۶۹۷	۶۹۸	۶۹۹	۷۰۰
۷۰۱	۷۰۲	۷۰۳	۷۰۴	۷۰۵	۷۰۶	۷۰۷	۷۰۸	۷۰۹	۷۱۰
۷۱۱	۷۱۲	۷۱۳	۷۱۴	۷۱۵	۷۱۶	۷۱۷	۷۱۸	۷۱۹	۷۲۰
۷۲۱	۷۲۲	۷۲۳	۷۲۴	۷۲۵	۷۲۶	۷۲۷	۷۲۸	۷۲۹	۷۳۰
۷۳۱	۷۳۲	۷۳۳	۷۳۴	۷۳۵	۷۳۶	۷۳۷	۷۳۸	۷۳۹	۷۴۰
۷۴۱	۷۴۲	۷۴۳	۷۴۴	۷۴۵	۷۴۶	۷۴۷	۷۴۸	۷۴۹	۷۵۰
۷۵۱	۷۵۲	۷۵۳	۷۵۴	۷۵۵	۷۵۶	۷۵۷	۷۵۸	۷۵۹	۷۶۰
۷۶۱	۷۶۲	۷۶۳	۷۶۴	۷۶۵	۷۶۶	۷۶۷	۷۶۸	۷۶۹	۷۷۰
۷۷۱	۷۷۲	۷۷۳	۷۷۴	۷۷۵	۷۷۶	۷۷۷	۷۷۸	۷۷۹	۷۸۰
۷۸۱	۷۸۲	۷۸۳	۷۸۴	۷۸۵	۷۸۶	۷۸۷	۷۸۸	۷۸۹	۷۹۰
۷۹۱	۷۹۲	۷۹۳	۷۹۴	۷۹۵	۷۹۶	۷۹۷	۷۹۸	۷۹۹	۸۰۰
۸۰۱	۸۰۲	۸۰۳	۸۰۴	۸۰۵	۸۰۶	۸۰۷	۸۰۸	۸۰۹	۸۱۰
۸۱۱	۸۱۲	۸۱۳	۸۱۴	۸۱۵	۸۱۶	۸۱۷	۸۱۸	۸۱۹	۸۲۰
۸۲۱	۸۲۲	۸۲۳	۸۲۴	۸۲۵	۸۲۶	۸۲۷	۸۲۸	۸۲۹	۸۳۰
۸۳۱	۸۳۲	۸۳۳	۸۳۴	۸۳۵	۸۳۶	۸۳۷	۸۳۸	۸۳۹	۸۴۰
۸۴۱	۸۴۲	۸۴۳	۸۴۴	۸۴۵	۸۴۶	۸۴۷	۸۴۸	۸۴۹	۸۵۰
۸۵۱	۸۵۲	۸۵۳	۸۵۴	۸۵۵	۸۵۶	۸۵۷	۸۵۸	۸۵۹	۸۶۰
۸۶۱	۸۶۲	۸۶۳	۸۶۴	۸۶۵	۸۶۶	۸۶۷	۸۶۸	۸۶۹	۸۷۰
۸۷۱	۸۷۲	۸۷۳	۸۷۴	۸۷۵	۸۷۶	۸۷۷	۸۷۸	۸۷۹	۸۸۰
۸۸۱	۸۸۲	۸۸۳	۸۸۴	۸۸۵	۸۸۶	۸۸۷	۸۸۸	۸۸۹	۸۹۰
۸۹۱	۸۹۲	۸۹۳	۸۹۴	۸۹۵	۸۹۶	۸۹۷	۸۹۸	۸۹۹	۹۰۰
۹۰۱	۹۰۲	۹۰۳	۹۰۴	۹۰۵	۹۰۶	۹۰۷	۹۰۸	۹۰۹	۹۱۰
۹۱۱	۹۱۲	۹۱۳	۹۱۴	۹۱۵	۹۱۶	۹۱۷	۹۱۸	۹۱۹	۹۲۰
۹۲۱	۹۲۲	۹۲۳	۹۲۴	۹۲۵	۹۲۶	۹۲۷	۹۲۸	۹۲۹	۹۳۰
۹۳۱	۹۳۲	۹۳۳	۹۳۴	۹۳۵	۹۳۶	۹۳۷	۹۳۸	۹۳۹	۹۴۰
۹۴۱	۹۴۲	۹۴۳	۹۴۴	۹۴۵	۹۴۶	۹۴۷	۹۴۸	۹۴۹	۹۵۰
۹۵۱	۹۵۲	۹۵۳	۹۵۴	۹۵۵	۹۵۶	۹۵۷	۹۵۸	۹۵۹	۹۶۰
۹۶۱	۹۶۲	۹۶۳	۹۶۴	۹۶۵	۹۶۶	۹۶۷	۹۶۸	۹۶۹	۹۷۰
۹۷۱	۹۷۲	۹۷۳	۹۷۴	۹۷۵	۹۷۶	۹۷۷	۹۷۸	۹۷۹	۹۸۰
۹۸۱	۹۸۲	۹۸۳	۹۸۴	۹۸۵	۹۸۶	۹۸۷	۹۸۸	۹۸۹	۹۹۰
۹۹۱	۹۹۲	۹۹۳	۹۹۴	۹۹۵	۹۹۶	۹۹۷	۹۹۸	۹۹۹	۱۰۰۰

مصاحبه آقای "رحیم جعفری" مسئول صندوق ۱۲۴۹

با احترام  
 مجاهدین خلق ایران

با احترام  
 مجاهدین خلق ایران

با احترام  
 مجاهدین خلق ایران



با احترام  
 مجاهدین خلق ایران







به نام من ریخته شده است.

در شهرستانها هم، درحالی که حزب خمینی در مجموع حدود ۱/۶ میلیون رأی آورده بود، رأی اعلام شده برای مجاهدین، حدود ۹۰۰ هزار، یعنی بهرغم همه تقلبات، ۵۶ درصد حزب حاکم بود. اما عجبا از دولت سر ولایت فقیه، حتی پای یک نفر از مجاهدین هم به مجلس نرسید! جالب است بدانید ۲۵ نماینده حزب خمینی که از شهرستانها به مجلس رفتند، در مجموع کمتر از ۵۰۰ هزار رأی آورده بودند

در خاتمه دور اول انتخابات مجلس، با انبوهی مدارک، که قسمتی از آنها در نشریه مجاهد منتشر شد، به اثبات رسید که فقط در تهران نیم میلیون رأی مجعول به سود حزب خمینی به صندوقها ریخته شده است. خیلی از صندوقها با تأخیر یکی دوهفته‌یی به انجمن مرکزی نظارت بر انتخابات می‌رسید و معلوم بود که در این فاصله آنها را از آرای مجاهدین خالی و با آرای حزب جمهوری انباشته‌اند.

روزی که با یک چمدان اسناد تقلبهای انتخاباتی به شورای ارتجاع خمینی رفته بودم، رفسنجانی قلب را قبول نکرد، اما گفت من یک چیز را قبول دارم و آن این که، هم‌چنان که خودمان هم (در آمار و ارقام انتخابات) اعلام کرده‌ایم شما بعد از ما هستید... روزی هم که با همین اسناد، برای اعتراض رسمی به وزارت کشور رفتیم، مهدوی کنی که در آن زمان وزیر کشور بود، بحث را از «انتخابات» به «اعتقادات» التقاطی! ما منحرف کرد.

محترمانه به او گفتم که حاج آقا، در زمان شاه به ما می‌گفتند «مارکسیست-اسلامی» و حالا این کلمه با «التقاطی» جایگزین شده، آخر چه دلیلی برای آن دارید؟ وانگهی از شما دعوت می‌کنم به کلاسهای «تبیین جهان» که هر جمعه در دانشگاه صنعتی شریف برگزار می‌شود تشریف بیاورید و بحثهای ما را ببینید و هر کجای آن که «التقاط» است، تصحیح کنید...

مهدوی کنی گفت:

نه، نیازی به آن نیست، مدارک کافی این‌جا هست.

بعد، بدون هیچ شرم و حیا، کشو میز کارش را کشید و برگه‌های رأی من و اشرف و عزیز(مادر رضاییهای شهید) که باهم رأی داده بودیم را، جلو رویم گذاشت.

واقعاً سرم سوت کشید که چگونه در یک رای گیری مخفی بر گه‌های رأی ما هم از کشو میز وزیر کشور رژیم سر درمی آورد!

داستان این بود که در تهران که ۳۰ نماینده باید انتخاب می شدند، هر رأی دهنده حق داشت اسم ۳۰ نفر را بنویسد.

مجاهدین و ائتلاف انتخاباتی آنها، اسم ۲۴ کاندیدا را برای انتخابات مجلس اعلام کرده بودند و جا را برای عاسم خالی گذاشته بودند که هر کس خودش عنفر دیگر را انتخاب کند و بنویسد. من و اشرف در برگه رأی خودمان اسامی عتن از انقلابیون فدایی هم‌بند خودمان از سازمان چریک‌های فدایی خلق را علاوه بر ۲۴ اسم اعلام شده از جانب ائتلاف انتخاباتی خودمان نوشته بودیم که «شورای معرفی کاندیداهای انقلابی و ترقیخواه» نام داشت.

به مهدوی کنی گفتم: قبل از هر چیز نمی فهمم که آرای مخفی ما نزد شما چه می کند؟ بعد هم آیا به نظر شما رای دادن به انقلابی که سالها در زندان بوده‌اند و آنها هم مثل ما مبارزه می کردند و شکنجه شدند و شرکت کردن آنها در حیات سیاسی کشور دلیل بر التقاط است؟ (نقل به مضمون)

مهدوی کنی با وقاحت گفت:

چرا به روحانیت و مسلمین رای ندادید؟

گفتم، راستش نمی دانستم که روزی در وزارت کشور جمهوری اسلامی که به طور معمول باید مجری یک انتخابات آزاد با رای گیری مخفی باشد، مورد چنین مواخذه‌یی قرار خواهم گرفت که تفتیش عقیده را تداعی می کند (نقل به مضمون).

## از ۲۲ بهمن تا امجدیه

به مدت ۱۶ ماه از ۲۲ بهمن ۵۷ تا ۲۲ خرداد ۵۹ (روز میتینگ امجدیه)، ما درگیر یک مبارزه سیاسی مسالمت آمیز، اما به‌غایت فشرده و گسترده در برابر ارتجاع حاکم بودیم. طی این مدت انتخابات خبرگان برای تدوین قانون اساسی، انتخابات ریاست جمهوری و انتخابات مجلس برگزار شده بود و در هر روز و هر قدم ماجراها داشتیم.

در اثر همین مبارزات به‌غایت فشرده و بغرنج، و در اثر وحدت و تضاد جدی و واقعی

و حقیقی که با جناحهای مختلف رژیم کار کرده بودیم، حزب حاکم که متعلق به خمینی بود به کلی منزوی شد. شعار ما در برابر تمامیت حاکمیت ارتجاعی، شعار آزادی بود و بهای آن را هم هر روز در خیابانها و شهرهای مختلف کشور می‌دادیم. با دهها کشته، صدها مجروح و نقص عضو جدی و هزاران زندانی. من بارها گفته‌ام که: بدون مبالغه مجاهدین و هوادارانشان میلیونها چماق خوردند آن هم در فضای شعبده‌بازی و گروگانگیری که جبهه متحد ارتجاع یعنی خمینی و بهشتی و حزب توده کیانوری و اکثریت فرخ نگهدار و امت پیمان و امثال اینها، فضایی درست کرده بودند که کلمه آزادی، شعار آزادی و مشی آزادیخواهی، همسویی با امپریالیسم و بسیار مخدوش و در یک کلام باعث خجالت بود! می‌خواستند از اساس کلمه آزادی را لجن مال کنند. از این رو آزادی‌کشی و چماقداری ارتجاع را تئوریزه و توجیه و مشروع می‌کردند. بسا گفتارها و نوشتارها و مصاحبه‌ها علیه کلمه آزادی که جابه‌جا با نیش و نیشتر به مجاهدین همراه بود، منتشر کردند.

حزب توده در ارگان خود دوماه قبل از ۳۰ خرداد، خطاب به خود من نوشت «دموکراسی که این همه مورد عشق و پرستش شماست» در مقایسه با «امپریالیسم‌ستیزی چه بسا نقش درجه دوم هم احرار نکند!» بعد از ۳۰ خرداد سال ۶۰ هم رسماً و علناً و عملاً در سرکوب مجاهدین مشارکت کردند و خواهان استرداد و اعدام خود من هم بودند. شگفتا، کسانی که در داخله دشنه خمینی را علیه ما تیز می‌کردند، همین که پایشان به خارجه رسید، چرخش‌مداری پیشه کردند، و به ناگهان به موازات نرم‌تنان درون نظام، کشف کردند که مجاهدین یک «فرقه استبدادی» هستند.

### امجدیه و بازتابهای آن در درون رژیم

آخرین میتینگ بزرگ در امجدیه در ۲۲ خرداد سال ۵۹ برگزار شد. تعرض و تیراندازی و گاز اشک‌آور و چماقداری به‌حدی بود که فضای جامعه را به کلی ملتهب و منقلب کرد. آن قدر که بیت خمینی را هم شقه کرد و احمد خمینی با شدیدترین کلمات، چماقداری و جنایتهای آن روز علی‌ه مجاهدین را محکوم کرد. احمد ناپرهیزی کرد و به عنوان سخنرانی من که «چه باید کرد؟» بود اشاره کرد و آن را تایید نمود و علاوه بر این،



## گزارشی کوتاه از مجروحین امجدیه

- چاقو به چشم
- پارگی پشت و پهلو
- پارگی لاله‌ی گوش و شکستگی سر
- ضربه خوردگی بیشه
- شکستگی جمجمه سر و خوربوری داخلی
- گاز گرفتگی

و.....  
 تاکنون آماری که ما بدست آورده‌ایم خبر از ۲۵۸ نفر زخمی که حدود ۱۸ نفر از این عده بوسله‌ی گلرله و تعدادی نامعلوم هم بوسله‌ی گاز اشک آور و باقی بوسله‌ی آلات ضرب و جرح، از چاقو و فمه گرفته تا سنگ و آجر مجروح شده‌اند. و علاوه بر همه این مجروحین، یک شهید، آبا زمان آن نرسیده است کمفادات، مسؤل در برابر این همه جراحات، شهادت‌ها، دست و سرشکن‌ها و



اوایل چاقوکار به تحریک چه کسانی یا فرزندندان خلیفت، انقلابی و مسلمان خلق ما چنین می‌کنند؟ جز همانهایی که از طریق مبارز و تربیون‌های عمومی، مجاهدین را دشمن اصلی و خونشان را می‌خاش می‌شمارند؟

بدنبال حملات وحشیانه چاقوکاران و عناصر وابستگرا به مراسم هشتمی امجدیه که شرح آن را در شماره‌ی روز قبل آورده‌ایم، در عدد برآمدیم تا از تعداد مجروحین و کیفیت ضرب و جرح آنها اطلاعاتی به دست بیاوریم. متأسفانه به علت پراکندگی بیش از حد بیماران و شلوغی ناشی از درگیری‌ها هنوز نتوانستیم آمار کامل مجروحین را دقیقاً مشخص کنیم.

اما تا همین اندازه هم که معلوم شده خبر از فاجعه‌ای می‌دهد که اگر بطور جدی و قاطع بنگار و برای همیشه جلوی آن توسط مقامات مسؤل گرفته نشود چشم انداز بسیار نگران کننده‌ای را در این مین ترسیم می‌کند. کافی است نگاهی به آمار مجروحین و تیرخوردگان ببینیم تا عمق فسیه روشن شود. آنچه در زیر



آیا با بستگرایان و چاقوکاران وابسته به آنها می‌خواهند نشان دیگری بسازند؟



چقدر گورول هستند آنهايي که گمان می‌کنند با گرفتن چشم فرزندان مجاهد و آزادی این خلق، می‌توانند جلورش آگاهی و بصیرت مردم را بگیرند!

خلاصه خون‌هایی که از بهترین و آگاه‌ترین فرزندان این مین به خاک ریخته می‌شود عکس العمل نشان دهند؟



می‌آید شماي از گزایتهای بزرگی در این مورد است:  
 - ضرب خوردگی زانوی چپ  
 - چاقو خوردگی

شهادت شهید نوجوان ما مصطفی ذاکری را تسلیت گفت و برای از حدقه درآوردن چشم یک برادر دیگرمان ابراز تاسف کرد و ما را «عزیزانی» خواند که در زندانهای شاه مخلوع بوده ایم...»

به نظر می‌رسد که حتی احمد هم پدرش را خوب نمی‌شناخت و نمی‌دانست که چگونه توسط خمینی گوشمالی خواهد شد و در هفته بعد در ضدحمله خمینی و اعلان جنگ رسمی و آشکار، او (احمد) نیز چه لگدی از خمینی دریافت خواهد کرد؟ ابتدا اجازه بدهید قسمتهایی از موضعگیری احمد خمینی را بعد از میتینگ امجدیه بخوانیم. این طوری فضا دستتان می‌آید که در آن روزگار چه خبر بود و امجدیه چه تاثیری حتی در خانه و خانواده خمینی برجای گذاشته بود؟ به نحوی که اگر خمینی نمی‌جنبید و اعلان جنگ رسمی و آشکار نمی‌کرد، به قطع و یقین عمامه‌اش پس معرکه بود و باید بساطش را جمع می‌کرد و همه راهبندهای ارتجاعی را از جلو راه مجاهدین برمی‌داشت. گوش کنید. از صفحه اول مجاهد ۲۶ خرداد ۵۹ که ۴ روز بعد از میتینگ امجدیه منتشر شده است، می‌خوانم:

«نظر حاج سید احمد خمینی درباره حادثه امجدیه:

من حمله به این اجتماعات را خیانت به اسلام می‌دانم.

تهران - خبرگزاری پارس - حجت‌الاسلام سید احمد خمینی پیرامون درگیری و حوادث روز پنجشنبه گذشته امجدیه در گفتگویی با خبرنگار خبرگزاری پارس اظهار داشت: خیلی دردناک است، واقعا چه باید کرد؟

این موضوع صحبت آن روز بوده است و به‌جا هم هست.

آخر شرم ندارد که عده‌یی که اکثراً هم افرادی هستند که آدم دلش برایشان می‌سوزد، توسط عده‌یی تحریک شوند و به‌جان عده‌یی که می‌خواهند به یک سخنرانی گوش کنند هجوم کنند. این با چه منطقی می‌خواند و قابل توجیه است. آخر مگر وزارت کشور اجازه نداده است، مگر تمام مسئولین و غیرمسئولین حمله‌های سابق را به این اجتماعات محکوم نکرده‌اند. آیا واقعا محرکین را نمی‌شود شناسایی کرد که قطعاً نظر سوئی دارند؟ چطور اگر مثلاً به نماز جمعه حمله شود فوراً شناسایی می‌شود و می‌دانید چه کسانی هستند و منزلشان کجاست و چند گریه هم در منزلشان دارند و یکی از آنها هم دم ندارد، ولی یک واقعه به این مهمی و دردآوری و شرم و خجالت‌آوری

را اگر تحت تعقیب قرار دهند ممکن است تحریک احساسات شود. مگر نمی‌گویید که از خودشان هم دخالت دارند، خوب بگویید چه کسی است؟ یا مجاهدین که می‌گویند ما طرف را می‌شناسیم، بگذارید بیابند در تلویزیون بگویند و اگر ثابت شد، شما هم او را بگیرید و خون آن جوان ناکام و کوری آن شخص و زخمی‌شدن بقیه را بدهید «حزب فقط حزب‌الله» اگر معنایش زدن است که آبروی الله را بردند، مرگ بر این تفکر، من نمی‌شناسم اما می‌دانم که این عده انسانهای خوب، اکثراً عوام، حتماً تحریک می‌شوند و گرنه بیخود به اجتماعات حمله نمی‌شود. آیا امام در اکثر مصاحباتشان فرموده‌اند که اظهار عقیده آزاد است. اگر حرف شما حق است از چه می‌ترسید و اگر حرف مجاهدین خلق حق است خوب گوش کنید. من با این که بعد از آن صحبت «امام تنهاست» که همه‌گونه تفسیر شد و همه‌گونه تحریف. با این که واقعا روشن بود، دیگر می‌خواستیم حرفی نزنم و گوشه‌ی خزیده باشیم. ولی واقعاً متأثرم، آیا امام از این حمله‌ها ناراحت نمی‌شوند. راستی چرا مسئولین ساکتند؟

خبرنگار خبرگزاری پارس در اقامتگاه امام از حجت‌الاسلام سید احمد خمینی سؤال کرد آیا راست است که حزب جمهوری اسلامی در این موضوع دخالت دارد... ..

ایشان پاسخ دادند دوباره رفتید سراغ این مسائل، مگر مؤسسين حزب این موضوع را محکوم نکردند، مگر آقای خامنه‌ای محکوم نکرد پس چگونه در این مسائل دست دارند. از حجت‌الاسلام سید احمد خمینی سؤال شد شما معتقدید چه باید کرد که دیگر این‌گونه حوادث اتفاق نیفتند...؟ ایشان در پاسخ اظهار داشتند به عقیده من در صورت برپایی این سخنرانیه‌ها دولت از شهربانی و سپاه استفاده نماید و افرادی را که حمله می‌کنند، دستگیر کند و به اشد مجازات برساند. برادران پاسدار به‌جای تیراندازی همه کوشش خودشان را در دستگیری سران حزب‌اللهی که آبروی اسلام و مسلمین و الله را برده‌اند، بنمایند. تا اسلام از لوث وجود این خائنین پاک شود و غیر از این هم راهی ندارد. من بارها گفته‌ام که اندیشه را نه تنها با چماق نمی‌شود تغییر داد، که جایش را برای صاحب اندیشه محکومتر می‌کند. اندیشه را با اندیشه باید پاسخ داد. بارها گفته‌ام که اگر زور کار می‌کرد شاه، شاه بود. اگر زور می‌توانست حکومت کند هنوز تمام عزیزان ما در زندانهای شاه مخلوع بودند. برخورد این‌چنینی، چنان عکس‌العمل کوبنده‌ی دارد که هرکس را نسبت به صاحبان عمل منزجر می‌کند. برادران و خواهران عزیزم حرف حق دارید بیابید و بگویید و بحث کنید و اگر حرف دیگران حق است آن را ببوسید و روی چشمتان بگذارید و اگر باطل بود نپذیرید. این دیگر



دعوا ندارد. تحریک عوامل داخلی و خارجی نشوید، شما مسئول حداقل خون این جوان شهید هستید. من به پدر و مادرش صمیمانه تسلیت می‌گویم. راستی چه کسی باعث کوری چشم یک جوان شده است. من حمله به این اجتماعات را خیانت به اسلام می‌دانم.

در پاسخ آخرین سؤال ما درباره رئیس مجلس و نخست وزیر، حجت‌الاسلام حاج احمد خمینی گفت من چه می‌گویم، و شما چه می‌پرسید؟ من از چه رنج می‌برم و شما می‌خواهید چه مسائلی را مطرح کنید. امیدوارم هرکس هست، دارای تفکری باشد که جلو این‌گونه رفتار را بدون هیچ‌گونه اغمازی بگیرد و عاملین‌اش را به شدیدترین وجه مجازات کند».

محکومیت‌های گسترده سیاسی و اجتماعی در سراسر کشور در مورد چماقداری و جنایت و تیراندازی در مراسم امجدیه به مجلس رژیم هم راه برد. در نخستین موضعگیری جمعی در اولین مجلس رژیم که با حذف همه نیروهای اپوزیسیون در ۷ خرداد افتتاح شده بود، گروهی از نمایندگان مجلس شورای ملی حمله به اجتماع امجدیه را محکوم کردند و خواستار

مجازات عاملین آن شدند

به نام خدا

با توجه به اصل آزادی بیان در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و با توجه به توصیه‌های مکرر امام مبنی بر لزوم حفظ وحدت و یکپارچگی افشار ملت و با توجه به این‌که منطق چماق و چماقداری و برهم‌زدن اجتماعات قانونی به هر شکل محکوم است، ما نمایندگان مجلس شورای ملی اسلامی حمالاتی را که در روز ۲۲-۳-۵۹ به شرکت‌کنندگان در مراسم امجدیه شد، شدیداً محکوم می‌کنیم و اعلام می‌داریم که این‌گونه کارها علاوه بر پیامدهای تأسفبار، ضدیت با انقلاب اسلامی ایران و تجاوز به قانون و حریم جمهوری اسلامی ایران تلقی می‌گردد، و باید هرچه‌زودتر عاملین و محرکین این‌گونه اعمال در هر مقام و موقعیتی که باشند، به کیفر برسند.

رضا اصفهانی، رحمان استکی، محمدرضا امین ناصری، مصطفی تبریزی، محمدعلی تاتاری، ابوالقاسم حسین جانی، سید محمد مشهدی جعفری، نظر محمد دیدگاه، رضا رضانی، کاظم سامی، محمدامین سازگارنژاد، عزت‌الله سبحانی، لطیف صفری، اعظم طالقانی، علی گلزاده غفوری، حسن لاهوتی، سید محمد میلانی، محمد محمدی، محمد نصراللهی نژاد، عطاءالله

مهاجرانی».

### تصمیم‌گیری خمینی

هم‌چنان که گفتم در این نقطه دیگر ارتجاع یا باید بساطش را بالکل جمع می‌کرد و از جلو راه مجاهدین و انقلاب دموکراتیک مردم ایران کنار می‌کشید یا باید جنگ غیررسمی را که یک‌سال قبل با صدای خودش در نوارهای کاست اعلام و توزیع کرده بود، اکنون علنی و آشکار می‌کرد.

خمینی تصمیمش را گرفت و در روز ۴ تیر ۵۹ حرفهایش را زد. قبل از این که به حرفهای او بپردازیم دو خاطره را به اختصار نقل می‌کنم:

- یکی این که پس از کناره‌گیری از انتخابات ریاست جمهوری، چند روز بعد، برای عیادت همین خمینی که ما را از انتخابات محروم کرده بود، به همراه سردار خیابانی به بیمارستان قلب تهران که آن موقع مهدی رضایی نام داشت، رفتیم. در آن جا معلوم شد که پزشکان او را ممنوع‌الملاقات کرده‌اند. احمد از ما استقبال کرد و ضمن دیده‌بوسی بسیار گرم و مشتاقانه اولین جمله‌یی که به من گفت این بود که، واقعاً خیلی نجیب و شریف هستید. گفتم احمد آقا چه شده که این حرف را می‌گویید؟ گفت: بر سر قضیه ریاست جمهوری ما انتظار شلوعی و درگیری داشتیم...

- خاطره دیگر از هانی‌الحسن، نخستین سفیر فلسطین در تهران است. در اوایل سال ۱۳۶۰ در یک پایگاه مخفی ما در تهران به دیدارم آمد و شبانه ساعتها راجع به اوضاع و احوال صحبت کردیم. هانی در ضمن گفتگوهایش گفت که یکبار که نزد خمینی بودم عکس یکی از ملاقاتهای علنی من و تو را که باهم گرفته‌بودیم، جلوم گذاشت و گفت این چه ملاقاتهایی است که شما با اینها (مجاهدین) می‌کنید؟ (هانی‌الحسن) گفتم آخر ای امام، اینها از ۱۹۷۰ با ما دوست بوده‌اند... خلاصه این که خمینی از روابط ما فلسطینیها با شما خیلی خشمگین است. هانی ادامه داد که یک روز هم به رفسنجانی به‌طور خصوصی گفتم، شما که از ما (فلسطینیها) خیلی بیشتر به ابعاد و تواناییهای مجاهدین آشنا هستید، آیا نمی‌ترسید که این قدر آنها را تحت فشار می‌گذارید و هر روز از آنها کشته و مجروح می‌گیرید؟ آیا از واکنش آنها نگران نیستید؟ رفسنجانی

به من (هانی الحسن) گفت: نگران نباشید، ما اینها را آزموده‌ایم خیلی سربه‌زیر و معقول هستند. در این باره هم زیاد توی خودمان صحبت کرده‌ایم و بعید می‌دانیم که چنان واکنشهایی نشان بدهند...

## اعلان جنگ رسمی و علنی در ۴ تیر ۱۳۵۹

قسمتهایی از حرفهای خمینی را در روز ۴ تیر ۵۹ می‌خوانم:

«خودشان غائله درست می‌کنند و فریاد می‌زنند و خودشان دیگران را کتک می‌زنند، باز خودشان فریاد می‌کنند... یعنی روی این ترتیب، اینها عمل می‌کنند که نگذارند شما کار بکنید، نگذارند خرمنهای کشاورزها درست جمع بشود».

«من هی بگویم اسلام و هی بگویم فدای اسلام و فدای خلق و هی بگویم مجاهد اسلام و مجاهد خلق، این حرفها را بزنم، لاکن وقتی به اعمال من شما ملاحظه کنید، ببینید که از اول، من مخالفت کردم، در هرجا تفنگ کشیدم و مخالفت کردم، هرجا بنا بود که یک اصلاحی بشود، شما دیدید که من آدمم و مقابله ایستادم و مشتم را گره کردم و تفنگم را هم کشیدم، می‌خواستند که دانشگاههایی که در خدمت استعمار بود و جزء مهمات این مملکت است که باید دانشگاهش اصلاح بشود، همین که طرح اصلاح دانشگاه شد، سنگر بندی شد در دانشگاه که نگذارند این کار بشود».

«می‌بینیم که یک بساطی در امجدیه پیش می‌آید، یک غائله درست می‌شود و مع‌الأسف جوانهای ما مطلع نیستند که اینها چه دارند می‌کنند، این اشخاص چه دارند می‌کنند و بعضی از اشخاصی که با من هم مربوط هستند اینها هم ملتفت نیستند که مسأله عمقش چی هست؟ خیال می‌کنند که مسأله چماقدار است و تظاهرکننده، مسأله این است؟ نه، مسأله این نیست، این یک ظاهری است برای آشوب درست کردن. مسأله عمق دارد، مسأله آمریکاست، مسأله این است که باید آمریکا بیاید این‌جا و مقدرات کشور ما را به دست بگیرد».

«همینها هستند که وقتی کشاورزها خرمنهایشان را جمع می‌کنن، آتش می‌زنند، الان هم باز دارند آتش می‌زنند و اگر محافظت نشود، محافظت صحیح نشود، هم‌ااش را آتش می‌زنند».

- «در مرکز می‌آیند با اسم اسلام و با اسم قرآن و با اسم کذا و کذا غائله ایجاد می‌کنند که نگذارند این مملکت یک آرامشی پیدا کند».

«توانستند که جوانهای پاک و صاف و صحیح ما را گول بزنند با تبلیغاتی که بلدند و خوب هم بلدند. باید توجه داشته باشد این ملت که گول نخورد از اینهایی که برای اسلام دارند سینه می‌زنند، ببینند اعمالشان چیست، ببینند اینهایی که می‌گویند اسلام، آیا در عمل هم اینطوری هستند یا یک سنگرندهایی هستند که با اسم اسلامی می‌خواهند از بین ببرند اسلام را و زندهای سرگردنه هم اسم اسلام روی خودشان می‌گذارند. لاکن دزدی می‌کنند. باید ما با اسم گول نخوریم بلکه ببینیم چه می‌کنند، ببینیم سابقه اینها چی هست، ببینیم کتابهایی که اینها می‌نویسند محتوایش چی هست، ببینیم تبلیغاتی که می‌کنند چه تبلیغ می‌کنند، به مجرد این که بگویند من مسلم هستم که فایده ندارد».

«حالا من آمده‌ام می‌نشینم می‌گویم من رهبر شما. تو غلط می‌کنی! که هستی؟ یا آن می‌گوید که نه، ما این کار را کردیم آخر کجا این کار را کردید؟ اگر یک دزدی را یک جایی کشتند و از طایفه شما بود، آنوقت شما می‌شوید انقلابی؟!»

«مع‌الاسف بعضی از اشخاص هم که متوجه این مسائل نیستند، یکوقت آدم می‌بیند که طرفداری از اینها کردند یا یک چیزی گفتند که آنها از آن طرفداری استفاده کردند. اینها گول می‌زنند، همه را گول می‌زنند. اینها می‌خواستند من را گول بزنند، من نجف بودم، اینها آمده بودند که من را گول بزنند، بیست و چند روز - بعضیها می‌گفتند بیست و چهار روز... بعضی از این آقایانی که ادعای اسلامی می‌کنند، آمدند در نجف، یکی‌شان بیست و چند روز آمد در یک جایی، من فرصت دادم به او حرفهایش را بزنم، او به خیال خودش که حالا من را می‌خواهد اغفال کند، مع‌الاسف از ایران هم بعضی از آقایان که تحت تأثیر آنها واقع شده بودند... آنها هم اغفال کرده بودند آنها را [منظورش از جمله آقای منتظری بود] آنها هم به من کاغذ سفارش نوشته بودند».

بعضی از آقایان محترم. بعضی از علماء، خدا رحمت‌شان کند [منظورش پدر طالقانی بود] آنها هم به من کاغذ نوشته بودند که اینها «انهم فتنیه» همانا که آنان جوانمردانی هستند [آیه ۱۳ سوره کهف] قضیه اصحاب کهف، من گوش کردم به حرفهای اینها که ببینم اینها چه می‌گویند؟ تمام حرفهایشان هم از قرآن بود و از نهج‌البلاغه».

«این که آمد بیست و چند روز آن‌جا و تمامش از نهج‌البلاغه و تمامش از قرآن صحبت می‌کرد، من در ذهنم آمد که... تو اعتقاد به خدا و اعتقاد به چیزی داری؟ چرا می‌آیی پیش من؟ من

که نه خدا هستیم، نه پیغمبر، نه امام، من یک طلبه‌ام در نجف. این آمده بود که من را بازی بدهد. من همراهی کنم با ایشان. من هیچ راجع به اینها حرف نزد، همه‌اش را گوش کردم. فقط یک کلمه را که گفت ما می‌خواهیم قیام مسلحانه بکنیم، گفتم نه، شما نمی‌توانید قیام مسلحانه بکنید، بیخود خودتان را به باد ندهید. اینها با خود قرآن، با خود نهج‌البلاغه می‌خواهند ما را از بین ببرند و قرآن و نهج‌البلاغه را از بین ببرند».

«ما در هر قصه‌یی که وارد می‌شویم می‌بینیم که روحانیت هدف است... الان هم ما ارتجاعی هستیم، الان هم روحانیان ما ارتجاعی‌اند، روشنفکرها آنها هستند...»

«منافقها هستند که بدتر از کفارند. آنی که مسلمان می‌گوید هستیم و به ضداسلام عمل می‌کند و می‌خواهد به ضداسلام عمل بکند، آن است که در قرآن بیشتر از آنها تکذیب شده تا دیگران. ما سوره منافقین داریم اما سوره کفار نداریم»<sup>(۴)</sup>.

در همین سخنرانی خمینی صریحاً گفت: دشمن ما نه در آمریکا، نه در شوروی و نه در کردستان است، بلکه در همین‌جا در مقابل چشمهای ما در همین تهران است» (رادیو تهران، ۴ تیر ۱۳۵۹).

### ۵۰۰ هزار میلیشیا و تعطیل دفاتر در ۲۵۰ نقطه

چکیده حرف خمینی که بعداً هم صدها و هزاران بار توسط سران و سردمداران و دژخیمان و مزدوران رژیم و حکام شرع و دادستانهای ارتجاع و رؤسای قوه قضاییه او تکرار شد این بود که مجاهدین بدتر از کفار و دشمن اصلی این رژیم هستند. به‌عنوان مثال رئیس دادگاه ارتجاع در شهر بم هنوز یک‌ماه از حرفهای خمینی نگذشته، رسماً در ۲ مرداد ۵۹ نوشت و مهر کرد که:

«مجاهدین خلق به فرمان امام خمینی مرتدین و از کفار بدترند. هیچ‌گونه احترام مالی ندارند، بلکه حیاتی هم ندارند. لذا دادگاه انقلاب اسلامی به شکایت دروغی آنها واقعی نگذارد».

بنگرید که این یک مقام قضایی رژیم آخوندهاست که نزدیک به ۳۰ سال پیش، بدون

۴- برخلاف دجالگری جاهلانه خمینی، سوره مربوط به کفار در قرآن، سوره «الکافرون» سوره شماره ۱۰۹ قرآن و شامل ۶ آیه است.

این که مجاهدین کمترین خشونت و یا حتی یک شلیک کرده باشند، می گوید به فرمان خمینی مجاهدین حرمت حیات هم ندارند.

دژخیم مزبور که آخوندی به نام علامه بود این را در جواب شکواییه یک کتابفروش هوادار مجاهدین در شهر بم می نویسد که مزدوران ارتجاع به کتابفروشی او حمله نموده و آن را تبدیل به ویرانه کرده اند. حتی تعداد زیادی قرآن را هم پاره نموده و پولهای آن را هم به غارت برده بودند. این در شرایطی بود که به گفته سردمداران و سرکردگان و ایادی رژیم مجاهدین در سراسر ایران حدود ۵۰۰ هزار میلیشیا داشتند.

آقامحمدی رئیس ستاد تروریستی نصر که مسئول امور عراق در دفتر خامنه‌ای و سپس معاون سیاسی رادیو و تلویزیون رژیم بود یک بار گفت:

«در اوایل انقلاب شاید حدود ۵۰۰ هزار میلیشیا گروههای تروریستی در کشور سامان داده بودند» (تلویزیون رژیم ۷۸/۱۲/۲۵).

و این هم روزنامه عصر آزادگان به تاریخ ۱۴ دی ۱۳۷۸ به قلم اکبر گنجی که نوشته بود:

«گروههایی بود که رهبری استثنایی و کاریزمایی امام خمینی را قبول کرده بودند. جبهه دوم متشکل از شخصیتها و گروههای سیاسی بود که با رهبری امام در دوران تأسیس دولت مسأله داشتند...»

دسته دوم شامل گروههای مسلحی بود که با اصل انقلاب و شکل گیری جمهوری اسلامی مسأله داشتند... فرقه رجوی در رأس این سازمانهای تروریستی قرار داشت... و با پشتیبانی پانصد هزار میلیشیا (شبه نظامیان) که در سراسر ایران سازماندهی کرده بودند، می توانستند هسته اصلی نیروهای جبهه اول را که در حول و حوش امام قرار دارند، قلع و قمع کرده و جمهوری خلقشان را برقرار کنند».

اما در روز ۴ تیر ۱۳۵۹ پس از اعلان جنگ رسمی و آشکار خمینی، ما باز هم برای به تأخیر انداختن جنگ و خونریزی و استمرار مسالمت، توانستیم اوضاع را کنترل کنیم و جنگ محتوم و در تقدیر راه، باز هم یک سال دیگر به تأخیر بیندازیم. همان شب اطلاعیه تعطیل بیش از ۲۵۰ ستاد و دفتر مجاهدین در سراسر کشور را نوشتیم و از این پس مجاهدین تا آن جا که امکانپذیر بود به مبارزه مخفی یا نیمه مخفی روی آوردند و



صدها هزار نفر از هواداران هم که امکان مخفی کردن آنها وجود نداشت شیوه‌های کار خود را عوض کردند و به گسترده‌ترین صورت در تمامی شهرها و روستاهای کشور به پهن کردن بساط‌های ثابت یا سیار خیابانی همت گماشتند. خمینی فکر می‌کرد اگر از مقرها و ستادهایمان بیرون برویم دیگر کار تمام است اما نتیجه معکوس شد و پیوند هرچه بیشتری بین خلق و مجاهد خلق برقرار گردید. در عین حال سرکوب و دستگیری و شکنجه و قتل مجاهدین نیز هم‌چنان که حاکمان شرع خمینی می‌گفتند و می‌نوشتند بی‌دریغ ادامه داشت.

به‌راستی که کنترل نیروی عظیم مجاهدین به‌نحوی که در برابر آن همه جنایتها عکس‌العمل نشان ندهند، یک گلوله از جانب ما شلیک نشود و حتی یک نفر هم به‌دست ما سهواً کشته نشود، کار شگفت و بی‌مانندی بود که با انضباط فوق‌تصور نسل انقلاب محقق شد.

اینها را از این‌بابت می‌گوییم که معلوم باشد ما برای ادامه زندگی مسالمت‌آمیز، همه آزمایشها را از سر گذرانندیم. تا اگر ذره‌یی هم امکان رفرم و اصلاح در این رژیم باشد، نادیده نگیریم.

## گواهی اصداد

۱۳ سال پیش در سالگرد ۳۰ خرداد در سال ۱۳۷۵، در همین رابطه من قسمتهایی از کتابی به نام «مجاهدین ایران» را قرائت کردم که در آمریکا منتشر شده و نویسنده آن در زمره اصداد شناخته‌شده مجاهدین است. امروز هم برای یادآوری وثبت در سینه تاریخ، درباره وقایع آن روزگار ترجیح می‌دهم که از همان کتاب استفاده کنم. نوشته است:

«مجاهدین پیوسته به‌خط عدم‌درگیری خود با رژیم ادامه می‌دادند، درحالی‌که مراکز و دفاترشان در شهرهای مختلف پیوسته در معرض اشغال و تهاجم بود و "آنها حتی سعی کردند مرکز مجاهدین را در تهران اشغال کنند" ولی به‌دلیل حمایت‌های مردمی مجاهدین، موفق نشدند. - حزب‌اللهی‌ها، بدون شک با تحریک از سوی حزب جمهوری، جنگ علیه مجاهدین را به‌راه انداختند. آنها به دفاتر مجاهدین، چاپخانه آنها، بسیج انتخاباتی آنها در شهرهای تهران، رشت،



گرگان، همدان، میانه، مشهد، شیراز، اصفهان، کرمانشاه، خمین، ملایر و قائمشهر حمله کردند. این حمله‌ها منجر به سه کشته و هزار زخمی شد. حمله به تظاهرات تهران، که ۲۰۰ هزار نفر در آن شرکت کرده بودند، منجر به مجروح شدن شدید ۲۳ هوادار سازمان گردید.

رژیم تنها به تبلیغات بسنده نکرد و اهرمهای دیگر را نیز مورد استفاده قرار داد. دادستان کل در روز ۱۱ آبان ۵۹، نشریه مجاهد را به جرم دروغ‌پراکنی ممنوع کرد. نشریه آنها تا اواسط آذرماه، زمانی که سازمان یک چاپخانه زیرزمینی تأسیس نمود، به‌طور مرتب منتشر می‌شد. کمیته‌های محلی تلاش کردند که رهبران مجاهدین را دستگیر کنند. اکثر آنها مخفی شده بودند، اما بسیاری از هواداران و کادرها، بازداشت شده و بعد از خرداد ۶۰ اعدام شدند. پاسداران دفاتر مجاهدین را بسته و تظاهرات آنان را با آتش‌گشودن به سمت جمعیت و دستگیریهایی گسترده مختل ساختند» و «از آن گذشته، حزب‌الله، به احتمال قوی به دستور حزب جمهوری اسلامی، یک موج ترور را شروع کرد. آنها روزنامه‌فروشهایی که نشریه مجاهد را می‌فروختند به گلوله بستند، افرادی را که مظنون به هواداری از مجاهدین بودند کتک می‌زدند، خانه‌ها را با بمب مورد حمله قرار می‌دادند (از جمله خانه خانواده رضایی)، به دفاتر انجمنهای دانشجویان مسلمان حمله می‌کردند، کنفرانسها را به هم می‌زدند، به خصوص کنفرانس اتحادیه‌های کارگری، و به‌طور فیزیکی به جلسه‌ها حمله می‌کردند و فریاد می‌زدند «منافقین بدتر از کفار هستند». تا ۳۰ خرداد ۶۰، این حمله‌های حزب‌اللهی‌ها به همراه تیراندازیهای پاسداران، منجر به کشته شدن ۷۱ تن از مجاهدین شده بود.

در ۷ اردیبهشت ۶۰، مجاهدین یک تظاهرات بزرگ ترتیب دادند که نسبت به بستن روزنامه بنی‌صدر و شهادت ۴ تن از تظاهرکنندگان در قائمشهر اعتراض کنند. در این راهپیمایی که بیش از ۱۵۰ هزار نفر در آن شرکت داشتند، پلاکاردهایی که خواستار اجرای عدالت در مورد قاتلان قربانیان قائمشهر می‌شد، را حمل می‌کردند [منظور ۴ شهید تظاهرات قائمشهر است] رژیم به روشنی در حال از دست دادن کنترل در خیابانها بود. روز بعد، دادستان کل هرگونه تظاهرات آتی از جانب مجاهدین را ممنوع کرد». سپس «مجاهدین در یک نامه سرگشاده به آیت‌الله خمینی، شکایتهای قبلی خود را تکرار کردند، کسانی را که به‌وسيله حزب‌الله کشته شده بودند، لیست کردند، به این نکته اشاره کردند که حتی یکی از قاتلان در مقابل عدالت قرار نگرفته است و اخطار کردند که اگر همه راههای مسالمت‌آمیز بسته شود، آنها هیچ راهی

صفحه ۳۲  
شماره ۱۱۸

گوشه‌ای از  
ارقام نجومی داریی‌های  
بنیاد مستضعفین و  
حیف و میل‌ها  
وغارتگریهای مرتجعین (۲)



ترور ناجوانترده‌انه  
شهرام اسماعیلی یکی از  
هواداران مجاهدین در  
قائم شهر توسط یک پاسدار

در صفحه ۶

سال دوم - پنجشنبه ۱۵ اردیبهشت ۱۳۶۶ - شماره ۱۱۸ - مال

در صفحه ۳

## موج اعتراض گسترده علیه کشتار مجاهدین

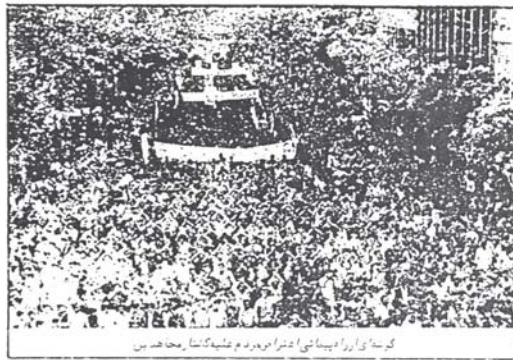
در اعتراض به جنایات ضد خلقی ارتجاع و بخاطر احیاء خون شهدای اخیر مجاهد بونزه خواهران شهید ملبسا

بیش از ۱۵۰ هزار نفر از مردم تهران بسوی خانه پدر طالقانی راهپیمائی کردند

چماق‌داران و ایادی مسلح حزب حاکم، راهپیمائی مسالمت آمیز مردم را به آتش و خون

کشیدند. بیش از ۷۰ تن مجروح و ۲ تن به شهادت رسیده‌اند

در صفحه ۳



گروهی از راهپیمائی اعتراضی مردم در مقابل کشتار مجاهدین

ارمغان هر تحفه‌ی بویای یک‌پد روز حتمش



آخرین و آخرین بدریا مردم شهیدش میلبستای مهران فاطمه رحیمی



مجاهد شهید و دو دیروزه‌اش که در راهپیمائی شهران توسط گلوله کشیدند تا به شهادت رسیدند

سر مقاله

صفحات جدید

# شورا

در "مجاهد"

در صفحه ۲

پیام برادر مجاهد  
مسعود رجوی

بمناسبت اعتراضات سراسری  
علیه شکنجه و کشتار مجاهدین خلق

در صفحه ۱

اطلاعیه مجاهدین خلق ایران  
در باره حوادث و  
راهپیمائیهای اخیر شهرستانها و  
تهران و جنایات و تبلیغات  
مرتجعین انحصار طلب

در صفحه ۱



تظاهرات مادران در خیابان طالقانی - ۷ اردیبهشت ۱۳۶۰



سال دوم - پنجشنبه ۱۷ اردیبهشت ماه ۱۳۶۰ - (شماره ۳۰۳) - تهران

# نامهٔ مجاهدین خلق به حضرت آیت الله خمینی

بسم الله الرحمن الرحيم

## شهادت مظلومانهٔ ۵ میلیشیای مجاهد دیگر بدست جماداران و ایادی مسلح ارتجاع

در مقدمهٔ ۶

				
مجاهد شهید شهرام سماغلی	مجاهد شهید شایر با سردار	مجاهد شهید علی فتح کریمی	مجاهد شهید مسوریانی	مجاهد شهید نایم کریمی

مقاوم  
حفظ  
عمد  
امید  
بود  
نظام  
آزاد  
که  
شاه  
است

سرکوبها را علیه ما اعمال می نمود ، با این حد مورد - سر - و  
تهمت نبودیم . این حقیقت را می توان از مقایسهٔ مجموع  
ساعات و صفحاتی که چه در رادیو و تلویزیون و منابر یا  
روزنامهها و نشریات حکومت جدید صرف حمله به مجاهدین

شماره ۱۲۷

در صفحات دیگر

- با سداران بر سر دوراهی
- یکسال پس از فاشی نوار آیت
- دو یادآوری بیک شکر
- تباحم وحشیانه‌ی چماق داران به
- مراسم بزرگداشت شهید شریعی
- خیمه شب بازی مجدبه



سال دوم - شنبه دوم شهریورماه ۱۳۶۰ - شماره ۱۰ رمال

اعدام ناجوانمردانه  
بیش از ۲۰ نفر از فرزندان قهرمان  
و بیگناه خلق  
بدست مرتجعین خونخوار حاکم

در صفحه ۲

## راهپیمائی بیش از ۵۰۰ هزار نفر از مردم قهرمان تهران در اعتراض به کودتای ضد مردمی مرتجعین بوسیله مزدوران مسلح ارتجاع حاکم به خاک و خون کشیده شد و یکبار دیگر جنایات ۱۵ خرداد و ۱۷ شهریور تکرار گردید

\* با سداران ارتجاع با مسلسل مستقیماً راهپیمان را هدف قرار می دادند و مغز و قلب آنان را متلاشی می کردند .

\*\*\*

\* در خیمان ارتجاع، اجساد دهها شهید را نیز می ریختند و بدیهای این که بدینسکی قانونی منتقل کنند مسقماً به بیعت زهر آلود و مخفیانده حاکمی سیرند .

بعد از ظهر جمعی بهیاز ۳۰ هزار نفر در حالی که ملیشای قهرمان مجاهدین خلق هسته اصلی آن را تشکیل می داد آغاز شد . جمعیت نامی عرض خیابان مصدق حداقل انقلاب و طالقانی را برگزیده و در عرض چند دقیقه، مسلک و اسبنداد به سمت خیابان طالقانی حرکت کردند . جمعیت مسیر خود را در خیابان طالقانی به سمت شرق ادامه می داد و هر لحظه بر تعداد آن افزوده می شد .

عالی ترین فداکاریها دست خواهد زد . راهپیمائی بزرگ مردم تهران در اعتراض به حذف رئیس جمهور و اختناق و استبداد حاکم بر جامعه بین ساعت ۴ تا ۴/۵ بعد از ظهر از ۷ نقطه شهر تهران آغاز شد و در مدتی کمتر از یک ساعت به بیش از ۵۰۰ هزار نفر رسید و چهره‌ی شهر را به یکباره دگرگون کرد .

شنبه ۳۰ خرداد، تهران شاهد خروش خشم خلق قهرمانی بود که مصمم و استوار صدای اعتراض خود را بر علیه ارتجاع، اختناق و کشتار، فرساده گسوده بود . مرتجعین ددمنشی، در روز شنبه ۳۰ خرداد وقتی که با انجبار خشم مقدس خلق روبرو شدند، ماهیت ضد انسانی و ضد مردمی خویش را به نمایش گذاشته و با تیرگیار بسن مردم بی سلاح و بی پناه، در میدان فردوسی تهران، خاطره ۱۵ خرداد و ۱۷ شهریور را در ذهن بوده‌های مردم نداعی کردند .

### بعضی از مراکز جمع و راهپیمائی

بعضی از مراکز راهپیمائی عبارت بودند از: بل سیدخندان، سنویه، تقاطع کارگرو بلوار کشاورز، نظام آباد، سنجه، تقاطع مصدق طالقانی و میدان ولی عصر

جمعیت در حوالی خیابان مبارزان به طول یک کیلومتر رسیده بود در حالی که حتی بیاد پروها نیز مطو از جمعیت بود، راهپیمان از تقاطع بهار، به سمت خیابان انقلاب حرکت کردند . صدای خیابان بهار با دایور روزهای اوج مظاهرات مردمی ضد شاه بود .

تقدیر صفحه ۲

کشتار و تیراندازی گسترده ۳۰ خرداد  
به سوی مردم تهران  
داغ تنگی بر چهره ارتجاع حاکم  
تکرار جنایات ۱۵ خرداد  
و ۱۷ شهریور بمنظور ممانعت از  
آبراز عقیده آزاد و مسالمت آمیز  
توده‌های خلق  
در راهپیمائی تاریخی  
۳۰ خرداد ۶۰

بنام خدا  
سلام خلق قهرمان ایران

هووشان عزیز!  
مردم قهرمان تهران!  
بار دیگر در آخرین قدم‌های سلطه‌ی اختناق مطلق، هزیمان با برکناری رئیس جمهور دکتر بنی صدر، دیو خور شام استبداد افسار گسیخت و راهپیمائی آرام و مسالمت آمیز صداهای ارتجاع از مردم قهرمان تهران را به خاک و خون کشید و بدین ترتیب عصر روز گذشته ۳۰ خرداد ماه سال جاری بار دیگر فجاج ۱۵ خرداد سال ۴۲ و ۱۷ شهریور سال ۵۷ به طریقی دیگر تکرار شد و مزدوران رسمی و غیر رسمی ارتجاع روزی روی صوف مردم (که از انتهای خیابان طالقانی و در سراسر خیابان بهار و از تقاطع بهار، انقلاب تا میدان فردوسی با تراکم فوق العاده امتداد داشت) به رانو نشسته و رگیار گشودند . از تعداد انبوه مجروحین و شهید و آمار کل جمعیت هنوز اطلاع دقیقی نداریم و در نخستین فرصت آن‌ها را با تمام جزئیات و فیلم‌ها و عکس‌های مربوطه منتشر خواهیم ساخت . . .  
برخلاف فتلیحات ارتجاعی، این راهپیمائی تاریخی که از ساعت هفتاد و شش از تقاطع خیابان‌های مصدق، انقلاب به سمت خیابان طالقانی آغاز شده بود تا گلا مسالمت آمیز بدون شهید رسمی ۲

- ### اسامی ۸ تن از شهدای راهپیمائی که تا کنون شناخته شده‌اند
- \* مجاهد شهید زهرا محمدی
  - \* مجاهد شهید محمد رضا مزی سهراسی
  - \* مجاهد شهید عباس سروش
  - \* مجاهد شهید عارف اقبال
  - \* مجاهد شهید موجهر طلائی
  - \* مجاهد شهید رضا حمشیدی
  - \* مجاهد شهید کوروش سینی
  - \* مجاهد شهید عبداللہ ابراهیمی

ندارند، جز این که به جنگ مسلحانه بازگردند». اینها نوشته و گواهی کسی است که به هیچ وجه دل خوشی از مجاهدین نداشته و ضدیت‌های بسیار هم ورزیده است.

### تظاهرات مادران و آخرین اخطار خمینی

بعد از تظاهرات ۱۵۰ هزار نفری مادران در تهران در ۷ اردیبهشت سال ۶۰ خمینی در ۱۰ اردیبهشت به صحنه آمد و ما را به تعیین «تکلیف نهایی» تهدید کرد و گفت «اسلحه را زمین بگذارید و از این شیطنتها دست بردارید و به آغوش ملت برگردید». ما هم آخرین اتمام حجت را به عمل آوردیم و در ۱۲ اردیبهشت یک نامه سرگشاده خطاب به «مقام رهبری کشور جمهوری اسلامی ایران، حضرت آیت‌الله خمینی!» به او نوشتیم، این طور که برمی آید، روزی را که رسماً به مقابله با ما تکلیف نمایند دور نیست و «شما در هر موقعیتی که مقتضی بدانید آن را مقرر خواهید فرمود. لکن ما باز هم به عنوان انقلابیون یکتا پرست به عرض می‌رسانیم که به هیچ وجه تا آن جا که به ما مربوط است از جنگ و دعوا و اختلاف‌های داخلی استقبال نکرده و نمی‌کنیم و تا آن جا که انضباط آهنین تشکیلاتی ما کشتش داشته باشد تلاش خواهیم نمود که هم چون گذشته ولو به بهای جان خواهران و برادرانمان تا وقتی که راه‌های مسالمت‌آمیز ابراز عقیده و فعالیت انقلابی مطلقاً مسدود نشده و به اصطلاح حجت تمام نگردیده است از عکس‌العمل‌های خشونت‌بار و قهرآمیز بپرهیزیم». در همین نامه نوشتیم که به قانون اساسی شما (ولایت فقیه) رای نداده‌ایم، اما به آن التزام داریم، وانگهی خود شما سال ۶۰ را سال قانون و عطوفت و برادری اعلام کرده‌اید، چرا از آزادیها خبری نیست و کمترین تقاضای کارگر و دهقان ایرانی با خانه‌خرابی و گلوله و حتی مثل کردستان با بمباران و محاصره اقتصادی مواجه می‌شود؟ نوشتیم که چه در مورد ما و چه در مورد هر کس که مختصر مخالفتی با انحصارطلبی بکند، بی‌دریغ به این که عامل آمریکا یا عامل عراق است متهم می‌شود؛ نوشتیم که زندانها انباشته از مجاهدین است و شکنجه و کشتار آنان بی‌امان ادامه دارد؛ نوشتیم که تجار وابسته به رژیم در شرایطی که گرانی و بیکاری بیداد می‌کند، بالاترین سود تاریخ بازار ایران به مبلغ ۱۲۰ میلیارد تومان (بیش از ۱۳ میلیارد دلار به نرخ روز) را



تظاهرات تاریخی نیم میلیون تن از مردم در تهران  
بعدازظهر ۳۰ خرداد ۱۳۶۰

بالاکشیده‌اند؛ نوشتیم که خودتان به کردستان لشکر و سپاه برده و سرکوب می‌کنید و بعد مجاهدین را به تأسیس جمهوری دیگری در لاهیجان و گیلان متهم می‌کنید. هم‌چنین نوشتیم که حضرت آیت‌الله، حتی خدیو مصر هم وقتی دید که پیراهن یوسف از جلو پاره نیست، قلباً به بیگناهی او قانع شد، اما چگونه است که در دو سال گذشته همیشه کشته‌ها از مجاهدینند ولی باز این خود ما هستیم که متهم به تحریک و حادثه‌سازی می‌شویم؟ بگذریم که قاضی‌القضات شما -بهشتی- حتی به شهادت رساندن خواهران و برادرانمان را هم در منتهای وقاحت به خود ما نسبت می‌دهد و لابد مسئول بمب هم خود ما هستیم!

«از این حیث در برابر تکلیفی که گوشزد فرمودید، چه‌چاره‌یی جز نوشتن و تقدیم وصیتنامه‌ها باقی می‌ماند؟ کما این که امروز اوضاع به‌جایی رسیده که خواهران و برادران نوجوان ما نیز حتی برای فروش یک نشریه، ابتدا وصیتنامه‌ها را می‌نویسند و آن‌گاه می‌روند».

در پایان هم از او خواستیم برای بیان مواضع و تشریح اوضاع و شکایات و اثبات حرفهایمان به دیدنش برویم، با این امید که زندگانی مسالمت‌آمیز هرچه بیشتر ادامه یابد و تشنجی در کار نباشد.

### قیام ۳۰ خرداد

چندروز بعد خمینی مجدداً به صحنه آمد و با تهدید و خط‌ونشان کشیدن بیشتر گفت که لازم نیست به دیدن من بیایید، من خدمت می‌رسم! سپس توقیف الباقی روزنامه‌ها و عزل رئیس‌جمهور رژیم، که مورد حمایت مجاهدین بود، صورت گرفت و رژیم به‌صورت خلص، یکپایه و ارتجاعی گردید. خمینی حاکمیت ارتجاعی مطلقه خود را به تمام و کمال مستقر کرد و دیگر هرگونه امید برای اصلاح‌پذیری رژیمش همراه با آخرین قطره‌های آزادیهای سیاسی، بی‌شکاف و علی‌الاطلاق از بین رفت.

در آستانه ۳۰ خرداد، علاوه بر آن همه شهید، ما بدون این که حتی یک گلوله شلیک کرده‌باشیم، چندهزار زندانی شلاق‌خورده داشتیم. در نمایشهای جمعه، در رادیو و تلویزیون و مطبوعات رژیم، در مجلس ارتجاع و حتی در جلسات هیأت دولت و در

سخنرانیهای خمینی در جماران، همه می‌دیدند و می‌شنیدند که شعار اصلی مرگ بر مجاهدین بود.

خمینی می‌گفت خودشان خودشان را شکنجه می‌کنند و رسانه‌های او به صورت شبانه‌روزی از هیج لجن‌پراکنی به ما فروگذار نمی‌کردند. آنها از فساد درونی مجاهدین، وضعیت زنان و مردانشان و از وابستگی‌شان در آن واحد به آمریکا، شوروی، اسرائیل و عراق، داستانها به هم می‌بافتند.

بگذارید روز ۳۰ خرداد را - باز هم از همان کتاب که گفتیم- بخوانم: «در روز ۳۰ خرداد، جمعیت زیادی در بسیاری از شهرها ظاهر شد، به خصوص در تهران، تبریز، رشت، آمل، قائمشهر، گرگان، بابلسر، زنجان، کرج، اراک، اصفهان، بیرجند، اهواز و کرمان. در تظاهرات تهران بیش از ۵۰۰ هزار نفر مصمم شرکت کرده بودند. اخطار علیه تظاهرات به طور مستمر از شبکه رادیو و تلویزیون پخش می‌شد. حامیان دولت به مردم توصیه می‌کردند که در خانه‌هایشان بمانند. به عنوان مثال سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی از جوانان خواست که جان خود را به خاطر لیبرالیسم و کاپیتالیسم از دست ندهند. آخوندهای عالیرتبه اعلام کردند که تظاهرکنندگان بدون توجه به ستنشان به عنوان "محارب با خدا" محسوب می‌شوند و در نتیجه در همان محل اعدام می‌شوند. حزب‌اللهی‌ها مسلح شده و با کامیونها آورده شده بودند تا خیابانهای اصلی را ببندند. به پاسداران دستور شلیک داده شده بود. تنها در محدوده دانشگاه تهران ۵۰ تن کشته، ۳۰۰ تن زخمی و ۱۰۰۰ نفر دستگیر شدند. این فراتر از همه درگیریهای انقلاب اسلامی بود. مسئول زندان اوین (لاجوردی) با خوشحالی اعلام کرد که جوخه‌های اعدام ۲۳ تظاهرکننده، از جمله چند دختر نوجوان، را اعدام کرده‌اند. دوران ترور آغاز شده بود» (از همان کتاب).

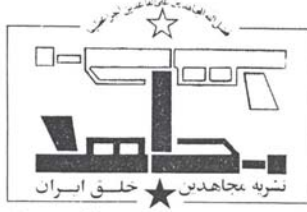
بله، این هم از «سال قانون و برادری و عطوفت» در قاموس خمینی!

در سرفصل ۳۰ خرداد سال ۱۳۶۰ زمان تصمیم‌گیری قطعی فرار سیده بود. در برابر ارتجاع مهیب و قهاری که می‌رفت خود را یکپارچه و یکپایه کند و سلطنت مطلقه فقیه را مستقر سازد، دیگر جای مانور و تحرک سیاسی باقی نمانده بود. یا باید تسلیم می‌شدیم و به «حیات خفیف و خائنه» رضا می‌دادیم و مانند حزب توده در کودتای ۲۸ مرداد، به مسئولیت‌مان پشت می‌کردیم و در تاریخ ایران نفرین می‌شدیم، یا می‌باید دست از همه چیز می‌شستیم و، ولو با سنگین‌ترین بهای خونین و با الهام از سیدالشهدا حسین بن



شماره ۱۲۸  
۹ صفحه

پیام  
رئیس جمهور  
دکتر بنی صدر  
به مردم ایران



مجاهد شهید  
حسین مرتضوی  
اعدام به دست  
ارتجاع جوحوار  
درس کمتر از  
۱۸ سال



در صفحه ۱۰

سال دوم - شماره ۲ - شماره ۱۳۶۰ - شماره ۱۰ - رمال

قتل عام شاه گونه و اعدامهای وحشانه وی سابقه  
باسخ ارتجاع به راهستانی مسالمت آمیز  
بسی از ۵۰۰ هزار نفر از مردم فهیمان تهران



**گامی فراتر از شاه!**  
دیکتاتوری خون آشام  
دروزر پرده دین حتی بدون  
تشخیص هویت، زندانیان بیگناه  
رابه جو خه اعدام می سپارد

سازم خلق فهیمان ایران  
و من الشان من یفعلک قوله من الجهاد الدنیا و  
الآخرة حتی ما فی قلمه و هو الله الحجام و اداء تولی  
عن فی الارض لیفقد فیها و یملك الخیرة و السبل والله لا  
یجسد القساد (قرآن مجید - بقره - آیه ۲۰۴ و ۲۰۵)  
نقشه در صفحه ۲

برخی از شهدای مجاهد خلق که در راهپیمانی های اعتراضی علیه مرتجعین  
بدست مزدوران مسلح به شهادت رسیدند



مجاهد شهید  
شهادت ۱۸ ساله شهادت مکتب سروز



مجاهد شهید  
شهادت ۲۰ خرداد - تهران - ۲۰ ساله



مجاهد شهید  
شهادت ۳ خرداد - تهران - ۱۸ ساله



مجاهد شهید  
شهادت ۳ خرداد - تهران - ۱۶ ساله



مجاهد شهید  
شهادت ۲۸ خرداد - تهران - ۱۶ ساله



مجاهد شهید  
شهادت ۳ خرداد - تهران - ۲۰ ساله



مجاهد شهید  
شهادت ۳ خرداد - تهران - ۲۰ ساله



مجاهد شهید  
شهادت ۳ خرداد - تهران - ۲۰ ساله



مجاهد شهید  
شهادت ۲۴ خرداد - تهران - ۲۰ ساله



مجاهد شهید  
شهادت ۲۸ خرداد - تهران - ۲۰ ساله

علی(ع) - به طرز عاشرگونه از شرف خود و خلق در زنجیرمان نگاهبانی می کردیم و سرفراز می ماندیم، و ما این راه را برگزیدیم. هیئات منالذله!

از آن پس، ۳۰ خرداد، با همه درخشش و سرخ فامی اش، حدفاصلی شد و شاخصی برای دموکراسی و دیکتاتوری و سرمشقی برای آن چه باید کرد. البته اضداد مقاومت ایران، همه وادادگان و وارفتگان و کسانی که در ابتدا یا انتهای حرفه ایشان، دیکتاتوری دینی را بر این مقاومت ترجیح می دهند و این مقاومت را به سود آخوندهای خون آشام تخطئه می کنند، کماکان حق! دارند از ۳۰ خرداد الگویی برای آن چه هرگز نباید کرد ترسیم و تصویر کنند، اما مردم و تاریخ ایران قضاوت خود را دارند.

فکر می کنم پس از ۲۸ سال، قیام ۳۰ خرداد ۱۳۸۸ و سلسله زنجیر خیزشهایی که تا قیام عاشورا در ۶ دیماه ۱۳۸۸ یک نقطه عطف تاریخی را تصویر کرد، از همین قضاوت نشان دارد.

یکبار به خمینی و دربار آخوندی هشدار دادم کار را به آن جا نرساند که مجبور شویم مشت را با مشت و گلوله را با گلوله جواب بدهیم.

سالها بعد سرکردگان رژیم در این باره بسیاری نکات گفتند که من فقط سه نمونه را نقل می کنم اما مسئولیت حرفها و برچسب تروریستی آنها را به خودشان وامی گذارم:  
- موسوی تبریزی دادستان خون آشام خمینی گفت:

«در همان شهریور سال ۶۰ که من پس از شهید قدوسی در سمت دادستانی انقلاب قرار گرفتم ۶۰ نفر تنها در تهران به دست منافقان ترور شدند» (خبرگزاری ایسنا).

- رئیس اداره بدنام اطلاعات رژیم در بروجرد در مورد وقایع بعد از ۳۰ خرداد سال ۱۳۶۰ در این شهر اعلام کرد:

«در سال ۱۳۵۹ به دلیل فضای مساعد سیاسی بروجرد، مرکزیت تشکیلات منافقین از لرستان و همدان به بروجرد منتقل شد. اعضای این گروهک توانسته بودند در آن زمان عده‌یی از جوانان را اغفال کنند و بیش از ۲۲۹ اقدام نظامی... از آنها گزارش شده بود. وی افزود: شهرستان بروجرد از جمله شهرهایی است که بیشتر دانش‌آموزان و دانشجویان آن چادری هستند» (خبرگزاری رسمی رژیم - ۳ آذر ۱۳۷۹).

- یکبار هم در همین اواخر، سفیر رژیم در عراق (پاسدار کاظمی قمی) گفت:

«در مقاطعی در کشور در یک روز نزدیک به ۳۰۰ ترور داشتیم و ایران توانست چنین فضاها را کنترل کند» (خبرگزاری ایسنا - ۸۵/۲/۱۰).





## فصل سوم

اصلاحات  
و سوابق آن  
در رژیم ولایت فقیه



چه خوب بود اگر خمینی پدر طالقانی را پس نمی‌زد و ریاست جمهوری ایشان را می‌پذیرفت. اما حتی ما به درستی نفهمیدیم چه شد که آقای طالقانی سه ماه ونیم پس از این که ما او را نامزد ریاست جمهوری کردیم، به طور ناگهانی درگذشت. من دلیلی ندارم که بگویم این درگذشت مشکوک است. اما توده مردم در آن زمان شعار می‌دادند «بهشتی، بهشتی، طالقانی را تو کشتی».

در هر حال، پدر طالقانی که در آبان ۵۷ از زندان آزاد شده بود، در بیرون زندان فقط ۱۰ ماه ونیم به سربرد و هر روز هم از جانب دارودسته خمینی تحت فشار و در معرض جنگ اعصاب و بحران قرار داشت.

رفتار خمینی با آیت‌الله طالقانی، مفسر بزرگ قرآن، که دیگر نمی‌شد به او هم برچسب التقاطی و منافق زد، نشان داد که رژیم خمینی ظرفیت اصلاح شدن ندارد. هر کس اندک آشنایی با قرآن و تفسیر داشته باشد، می‌داند که خمینی در تفسیر قرآن نه فقط به گردپای پدر طالقانی هم نمی‌رسید، بلکه سراپا غرق در منطق صوری و اسلوب اسکولاستیکی و جهان‌بینی قرون وسطایی بود. تنها نقطه قوت خمینی مبارزه جویی او در زمان شاه البته از موضع مادون سرمایه‌داری بود. مطلعان می‌دانند که خمینی بعد از کودتای ننگین سال ۱۳۳۲، همکاسه کاشانی و سپهبد زاهدی بود که اعدام مصدق را می‌خواستند. خمینی تا زمان فوت آقای بروجردی بزرگ<sup>(۱)</sup> در ابتدای ۱۳۴۰،

---

۱- آیت‌الله حاج آقا حسن طباطبایی بروجردی (۱۳۴۰-۱۲۵۰ شمسی) از سال ۱۳۲۴ تا زمان وفاتش در ۱۰ فروردین ۱۳۴۰ پرنفوذترین مرجع مذهبی شیعیان بود.



«حاج آقا روح‌الله» نامیده می‌شد. سپس در جریان «انقلاب سفید» که شاه برای حفظ رژیمش به اصلاحات ارضی و شرکت زنان در انتخابات روی آورد، به مخالفت برخاست. قدعلم‌کردن او در برابر کاپیتولاسیون بود که شهرت و مقبولیت او را به اوج رساند. پس از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ شاه قصد دستگیری و زندانی کردن او را داشت. اما سه تن از مراجع شناخته‌شده آن زمان (شریعتمداری و میلانی و مرعشی) به اتفاق گروه دیگری از روحانیان شناخته‌شده از تبریز و سایر نقاط در شهرری در جوار حرم شاه عبدالعظیم جمع شدند و گویا اعلامیه‌یی صادر کردند که مضمون آن ارتقای «حاج آقا روح‌الله» به رتبه آیت‌اللهی و مرجعیت بود تا خمینی بدین وسیله از پیگیری مصونیت پیدا کند. هرچند خمینی در منتهای ناچوانمردی حتی شریعتمداری را هم که باعث نجات او شده بود، تحمل نکرد و به رذیلانه‌ترین صورت، کاری را که شاه نکرده بود انجام داد و آیت‌الله شریعتمداری را در عین کهولت و بیماری و کبر سن، حبس خانگی کرد و به تلویزیون کشاند.

راستی که خمینی به هیچ کس وفا نکرد. حتی از اعدام قطب‌زاده هم که در هواپیمایی که از فرانسه به تهران آمد، در کنارش نشسته بود، صرف‌نظر نکرد. یکی از زندانیان دهه ۶۰ نقل می‌کرد که وقتی قطب‌زاده را نیمه‌شب برای اعدام می‌بردند، چندین بار شعار درود بر مجاهدین داده بود...

عزل بازرگان اولین نخست‌وزیر خمینی که خودش دولت و نخست‌وزیری او را به امام زمان منسوب می‌کرد، عزل بنی‌صدر اولین رئیس‌جمهور رژیم که خودش می‌گفت نویسنده اصل ولایت‌فقیه در خبرگان بوده، و سپس عزل منتظری جانشین اعلام‌شده خمینی، جای تردید باقی نگذاشت که رژیم ولایت‌فقیه هیچ‌گونه قابلیت استحاله و اصلاح ندارد. گفته بودیم که افعی هرگز کبوتر نمی‌زاید.

### اصلاحات خمینی و حکم هشت ماده‌یی

یکسال و نیم پس از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ که سرکوب و شکنجه و اعدام (گاه صدها اعدام و تیر خلاص فقط در یک شب) آبرو و حیثیتی برای رژیم باقی نگذاشته بود و برخی دسته‌های درونی رژیم و حتی منتظری جانشین رسمی خمینی هم به‌ستوه آمده بودند، خمینی در

۲۴ آذر ۱۳۶۱ یک حکم ۸ ماده‌یی خطاب به قوه قضاییه و تمام ارگانهای رژیم صادر کرد. این حرکت در آن زمان سروصدای زیادی به پا کرد و به آغاز رفرم و اصلاحات در رژیم خمینی تعبیر شد، هرچند که خمینی، در سراپای همین حکم، مجاهدین و هر فرد و گروه برانداز را مستثنی کرده بود.

مهمترین نکات حکم ۸ ماده‌یی خمینی به شرح زیر بود:

«رسیدگی به صلاحیت قضات و دادستانها و دادگاهها با بی طرفی کامل بدون مسامحه و بدون اشکال تراشیهایی جاهلانه که گاهی از تندروها نقل می شود.

- احدی حق ندارد با مردم رفتار غیراسلامی داشته باشد.

- هیچ کس حق ندارد کسی را بدون حکم قاضی که از روی موازین شرعیه باید باشد، توقیف کند یا احضار نماید.

- هیچ کس حق ندارد در مال کسی دخل و تصرف کند یا توقیف و مصادره نماید مگر به حکم حاکم شرع.

- هیچ کس حق ندارد به خانه یا مغازه یا محل کار کسی بدون اذن صاحب آنها وارد شود یا کسی را جلب کند یا به نام کشف جرم یا ارتکاب گناه تعقیب و مراقبت نماید یا نسبت به فردی اهانت نموده یا به تلفن یا نوار ضبط صوت دیگری به نام کشف جرم یا کشف مرکز گناه گوش کند و یا برای کشف گناه، شنود بگذارد.

- آن چه ذکر شد و ممنوع اعلام شد، در غیرمواردی است که در رابطه با توطئه‌ها و گروهکهای مخالف اسلام و نظام جمهوری اسلامی است که برای براندازی نظام جمهوری اسلامی و افساد فی الارض اجتماع می کنند و محارب خدا و رسول می باشند، که با آنان در هر نقطه که باشند و همچنین در جمیع ارگانهای دولتی و دستگاههای قضایی و دانشگاهها و دانشکدهها و دیگر مراکز با قاطعیت و شدت عمل ولی با احتیاط کامل باید عمل شود.

- اگر برای کشف خانه‌های تیمی و مراکز جاسوسی و افساد علیه نظام جمهوری اسلامی از روی خطا و اشتباه به منزل شخصی یا محل کار کسی وارد شدند و در آن جا با آلت لهو یا آلات قمار و فحشا و سایر جهات انحرافی مثل مواد مخدره برخورد کردند حق ندارند آن را پیش دیگران افشا کنند.

- هیچ یک از قضات حق ندارند ابتدائاً حکمی صادر نمایند که به وسیله آن مأموران اجرا اجازه

داشته باشند به منازل یا محله‌های کار افراد وارد شوند که نه خانه امن و تیمی است و نه محل توطئه‌های دیگر علیه نظام جمهوری اسلامی است.

- جناب حجت‌الاسلام آقای موسوی اردبیلی، رئیس دیوان عالی کشور و جناب آقای نخست‌وزیر (میرحسین موسوی) موظفند شرعاً از امور مذکوره با سرعت و قاطعیت جلوگیری نمایند.

- باید ملت از این پس که در حال استقرار و سازندگی است، احساس آرامش و امنیت نمایند و آسوده‌خاطر و مطمئن از همه جهات به کارهای خویش ادامه دهند».

## موضع مجاهدین

مجاهدین در همان زمان «دعوی رفرم! در اوج خفقان بازگشت‌ناپذیر» از سوی ولی فقیه ارتجاع را به‌سخره گرفتند.

سرمقاله نشریه مجاهد به تاریخ ۱۳۶۱ دی ۹ در این باره نوشت:

«مشکل مردم و انقلاب ایران با رژیم خمینی از همان روز نخست، نه در بدعملی این یا آن پاسدار یا حاکم ضدشرعی بلکه در بنیاد رهبری غاصبانه خمینی و رژیم قرون وسطایی، ضدبشری و دجال‌گونه اوست... پس مشکل رژیم یک مشکل سیاسی مربوط به حاکمیت و قدرت حاکم است و لا غیر...»

- در شرایطی که به گفته ناطق نوری وزیر کشور رژیم تنها در آبانماه ۱۶۰۰ نفر فقط در تهران به اتهام هواداری از مجاهدین دستگیر شده‌اند... خطر «رفرم» برای آنهاست که آب از سر رژیمشان گذشته در این است که به قول توکویل (نویسنده و متفکر سیاسی فرانسوی قرن نوزدهم) دست‌زدن به رفرم، همانا دست‌زدن به انقلاب (به معنی واژگونی) می‌باشد و به ناگهان همه رشته‌های دیکتاتوری را پنبه می‌کند.<sup>(۲)</sup>

۲- *Alexis Charles Henri Maurice-Tocqueville* (۱۸۰۵-۱۸۵۶) سیاستمدار و نویسنده فرانسوی که در مؤسسات سیاسی آمریکایی کار کرده بود. نماینده و مدتی نایب رئیس مجمع ملی (پارلمان) و به مدت چندماه وزیر خارجه شد. از مدافعان سرسخت استقلال قوه قضایی و اصلاحات اساسی دیگر در سیستم سیاسی فرانسه بود. پس از کودتای ناپلئون سوم (لویی بناپارت در ۱۸۵۱) از مشاغل دولتی کناره گرفت. معروفترین اثرش کتاب دو جلدی «دموکراسی در آمریکا» و کتاب معروف اما ناتمام دیگرش «رژیم کهنه و انقلاب» نام دارد.

شماره ۱۳۳

گادری بر "رزم جنگل"  
دفتری از سروده‌های مجاهدین جنگل  
حملة رزمندگان مجاهد مستقر در جنگل  
به مرکز بسج ضد خلفی "ولایا"  
از توابع قائم شهر  
بهان نویسی و جوهر ناپه‌ری



میلاذ با سعادت پیامبر اکرم (ص)  
و ششمین پیشوای تشیع  
امام جعفر صادق (ع)  
را به همه مسلمانان انقلابی  
تبریک می‌گوئیم

سال چهارم - پینسده ۹ - شماره ۱۳۳ - شماره ۱۰۰ - رمان (مراج رگش) - ۱۳۸۲

### حمایت های جهانی از شورای ملی مقاومت و سازمان مجاهدین خلق ایران

توأم با ابراز انزجار بر علیه رژیم ضد بشری خمینی  
۱۰۹ نماینده پارلمان های اروپائی  
۶۱۱ استاد دانشگاه  
۱۰۱ وکیل و حقوقدان  
۱۲۵ کشیش و خواهر روحانی  
۳۲۰ حزب، سازمان و گروه  
۲۱۳ اتحادیه کارگری،  
دانشجویی و صنفی  
در صفحات ۶ تا ۲۶

جعل اخبار و دروغهای شاخدار،  
و جیبی از سیاست تبلیغاتی  
رژیم خمینی  
دیپلمات، یا  
تروریست صادراتی؟!  
می‌گویند، کولر و زیر تبلیغات هیلر، بعقد  
بود که، دروغ را باید هر چه بزرگتر گفت تا مردم  
را راحت تر باور کنند! اکنون به نظرمی رسد که رژیم  
خمینی دچار در این زمینه از کولر هم کویسنت  
رود تا است. خمینی خلابه آسیای دروغ می‌گوید. دروغ -  
های خدایی بزرگ و در عین حال خدایی آنگار، خیر جعل  
می‌کنند طوری که گاه سب راز روز، روز را سب نمک می‌کنند.  
در صفحه ۷

انزری تجربات رزمندگان مجاهد خلق  
انهدام و به آتش کشیدن  
خود روهای دشمن  
در صفحه ۵

### یاد انقلابی بزرگ، مبارز نامدار انقلاب ایران شکرالله پاک نژاد گرامی باد



در صفحه ۲

حماسه های مجاهد خلق،  
لحظه های انقلاب  
★ ساعتی با کارگران در جنگل  
★ باز حمتکشان در جنگل، پای صحبت های یک گالش  
در صفحه ۸

## دعوی فرم! در اوج خفقان بازگشت ناپذیر

مشکل مردم و انقلاب با ایران با رژیم خمینی، از  
همان روز نخست نهد در بد عملی این پان یا سداریا  
حاکم ضد شرعی بلکه در بنیاد رهبری غاصبا ندهی  
خمینی و رژیم قرون وسطائی، ضد بشری و دجال -  
گونه‌ی اوست. رژیمی که آغا برای برکردن فاصله‌ی  
هزاران ساله‌ی تاریخی خود با مقتضیات یک ایران  
دیکتاتور نیک هیچ ابزار روشنی جز انحصار طلبی  
چون امیزوسیس سرکوب هر صدای مخالف نداشتند  
ندارد. پس مشکل رژیم، بنیاداً یک مشکل سیاسی  
یعنی مشکلی مربوط به حاکمیت و قدرت حاکم است و تغییر  
در این صورت شرط احراز امنیت اجتماعی و  
قضائی و اقتصادی... مقدم بر هر چیز دیگر است و استقرار  
امنیت و تأمین کافی و پایدار سیاسی است که باید در  
کنجایش رهبری سیاسی خمینی (در تمامیت رژیمش)  
نیود و نیست.

سه هفته پیش در همین ستون از افزایش شکست انگیز  
سرکوب عمومی (به مثابه‌ی) کاشی ندهائی و بازگشت ناپذیر  
سخن گفته و گزارش کوتاهی از وضعیت کلی مبارزه‌ی انقلابی  
مسلمانان، پس از ورود به دومین مرحله‌ی بیشترت سراسری، این  
ارائه کردیم. ضمن این گزارش روشن شد که:  
۱- تهاجم بی‌امان سدهائی مجاهدین (از برداد ماه  
اسفند تا اواخر مهر) به سرانگشتان سرکوبگر رژیم خمینی، که به  
منظور تکلیف طلسم اختناق و هوار کردن راه برانگیختن و  
قیام توده‌ی مردم - از طریق ایجاد پاسداران مستقیم حکومت -  
در پیش گرفته شده بود، تا حدودی به باز شدن فضای مختل  
اجتماعی منجر شد، و زیان کشنده‌ها و اعتراضات مردمی  
مختلف را در اینجا و آنجا موجب گردید، اما از سوی دیگر  
۲- رژیمی که از پیش (در مرحله‌ی اول مقاومت)  
"مترقیست"، "آینده" و "کثبات" خود را از دست  
داده و اکنون آسیب پذیرترین نقشی حساب خود در  
مرحله‌ی فعلی - یعنی عمال مستقیم اختناق - را در  
تجدید صفحه ۳

«اگر خمینی تظاهرات اواخر شهریور و اوایل مهر ۶۰ را با قساوت بی حد و حصر و غیرقابل تصور، سرکوب نمی کرد از جرقه حریق برمی خاست.

- این رژیم نه امکان رفرم دارد و نه آلترناتیوی در داخلش شانس وجود دارد.  
- بنابراین، جای این دارد که به خمینی بگوییم، تو مسأله مردم را حل کن، مسأله مجاهدین پیشکش و از این بابت هیچ غم مخور! زیرا چنانچه فی الواقع بتوانی به درد مردم برسی، مجاهدین هر که باشند و به هر پایه‌یی هم رسیده باشند، خودبه خود دیگر موضوعیتی نخواهند داشت. اما وای بر تو اگر هم چنان که تاکنون در سرکوب و خفقان افزوده‌ای، باز هم به آن ادامه بدهی...»

۲۷ سال پیش، سرمقاله «مجاهد» با قطعه زیر از جمع‌بندی سال اول مقاومت از قول خود من، این چنین خاتمه می‌یافت:

«... به خمینی باید گفت: مگر تو مدعی نیستی که همه امت پشت سر تو هستند؟ مگر به قول دجالانه خودت، همه نیروهای معنوی کائنات را هم پشت سر خودت نداری؟ مگر بر اساس دعاوی کذب خودت، خدا و پیغمبر و اسلام و ملت‌های اسلام و امام زمان و امثالهم را پشت سرت نداری؟ مگر رهبر مستضعفان جهان نیستی؟  
مگر پایه طبقاتی مکفی (به قول برخی مدعیان) نداری؟  
مگر توان بسیج به اندازه کافی نداری؟

گیریم که توان سازماندهی و قدرت تاکتیکی و همه این چیزها را هم داری، خوب، بارک‌الله! بنابراین، از ماده و معنا که چیزی کم نداری!

پس بی زحمت، یک مرحمتی بفرما و به قصد شست و شوی چهره رذل و پلید خودت هم که شده، سر مشک دیکتاتوریت را باز کن و از شکنجه و اعدام دست بردار...»

خوب، کسی که چنان پایه‌هایی دارد، دیگر چرا می‌ترسد؟ مگر از پاریس، یک جمبوجت حامل خبرنگار و مفسر و تحلیلگر با خودش نبرد به ایران؟ حالا چطور شد که همه خبرنگاران جهان، جاسوس شدند!؟

خوب تو که می‌گویی ساواک ۳۶ میلیونی داری، پس ترس از جاسوس دیگر چرا؟ بگذارید بیابند...»

سرنوشت «رفرم خمینی» به فاصله چند ماه!

۵/۵ ماه بعد در جواب  
به پیشنهاد خودساخته‌ی انحلال تلویحی  
ستاد پی‌گیری فرمان ۸ ماده‌ای و محول کردن  
پی‌گیری به قوه‌ی قضائیه :

"... با جدیت و زحمات طاقت‌فرسای هیئت  
پیگیری، بطور چشم‌گیر از هرج و مرج‌ها که لازمه‌ی  
هر انقلاب است جلوگیری شده و کسی به خود اجازه  
نمی‌دهد که به منازل و یا مغازه‌ها تجاوز نماید.  
و بدون مجوز شرعی و قانونی کاری بطور عمد تقریباً  
انجام نمی‌گیرد و دادگاه‌ها و دادسراها بدون مجوز  
شرعی عملی انجام نمی‌دهند و این نهادها به  
روال اسلامی عمل می‌کنند و بالاخره اصول امور با  
زحمت ستاد اصلاح شده است و اینجانب از این  
هیئت و زحمات آنان تشکر می‌کنم و چون مسائل به  
قوه قضائیه مربوط است و جناب آقای نخست‌وزیر  
و بعضی از وزراء دیگر به کارهای مهم دیگر باید  
اشتغال داشته باشند با قدردانی از آنان با پیشنهاد  
مذکور موافقت می‌شود."

خمینی

۱۰/خرداد/۱۳۶۲

خوب، مگر ما یک "گروهکی" بیش نیستیم؟! خودت ۲۴ ساعته داری می‌گویی... خوب چه خبر است؟ این قدر فشار برای چی؟ این قدر کشتار برای چی؟ این قدر شکنجه و دار و اعدام برای چی؟ مگر دنیا نگفت و نمی‌گوید که زندان‌هایت را باز کن ببینیم؟ خوب بپذیر. اگر شکنجه نیست، بگو آقا بیایید ببینید. اگر دست‌بریدن و پابریدن نیست، بگو آقا بیایید ببینید. دیگر چه لزومی هست که مجروح را از تخت بیمارستان ببری اعدام بکنی؟ دیگر چه لزومی هست که زن باردار را اعدام بکنی؟

خوب، اقلاً بگذارید وضع حمل کند. دوماه، سه‌ماه، چهارماه، مهلت بده تا بچه را به دنیا بیاورد و بعد بکش...!»

## اصلاحات خاتمی

دود و دم «۲ خرداد» و شعبده اصلاح‌طلبی خاتمی را حتماً به یاد دارید. به قول خودش آمده بود تا «معاند نظام را به منتقد و منتقد را به موافق» تبدیل کند. حرف از قانون و جامعه مدنی و گفتگوی تمدنها و حتی حقوق بشر و آزادی احزاب هم می‌زد. در روز ۳ خرداد ۱۳۷۶، به محض اعلام نتیجه اولیه انتخابات رژیم در آن زمان، من در پیامی به همین مناسبت به اطلاع هموطنانمان رساندم که آخوند خاتمی کیست و چه سوابقی در اشغال موسسه کیهان در سال ۱۳۵۹ و چه کارنامه‌یی در سانسور و خفقان و کوبیدن بر طبل‌های جنگ و صدور ارتجاع و تروریسم در ۱۰ سالی که وزیر ارشاد خمینی بوده است، دارد<sup>(۳)</sup>.

- «مطابق بیوگرافی منتشرشده در روزنامه ابرار (مورخ ۲۹ مرداد ۱۳۶۸)، طلبه‌یی بوده که «در قم مقدمات و قسمتهایی از سطح» را حین تحصیلات دبیرستانی فرا گرفته و بعد هم به خدمت سربازی رفته و «بین سالهای ۵۰ تا ۵۷ نیز چندبار به قم» رفته است. در ابتدای ۵۷ به دعوت بهشتی سری به هامبورگ زده و سپس در زمان خمینی به عنوان نماینده اردکان، به مجلس ارتجاع رفته است».

- او «از خط‌امامیه‌های دوآتشه بود که اکنون به مقتضای زمان، لباس «اعتدال» به تن کرده و غافل از این است که مردم ایران به‌خوبی می‌دانند که سگ زرد برادر شغال است!»

۳- هفته‌نامه ایران زمین شماره ۱۴۱ به تاریخ ۵ خرداد ۱۳۷۶

با این حال در همین پیام به صراحت گفتم که «در هر حال مبارک است!... ولو به اندازه یک قطره، آزادی و قانون و حقوق بشر در رژیم ولایت وارد نماید و از اعدام و شکنجه و زندان و قلم‌شکستن و لبدوختن و دست‌بریدن و چشم از حدقه درآوردن فقط یک قدم عقب بنشیند، تا ببیند مردم چه به روز "نظام مقدس جمهوری اسلامی" می‌آورند. مقاومت ایران هم دقیقاً همین را می‌خواهد و از هر قطره آزادی و از هر قدم عقب‌نشینی جلادان به‌غایت استقبال می‌کند، چرا که بالمآل موجب سرنگونی رژیم در تمامیت آن» می‌شود.

### بالاترین دستاورد آخوند خاتمی برای رژیم

در آبان ۷۶ در گفتگویی با هموطنانمان در آمریکا که تحت عنوان «وضعیت رژیم و موقعیت مقاومت»<sup>(۴)</sup> منتشر هم شد، به استحضار رساندم که حرف و کارکرد اصلی جماعت خاتمی برای رژیم ولایت فقیه این است: «سوق دادن مخالفان از نوع براندازی به مخالفان سیاسی و متعاقباً تبدیل و استحاله مخالفان سیاسی به منتقدان فرهنگی... حرف واضح است: کار سرنگونی نکن! مخالفت سیاسی کن! بعد برو به منتقد فرهنگی تبدیل شو!

مخالفت سیاسی هم که می‌دانید در این روزگار، در داخل رژیم و جناحهای آن، صدمبار بیشتر از کسانی که در خارجه نشسته‌اند، وجود دارد. منظورم کسانی است که نان پناهندگی سیاسی را می‌خورند و هنری جز لنگ و لگزدن به شورای ملی مقاومت و مخصوصاً به مجاهدین ندارند و در قیاس با مخالفان سیاسی داخل رژیم معلوم نیست اصلاً دلیل وجودی و پناهندگی سیاسی‌شان در خارجه چیست؟

وزارت اطلاعات رژیم هم بخشنامه داده که به مجاهدین بزنید، هرچه هم خواستید در مخالفت سیاسی با رژیم بگویید. این طور است که هر شاگرد جلادی را می‌آورند تا مجاهدین و مقاومت را زیر ضرب بگیرد، یک انتقاد فرهنگی یا مخالفت سیاسی هم با رژیم بکند».

---

۴- مشروح این گفتگو ابتدا در نشریه مجاهد شماره ۳۶۷ در تاریخ ۱۰ آذر ۱۳۷۶ و شماره‌های بعدی این نشریه و سپس به صورت جزوه مستقلی با عنوان «تحلیل وضعیت رژیم و موقعیت مقاومت» در سال ۷۷ منتشر شده است.



اما بالاترین دستاورد آخوندخاتمی برای ولی فقیه چشمک و چراغهایش با اروپا و آمریکا بود که به نامگذاری تروریستی مجاهدین و به بمباران و خلع سلاح آنها و کودتای نافرجام ۱۷ ژوئن منجر شد. هنوز هم وقتی خاتمی و شرکا می‌خواهند فایده خود را به رخ ولی فقیه بکشند در صدر دستاوردهایشان به همین استناد می‌کنند.

خرازی، وزیر خارجه خاتمی در ۱۸ اسفند ۱۳۷۷ رسماً «خاتمه‌دادن» به فعالیتهای مجاهدین و مقاومت ایران را «یکی از معیارهای جدی ارزیابی میزان صداقت کشورهای اروپایی» و عامل «تعیین‌کننده» در «مناسبات آتی» رژیم با آنها اعلام کرد.

### آرمان و اسلوب خاتمی

در شهریور ۱۳۷۷ در مصاحبه‌هایی که با عنوان «کدام فضای باز سیاسی؟» منتشر شد، درباره آرمان و اسلوب خاتمی، حرف ما این بود:

«به هرشکلی هم که آخوند خاتمی را بزرگ کنند، فایده ندارد. از نظر او «سرمایه‌های ارزنده کشور» دژخیمان وزارت اطلاعات و «خدمتگزار مردم» لاجوردی است. اس و اساس و «محور و مدار نظام» مطلوبش هم ولی فقیه و «نیروی آرمانی» او هم سپاه پاسداران است! کما این که گفت: «سپاه باید باشد و هست، با همه وجود به سپاه عزیزمان یعنی به جنگ و جنایت افتخار می‌کنیم، سپاه نیروی آرمانی انقلاب ما و بدون تردید آرمانی‌ترین نیروی مسلح عالم است».

درباره رهبر معظمش هم گفت: «امروز دولت ما، سپاه ما، نیروهای مسلح ما همگی با محوریت رهبری معظم انقلاب درکنارهم هستند».

در واقع کسانی که این را بزرگ می‌کنند، از یک مشت ولگرد سیاسی در راه دور و در دیار فرنگ که بگذریم، کسانی هستند که منافع مشخص مادی دارند. این یک بحث روشنفکرنمایانه در کافه‌ها نیست، قیمت را مردم ایران با گوشت و پوستشان، با جانشان، با مالشان، با عرض و نوامییشان باید پردازند.

این شخص هنوز لازم ندیده حتی یک کلمه به مردم توضیح بدهد که در این رژیم چند نفر را اعدام کرده‌اند، چند زندانی سیاسی داشته‌اند؟ چه تعداد را شکنجه کرده‌اند؟ تعداد دقیق قتل‌عام‌شدگان چند نفر بوده‌است؟ گورهای جمعی کجاست؟ مجموعه چپاولها و دزدیها از اموال ملت در این رژیم چقدر بوده‌است؟

این بحثها یک بحثهای نظری نیست. برای مردم ایران به معنای طولانی کردن عمر همین رژیم است. به معنی ادامه فقر، بدبختی، فحشا، خودسوزی، خودکشی و جرم و جنایت است. یک مشت آخوند جانی و شیاد در منتهای رذیلت یک مرتبه چرخشمداری پیشه کرده‌اند، بدون آن که ملت ایران را شایان آن بدانند که یک کلام توضیح بدهند که از کی قانون و جامعه مدنی را کشف کردند! و از کی به وجود "دولت و ملت برادر و مسلمان عراق" پی بردند. به ناگهان سرتیپ- پاسدارها و شکنجه‌گران وزارت اطلاعات و کمیته و نیروی انتظامی، روزنامه‌نویس و اهل کار فرهنگی شدند. و چون با سرکوب نتوانستند ملت ایران و مقاومتش را از پای در بیاورند، حالا می‌خواهند با فریب و نیرنگ مقابله کنند».<sup>(۵)</sup>

خاتمی، ولایت‌فقیه را با شرک آشکار «اراده برتر منتسب به وحی» می‌خواند و به طرز مضحکی رژیم را «دموکراسی و حیانی» توصیف می‌کرد. دست آخر هم بدون هیچ رودربایستی «هرگونه سخنی از تغییر قانون اساسی» رژیم ولایت‌فقیه را «خیانت به ملت ایران» اعلام کرد و همه را به ایستادگی در برابر «کسانی که به شورش» و «نفی و براندازی می‌خوانند»، دعوت کرد (آذر ۱۳۷۹).

### تعریف استحاله و الزام رفرم در رژیم ولایت‌فقیه

در بهمن ۱۳۷۷ که دود و دم استحاله‌طلبی در ریاست جمهوری آخوند خاتمی بالا گرفته بود، ناگزیر به تعریف کلمه استحاله پرداختیم و گفتیم<sup>(۶)</sup>:

«کلمه استحاله یعنی دگرگونی و از چیزی به چیز دیگر تبدیل شدن.

۵- این مصاحبه‌ها ابتدا از «سیمای مقاومت» برنامه تلویزیونی مجاهدین خلق ایران پخش شد، سپس طی چند شماره در پاییز ۱۳۷۷ در نشریه مجاهد و به صورت جزوه مستقلی به نام «کدام فضای باز سیاسی» در بهار ۱۳۷۸ منتشر گردید.

۶- «استحاله = استحالت: از حالی به حالی گردیدن، تغییر در کیفیات، خلع چیزی صورت خود را به صورت عنصری دیگر ...» (لغتنامه دهخدا). معادل انگلیسی و فرانسه  $Transmutability = Transmutabilite$  قابلیت تحول و تحول‌پذیری: «تغییر کامل چیزی به خصوص تبدیل به یک چیز دیگر یا بهتر. مثل تبدیل سرب به طلا... یا تبدیل پلوتونیوم به اورانیوم در تکنولوژی هسته‌ای» (فرهنگ کمبریج).

از لحاظ فقهی و شرعیات، این دگرگونی اسباب تطهیر و پاک‌کننده هم هست یعنی شیء نجس و ناپاک (مانند سگ مرده‌یی که پس از سالیان در نم‌کزار به نمک تبدیل شده باشد) بر اثر استحاله و تغییر بنیادین و ماهوی، پاک می‌شود.<sup>(۷)</sup>

اما از نظر سیاسی، کلمه استحاله را مترادف با رفرم و اصلاح‌پذیری به کار می‌بریم... - حال اگر بشود یک شیء قراضه و فرسوده را به نحوی تعمیر و اصلاح کرد که حداقل کارکردهای مطلوب را داشته باشد، کدام عقل سالم می‌تواند مخالف تعمیر کردن و اصلاح آن باشد؟

بر این اساس اگر بشود یک رژیم را هم طوری اصلاح کرد که با منافع اساسی مردم حداقل سازگاری را داشته باشد، در این صورت بنا را بر اصلاح آن می‌گذاریم، نه بر دوراندختن و براندازی.

- اما الزام استحاله رژیم آخوندی مشخصاً کنار گذاشتن و از دور خارج کردن بالفعل ولایت فقیه است. یعنی دست‌کم برای پرش از مادون سرمایه‌داری به سرمایه‌داری می‌باید ولی فقیه بالفعل کنار زده بشود. فراموش نکنیم که در رژیم ولایت و سلطنت مطلقه فقیه، مهار کردن هیولای ولایت به مثابه خنثی‌سازی و سپس دفع و کنار زدن آن است.

بنابراین، در جنگ جناح‌های رژیم، پیشرفت جریان استحاله طلب به این معنی است که خاتمی باید خامنه‌ای (یعنی ولی فقیه و همه‌کاره رژیم) را بالفعل از دور خارج کند.

اگر بتواند این اخراج را محضری و قانونی بکند، یعنی قانون اساسی را عوض کند، کمال مطلوبش است. اگر هم نتواند، دست‌کم باید در عمل و بالفعل، دست ولی فقیه را کوتاه کند تا دیگر نتواند همه‌کاره باشد و حرف آخر را بزند.

اما کسی که می‌گوید استحاله واقعی نیست، مضمون حرفش این است که جریان شبه‌بورژوازی استحاله طلب نمی‌تواند ولی فقیه را با اختیارات گسترده‌یی که دارد کنار بزند. چرا؟ چون شورای نگهبان دست اوست، نیروهای مسلح دست اوست، انواع و اقسام بنیادها دست اوست، قوه قضاییه دست اوست، بنیاد به اصطلاح مستضعفان دست اوست، و خلاصه، قدرت بلامنازع سیاسی و اقتصادی و مذهبی و قانونی است، سیاست‌های نظام را تعیین می‌کند و ناظر بر اجرای

۷ - نشریه مجاهد شماره ۴۲۷ سه‌شنبه ۲۰ بهمن ۱۳۷۷ متن پیام مسئول شورای ملی مقاومت به مناسبت سالگرد انقلاب ضد سلطنتی و دوده حکومت آخوندی

آن‌هاست. جنگ و صلح را او اعلان می‌کند. رئیس رادیو و تلویزیون را او منصوب می‌کند  
و...

- ملاحظه می‌کنید که فرق حرف ما با استحالہ طلبان در این است که آنها به جای راه‌حل،  
سراب نشان می‌دهند و با توهم‌پراکنی حول خاتمی می‌خواهند رژیم را در تمامیتش حفظ و از  
سرنگونی در امان نگهدارند».

### تعریف و معیار تشخیص اصلاح طلبان واقعی

شورای ملی مقاومت ایران در بیانیه ۲۵ فروردین ۱۳۷۸ حقایق بسیار مهمی را با مردم  
ایران در میان گذاشت که برخی از آنها را عمداً با شماره‌بندی جدید نقل می‌کنم<sup>(۸)</sup> تا  
معنی و تعریف و شاخص و الزام اصلاح طلبی واقعی که همانا حذف ولایت فقیه یا دست  
کم خلع ید از او و برگزاری انتخابات آزاد بر اساس اصل حاکمیت مردم است، برجسته  
شود:

**یکم** - در سال ۷۷ ماهیت و نقش خاتمی، که از این پیش‌تر توسط شورای ملی مقاومت  
خاطر نشان شده بود، بیش از پیش آشکار شد و به اثبات رسید که این آخوند فریبکار  
هرگز اهل اصلاحات و ایجاد رفرم نبوده و نیست.

خاتمی که به‌عنوان دست‌پرورده و شاگرد بهشتی مورد توجه و عنایت ویژه محافل  
استعماری است. بارها به صراحت اعلام کرده که به ولایت خامنه‌ای وفادار است و آن  
را «منتسب به وحی» می‌داند، حال آن که لازمه رفرم در نظام جبار مذهبی حاکم بر  
کشور، حذف ولایت فقیه یا دست‌کم خلع ید عملی از ولی فقیه است.

**دوم** - بر همگان ثابت شده است که این نظام، به دلیل تضاد آشفتنی ناپذیرش با حاکمیت  
مردم و حقوق شهروندان، اراده و ظرفیت رفرم، گشایش، اصلاح و استحالہ ندارد. بنابراین  
گسستگیهای ناشی از دوره پایانی این رژیم، نشانه گشایش و استحالہ نیست. تحولات  
و رویدادهای دوره ریاست‌جمهوری خاتمی هم نشان داده که باند او نه می‌خواهد و نه  
می‌تواند به رفرم سیاسی دست بزند. هدف واقعی این باند چیزی جز طولانی‌تر کردن  
عمر همین رژیم پیرامون «عمود خیمه نظام» نیست.

۸- نشریه مجاهد، شماره ۴۳۶، تاریخ ۳۱ فروردین ۷۸، صفحه ۱، متن قطعنامه شورای ملی مقاومت ایران

**سوم-** خاتمی، لاجوردی را «خدمتگزار مردم» و صیاد شیرازی را «سرباز فداکار اسلام و فرزند برومند ایران» می‌نامد؛ در تمامی زمینه‌های اساسی سرسپردگی خود را به ولایت خامنه‌ای اعلام می‌کند و بر قتل‌های سیاسی و کشتار نویسندگان و روشنفکران سرپوش می‌گذارد.

**چهارم-** هم‌چنان که مسئول شورا به کرات اعلام کرده است، اگر آخوندهای حاکم بر ایران و همدستانشان و همه آنهايي که به این رژیم نامشروع چشم دوخته‌اند، منکر حمایت اکثریت عظیم مردم ایران از این مقاومت هستند، می‌توانند بخت رژیم را در برابر شورای ملی مقاومت ایران در یک انتخابات آزاد برای ریاست‌جمهوری، بر اساس اصل حاکمیت ملت (و نه ولایت‌فقیه) یا در انتخابات مؤسسان، با تضمین‌های کافی و تحت نظر ملل متحد، به آزمایش بگذارند. بنابراین باز هم تکرار می‌کنیم که این مقاومت خونبار توان و ظرفیت آن را هم دارد که برای اثبات مشروعیت خود و تعیین تکلیف نهایی با دشمن، به هر نوع آزمایش مسالمت‌آمیز از قبیل همه‌پرسی یا انتخابات آزاد با تضمین‌های محکم بین‌المللی تن دهد تا عدم مشروعیت رژیم ضدبشری را در تمامیتش به همگان اثبات کند.

**پنجم-** شورای ملی مقاومت ایران معیار تشخیص استحاله‌طلبان قلابی از اصلاح‌طلبان واقعی را تحمیل کردن انتخابات آزاد بر اساس اصل حاکمیت مردم به رژیم می‌داند. پس خاتمی یا هر کس دیگری که مدعی اصلاح‌طلبی است، باید در سرلوحه برنامه خود بر نفی ولایت فقیه و ضرورت برگزاری انتخابات آزاد تکیه کند. کسانی که با شیادی، اعتراض‌های سیاسی و حرکات نظامی جنبش مقاومت را همسویی با «انصار حزب‌الله» و در جهت تقویت جناح غالب رژیم اعلام می‌کنند، ردیالانه در پی کتمان همین حقیقت‌اند.

**ششم-** بنا بر همه تجارب جهانی، رفرم و اصلاح واقعی در هماهنگی با اپوزیسیون انقلابی و با تکیه به این نیرو صورت می‌گیرد. رفرمیست واقعی، در مبارزه علیه استبداد مذهبی، با شورای ملی مقاومت همسوست. وگرنه ادعای اصلاح‌طلبی، گشایش یا طلب «جامعه مدنی» حرفی پوچ و ادعایی میان‌تهی خواهد بود.

**هفتم-** آخوند خاتمی هم اگر رفرمیست واقعی می‌بود می‌توانست از حرکات سیاسی

و نظامی جنبش مقاومت و حرکات رادیکال مردمی، بهترین استفاده را برای کنارزدن ولایت فقیه و پیش بردن اصلاحات ببرد.

**هشتم-** اما فرصت طلبان و فرومایگان دنیای سیاست با مخدوش کردن مرز بین رفرمیستهای قلبی و اصلاح طلبان واقعی و با جازدن خاتمی به عنوان اصلاح طلب، این ادعای سخیف را مطرح می کنند که گویا جنبش مقاومت بازنده اول تحقق یک رفرم سیاسی است و به این خاطر دست به مبارزه انقلابی زده است. در حالی که مقاومت ایران که برای خواستههای اساسی مردم ایران یعنی استقلال، آزادی، دموکراسی، پیشرفت، صلح و عدالت مبارزه می کند، از رفرم و اصلاح و هرگونه گشایش سیاسی استقبال می کند و با ایمان به حقانیت راهی که انتخاب کرده است، برنده اول چنین روندی خواهد بود که لاجرم به سرنگونی رژیم استبداد مذهبی منتهی می شود.

**نهم-** خواست مقدم و عاجل مردم ایران آزادی و حاکمیت مردمی است و این جز از طریق طرد کامل رژیم ولایت فقیه و تمامی دسته بندیها و باندهای درونی آن صورت نخواهد گرفت. این خواست به همانگونه که در بیانیه ملی ایرانیان آمده است، «خط قرمز پیکار آزادی به شمار می رود. عبور از این خط قرمز که حصار حیاتی و مرزبندی ملی ایرانیان در برابر حاکمیت آخوندی است، هر فرد یا جریان سیاسی را، هرچند سابقه یا داعیه مخالفت با رژیم داشته باشد، از جرگه مخالفان رژیم خارج و به ورطه خیانت می کشاند».

**دهم-** بیانیه ملی ایرانیان، که مصوبه شورای ملی مقاومت ایران است، از ارزشمندترین سندها و مصوبات مقاومت شمرده می شود که یکایک حروف و کلمات آن با رنج و خون شهیدان و رزم پیگیر و استوار رزم آوران و اعضا و پشتیبانان این مقاومت سرشته شده است. از این رو بیانیه ملی، که با مرزبندیهای اساسی خود هویت سیاسی ایرانیان میهن دوست و آزادیخواه را تعریف و مشخص کرده است، معیار تشخیص دوست از دشمن و مبنای قابل اتکای تنظیم رابطه با همه افراد و جریانهای سیاسی و جذب و دفع نیروهاست.

### اگر خاتمی در برابر ولی فقیه می ایستاد

راستی اگر با همین شاخص و معیاری که در مورد اصلاح طلبان واقعی گفتیم، خاتمی

در ۸ سال ریاست جمهوری، در رأس بوروکراسی عظیم‌الجثه دولتی در ایران، با دریایی از امکانات، درصدد نفی ولایت‌فقیه یا خلع ید و کوتاه‌کردن دست آن بود، چه می‌شد؟

اگر «هرگونه سخنی از تغییر قانون اساسی» رژیم ولایت‌فقیه را «خیانت به ملت ایران» نمی‌دانست، اگر از برگزاری انتخابات آزاد دفاع می‌کرد و اگر تمام هم و غم خود را برای لیست‌گذاری و مباران و انهدام نیروی محوری اپوزیسیون، آن هم با میلیاردها دلار رشوه، صرف نمی‌کرد، چه می‌شد؟

جواب به‌سادگی این است: صرف‌نظر از گذشته ننگین‌اش، صرف‌نظر از همه جنایتهایی که مرتکب شده بود، صرف‌نظر از مسئولیتش در قتل‌عام زندانیان سیاسی و صرف‌نظر از شراکت و تبلیغ برای فرستادن ۴۵۰ هزار دانش‌آموز زیر ۱۸ سال به جبهه‌های جنگ ضدمیهنی در مقام رئیس ستاد تبلیغات جنگ، که خودشان اکنون می‌گویند ۳۶ هزار نفر از آن دانش‌آموزان در میدانهای مین یا به‌طرق دیگر قربانی شدند، بلکه صرف‌نظر از همه اینها: اولاً- می‌توانست خط اصلاحات واقعی را با استفاده از همه امکانات بالفعل و بالقوه داخلی و بین‌المللی پیش ببرد.

ثانیاً- می‌توانست توده مردم را بسیج کند، به میدان بیاورد و پیشروی خود را تضمین کند. اما همه دیدند که به‌عکس، قیام دانشجویان در تیر ۱۳۷۸ را که بهترین فرصت بود، جریان انحرافی خواند. راه سرکوب آن را هموار کرد و با ولی‌فقیه همدست شد. ثالثاً- به هر میزان که از ولایت‌فقیه فاصله می‌گرفت و در مقابل ولی‌فقیه می‌ایستاد، شورای ملی مقاومت، همین مجاهدین خلق و همین خلق ستمدیده، بدون هرگونه چشمداشت به اضعاف به حمایت و تقویت او می‌شتافتند. تجربه‌یی که سی سال پیش در ریاست جمهوری بنی صدر همگان به‌چشم دیدند. در مورد موسوی و فاصله‌گرفتن خواسته یا ناخواسته و فهمیده یا نفهمیده او از ولایت‌فقیه هم، همین‌طور است و بعداً توضیح خواهیم داد.

## یک یادآوری تاریخی

یادآوری می‌کنم درحالی‌که مجاهدین و پشتیبانان آنها، نخستین انتخابات ریاست

جمهوری رژیم را تحریم کردند، اما باز هم به امید مسالمت و برای اصلاح این رژیم یا دست کم آزمایشی دیگر در همین مسیر، در حمایت و تقویت بنی صدر، صمیمانه و صادقانه از چیزی فروگذار نکردند. برای بنی صدر، چه در مقام رئیس جمهور و چه بعد از عزل او توسط خمینی، تا پای جان مایه گذاشتند. اما افسوس که عاقبت به ورطه خیانت درغلتید و نشریه اش هم در خارجه، طبق النعل بالنعل، به رله کننده اطلاعات آخوندها علیه مجاهدین تبدیل شد.

عکس ملاقاتهای او با مأموران پیشانی سپاه اطلاعات آخوندها بعد از شبه کودتای ۱۷ ژوئن در فرانسه، شهادت دادن در برابر سرویس اطلاعات فرانسه علیه مریم، شرکت در ۲۰ دادگاه مأموران اطلاعات آخوندها در فرانسه برای شکایت و شهادت دادن دروغین علیه مجاهدین و ارتزاق ننگین از فیلترینگ و سانسور اینترنتی که تجهیزات و آموزش آن را گرداننده نشریه بنی صدر برای مأموران وزارت اطلاعات که به آلمان می آمدند، تأمین می کرد، به راستی منجرکننده است. آن هم برای کسی که مدعی آزادی بیان است و روزگاری در کنار مقاومت ایران بود و از ۳۰ تیر سال ۱۳۶۰ تا پایان سال ۱۳۶۲ در جایگاه رئیس جمهور شورای ملی مقاومت قرار داشت. علاوه بر این، ملتزم به حفظ حرمت این جایگاه بود، چرا که «مشروعیت خود را تماماً از مقاومت عادلانه مردم ایران علیه رژیم ارتجاعی خمینی و خونبهای رشیدترین فرزندان مجاهد و مبارز این میهن علیه دیکتاتوری و وابستگی کسب می کند» (ماده ۲ فصل اول - برنامه شورای ملی مقاومت و دولت موقت جمهوری دموکراتیک اسلامی ایران).

شگفتا که مجاهدین جان او را از چنگال خمینی و لاجوردی و از ندامت تلویزیونی نجات دادند. وقتی که او در تهران به پایگاه ما آمد، من اشرف را موظف کردم که اگر حمله یی برای دستگیری بنی صدر صورت بگیرد، پاسداران خمینی ابتدا باید از روی جسد او و طفل شیرخوارش و جسد تمام برادران و خواهرانمان که در این پایگاه بودند، بگذرند... اما بنی صدر پس از ۱۷ ژوئن، فرصت را برای خنجرزدن به مریم که در زندان فرانسه بود و برای خنجرزدن به مجاهدین، با پیکرهای سوخته در خارجه و پایگاههای بمباران شده در عراق، از دست نداد.

به راستی که هم خطی و اشتراک عمل با مزدوران اطلاعات آخوندی و سرویس ذریبط



### کین تیزی از تجاعی بنی صدر با مجاهدین و مقاومت ایران

## همکاری با شبکه مأموران وزارت اطلاعات در اروپا

در سازمان و تونگت اشفای  
شده ترفیقه ترابرد بنیاد ایرک  
چانچه تحریرات خود در اختیار  
اشفای آنتی ترابردی  
معمولاً سرکار مجاهدین وای  
ایران برده امیر است میکنم  
و خود با بهترین شبکه که تاریخ  
ایران در پیوسته میسر است  
میدانند.  
در توده سبب مورد ادعای  
مطلب به شرکت گندگ گندگ  
آفرین گندگ

بنی صدر به مأموران اطلاعات آخوندی: از مبارزه با مجاهدین سست نشودید  
بکتاب حمایت وزارت اطلاعات و ای  
ایران زیر نظر مأموران این  
مستترند. سخنان ترابردی  
فرزگانه ای از این آفرین  
با به این میان، ای سرکار  
خود. تحت دیکتاتوری درون

بنی صدر به مأموران اطلاعات آخوندی: از مبارزه با مجاهدین سست نشودید  
بکتاب حمایت وزارت اطلاعات و ای  
ایران زیر نظر مأموران این  
مستترند. سخنان ترابردی  
فرزگانه ای از این آفرین  
با به این میان، ای سرکار  
خود. تحت دیکتاتوری درون

بنی صدر به مأموران اطلاعات آخوندی: از مبارزه با مجاهدین سست نشودید  
بکتاب حمایت وزارت اطلاعات و ای  
ایران زیر نظر مأموران این  
مستترند. سخنان ترابردی  
فرزگانه ای از این آفرین  
با به این میان، ای سرکار  
خود. تحت دیکتاتوری درون

### ملاقات ۸ مأمور وزارت اطلاعات با بنی صدر در خانه‌اش و کمک خواستن از او برای توطئه علیه مجاهدین



از راست به چپ: امیران دانش روزگار، جنابیه فلسطینی، امیر مهران...

### بنی صدر و هفت مأمور وزارت اطلاعات، «شاهدان رژیم آخوندی در پرونده ۷ ژوئن»

بنی صدر و هفت مأمور وزارت اطلاعات، «شاهدان رژیم آخوندی در پرونده ۷ ژوئن»  
بنی صدر و هفت مأمور وزارت اطلاعات، «شاهدان رژیم آخوندی در پرونده ۷ ژوئن»  
بنی صدر و هفت مأمور وزارت اطلاعات، «شاهدان رژیم آخوندی در پرونده ۷ ژوئن»  
بنی صدر و هفت مأمور وزارت اطلاعات، «شاهدان رژیم آخوندی در پرونده ۷ ژوئن»

بنی صدر و هفت مأمور وزارت اطلاعات، «شاهدان رژیم آخوندی در پرونده ۷ ژوئن»  
بنی صدر و هفت مأمور وزارت اطلاعات، «شاهدان رژیم آخوندی در پرونده ۷ ژوئن»  
بنی صدر و هفت مأمور وزارت اطلاعات، «شاهدان رژیم آخوندی در پرونده ۷ ژوئن»  
بنی صدر و هفت مأمور وزارت اطلاعات، «شاهدان رژیم آخوندی در پرونده ۷ ژوئن»

بنی صدر و هفت مأمور وزارت اطلاعات، «شاهدان رژیم آخوندی در پرونده ۷ ژوئن»  
بنی صدر و هفت مأمور وزارت اطلاعات، «شاهدان رژیم آخوندی در پرونده ۷ ژوئن»  
بنی صدر و هفت مأمور وزارت اطلاعات، «شاهدان رژیم آخوندی در پرونده ۷ ژوئن»  
بنی صدر و هفت مأمور وزارت اطلاعات، «شاهدان رژیم آخوندی در پرونده ۷ ژوئن»

بنی صدر و هفت مأمور وزارت اطلاعات، «شاهدان رژیم آخوندی در پرونده ۷ ژوئن»  
بنی صدر و هفت مأمور وزارت اطلاعات، «شاهدان رژیم آخوندی در پرونده ۷ ژوئن»  
بنی صدر و هفت مأمور وزارت اطلاعات، «شاهدان رژیم آخوندی در پرونده ۷ ژوئن»  
بنی صدر و هفت مأمور وزارت اطلاعات، «شاهدان رژیم آخوندی در پرونده ۷ ژوئن»

### سفیدساز محمدحسین سبحانی مژور اعزامی وزارت اطلاعات از هتل مرمر تهران

سفیدساز محمدحسین سبحانی مژور اعزامی وزارت اطلاعات از هتل مرمر تهران  
سفیدساز محمدحسین سبحانی مژور اعزامی وزارت اطلاعات از هتل مرمر تهران  
سفیدساز محمدحسین سبحانی مژور اعزامی وزارت اطلاعات از هتل مرمر تهران  
سفیدساز محمدحسین سبحانی مژور اعزامی وزارت اطلاعات از هتل مرمر تهران

### تلاش بنی صدر برای سفیدسازی مأموران وزارت اطلاعات در مقابل پلیس اروپا

تلاش بنی صدر برای سفیدسازی مأموران وزارت اطلاعات در مقابل پلیس اروپا  
تلاش بنی صدر برای سفیدسازی مأموران وزارت اطلاعات در مقابل پلیس اروپا  
تلاش بنی صدر برای سفیدسازی مأموران وزارت اطلاعات در مقابل پلیس اروپا  
تلاش بنی صدر برای سفیدسازی مأموران وزارت اطلاعات در مقابل پلیس اروپا

تلاش بنی صدر برای سفیدسازی مأموران وزارت اطلاعات در مقابل پلیس اروپا  
تلاش بنی صدر برای سفیدسازی مأموران وزارت اطلاعات در مقابل پلیس اروپا  
تلاش بنی صدر برای سفیدسازی مأموران وزارت اطلاعات در مقابل پلیس اروپا  
تلاش بنی صدر برای سفیدسازی مأموران وزارت اطلاعات در مقابل پلیس اروپا

# شکست رژیم آخوندی در دادگاه پاریس

## دادگاه پاریس شکایت همدست اطلاعات آخوندها علیه «ایران فوکوس» را مردود شناخت

رئیس جمهور برگزیده مقاومت:  
در جریان دادگاه تلاش آخوندها برای سوءاستفاده از دستگاه قضایی فرانسه

تلاز جزایری من این سبکتین و خدائینده در ۲۰۰۲ سال پیش می شناسید این سبکتین در سال ۲۰۰۲ در ایران بود و بعد از برگشتش از ایران سایت اینترنتی یک را درست کرد او در یک گزارش سبکتین علیه سازمان مجاهدین خلق را برگزیدند.

و در دیگر ناموران گشایوی ملایان اجازه آزادی عمل ندنند بطریق مسوده اعلامه بر او را در آوریل سال ۱۳۸۷. آنها را از کشورهای اروپایی اخراج کنند

رژیم آخوندی همه امکانات و عوامل ایرانی و غیر ایرانی خود را به خدمت گرفت تا در این دادگاه پیروز شود و آن را دستاویز دروغبار زاویه و اتهامات خود علیه مقاومت ایران قرار دهد



تلاز جزایری من این سبکتین و خدائینده در ۲۰۰۲ سال پیش می شناسید این سبکتین در سال ۲۰۰۲ در ایران بود و بعد از برگشتش از ایران سایت اینترنتی یک را درست کرد او در یک گزارش سبکتین علیه سازمان مجاهدین خلق را برگزیدند.

و در دیگر ناموران گشایوی ملایان اجازه آزادی عمل ندنند بطریق مسوده اعلامه بر او را در آوریل سال ۱۳۸۷. آنها را از کشورهای اروپایی اخراج کنند

رژیم آخوندی همه امکانات و عوامل ایرانی و غیر ایرانی خود را به خدمت گرفت تا در این دادگاه پیروز شود و آن را دستاویز دروغبار زاویه و اتهامات خود علیه مقاومت ایران قرار دهد

تلاز جزایری من این سبکتین و خدائینده در ۲۰۰۲ سال پیش می شناسید این سبکتین در سال ۲۰۰۲ در ایران بود و بعد از برگشتش از ایران سایت اینترنتی یک را درست کرد او در یک گزارش سبکتین علیه سازمان مجاهدین خلق را برگزیدند.

و در دیگر ناموران گشایوی ملایان اجازه آزادی عمل ندنند بطریق مسوده اعلامه بر او را در آوریل سال ۱۳۸۷. آنها را از کشورهای اروپایی اخراج کنند

رژیم آخوندی همه امکانات و عوامل ایرانی و غیر ایرانی خود را به خدمت گرفت تا در این دادگاه پیروز شود و آن را دستاویز دروغبار زاویه و اتهامات خود علیه مقاومت ایران قرار دهد

رژیم آخوندی همه امکانات و عوامل ایرانی و غیر ایرانی خود را به خدمت گرفت تا در این دادگاه پیروز شود و آن را دستاویز دروغبار زاویه و اتهامات خود علیه مقاومت ایران قرار دهد

### آین شوالیاری همدست مزدوران شناخته شده وزارت اطلاعات در همه مستندها علیه مجاهدین



وکیل ایران فوکوس در جلسه دادگاه:  
او هر جا که علیه مجاهدین تعارضی می نمود، آن جا مست او نمی گوید که روزنامه نگار نیست... می گوید، به خاطر عقایدش است... بابت همدست بودنش آن جا است... او به همه جا می رود. در اورسوروا علیه مجاهدین تقاضات می کند...

### مهدی ابریشمی در جلسه دادگاه:



ما با این جنگ ضد انقلابی مواجهیم... در دفاع از حقوق مسلم ما و در سانسور سنگین و ترسناک و سانسور سنگین عبادت این رژیم مستبد به شکل سانسور می رود. این است که یک قدرت استبدادی سانسور می کند... (The text continues with his speech details)

### مفتضح شدن دعاوی اطلاعات آخوندی در دادگاه پاریس



در ماه ژانویه سال ۱۳۸۷ وزارت اطلاعات و مجاهدین بنی صدر و زن مزدور مسعود خدائینده (آن سبکتین - صابره) از شکایت که این امر بوده، با یک از طرفداران حکومت آخوندی برای سانسور رسانه‌ها و سرکوب کردن جنبه مقاومت ایران است که جناب رسوا می شد. در تاریخ ۱۳۸۷-۰۱-۲۰ در دفتر شورای ملی مقاومت در لوزان سوئیس و خانه افاضی و پانزده تن مقاومت ایران به لانت رسید. در ۱۳۸۷-۰۱-۲۰ به یک بهیمنی از این روز بعد در معرض رسیدگی قضایی قرار گرفته و همراهمش مجبور شد فرار کند.

### از حکم دادگاه

دائن شوالیاری... گزارشگر... علیه اورسوروا... برای واکاوی تهیه کرد... شوالیاری همراه تعدادی فیلمبردار عرب و سوری برای فیلمبرداری از پیشترین نفرت در مقابل او آمده بود... این مستندها به طور گمنامانه بافت یادآوری مستندهای به کار رفته توسط پلیس شاه و بعد نیز جناب می شود که با فیلمبرداری از اجتماع اعتراضی شوالیاریان باعث گرفتار شدن حکاکتر اطلاعات اورسوروا می شوند... سرور می اطلاعاتی فرانسه آن شوالیاری را معرفی کرد تا او در ایران اطلاعاتی را در باره متانقلاب جمع آوری کند... گفته این سفرها توسط واکاوی سازماندهی شد... این سفر اختصاصی دارد به انجام آخرین هماهنگیها و شیوه همکاریهای شوالیاری با واکاوی در خاک فرانسه... به دنبال یک تعلیق در داخل ایران ما قادریم ثابت کنیم که همه هزینه‌ها مسافرت شوالیاری توسط سازمان واکاوی پرداخت شده است... آیا شوالیاری اسپ اروپا سروسپهای ایرانی در اطلاعاتی از مقاله سایت ایران فوکوس، ۲۰ سپتامبر ۱۳۸۷ جنابش ایران - جاسوس واکاوی چگونه در فرانسه نفوذ می کند؟

# زنده باد ارتش آزادیبخش ملی بازوی استوار و پراقتدار خلق قهرمان ایران



فرانسوی علیه مریم و اقامتگاه رئیس‌جمهور برگزیده مقاومت و پناهندگان مجاهدین، با آن همه پرونده‌سازی و احکام اخراج و تبعید، زشت‌ترین و شنیع‌ترین کار است. به‌ویژه که رژیم و مزدورانش به‌صراحت می‌گویند که در فرانسه هم خواستار بستن مقرر شورای ملی مقاومت ایران و اقامتگاه رئیس‌جمهور برگزیده آن و تکرار همان جنایتها و فشار و سرکوبی هستند که در قرارگاه اشرف از طریق دولت عراق انجام شد.

### یادآوری ضروری دیگر

بحث که به این‌جا رسید، یادآوری دیگری را درباره این قبیل بی‌شرافتی‌ها ضروری می‌بینم تا دیگر کسی جرئت تعرض به امنیت و سلامت پناهندگان را که بدون تردید سلسله‌جنبان آن اطلاعات رژیم آخوندها در ارتباط با سرویسهای ذیربط است، به خود ندهد.

ماجرای اخراج ۱۴ تن از مجاهدین و اعضای مقاومت ایران از فرانسه به گابن در سال ۱۳۶۶ که سرانجام با یک اعتصاب طولانی در کشورهای مختلف جهان پایان پذیرفت را، همه می‌دانند. در همان زمان، لیبراسیون این «وجه‌المصالحه» قرارداد پناهندگان و اخراج مجاهدین را «بی‌شرفانه» توصیف کرد (لیبراسیون-۲۵ دی ۱۳۶۶). قبل از آن در سال ۱۳۶۵ و اواخر ۱۳۶۴ شیراک نخست‌وزیر وقت فرانسه معاملات و دوبندهای خود را با رژیم از جیب مقاومت ایران آغاز کرده بود. اریک رولو، روزنامه‌نگار مشهور و سفیر سابق فرانسه در تونس، بعدها در دی ۱۳۸۰، فاش کرد که فرستادگان شیراک در تهران در مذاکره با رفیق‌دوست، نه فقط «اخراج مسعود رجوی» را پذیرفتند، بلکه «حتی به‌طرفهای ایرانی خود گفته بودند که اگر بخواهید می‌توانید اشخاصی از مخالفان را هرکجا که خواستید و توانستید برابید و ما چشمانمان را خواهیم بست» (مصاحبه با RFI، ۸ ژانویه ۲۰۰۲).

ضمناً در ۱۳ فروردین ۱۳۶۵ که هنوز به عراق منتقل نشده بودیم، بمبی در اطراف محل اقامت‌مان منفجر شد که مقامهای رسمی آن را به‌طور مضحکی به یک «مارگیر» یا «یک آدم بدخواب» نسبت دادند! در همین ایام، باند تبهکار معروف به اقلیت نیز برای

اخراج من از فرانسه به برخی اقدامات مشابه با آنچه اکنون مأموران اطلاعات رژیم علیه مریم و اقامتگاه او در اورسورواز انجام می‌دهند، دست می‌زدند<sup>(۹)</sup> به قسمتهایی از واکنش و اطلاعیه شورای ملی مقاومت ایران در اول اردیبهشت سال ۱۳۶۵ در همین باره که من خلاصه می‌کنم، توجه کنید:

«باند تبهکار معروف به اقلیت... طی روزهای ۲۸ اسفند ۶۴ تا ۲۵ فروردین ۶۵ به نمایشهای نفرت‌انگیز و اقدامات ضدانقلابی دیگری علیه مقاومت مردم ایران در مقر شورای ملی مقاومت و محل اقامت مسئول این شورا دست یازید که انزجار عمیق عموم هموطنان شرافتمند و آگاه ما را برانگیخته است...»

- شورا حرکات تبهکارانه این باند در شهرک اور- سوراواز را در ردیف تمهیدات و توطئه‌های رژیم خمینی دانسته و آن را در راستای اعمال تروریستی پاسداران جنایت‌پیشه خمینی (که تاکنون خود آنها قادر به انجام آن نبودند) تلقی می‌کند. حرکات مزبور موجب تشنج در این شهرک شده و راه را برای اقدامات تروریستی و بمبگذاری بعدی هموار نموده است... بدین ترتیب باند نامبرده در شرایط کنونی به مناسب‌ترین وسیله و آلت دست جریانات ارتجاعی و استعماری علیه مقاومت دوران ساز مردم ایران تبدیل شده است...»

- این باند برای رسیدن به هدف ناپاک خود حاضر است به هر شیوه ضدانقلابی و ضدبشری دست بزند و در صف عاملان و مجریان جریانهایی عمل کند که رشد و اعتلای داخلی و بین‌المللی مقاومت مردم ایران برای آزادی و صلح و استقلال، مانع تحقق مقاصد شوم آنهاست.

- خواست جلوگیری از فعالیت مبارزاتی مسئول شورای ملی مقاومت در فرانسه، سلب حفاظت یا اخراج او، خواست رژیم خمینی، خواست ضدانقلاب مغلوب و خواست حامیان بین‌المللی آنان می‌باشد که اکنون توسط این باند منحط عنوان می‌شود.

- نباید از یاد برد که حرکات مشمئزکننده باند مزبور تجاوز آشکار به حقوق هم‌میهنان پناهنده ماست و بازتاب آن حریم پناهندگی سیاسی را نیز در تمامیتش مخدوش می‌کند.

- شورای ملی مقاومت ایران... اطمینان دارد که مردم ایران هیچ‌گاه تشبثات جنایتکارانه باند

۹- اخبار و موضع‌گیریهای مربوط به این ماجراجوییهای باند اقلیت در نشریه مجاهد شماره‌های ۲۸۹ تا ۲۸۵ در فروردین و اردیبهشت سال ۱۳۶۵ منتشر شده است.

## تیر و راه آهن مناقضین برای جلوگیری از عادی سازی روابط ایران و فرانسه صورت گرفته باشد

تیر و راه آهن

تیر و راه آهن، وزیر امور خارجه، در بیان دیگری از مواضع خود در پاسخ به سؤال یکی از خبرنگاران فرانسوی، بوی فمدهای اخیر در پاریس دربارهٔ تانک‌های جمهوری اسلامی اظهار داشت: «ما هنوز، مباحثات فرانسوی را از دستور صحت‌یابی نیست برای برقراری روابط فرانسه که مستلزم همین سطح از اعتماد است. بنابراین، اینها تانک‌های کشیده شده است که جز صحت‌یابی فرانسوی و وزارت برای حل فرانسه موردی ندارد. حتی ایران خود اولین برای تیر و راه آهن کور برآید این افراد»

\*  
اطلاعیه ۱۴ / فروردین / ۶۵ باند تبهکار اقلیت:

آیا انبار بمب پلاستیکی  
بر روی پل راه آهن «اورس-سور-آواز» در روز چهارشنبه ۲ آوریل ۶۵ شان نمیدهد که شاهدین برای گریز از پاسخگویی به اتهامات بر حق مادر زندان پیشبرد چه نوع وظایف هستند؟ انگار صبری از خود متوال میکند اگر تلاش «شاهدین» به این مسیر منتهی شود. چگونه پاسخگویی ارسال خود خواهند بود!

## گزارش خبرگزاری فرانسه دربارهٔ انفجار بمب در اورسور آواز

توضیح:

چهارشنبه شب ۱۳ فروردین بمب روی پل راه آهن اورسور-آواز در چند صد متری از ایستگاه رهبر مقاومت ایران، آواژ، مردم این شهر را در هم ریخت. در برخی ساختمانهای فرانسوی آنرا به ماجراجویی‌های غیر از اورسور-آواز ربط دادند. هویت عاملان این عمل جانیستگاران و اینکه آیا شخصاً اقدام تروریستی علیه اقلیت برادر مجاهدان بوده یا خیر و آیا اصولاً ربطی به مسئله ایران و ایرانیان داشته و یا به خود فرانسویان مربوط می‌شود، در دست پیگیری است و با تحقیقات مقامات مسئول، هویت عاملان انفجار مشخص خواهد شد. اما نباید از یاد برد که تانک انفجار مزبور با تشکیلات ماجراجویانه تبهکاران اقلیتی در صوالی ایستگاه رهبری انقلاب نوین ایران عملاً باعث گشایی و آلودگی اهالی محل که فکر می‌کردند این امر ممکن است به مسائل ایرانیان مربوط باشد، گردید و شهردار این شهرک مجدداً درخواست عزیمت برادر مجاهد مسعود رجوی را به شهرک یا ناحیهی مناسبتر دیگری در پاریس مطرح کند.

همچنانکه در اطلاعیهی ۱۴ بهمن سال ۱۳۳۳ دفتر مجاهدین خلق در پاریس آمده و در «مجاهد» شماره ۲۳۴ نیز مورد اشاره قرار گرفته، از فوریه سال ۵۵ ترنیمات و تجهیزات سیستم حفاظتی ایستگاه برادر مجاهد مسعود رجوی تعمیر نمود و از آن پس اختلاف نظری بین شهردار این شهرک با دولت فرانسه بروز کرد. زیرا شهردار با ترنیمات و تجهیزات جدید موافق نبود و اعلام کرد که در صورت برقرار شدن سیستم مورد نظر او خواهند عزیمت رهبر مقاومت ایران به نطقی مناسبتری در پاریس یا اطراف آن است. اما همچنانکه در اظهار نظر اخیر شهردار اورسور-آواز نیز تأکید شده است اینگونه مسائل به دولت فرانسه مربوط می‌شود. ضمناً

ایستگاه رهبر مقاومت ایران در آغاز سال ۵۵ مسیحی نیز از سوی دفتر مجاهدین در پاسخ به سؤال خبرنگاری‌ها اعلام شده بود که مجاهدین قصد انتقال ایستگاه رهبری خود به هیچ شهرک یا ناحیهی دیگری را ندارند.

تا رژیم خمینی و زائده‌های آن از قبیل تبهکاران اقلیتی چه صلاح بداندند!!! و سوز و گداز خود در این مورد را از این پس به چه ترنیمی اظهار لطمه نمایند!!!

البته موضع خمینی که روشن بوده و هست و در مورد آن بوده است تا با صدور ارتجاعش فقط در عراق بلکه در فرانسه نیز دولت تشکیل بدهد و آنگاه به تصمیم‌گیری‌هایی که برعهدهی دولت است بپردازد. باند اقلیت نیز چنانکه از موانع اخیرش پنداشت دیگر مطلقاً از انقلاب کردن در ایران «نواب» و «تادم» شده و با قصد ایجاد «خیزش» انقلابی در میان مردم اورسور-آواز - و آنگاه تشکیل دولت در این شهرک نوبختانی بجاقت «ستاد آهنین رژیم» متوجه اورسور-آواز گردید است تا بلکه دولت از دست گرفته در روستای گامپلون را در اورسور-آواز بدست آورده و آنگاه حکم نقل مکان مجاهدین را صادر کند!!

نهایی به تلگر ندارد که در چنین مواقعی برخی سوجدویان و محافظ محلی نیز که معمولاً به فکر مافی گرفتن از آب گلآلود می‌باشند به طرف مختلفه (از طریق جوسازی و اعمال فشار) سعی در تحمیل کردن «معاذات سوادور» می‌نمایند. اما اینکه از جهان زمان تغییر ترنیمات حفاظتی ایستگاه، یکی از این محافظ، مجاهدین را تحت فشار قرار داده بود تا تغییر مکان به نطقی دیگری را با اجباری ملک بخصوم، پذیرا شوند که البته جواب

خبرگزاری فرانسه  
۱۳ / آوریل / ۶۵

«سوء قصد کوچک  
بر روی پل اورسور آواز  
در نزدیکی محل اقامت  
رهبر مقاومت ایران»

چهارشنبه شب (۱۳ فروردین) در حدود ساعت ۲۳ و ۳۰ دقیقه یک بمب پلاستیکی به پل اورسور-آواز (پل دوآواز)، واقع در چند صد متری ایستگاه تحت برابرت مسعود رجوی، رئیس شورای ملی مقاومت ایران، نیروی اصلی آموزمندی رژیم خمینی، خسارات مختصری وارد آورد. این خبر را روز پنجشنبه منابع موفق اطلاع دادند. این انفجار که مسئولیت آنرا کسی برعهده نگرفته است، سوراخی به بزرگی لانهی مرغ در سطح خیابان ایجاد کرده و باعث خرد شدن شیشه‌های خاندهای همسایه گردیده است. تحقیق کنندگان فریضی اینکه این موحضد توسط ایرانیان انجام شده باشد را رد نمی‌کنند. شهردار اورسور-آواز سرز کاف، چند ساعت پیش از موحضد، حق پختن تراکت‌های مخالف آقای رجوی را برای یک دانشجوی ایرانی

مزبور را برآنان نخواهند بخشید و اینان بایستی در برابر مردم محروم و ستمدیده ما پاسخگو باشند و در معرض داوری قرارگیرند.

– شورای ملی مقاومت سقوط این باند توطئه‌گر به ورطه این‌گونه اعمال ضدبشری و موضعگیری در برابر آن را یک سرفصل کیفی در روابط نیروهای سیاسی ایران می‌شناسد و از این‌رو وظیفه کلیه نیروها و شخصیت‌های معتقد به آزادی و استقلال ایران می‌داند تا به منظور تأمین سلامت و روابط انسانی ایرانیان در خارج کشور و تضمین حداقل حقوق پناهندگی سیاسی، اعمال اخیر این باند خائن و ضدانقلابی را محکوم نمایند»<sup>(۱۰)</sup>.

و این هم خلاصه پیام خودم به تاریخ ۴ اردیبهشت سال ۶۵:

«با قدردانی از هوشیاری سیاسی و تشکر از توجهات و عواطف پاک کلیه رفقا، دوستان و خواهران و برادران عزیزمان، نکات زیر را به‌مثابه وظیفه ایدئولوژیک و اخلاقی خود به‌عرض عموم هم‌میهنان گرامی می‌رسانم:

تا آن‌جا که به این‌جانب مربوط می‌شود، نه در حال حاضر و نه در آینده، شخصاً هیچ شکوه و شکایتی از عاملان فرومایگی‌های اخیر در حوالی محل سکونت خود نداشته و نخواهم داشت. به‌خصوص از خواهران و برادران مجاهد در اتحادیه انجمن‌های دانشجویان مسلمان خارج کشور و عموم حمایت‌کنندگان ارجمند مجاهدین درخواست و استدعا می‌کنم در برابر تحریکات، توهین‌ها و تعرض‌های باند تبهکار حداکثر بردباری و خویشتنداری را به‌خرج داده و تا آن‌جا که امکان‌پذیر است از هرگونه مقابله به‌مثل اجتناب ورزند.

به تبهکاران نیز توصیه می‌کنم بیشتر از این در کام دشمن ضدبشری فرونرفته و با تبری و دست‌شستن از اقدامات جنایتکارانه گذشته و حالشان و با قطع مشترکات سیاسی و اتحاد عمل عینی خود با دیکتاتوری خون‌آشام خمینی، از پیشگاه خلق قهرمان ایران عذر تقصیر بخواهند و به جبهه خلق و مقاومت بازگردند. در این صورت البته بدیهی است که عاری از پیوندها و مشترکات ارتجاعی و استعماری، ابراز مخالفت و هرگونه شعر و شعار علیه شورای ملی مقاومت، علیه مجاهدین و شخص این‌جانب حق مسلم و غیرقابل‌انکار آنهاست و حتی مجاز خواهند بود با هر تعداد که می‌خواهند نه فقط به حوالی محل سکونت بلکه به ”داخل“ خانه ما نیز بیایند و هرچه می‌خواهند تظاهرات کنند.



تشیتهای ضد انقلابی بقایای باند تبهکار موسوم به اقلیت

در همدستی با رژیم خون آشام خمینی علیه مجاهدین و انقلاب نوین مردم ایران

ابطال بقایای ورشکسته ساواک و دیکتاتوری شاه

اراجیف بقایای باند تبهکار و متلاشی شده موسوم به اقلیت

**مسعود روحی ضمن از سال نامه های نه خمینی از او خواست که به مجاهدین فرصت دهد تا جنبش قانون خواهی مردم را سرکوب کند**

۲۴ اسفند / ۶۴ تهران

**نهیضت مقاومت ملی ایران**  
Appel à l'opinion publique

۱۹/۱۳ اسفند / ۶۴ تهران

**مرکز جاسوس اور-سور - اواز برای سرکوب نیروهای انقلابی و بخرق شدن آنان می بینند**

۱۹ اسفند / ۶۴ تهران

**DE « NEUPHLE-LE-CHATEAU DE KHOMEINY » A « AUVERS-SUR-OISE DE RADJAVI »**

از «نوفلوشوی خمینی» تا «اورسور-اواز»  
خطاب به مردم آزاد-اورسور-اواز

**A L'ADRESSE DE LA POPULATION LIBRE D'« AUVERS-SUR-OISE »**

خطاب به مردم آزاد-اورسور-اواز

جمعه ۱۳/۱۳ اسفند ۶۴، مارزین جنبش مقاومت ملی ایران، که توسط آقای شاپور بختیار تأسیس شد، در نامه ای می‌نویسد برای پیش‌کشورات خود در کنار دیگر گروه‌های آلوده‌سوز ایران وارد سینه می‌مالد. دانشجویان شریف، مورد حمله گروه‌های افراطی مومنان و در رأس همه آنها مجاهدین خلق که هفتی به یازدهم، چاق، کابل و بجمعی آمریکایی مجبور بودند، فرار کردند. این مارزین قربانی ضربات و جرح‌های عمیق شده و کارت پست، هیولت، دستچاق و دلار آدرس آنها را درویدند.

۱) ما به جامعه ایران افراشان فرستاده و یادآوری می‌کنیم که سرپوش کثورتان در اینجا و در این نوع «حوادث کوچک» تعیین می‌شود، همانطوریکه قبلاً نیز در نوفلوشوات تعیین شد و ما بسیار قفلت کردیم که برای اینکه خودمان را از یک دیکتاتوری رها کنیم، نشانه‌های استعداد مذهبی را که میرفت تا بزودی کثورتان را در بدبختی و خون فرو ببرد، مورد توجه قرار ندادیم.

۲) می‌توان پذیرفت که آقای مسعود روحی رهبر مجاهدین خلق، که پاپس فرانسه حطانت از او را بعهده دارد، قوانین فرانسه را می‌بامخت شونده و ضمن فراموشی کردن اینکه از یک مهاجرنازیز می‌نارندشاده برخوردار است در خاک فرانسه برای تنبویه کردن هوولاش که با او هم‌فرقه نبینند، یک دستوی چرمی ساراندنی کند، با حمایت ترویس‌ها نمی‌توان با ترویس مبارزه کرد.

۳) دفاع از حقوق همکارتان مردم، یک دستوی چرمی ساراندنی کرده بودند، هر کسی که دست به این وضع ایران نگرده و با خواهران دانش جن خن برهن شده بود، مورد بردباری قرار کردند و غلب رانده شد. از طرف دیگر از ایرانیانی که متعلق به این ماران بودند سخن کردند حتی چند تن از مجاهدین به خیالان رفته و از مارزین جنبش مقاومت ملی ایران مکمل کردند. تا اینکه پاپس به آنها دستور حمل کرک داد.

هنگام تخلیه پلی از ساک‌های که مجاهدین حمل می‌کردند، به زمین افتاد و شواهد دیدند از درون آن چندین چاقی و چویدستی به بیرون افتاده است.

اولاً - سرسرمه‌داران بی‌اساس، جایتکاران و تبهکارانی هستند که بدبوسیمه می‌خواهند بریم ادبیتکی و باشکوهی به مشورت‌هایی که بر عهده دارند، فرار بگیرند. هیچک از سردمیان‌گویی باند چنگناز رهبری - کالیس برای رژیم خمینی نشاندهنده بوده و از این پیشین دوستان آنها نیز هیچ چیز را درباری این باند (حتی جزئیات) در نزد رژیم خمینی نامکتور نگذاشته است، ضمناً به دشمنان پارلانی باطلخ این روزها بخدمه به حال خارنده‌های خود اشک تصاع می‌ریزند باید گفت: این می‌نمویسند که در حال حطانتی خود را بخاطر هدیت هیستریکشان با مجاهدین از بدبختی پیش از آبادی خمینی گرفتند و خلا دیگر موع برنات مایه و فوق‌العاده خدمات ویژه برای راهکشان‌های ترویس‌ها «فرا رسیده است!» مردوران باند مایه‌ای موسوم به اقلیت باید گفت: انقلاب نوین ما روشن است که مسئله

بقایای با ستول جاهدین برای خارنده‌های سفارن هوایی اشک تصاع می‌ریختند، فسیه از این فرار بود که رجوی با هویتاری عقلی با رژیم مذشری خمینی نشاندهنده هم می‌باشد، تا در زیر جان اسفاد، هشتی مقاومت و جان سفارن و خدمی هوایی با رجوات داده بود، مثلاً دو سه نفر از سفارن هوایی از سوار شدن مجدد خودداری ورزیده و بقیه نیز با هواییای هواییای ملی ایران، به ایران نوبت داده شدند، اما در دادگاه، حشرات فوفالدر از رجوی طیکاری می‌کردند که چه شده و خانوادگی آنها خواهد شد و خانوآنه هم می‌دانستند که زیر کاسه چه نیوکساست. چون فسیه نه رجوی به سافاران هواییای ختیر سیم داده شده و خانواده‌های آنها... اندر بود دعاری سخیف مزدوران اقلیتی مسئله از اینهم گذشتگیتر است زیرا:

این نیست و چنانکه گفتیم این یاهمنه‌های سخیف برای این است که سرسرمه‌داران باند تبهکار دوست دارند گروه‌های تبهکار خود را در پشت عناوین برهمنطاق گروهی پنهان نمایند و هیچگاه ستول و پاسکوی حیانت و اعمال چنگنازده‌های خود نشانده تا جزئیات در نام بعدی یا ارتکاب جرائم ضدانقلابی دیگر علیه مجاهدین مجدداً خود را مطرح نموده و دامیهای ابراز وجود سیاسی نیز به انحطاط کنونی درقه‌شده، از سر بگیرند و از انزالی ملحق سیاسی بیرون می‌مانند. و الا! تا آنجا که به خود شیگانان اقلیتی مربوط می‌شود، باید گفت که آبیان نفسیهای حطانتی خود را بخاطر هدیت هیستریکشان با مجاهدین از بدبختی پیش از آبادی خمینی گرفتند و خلا دیگر موع برنات مایه و فوق‌العاده خدمات ویژه برای راهکشان‌های ترویس‌ها «فرا رسیده است!» مردوران باند مایه‌ای موسوم به اقلیت باید گفت: انقلاب نوین ما روشن است که مسئله

بومع و متکبرهای ضدانقلابی همین‌طور که فقط از سفارن مزدوران سرسرمه و سفارن چنگناز ارتجاع می‌روند، آری، تکاری کیختن از میدان مبارزه و استمار چند ساله بومع ضدانقلابی و زیر پا تانگی کشی اسول و سافارن سفارنی چیزی جز ورشکستی و رسوایی و سرورزی کنونی باند تبهکار موسوم به اقلیت نیست. باید گفت که در انصاف عمل علیه رژیم خون‌شام، خمینی علیه مقاومت انقلابی سرسوزی هیچ‌جا و برزی و ناگفته‌ها با شکست باستان که بدبیم سرسرمه‌داران از برای پیشبرد مقاصد خود از هیدر جنایی فوکرانگی می‌کنند و برای سرپوش گذاشتن بر این جنایات و هیدر و بدبختی و بدبختی نیز رویگردان نیستند.

در پایان یادآوری می‌کنیم که پیش از یکسال از سیم فوف به تاریخ ۲۷/۱۳ اسفند/۶۴ دانشجویان مسلمان عراق کشور بقیه در خمینی به





### «بانگ رسای» زانده‌های چپ نمای ارتجاع و استعمار قسمتی از آخرین استقراغات اراذل اقلیتی به زبان فرانسه

می‌کنند، خیال اینکه هیچکس در اورس - سور - آواز آنها را نمی‌شناسد، خون‌های بر زمین ریخته در گاپیون را فراموش نموده سراپا «دمگرات» نیز می‌شوند و علیه دیکتاتوری رجوی چیغ بنفش سر می‌دهند! غافل از اینکه انقلاب نوین مردم ایران دخالت‌چگان و جوجه‌فاشیت‌هایی از این دست را در مسیر ترمیم خود در صحنه سیاست انقلابی چارو نموده و به زباله‌دان تاریخ می‌دزد.

فطانت زبر جدیدترین اظهار لجبدهای آخوندچگان اقلیتی است که ۷ سال پس از آخوندهای خمینی‌صفت همان اراجیف نازهای باصلاح جمعی خمینی با گندگاو و چالده‌دانی‌های دژخیان اوین را تمرین می‌کنند. غافل از اینکه همان انقلاب و ملامتی که دجال و دژخم بزرگ جانان را اینطور مفلس و ورشکسته کرده، بخوسی قادر است ظلیدهای تارکار او را نیز سر تا پای آینه‌ی ایران جایی جز لجنزار و زباله‌دانی برای آنها باقی نماند. ضمناً از ذکر این نکته نیز نمی‌توانیم فروگذار کنیم که اراذل ضدعلمی، انبوه زبندگان و اسپران و شهیدان ملامت انقلابی را آنچنانکه پیوسته خواست امپریالیسم و ارجاع بود و می‌بایند و در تبلیغات زندان اوین پیوسته مرسوم بوده، آلت دست‌های کلاهک و هیران نامادق همچون رجوی قلعه‌دار می‌کنند. که گوئی چشم و گوش‌بسته، به میدان‌های شکنجه و تیرباران قدم می‌گذارند. تلف بر این فینت ضدعلمی و فرهنگ گالیبی و استعماری و آلت دست خدا که نه فقط «اسلام‌پناهی» خمینی بلکه «پرولترپناهی» این قبیل اراذل نیز در برتن نورافشانی خون‌های گرم و جوشان پیشتران مجاهد خلق، در مسیر تعمیق انقلاب نوین مردم ایران پیوسته روشن‌تر می‌شود.

بخوانید و ببینید جرتوسها چگونه گند درون فاند و ضدعلمی خود را بالا آورده‌اند!! این است معنی افکاش مایعیت‌ها...

آخرین استقراغات ایدئولوژیکی و سیاسی بقایای باند اقلیت - که الحق در بسیاری موارد شکست‌مکنه بشمار جویده‌های آخوندهای خمینی‌صفت و یا ضدانقلابیون مفلوس است - اخیراً در جزیره A صحنه‌ای به زبان فرانسه بستند. شده است، البته به شیوای غرب‌پسندا یعنی اینکه از نام‌های گدایی صنی بر «سازش‌های امپریالیستی» و «پورژا - اسپران» بودن مجاهدین و فحاشی پروامون مملکات رهبر ملامت یا ملک حسین چیغ اثری در آن نیست و چرک‌مخ‌های ارتجاعی شیوی چه‌نامی را در این استقراغات گانگ گانگ گذاشتند و مطلقاً یک کلمه هم راجع به حمایت‌های امپریالیستی» از رجوی و شورای ملی ملامت بالا نیاوردند! ظاهراً مثال که امکان وحدت‌کردن با پرولتاریای ایران محقق شده چرا باید تبلیغات وردپسند پورژواری را بر خود حرام نمود! و همچنین دل ارتجاع را با اعتراضی و مخالفت با استراژی و تاکتیگ «فعل رجال سیاسی جمهوری اسلامی» توسط «مجاهدین» رژیم خمینی نیز به اقامت ترویج‌های قائل رجال سیاسی جمهوری اسلامی در فرانسه اعتراض کرده بود... جالب این است که تبلیغاتی که در گاپیون چاپت کرده و حال برای ایران وجود در اورس - سور - آواز نشسته پارس می‌کنند، در این فاصله کارشناس امور تبلیغاتی مجاهدین نیز شده و از «اعتناق داخلی در بین مجاهدین» به مردم و شهردار «اورس - سور - آواز» شکیات می‌برند...

ملاقات یک فرسایش‌دل دلبی الجزایری پیری به پدر بدگراش می‌گوید که چرا ما ادعای شرف نمی‌کنیم؟ پدر جواب می‌دهد: لاله باید! انقدر صبر کرد تا آنهایی که ما را می‌شناسند سر بر زمین بگذارند...

حال فاشیت‌های وطنی (ساخت داخله) ما نیز همیشه چند جرعه از آن «آب سرخ‌انگیز رودخانهی اورس - سور - آواز» نوش‌جان



را به رهبریت سازمان خوانند بدین منظور که با همدیگر رهبری سازمان را بنمایند. بعد اعلام نمود که "چون همکاری با مریم در رهبریت سازمان تضایی با قوانین اسلامی ندارد، منافع انقلاب و خلق! اجاب می‌نمایند که مهدی و مریم در عین توافق کامل هم را طلاق داده و سپس مریم با رجوی ازدواج نماید".

یک بودجهی چند میلیون فرانکی تخصیص به تبلیغات در پارت (تقریباً ۵ میلیون فرانک برای مراسم ازدواجشان خرج شد). این ازدواج سوسی بنا به گفتهی «ایدئولوژیکی» رجوی آغاز «انقلاب گت» لکن «انقلاب ایدئولوژیکی» رجوی تائیکه بلژر نلفاند بلکه عیاش با تنفر و انزجار و انشا در حیطه‌ی سازمان و نوده‌های مردمی ایران روبرو گردید. اینبار که رؤیاهای زبای خویش در مورد جانشینی خمینی را در خطر فراینده

در طی هفت سال اخیر، اعمال مجاهدین، به رهبری رجوی، بطور آشکاری نشان داده است که هیچگونه تفاوت اساسی بین برداشت از دموکراسی و آزادی رجوی و آزادی و دموکراسی عرضه‌شده توسط خمینی به خلق ایران وجود ندارد. آزادی محدود شده وسیلهی قوانین مذهبی اسلام، قوانینی که برحسب آنها همه افراد جامعه ملزم به اطاعت از دستورات مذهبی و ایجاب عمیق بدانها می‌باشند، عدم اعتقاد به اسلام موجب ریخته شدن خون بی‌اعتقاد خواهد شد. قوانینی که اجازتی قطع عضو، دست و گوش و بینی می‌دهند و از زبان برده جیت بردان و از کلیت جامعه برده برای رهبران مذهبی می‌سازند. مجاهدین خلق شعار استقرار جمهوری اسلامی، می‌باشند خمینی را می‌دهند، با اشاره کردن یک کلمه «دمگراتیک». خالیه که مردم خواهان آنند که نین به مانند انری شخصی و دخالتی در نظر گرفته نشود و دخالتی در سیستم قدرت نداشته باشد. البته هر فردی که حقیقتاً معتقد به اسلام است حق دارد از قوانین و آزادی‌هایی که در زندگی خصوصی‌اش پیش‌بینی گردیده‌اند، اطاعت نماید. آیا رجوی خواهد توانست بردمان جامعه‌ای با عقاید متفاوت را مجبور به اطاعت از «حکومت اسلامی» نماید و در عین حال هم ادعا نماید که حکومت دموکراتیک است؟ وادار ساختن جامعه‌ای به قبول جمهوری اسلامی شاه است و یکسان با دیکتاتوری مثالی تمام‌عیار از این نوع دیکتاتوری در روابط داخلی مجاهدین به رهبری رجوی چشم آیت. اطاعت کور

بدون اینکه گوش‌هایشان برای سرکونی خمینی متکی به اعتراضات و ناراضگی‌های عمومی مردم باشد، بی‌تفاوت و نامولس به سازمان خلق مجاهدین و رجوی به استراژی و به تاکتیگ قتل رجال سیاسی جمهوری اسلامی روی آور شدند و سعی در این داشتند که نظر زینال‌های ارتش را برای انجام یک کودتا جلب نمایند. رجوی ادعا می‌کرد که ۸۰٪ پرسنل ارتش ایران هوادار مجاهدین و بنی‌مدر بوده و بزودی علیه خمینی کودتا خواهند کرد.

سیاست‌ها، استراژی و رهبری رجوی از طرف هواداران مجاهدین پشت مورد انتقاد قرار گرفتند. انشاء و هواداران سازمان مجاهدین در ایران و در خارج گروه‌گروه با اعتراض علیه «رهبری ایدئولوژیکی» رجوی، از سازمان بیرون رفتند یا وارد آمدن فشار از هر سو، رجوی برای فرار از این بحران سعی

عراق نگاهداری می‌شود. گزارش‌های بسیاری مربوط به افعال سورپاسفته توسط مردان و مریم در خارج از کشور که مخالف رهبریت کنونی سازمان مجاهدین می‌باشند موجود می‌سازند.

در حال حاضر، بعد از شورش فوریه/۱۹۷۹، چهرة و اعمال مجاهدین به رهبری رجوی بحدی ملوت به دروغ، توظفه و سرکوب گردیده که دیگر هیچگونه شانس برای بدست گرفتن قدرت ندارند. هفت سال تجربه بطور واضحی اهداف حقیر مجاهدین را نشان داده‌اند.

دروغین و مذبذبه‌ها و اعمالی، جدا از نوده‌ها و بدست گرفتن قدرت به لطف زینال‌های ارتش.

سکاربرد ماکزیسم مذهب به جهت سرکوب نوده‌ها.

آیا خفت و خواری بیشتر از این متصور است که کسی به جای مردم و زحمتکشانش و کارگران وطن خودش ایران، از کشور خارجی و بالاخص از محافل افراطی دست‌راستی و نژادپرست آن بخواهد که از "تکرار دراماتیک تاریخ در ایران" جلوگیری کنند آن هم با درخواست بیرون راندن مسئول مقاومتی با ده‌ها هزار شهید و بیش از یکصد هزار اسیر(و نه درخواست قطع رابطه با رژیم خمینی و اخراج چماقداران و تروریستهای رژیم او).

به آنها توصیه می‌کنم به‌جای درخواست جلوگیری از "تکرار دراماتیک تاریخ در ایران" از اجنبی و دخیل‌بستن خود به درخت و نیمکت شهرداری محل، چنین درخواستهایی را تنها از مردم میهن خود به‌عمل آورند. کم‌این‌که این‌جانب از سوی مقاومت سراسری و از سوی عموم شهیدان و اسیران و رزمندگان مجاهد خلق با وثیقه خون و شرف و مبارزه مسلحانه انقلابی سوگند می‌خورم که "تاریخ دراماتیک" دجالیت و جنایت (چه تحت نام اسلام و چه تحت نام مارکسیسم و پرولتاریا یا هر دستاویز دیگر) هرگز در ایران تکرار نخواهد شد. مقاومت تاریخی و غرقه‌بخون خلق در زنجیر ایران، راه خود را پیوسته از میان آتش و دسیسه و خون به سوی قله‌رهایی باز نموده و حقانیت و اصالت خود را دقیقاً در مقابله با سلسله‌یی مستمر از توطئه‌های ارتجاعی و استعماری به اثبات رسانده است. از این حیث، خمینی و متحدان رنگارنگ او و دیگر دشمنان صلح و آزادی و استقلال ایران بدانند که هرگاه لازم باشد من نیز همانند سایر رزمندگانمان در داخل کشور که هرگز در یک جا ساکن نیستند، کوچه به کوچه و شهر به شهر به‌دنبال مقصد بزرگ مردم ایران که همانا کسب آزادی و استقلال و حاکمیت مردمی است، طی طریق خواهم نمود. و این مسیر جز بر اعتلای باز هم بیشتر مقاومت و افشای بیش از پیش ماهیتها و جز بر تعمیق مرزبندیهای انقلاب نوین خلق قهرمان ایران نخواهد افزود.<sup>(۱۱)</sup>

۹ سال بعد در سال ۱۳۷۴ سخنگوی سازمان چریکهای فدایی خلق ایران، آقای مهدی سامح در اطلاعیه ۲۰ آذر ۱۳۷۴ به نقل از جزوه‌یی از جانب جدادشدگان از همان باند تبهکار، درباره سردسته همین باند اعلام کرد که فرد مزبور «با مأموران ساواما در ارتباط بوده» و دارای «رابطه صمیمانه با افراد ساواما، مسئول خانه ایران و مسئولان بانک سپه و ملی در پاریس» بوده است. هم‌چنین یکی از افراد گوش به‌فرمان او «یکی

---

۱۱- کتاب «دگردیسی ضدانقلابی - جریان انحطاط همه‌جانبه و عبرت‌انگیز باند تبهکار اقلیت» از انتشارات سازمان مجاهدین خلق ایران- ۱۳۶۵

# نبرد خلق

کارگران و زحمتکش  
جهان متحد شوید

ادگان  
سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

NABARD\_E\_KHALGH No.127. 22 Dec. 1995

۱۳۷۴ اول دی ۱۳۷۴

## پیرامون ادعاهای یک تبهکار

دروست ۱۰ سال پیش وقتی در ۴ بهمن ۱۳۶۶، پانصد حاکم بر اقلیت میادوت به پیک دروغی سلمانه دوسی در روستای گاپلون در کردستان عراق نمود. ما در معرفی یکی از مسئولین اصلی این اقدام تبهکارانه چنین نوشتیم: حسین زهری (اسیرام - پرویز) مسئول خارج از کشور اقلیت و چهره ماندگار آن، فردی دودگلو، مزدور، بیپرسبیب، سودجو، مالاندوز، بی‌رحم و فلاح، عاقلانه است. (در باره شرحین حیات پانصد حاکم

لادی، جشن  
مسح و یا به  
می گویند.

### مهم

بیشتر از روز قبل  
ز وقتی که سفر  
به و گذشتی به

دیدار دبیرکل حزب دموکرات  
کردستان ایران - رهبری انقلابی  
و هیئت شورای ملی مقاومت  
در صفحه ۶

در گذشت خانم حسن‌الملوک صدر، مادر خانم  
شهرزاد صدر، مسئول اول سازمان مجاهدین خلق  
ایران را به ایشان خانواده صدر تسلیم می‌کنیم.  
سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

## مقاومت

### اطلاعیه سازمان چریکهای فدایی خلق ایران پیرامون ادعای یک تبهکار

اسلحه، نقش ایفا کردن دلارهای  
که از طریق دلای اسلحه برای رژیم  
ملاها به دست منوچهر قربانی بر  
می‌رسد را به عهده داشته است.  
حسین زهری، از این طریق وارد  
معامله با مسئولان بانک تجارت و  
بعضی بانکهای دیگر ایرانی در پاریس  
شده و بخش از مدارک سفارت رژیم  
به مأموران

سابقه، که خود در بسیاری از  
افشاهای چشاندارانه و تبهکارانه  
حسین زهری نقش مهمی داشته اند،  
با به دلایلی که بر ما روشن نیست از  
این باند جدا شده‌اند، همه از  
حرکت‌های مافیای حسین زهری حرف  
می‌زنند. حسین زهری به شیوه  
مبتکر، چشانداران خود را بی‌س  
مقتضای مبارزات فراگرفته است.

این روزها جنجال به اصطلاح  
مصادرهٔ ایتزده میلیون دلار از بودجه  
تسلیماتی رژیم جمهوری اسلامی،  
به حوراک تبلیغاتی بعضی محافل و  
رسانه‌ها تبدیل شده و برای بسیاری  
این پریشان را مطرح ساخته است که  
در پشت این جنجال و این به اصطلاح  
امصادره چه می‌گذرد، حقیقت  
قضا چیست؟

### اطلاعیه سازمان چریکهای فدایی خلق ایران تبهکاری که خود را افشا می‌کند

احداث کند، این که چه کسانی تسلیم این  
شانتاژ حسین زهری تبهکار می‌شوند در  
آینده بیشتر روشن خواهد شد. اما تا  
آن حبابی که من به عنوان دستکاری  
سازمان چریکهای فدایی خلق ایران، که  
مسئولیت کفایت اطلاعیه ۱۱ آذر ۹۵  
سازمان را به عهده گرفته‌ام، مربوط  
می‌شود، لازم می‌دانم ضمن افشای این  
توطئه حسین زهری تبهکار، مودتکته از  
اطلاعیه اخیر حسین زهری را که ملاحظت  
افشاهای ترحالیش منی بر مبارزه رژیم  
را کمالاً بر ملا می‌کند توضیح دهیم، تا  
روشن شود که افشاهای ترحالی یک  
تبهکار مافیای و حرکت‌های او هیچ ربطی به  
مبارزه سیاسی با رژیم و سازمان چریکهای  
فدایی خلق ایران نداشته و ندارد.

ماتصمیم گرفتیم تا چهره  
را که می‌خواست تحت عنوان مبارزه با  
رژیم به نام سازمان چریکهای فدایی  
خلق ایران، زوینهای خود را عوامل  
اطلاعاتی رژیم و سرویس‌های جاسوسی  
خارجی، را توجیه کند، یکبار دیگر افشا  
کنیم. می‌دانستیم که این تبهکار تمام از  
تمام شیوه‌های توطئه‌گرانه برای پنهان  
کردن حقیقت آن چه او، تحت عنوان  
امصادره ۱۵ میلیون دلار اعلام کرده،  
استفاده خواهد کرد. حسین زهری در  
این اطلاعیه خود به شکر و ذیلت‌های  
مشغول شده، او با مطرح کردن حرفه  
افشاده نیزه‌های رژیم علیه روستا و آمدن  
چریکهای سیاسی را به سکوت و افکار تا  
او بتواند با خیال آسوده تعدادی را ترور  
شخصیت کرده و، در ضمن، افراد  
جداشده از پانصد خود را در ازوا و ترس  
گنجه‌دار تا از افشای حقایق عوفداری  
کنند. اما ما این حیلۀ ذیلت‌ها و راضی  
کردیم. اکنون حسین زهری به توطئه  
دیگری مشغول شده است. از طی یک  
اطلاعیه که به تاریخ ۲۱ آذر ۹۵ انتشار  
داده، چنان القا شده که هر گشت درآورده  
است تا با این حرفه به گشت، حقیقت  
بعضی دیگر از سران به ظاهر اپوزیسیون  
را به سکوت و افکار. حسین زهری  
فرموده با در دست داشتن بعضی اشخاص  
از سفارتخانه رژیم به دست آورده و نیز  
دست بردن در بعضی اسناد و دستاویز  
کردن، که سبب است از او در خدمت  
بعضی سرویس‌های اطلاعاتی منطقه‌ای و  
اروپایی به کار گرفته می‌شود. در طی  
کسانی که ممکن است گریه‌های از  
افشاهای تبهکارانه او افشا کنند، ترس

توضیح حقایق  
جنجال به ویژه برای که  
رویدادهای ده سال  
ندارند، از آن جهت مهم  
به اصطلاح امصادره،  
چریکهای فدایی خلق  
می‌شود. اما حقیقت چ  
پاسخ این سؤالات باید  
برگردیم.  
درست ۱۰ سال پیش  
۴ بهمن ۱۳۶۶، پانصد حاکم  
میادوت به یک درگوس  
دروغی در روستای  
کردستان عراق نمود،  
یکی از مسئولان اصلی  
تبهکارانه چنین نوشتیم:  
زهری (اسیرام، پرویز)،  
از کشور اقلیت و چهره  
فردی در دغلو، مزدور،  
سودجو، مال اندوز، بی  
عاطفه انسانی (در باره)  
پانصد حاکم بر اقلیت -  
در آن موقع، این اف  
مدلای بسیاری از افراد  
سیاسی، که نمی  
نمی‌توانند حقایق را آن که  
هست به اطلاع مردم برسد  
خوش نیامد. اسر  
۱۰ سال، چند نفر از

سخنوری سازمان چریکهای فدایی  
خلق ایران، مهدی سامع  
۱۷۲ (۲۸ آذر ۱۳۹۵)

۱۵ میلیون  
ت شده، از  
رژیم ایران و  
نبرد اسلحه  
ی به دست  
این پول از  
نوشته‌های  
زهری هیچ  
سای فدایی  
هر کس که  
ارائه این باند  
اپوزیسیون  
هدفهای  
ست.  
حسین زهری  
جداشدگان از  
براد جداشده  
متوصل شدن  
نظر کارانه و  
بهای سخت  
ملی اطلاعات  
ند تبهکار و

ن چریکهای  
ران  
امع  
سامع  
۱۷۲ (۲۸ آذر ۱۳۹۵)

از عوامل اطلاعات سپاه در شهر سقز را از ایستگاههای بازرسی تحت کنترل ارتش عراق عبور داده و به کرکوک آورده...» و بالاخره این که خود او «در یکی از هتلهای پاریس، با یکی از مسئولان ساواما، حدود یک سال پیش، ملاقات و به مذاکره پرداخته» و «نقش پاک کردن» دلارها را برای یکی از دلان اسلحه رژیم ملاها برعهده داشته است (۱۲).

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران هم‌چنین در اطلاعیه بعدی خود در ۷ دی ۱۳۷۴ بر زدوبندهای سردسته باند مزبور «با عوامل اطلاعاتی رژیم و سرویسهای جاسوسی خارجی» تأکید کرد (۱۳).

به این ترتیب، بار دیگر روشن شد که اقدامات کثیف سال ۱۳۶۵ علیه مسئولان و مقرر مقاومت ایران «فی سبیل الله» یا از سر «عزم و عرق پرولتاریایی» آن هم در حومه پاریس نبوده و نیست!

---

۱۲ - نشریه نبرد خلق شماره ۱۲۷ و نشریه ایران زمین شماره ۷۷ به تاریخ ۷۲ آذر ۱۳۷۴ با عنوان: «پیرامون ادعای یک تبه‌کار» اطلاعیه سازمان چریکهای فدایی خلق ایران  
۱۳ - نشریه نبرد خلق شماره ۱۲۸ و نشریه ایران زمین شماره ۷۸ به تاریخ ۱۸ دی ۱۳۷۴ با عنوان: «تبهارگی که خود را افشا می‌کند» اطلاعیه سازمان چریکهای فدایی خلق ایران.



## فصل چهارم

گریزی به اشرف  
در صحاری عراق



وقایعی را که یادآوری کردم از این بابت بود که بدانید وقتی قوانین بین‌المللی و حقوق مسلم انسانی و پناهندگی در اشرف یا در فرانسه یا هرکجای دیگر زیر پا گذاشته می‌شود، عیناً مانند نقض حقوق بشر در داخل ایران، چه کسی فایده می‌برد و به جیب چه کسی می‌ریزد. منظورم وقایعی است که اشاره کردم:

- در مورد اخراج «بیشرفانه» پناهندگان به گابن به نقل از لیبراسیون.

- در مورد خنجرزدن بنی‌صدر علیه مریم و پناهندگان مجاهدین در ماجرای ۱۷ ژوئن در فرانسه.

- در مورد قول و قرار ننگین فرستادگان شیراک به تهران «که اگر بخواهید می‌توانید اشخاصی از مخالفان را هرکجا که خواستید و توانستید برابید و ما چشمانمان را خواهیم بست» به نقل از اریک رولو.

- و همزمان نمایشهای باند تبهکار اقلیت در برابر اقامتگاهمان در سال ۱۳۶۵ در پاریس که ۹ سال بعد سازمان چریکهای فدایی خلق ایران منشأ رژیم آن را روشن ساخت.

- و این که شورای ملی مقاومت در همان زمان در خود تصریح کرد «حرکات مضمض کننده باند مزبور تجاوز آشکار به حقوق هم‌میهنان پناهنده ماست و بازتاب آن حریم پناهندگی سیاسی را نیز در تمامیتش مخدوش می‌کند».

- و این که شورای ملی مقاومت در همان زمان تأکید کرد «وظیفه کلیه نیروها و شخصیت‌های معتقد به آزادی و استقلال ایران می‌داند تا به منظور تأمین سلامت و روابط



انسانی ایرانیان در خارج کشور و تضمین حداقل حقوق پناهندگی سیاسی، اعمال اخیر این باند خائن و ضدانقلابی را محکوم نمایند».

- و سرانجام این که کشتار و سرکوب و محاصره اشرف را یادآوری کردم. بله، همه اینها را از این جهت یادآوری کردم تا بدانید وقتی قوانین و حقوق شناخته شده انسانی و بین‌المللی این چنین زیرپا گذاشته می‌شود، وقتی خشونت و جنایت و کشتار و سرکوب، انجام می‌شود، سر منشأ و آبشخور و پشت این شناعة و کسی که از آن فایده می‌برد، بدون شک، خواه و ناخواه، مستقیم یا غیرمستقیم، رژیم است، رژیم است، رژیم است.

### **جبهه متحد ارتجاع و بخش ولایت فقیه در عراق، علیه اشرف و مجاهدانش**

همه می‌دانند که رژیم و بخش ولایت فقیه در دولت عراق، ۷ سال است، به هر شیوه و با انجام هر جنایت و رذالتی، برای برچیدن و انحلال و متلاشی کردن اشرف، تلاش می‌کنند. از آدم‌ربایی تا ترور ۵۵ واسطه و کانال تدارکاتی. از ترور شخصیت‌های سیاسی عراقی مدافع اشرف مانند آیت‌الله قاسمی تا شیوخ و رؤسای عشایر مانند شیخ فائز و شیخ ثامر و شیخ کامل دبیر «کنگره همبستگی مردم عراق». از انفجار لوله‌های آبرسانی و انهدام ایستگاه آب تا شلیک موشک‌های کاتیوشا. از محاصره و تحریم و قطع دیدارهای خانوادگی تا گروگانگیری و کشتار روزهای ۶ و ۷ مرداد...

تا این‌جا را همه می‌دانند. اما رژیم و همدستانش به‌غایت می‌کوشند تا با پرده‌یی از دود، مکتوم بماند که خامنه‌ای و شرکا و دست‌نشانده‌گان، چرا این کارها را در مورد اشرف محصور و بدون سلاح انجام می‌دهند و این امر با سرنگونی و قیام چه رابطه‌یی دارد؟ در ظاهر و در سطح، معلوم نیست که اصلاً چرا جبهه ارتجاع و متحدان ولی فقیه باید این‌قدر از گروهی محصور در بیابانهای عراق بترسند؟ چرا باید این‌قدر در مورد آنها خط و نشان بکشند و آنها را در همه جا مطرح کنند؟ چرا باید در سه دور مذاکره آمریکا و رژیم در عراق در خرداد و مرداد و آذر ۱۳۸۶، نخستین اولویت مذاکرات برای رژیم،

موضوع اشرف و مسأله مجاهدین باشد. آن قدر که وال استریت ژورنال پارسال از قول چندین دیپلمات که درگیر گفتگوها بوده‌اند، نوشت:

«مقامهای ایرانی سالهاست که سرکوب سازمان مجاهدین را به یک اولویت در مذاکراتشان بر سر مسأله هسته‌ای یا موضوعات دیگر با کشورهای غربی تبدیل کرده‌اند. این موضوع بر اساس اظهارات چندین دیپلماتی است که درگیر در این گفتگوها بوده‌اند» (۷ مه ۲۰۰۸).

من در این باره، در ادامه بحث‌هایمان، توضیح خواهم داد، اما در همین جا می‌خواهم بگویم:

کسانی که در دهه ۶۰ علیه محل اقامت خود من، و در دهه ۷۰ و ۸۰ علیه اقامتگاه رئیس‌جمهور برگزیده این مقاومت و اکنون علیه اشرف که محل اقامت مجاهدین است، چنگ و ناخن می‌کشند؛

کسانی که خواستار برچیدن و تعطیل اشرف هستند؛

کسانی که به‌جای جلاد با پستی و دنائت بر سر قربانی می‌کوبند؛

به‌جای ظالم، یقه مظلوم زیر تیغ را می‌گیرند، به‌جای سرکوبگر، به‌عمد به آن که ایستادگی و مقاومت می‌کند ضربه می‌زنند؛

کسانی که به اشرفیان خرده می‌گیرند که چرا مانند آنها به سواحل امن و عافیت نمی‌گریزند؛

کسانی که به‌جای دفاع از حقوق مسلم و انکارناپذیر اشرفیان که در همه قوانین و کنوانسیونهای بین‌المللی به رسمیت شناخته شده است، خواهان تسلیم و زانو زدن مجاهدان اشرف در برابر ولایت فقیه و عوامل آن در عراق هستند؛ تمامی آنها، بدون شک، در خدمت همین رژیم و جبهه متحد ارتجاع و بخش ولایت فقیه در عراق، عمل می‌کنند.

چنان که گفتم، این فرومایگیها نه «فی سبیل‌الله» است و نه از سر «عرق پرولتاریایی» یا غیرت ملی.

سراپا بی‌غیرتی و بی‌شرافتی است. دست‌تکان دادن و عشوه سیاسی برای ارتجاع هار و وحشی است.

نادیده‌گرفتن مرزبندی سرخ و خونین با دشمن ضدبشری است. مخدوش کردن مرز

مقاومت با تسلیم است. که از ابراهیم بت‌شکن تا اسپارتاکوس و زاپاتا، و از امام حسین تا مقاومت یونان و اسپانیا، و از بابک خرم‌دین و سرداران تا دلبران تنگستان و ستارخان و امیرخیز، از برجسته‌ترین دستاوردهای بشریت است، از سوی هر کس که باشد، خائنه و مضمّن‌کننده و دقیقاً در خدمت بقای رژیم و بر ضد قیام و سرنگونی است. با هر بهانه و تحت هر عنوان و هر پوششی که در جبهه ارتجاع و بخش ولایت‌فقیه و پشتیبانان و دم و دنبالچه‌های آن در سراسر جهان، ارائه شود، فرقی نمی‌کند و مضمونش همین است. در خدمت بقای رژیم و بر ضد قیام و مقاومت برای رهایی است. این داستان مکرر تاریخ است:

وقتی مسیح را پاسداران امپراتوری رم در اتحاد عمل با آخوندهای زمان با همکاری خائنه یهودا به پای صلیب می‌برند، جز اشقیای زمانه چه کسی از او می‌پرسد: بگو ببینیم مادرت ترا چگونه به دنیا آورد؟! این سؤال در این هنگام، چیزی جز ترغیب و تشویق جلاد برکوبیدن میخ شقاوت بر دست و پای مسیح نیست. این سؤال را ۳۳ سال پیش از آن، لات و لومپنهای زمان از مریم عذرا پرسیده بودند اما او فقط نگاه کرد و سکوت...

هیچ گواه و شاهد و پشتیبانی هم جز طفل شیرخواری که بر خلاف رسم زمانه، به نام مادرش نامیده شد و عیسی بن مریم نام گرفت، نداشت. راستی آن کس که به دارکشیدن حلاج را نظاره کند و سنگ کوچکتری بزند و بعد بگوید، من سنگ نزدم و فقط ریگی پرتاب کردم، چنین کس را چه می‌نامید، چگونه تعریف می‌کنید و در کدام جبهه قرار می‌دهید؟<sup>(۱)</sup> گمان می‌کنند که ما معنی و تعریف و شاخص و فرق انتقاد جدی مبارزاتی؛ با وادادگی و تسلیم، با ارتجاع و افتضاح، با خوشرقصی برای رژیم ولایت‌فقیه، و با ویراژهای دموکراتیک! را نمی‌دانیم و نیازموده‌ایم.

---

۱- حسین بن منصور بیضاوی معروف به حلاج، عارف شهیر قرن سوم هجری، در ۲۵۹ هجری قمری (۹۲۲ میلادی) به حکم شرعی فقیهان زمانه و امر دربار خلیفه عباسی به قتل رسید. در علت قتل او همه با حافظ هم عقیده‌اند که: گفت آن یار کزو گشت سردار بلند/ جرمش این بود که اسرار هویدا می‌کرد!

گمان می‌کنند ما نمی‌دانیم که وزارت بدنام، سربازان گمنام را موظف کرده است قبل از هر چیز و مهمتر از هر چیز دیگر، شایع کنند و جا بیندازند که: مجاهدین به هر کس به آنها انتقاد دارد برچسب رژیم و وزارت اطلاعات می‌زنند. همان طور که یک بار یونسی وزیر اطلاعات خاتمی در ۵ شهریور ۱۳۷۹ در رسانه‌های رژیم آمار داد. این نخستین وظیفه همان «هزاران کارمند رسمی و صدها هزار خبرنگار». مخبر، همکار در سراسر کشور و در سراسر دنیا» و «صدها هزار پرسنل رسمی و غیررسمی» و «هزاران کارشناس مقتدر (بخوانید دژخیم) اطلاعاتی» است.

گمان می‌کنند آجیل مشکل‌گشای «بیست-هشتاد» وزارت بدنام از یادها رفته است که دستورالعمل داده بود برای موجه کردن ۲۰ درصد تاخت و تاز به مجاهدین، ۸۰ درصد هم به رژیم بزنند<sup>(۲)</sup>.

گمان می‌کنند که ما چند دهه پیش، خوشرفی برای رژیم تحت عنوان «تمرین دموکراسی» با شروع کردن از مجاهدین را نیازموده‌ایم.

نمی‌دانند که هم اکنون در اشرف، نزدیک به هزار زندانی سیاسی شکنجه شده در رژیمهای شیخ و شاه ایستادگی می‌کنند. بیش از ۱۰ درصد آنها زندانیان زمان شاه و بقیه از شیخ، که از چند سال تا ۱۰ سال و ۱۲ سال و ۱۳ سال و ۱۶ سال و ۱۷ سال حبس کشیده‌اند و اسامی و مشخصات همه آنها در اختیار ارگانهای بین‌المللی است.

گمان می‌کنند که برجسته‌ترین انقلابیون دنیای معاصر در اشرف که کوهها جنبیدند اما آنان ۷ سال است از جای خود تکان نخوردند و خم به ابرو نیاوردند، نیازمند درس گرفتن از روضه‌خوانیه‌های امام جمعه‌ها و «جفتک چارکش»<sup>(۳)</sup> انجمنهای «نجات» ولی فقیه

---

۲- در سال ۱۳۷۷ یکی از مأموران اطلاعاتی رژیم آخوندها که بعد از یک دهه فعالیت علیه مجاهدین در اروپا، طی نامه‌یی به گزارشگر حقوق بشر ملل متحد، گوشه‌هایی از شبکه وزارت اطلاعات رژیم در خارج کشور و شیوه‌های اطلاعاتی و تبلیغاتی آن علیه مجاهدین را فاش کرده از جمله به نقل از رهنمودهایی که سعید امامی، معاون امنیتی فلاحیان وزیر وقت اطلاعات و مسئول مستقیم قتل‌های زنجیره‌یی، به این مزدوران داده بود نوشته است: سعید امامی گفت: «شما نشریه منتشر کنید، هر چه می‌خواهد باشد. ۸۰ به رژیم بزنید و ۲۰ به مجاهدین. ۸۰ به رژیم مشکلی نیست، ولی حتماً آن ۲۰ به مجاهدین خیلی مهم است» (نشریه مجاهد شماره ۵۳۲).

۳- جفتک چارکش، یا خرپشتک یا پک‌پی و دویی از بازیهای کودکان است.





### کمیسیون امنیت و صدور ویزم شورای ملی تقاضای توقف های وزارت اطلاعات علیه مجاهدین و تجاوزت ایران در خارج کشور را انسانی کند

شماره ۳۳-مهر ۱۳۷۹ - صفحه ۱۱

### رهنمودهای سعید امامی، حسین شریعتمداری و مصطفی کاظمی برای مقابله با مجاهدین

### نامه افشاگرانه جمشید ترقیبی به «مجاهد» (قسمت آخر)

مجاهدانی که با حرف های بی نظیر و بی پروایی ...  
شما هم می‌دانید که در خارج از کشور چه حرف می‌زنید و چه کار می‌کنید ...  
مجاهد است که در هر روز و هر جا که می‌رود ...  
این ماجرا را در مورد خودتان نیز می‌توانید مشاهده کنید ...  
در حالی که شما در خارج از کشور ...  
به نظر می‌رسد که شما هیچ توجهی به سرنوشت ایرانیان در خارج از کشور ندارید ...  
مجاهد است که در هر روز و هر جا که می‌رود ...  
این ماجرا را در مورد خودتان نیز می‌توانید مشاهده کنید ...

مجاهد است که در هر روز و هر جا که می‌رود ...  
این ماجرا را در مورد خودتان نیز می‌توانید مشاهده کنید ...  
در حالی که شما در خارج از کشور ...  
به نظر می‌رسد که شما هیچ توجهی به سرنوشت ایرانیان در خارج از کشور ندارید ...  
مجاهد است که در هر روز و هر جا که می‌رود ...  
این ماجرا را در مورد خودتان نیز می‌توانید مشاهده کنید ...

### سعید امامی : دشمنان تشریحی مقرر کنید، هر چه می‌خواهد باشد. ۸۰ به ریزیم بزنید و ۲۰ به مجاهدین

حما آن ۲۰ به مجاهدین خیلی مهم است ...  
دشمنان تشریحی مقرر کنید ...  
هر چه می‌خواهد باشد ...  
۸۰ به ریزیم بزنید و ۲۰ به مجاهدین ...  
حما آن ۲۰ به مجاهدین خیلی مهم است ...

### در سفر چاهرام به سنجاق و ملاو و روستا انجمنی (مصلحت کاظمی)

تقریباً صد نفر از مجاهدین در سنجاق ...  
در سفر چاهرام به سنجاق و ملاو و روستا ...  
تقریباً صد نفر از مجاهدین در سنجاق ...  
در سفر چاهرام به سنجاق و ملاو و روستا ...

### فهرست سراجو سنجاقور

این سراجو سنجاقور ...  
فهرست سراجو سنجاقور ...  
این سراجو سنجاقور ...  
فهرست سراجو سنجاقور ...

### نوبتی از ابتیها وزارت اطلاعات علیه عملیات مجاهدین

چنان که در پی این محرمات ...  
نوبتی از ابتیها وزارت اطلاعات علیه عملیات مجاهدین ...  
چنان که در پی این محرمات ...  
نوبتی از ابتیها وزارت اطلاعات علیه عملیات مجاهدین ...

### مجموعه اخبار جبهه اسلامی

مجموعه اخبار جبهه اسلامی ...  
مجموعه اخبار جبهه اسلامی ...  
مجموعه اخبار جبهه اسلامی ...  
مجموعه اخبار جبهه اسلامی ...

### اعوام ترا و راه دفاع

کوتاه رزق و کفایت ...  
اعوام ترا و راه دفاع ...  
کوتاه رزق و کفایت ...  
اعوام ترا و راه دفاع ...

### خبرنامه روزنامه «تجدید»

خبرنامه روزنامه «تجدید» ...  
خبرنامه روزنامه «تجدید» ...  
خبرنامه روزنامه «تجدید» ...  
خبرنامه روزنامه «تجدید» ...

### تجدید نظر در مورد عیوض و کفایت آن

تجدید نظر در مورد عیوض و کفایت آن ...  
تجدید نظر در مورد عیوض و کفایت آن ...  
تجدید نظر در مورد عیوض و کفایت آن ...  
تجدید نظر در مورد عیوض و کفایت آن ...



پایان حاکمیت مملکت پهلوی در ایران

نویز اصلی اپوزیسیون ایران آمده برای سرنگونی رژیم

گوشه پستی می: «اپوزیسیون ایران»

نویز اصلی اپوزیسیون ایران آمده برای سرنگونی رژیم

گوشه پستی می: «اپوزیسیون ایران»

نویز اصلی اپوزیسیون ایران آمده برای سرنگونی رژیم

گوشه پستی می: «اپوزیسیون ایران»



روزهای از جوانی در پیمان، بر اسم تو عهد تو عهد در پیمان شعار دادند:

«خاتمی، خاتمی، خاتمی، خاتمی مبارک»

در اعتراض به فرار داعیهای وطن فروشانه و جنایت رژیم

ایرانیان آزاده در تیره و تیره، انومیل خوزاری را هدف تخم مرغهای گندیده قرار دادند

بیانیه ملی

دفاع از دموکراسی یا توجیه همکاری با رژیم؟

● رژیم ضدبشری ولایت فقیه و آقا که غاصب حقوق مردم ایران است، در نمایش با شعار «میرگ بر خاتمی» نفی می کند

● هر کسی حق دارد مخالف شود ای مفالومت ایران با سازمان مجاهدین خلق باشد و انتقامت را از آقا کند. اما مهانه کردن این مخالفت برای محدوش کردن پروژیندی با رژیم با بشر و عبیت بختیبدین به یکی از جناحهای درونی آن را حیات به مصالح ملت می دانیم

این بیخ بیکرانه شده اند تا پیشگامان افکار سبزه را بر جان و چشمانداران را بنوازد و پاره شده و درونی آنها باشد. اما این سلسله شیشه را که در اصل از آن آتشزدگی و شکرگاسته در صورتی می توان جدا ساخت که گشتن به روایت آن. نظریه پیش از انقلاب و ولایت فقیه را منتقد و سختی بر او ملامت کردیم. این سخنکار از پیشگامان اپوزیسیون است. اما علمای مملکت کردیم؟

هر این بیان تکلیف کارگران و مسئولان رژیم، که از مملکت پیش زره آینه خویی به آن گزیده اند تا به جنگ جنبش مقاومت روند. کلاً روشن است. آنها با واقعیتی که به عهد گرفته اند عمل می کنند. اما هل از فساد مدبرین حوزه مردمگرا می گویند؟ که از روی خودنمایی برای اظهار فضل حاضرند یا آنها همدا شد تا نقش اخلاصین سپهر را بازی کنند و به دیگران درس آموختند و فرار از وظایف خود را به عذر است اول در قالب جلوی خویشتن داشته باشند، دوم در فرار از مسئولیت است که جز این مدعیان طاع از آقای و مدبران می باشد و در قبال زندان بودنش و جاسوس رژیم در داخل و خارج کشور که به طور روزمره اقدام دارد. و نظریه خود را در امر به معروف و نهی از منکر ملامت می فرمایند!

اما صداهای تکذکار برای افلاک می گویند:

۱. رژیم ضدبشری ولایت فقیه را، که غاصب حقوق مردم ایران است، در نمایش با شعار «میرگ بر خاتمی» نفی می کند و هر کسی حق دارد مخالف شود ای مفالومت ایران با سازمان مجاهدین خلق باشد و انتقامت را از آقا کند. اما مهانه کردن این مخالفت برای محدوش کردن پروژیندی با رژیم با بشر و عبیت بختیبدین به یکی از جناحهای درونی آن را حیات به مصالح ملت می دانیم

۲. هر کسی حق دارد مخالف شود ای مفالومت ایران با سازمان مجاهدین خلق باشد و انتقامت را از آقا کند. اما مهانه کردن این مخالفت برای محدوش کردن پروژیندی با رژیم با بشر و عبیت بختیبدین به یکی از جناحهای درونی آن را حیات به مصالح ملت می دانیم

۳. هر کسی حق دارد مخالف شود ای مفالومت ایران با سازمان مجاهدین خلق باشد و انتقامت را از آقا کند. اما مهانه کردن این مخالفت برای محدوش کردن پروژیندی با رژیم با بشر و عبیت بختیبدین به یکی از جناحهای درونی آن را حیات به مصالح ملت می دانیم

۴. هر کسی حق دارد مخالف شود ای مفالومت ایران با سازمان مجاهدین خلق باشد و انتقامت را از آقا کند. اما مهانه کردن این مخالفت برای محدوش کردن پروژیندی با رژیم با بشر و عبیت بختیبدین به یکی از جناحهای درونی آن را حیات به مصالح ملت می دانیم

۵. هر کسی حق دارد مخالف شود ای مفالومت ایران با سازمان مجاهدین خلق باشد و انتقامت را از آقا کند. اما مهانه کردن این مخالفت برای محدوش کردن پروژیندی با رژیم با بشر و عبیت بختیبدین به یکی از جناحهای درونی آن را حیات به مصالح ملت می دانیم

۶. هر کسی حق دارد مخالف شود ای مفالومت ایران با سازمان مجاهدین خلق باشد و انتقامت را از آقا کند. اما مهانه کردن این مخالفت برای محدوش کردن پروژیندی با رژیم با بشر و عبیت بختیبدین به یکی از جناحهای درونی آن را حیات به مصالح ملت می دانیم

۷. هر کسی حق دارد مخالف شود ای مفالومت ایران با سازمان مجاهدین خلق باشد و انتقامت را از آقا کند. اما مهانه کردن این مخالفت برای محدوش کردن پروژیندی با رژیم با بشر و عبیت بختیبدین به یکی از جناحهای درونی آن را حیات به مصالح ملت می دانیم

۸. هر کسی حق دارد مخالف شود ای مفالومت ایران با سازمان مجاهدین خلق باشد و انتقامت را از آقا کند. اما مهانه کردن این مخالفت برای محدوش کردن پروژیندی با رژیم با بشر و عبیت بختیبدین به یکی از جناحهای درونی آن را حیات به مصالح ملت می دانیم

۹. هر کسی حق دارد مخالف شود ای مفالومت ایران با سازمان مجاهدین خلق باشد و انتقامت را از آقا کند. اما مهانه کردن این مخالفت برای محدوش کردن پروژیندی با رژیم با بشر و عبیت بختیبدین به یکی از جناحهای درونی آن را حیات به مصالح ملت می دانیم

۱۰. هر کسی حق دارد مخالف شود ای مفالومت ایران با سازمان مجاهدین خلق باشد و انتقامت را از آقا کند. اما مهانه کردن این مخالفت برای محدوش کردن پروژیندی با رژیم با بشر و عبیت بختیبدین به یکی از جناحهای درونی آن را حیات به مصالح ملت می دانیم

۱۱. هر کسی حق دارد مخالف شود ای مفالومت ایران با سازمان مجاهدین خلق باشد و انتقامت را از آقا کند. اما مهانه کردن این مخالفت برای محدوش کردن پروژیندی با رژیم با بشر و عبیت بختیبدین به یکی از جناحهای درونی آن را حیات به مصالح ملت می دانیم

۱۲. هر کسی حق دارد مخالف شود ای مفالومت ایران با سازمان مجاهدین خلق باشد و انتقامت را از آقا کند. اما مهانه کردن این مخالفت برای محدوش کردن پروژیندی با رژیم با بشر و عبیت بختیبدین به یکی از جناحهای درونی آن را حیات به مصالح ملت می دانیم

۱۳. هر کسی حق دارد مخالف شود ای مفالومت ایران با سازمان مجاهدین خلق باشد و انتقامت را از آقا کند. اما مهانه کردن این مخالفت برای محدوش کردن پروژیندی با رژیم با بشر و عبیت بختیبدین به یکی از جناحهای درونی آن را حیات به مصالح ملت می دانیم

۱۴. هر کسی حق دارد مخالف شود ای مفالومت ایران با سازمان مجاهدین خلق باشد و انتقامت را از آقا کند. اما مهانه کردن این مخالفت برای محدوش کردن پروژیندی با رژیم با بشر و عبیت بختیبدین به یکی از جناحهای درونی آن را حیات به مصالح ملت می دانیم

۱۵. هر کسی حق دارد مخالف شود ای مفالومت ایران با سازمان مجاهدین خلق باشد و انتقامت را از آقا کند. اما مهانه کردن این مخالفت برای محدوش کردن پروژیندی با رژیم با بشر و عبیت بختیبدین به یکی از جناحهای درونی آن را حیات به مصالح ملت می دانیم

۱۶. هر کسی حق دارد مخالف شود ای مفالومت ایران با سازمان مجاهدین خلق باشد و انتقامت را از آقا کند. اما مهانه کردن این مخالفت برای محدوش کردن پروژیندی با رژیم با بشر و عبیت بختیبدین به یکی از جناحهای درونی آن را حیات به مصالح ملت می دانیم

۱۷. هر کسی حق دارد مخالف شود ای مفالومت ایران با سازمان مجاهدین خلق باشد و انتقامت را از آقا کند. اما مهانه کردن این مخالفت برای محدوش کردن پروژیندی با رژیم با بشر و عبیت بختیبدین به یکی از جناحهای درونی آن را حیات به مصالح ملت می دانیم

۱۸. هر کسی حق دارد مخالف شود ای مفالومت ایران با سازمان مجاهدین خلق باشد و انتقامت را از آقا کند. اما مهانه کردن این مخالفت برای محدوش کردن پروژیندی با رژیم با بشر و عبیت بختیبدین به یکی از جناحهای درونی آن را حیات به مصالح ملت می دانیم

۱۹. هر کسی حق دارد مخالف شود ای مفالومت ایران با سازمان مجاهدین خلق باشد و انتقامت را از آقا کند. اما مهانه کردن این مخالفت برای محدوش کردن پروژیندی با رژیم با بشر و عبیت بختیبدین به یکی از جناحهای درونی آن را حیات به مصالح ملت می دانیم

۲۰. هر کسی حق دارد مخالف شود ای مفالومت ایران با سازمان مجاهدین خلق باشد و انتقامت را از آقا کند. اما مهانه کردن این مخالفت برای محدوش کردن پروژیندی با رژیم با بشر و عبیت بختیبدین به یکی از جناحهای درونی آن را حیات به مصالح ملت می دانیم

زنده باد ارتش آزادیبخش ملی بازوی استوار و بر اقتدار خلق قهرمان ایران

روزهای از جوانی در پیمان، بر اسم تو عهد تو عهد در پیمان شعار دادند:

«خاتمی، خاتمی، خاتمی، خاتمی مبارک»

در اعتراض به فرار داعیهای وطن فروشانه و جنایت رژیم

ایرانیان آزاده در تیره و تیره، انومیل خوزاری را هدف تخم مرغهای گندیده قرار دادند

شماره ۲۱۸  
شماره ۱۸، ۱۳۷۷ - ۱۹ آبان ۱۳۹۸  
۳۱۳۳

سپهر ۱۷ مهر ۱۳۷۷ - ۱۹ آبان ۱۳۹۸

۳۱۳۳

پایان حاکمیت مملکت پهلوی در ایران



ارتجاع در داخل ایران، یا نیازمند آموزش گرفتن از «هولا هوپ»<sup>(۴)</sup> عمامه‌یی از راه دور در خارج ایران هستند!

### نگاهی به مواضع شورای ملی مقاومت ایران

چنین است که شورای ملی مقاومت، با صراحت از ۲۵ سال پیش در فروردین ۱۳۶۳ اعلام کرده است که حتی امکان «استحاله رژیم» را «تصور باطلی می‌داند که برای شکستن روحیه مقاومت و دلسرد کردن نیروهای مقاوم و رزمنده مردمی اختراع شده است و تبلیغ می‌شود». چرا که «تخطئه این مقاومت عادلانه، به هر عنوان و بهانه‌یی که باشد، در نهایت حاصلی جز ادامه حیات رژیم ارتجاعی خمینی نخواهد داشت». شورا در همان سال درباره نامه‌نگاری مخفیانه بنی‌صدر و مدنی به خمینی و رفسنجانی و در مورد مصاحبه‌های مربوطه پیرامون «گشایش» و «میان‌روی» رژیم خمینی به صراحت اعلام کرد:

«هرگونه موضع‌گیری یا فعالیتی را که در خدمت حفظ و تحکیم این رژیم ارتجاعی باشد و شبهه تحول‌پذیری و قابلیت اصلاح آن را القا کند همدستی با ضدانقلاب حاکم و تلاش مذبحخانه برای تضعیف روحیه مقاومت و در نتیجه خیانت به عالی‌ترین مصالح مردم ایران و آرمانهای آزادی‌خواهانه و استقلال طلبانه آنها ارزیابی می‌کند. شورای ملی مقاومت مصاحبه‌ها و نامه‌های فوق‌الذکر را مصداق چنین تلاشی می‌شناسد که ضمناً تطهیر مسئولان جنایت‌پیشه و خونخوار رژیم خمینی را مد نظر دارد. هر چند نخستین هدف این قبیل موضع‌گیریها متلاشی کردن شورای ملی مقاومت می‌باشد» (شورای ملی مقاومت - ۲۳ مرداد ۱۳۶۳)<sup>(۵)</sup>. در دوره ریاست جمهوری خاتمی نیز شورا مجدداً در قطعنامه ۸ مهر ۱۳۷۶ خاطر نشان کرد که:

«تضعیف روحیه مقاومت را بر ضد عالیترین مصالح ملت و آرمانهای آزادیخواهانه و استقلال طلبانه می‌داند و "صدیت و تضعیف و تخطئه" شورا و مقاومت «در برابر دیکتاتوری

۴- *hula hoop* یا *hoopla hoop* = نوعی بازی، معمولتر برای دختر بچه‌گان. حلقه رنگارنگ معمولاً پلاستیکی را دور میان‌تنه‌شان با چرخاندن بدن معلق نگه می‌دارند.

۵- نشریه مجاهد شماره ۲۱۶ به تاریخ ۲۶ مرداد ۱۳۶۳ صفحه اول

شماره ۲۱۶

مصاحبه  
برادر مجاهد مسعود رجوی  
باروزنامه "فیگارو"

در صفحه ۲۲



سال ششم - جمعه ۲۴ مرداد ۱۳۶۲ - ۱۰۰ شماره ۱۰۰ (بال) (خارج کشور) (مکدلا)

نگاهی به نامه های مدنی و بنی صدر  
خطاب به دژ خیم خون آشام دوران  
از: وادد مجاهد بنی امین  
عضو دفتر سیاسی سازمان مجاهدین خلق ایران  
\*\*\* در صفحه ۲۲  
مسابقه خیانت با سازش ...  
از: وادد مجاهد منصور زاهدی  
در صفحه ۱۸

### نامه های مدنی و بنی صدر به خمینی و نامه های مدنی به رفسنجانی

مسابقه در سازش با ارتجاع خون آشام علیه تنها آلت رناتیبود مکر اتیک :

تلاش مذبحانه برای ممانعت از سقوط تمامیت رژیم خمینی ( یاد آور نقش ضد انقلابی بختیار در اواخر رژیم شاه )

مرداد ۱/۶۳  
جملاتی از نامه بنی صدر به خمینی  
وضع پیش از آنچه باید وخیم شد. راست، ویرانی و کشتار و بی اعتباری دور از حد اسلام و روحانیت در افکار مردم ایران و مردم جهان ندامت نمی شناسد...  
... نمی خواهم احتیاط شریک باشم ایران امروز را برای شما شرح کنم. شما آنقدر بی هوش نیستید که ندانید ایران در حال سقوط است.  
می دانم که در این آرزای خشم های سرگرفت شده چون شراره های آتش فشان بیرون خواهند زد. در آغاز شما فریاتی این خشم ها خواهید شد. هزاران خانواده های چکر سوخته فریاد های خشم سر خواهند داد و...  
اما زمان خواهد گذشت. ایران فی آرزای آرامش از سر خواهد گرفت و تاریخ دوران انحطاط شما را گواه بزرگی روح توانایی دینی خواهد شد.  
روحی و دینی که به شما انگار دادند از اضعای سقوط به فراز آید و بزرگی از سر گیرد...  
... بگذارید یک دولت لایق از مردم دلسوز بر سر کار آید و امور را به جریان عادی باز گرداند. وقتی مجلس جدیدی با انتخابات آزاد تشکیل دهد تا وضعیت سیاسی کشور عادی گردد...  
... از آزادی تشریح به مردم ایران و مردم مسلمان کشورهای مسلمان اعتماد کنید. امروز مردم همه از آزوبداند و همه را می شناسند و رژیمی که در آزادی متمدنی امور می شود، رژیم شداسلامی نخواهد شد...

جملاتی از نامه مدنی به خمینی  
۶۲/۱۹  
مصرانه و مخلصانه تنها دارم حالا که مرحله اول انقلاب را پشت سر نهاده ایم و به دوران سازندگی و شکوفایی انقلاب روی آورده ایم، اجازه فرمائید که اداری ملگلت را مدیریت در سنگار و گاردان و فعال و قاطع و ملی و معتدل که بر سستی فرزند انقلاب باشند و بدرستی به اسلام انسان پرور محمدی ایمان داشته باشند برعهده بگیرند و آنگاه کشورمدارند ملگ را اداره کنند...  
هر گاه حالا و تحت رهبری های جناب عالی چنان گامی برداشته شود بعد از دست فرست های مناسب سازندگی از دست خواهد رفت و احتمالاً آنگاه افراط کاری عرصی ایران را فرا خواهد گرفت...  
ایران این قلب شیمی جهان تجزیه و نابود خواهد گردید و لذا تا فرصت باقی می ماند ملتنامه تنها دارم به آنچه که به عرض رسانیده ام عطف توجه فرمائید...

مرداد ۱/۶۳  
جملاتی از نامه بنی صدر به خمینی  
وضع پیش از آنچه باید وخیم شد. راست، ویرانی و کشتار و بی اعتباری دور از حد اسلام و روحانیت در افکار مردم ایران و مردم جهان ندامت نمی شناسد...  
... نمی خواهم احتیاط شریک باشم ایران امروز را برای شما شرح کنم. شما آنقدر بی هوش نیستید که ندانید ایران در حال سقوط است.  
می دانم که در این آرزای خشم های سرگرفت شده چون شراره های آتش فشان بیرون خواهند زد. در آغاز شما فریاتی این خشم ها خواهید شد. هزاران خانواده های چکر سوخته فریاد های خشم سر خواهند داد و...  
اما زمان خواهد گذشت. ایران فی آرزای آرامش از سر خواهد گرفت و تاریخ دوران انحطاط شما را گواه بزرگی روح توانایی دینی خواهد شد.  
روحی و دینی که به شما انگار دادند از اضعای سقوط به فراز آید و بزرگی از سر گیرد...  
... بگذارید یک دولت لایق از مردم دلسوز بر سر کار آید و امور را به جریان عادی باز گرداند. وقتی مجلس جدیدی با انتخابات آزاد تشکیل دهد تا وضعیت سیاسی کشور عادی گردد...  
... از آزادی تشریح به مردم ایران و مردم مسلمان کشورهای مسلمان اعتماد کنید. امروز مردم همه از آزوبداند و همه را می شناسند و رژیمی که در آزادی متمدنی امور می شود، رژیم شداسلامی نخواهد شد...

۶۲/۱۹  
جملاتی از نامه مدنی به خمینی  
مصرانه و مخلصانه تنها دارم حالا که مرحله اول انقلاب را پشت سر نهاده ایم و به دوران سازندگی و شکوفایی انقلاب روی آورده ایم، اجازه فرمائید که اداری ملگلت را مدیریت در سنگار و گاردان و قاطع و ملی و معتدل که بر سستی فرزند انقلاب باشند و بدرستی به اسلام انسان پرور محمدی ایمان داشته باشند برعهده بگیرند و آنگاه کشورمدارند ملگ را اداره کنند...  
هر گاه حالا و تحت رهبری های جناب عالی چنان گامی برداشته شود بعد از دست فرست های مناسب سازندگی از دست خواهد رفت و احتمالاً آنگاه افراط کاری عرصی ایران را فرا خواهد گرفت...  
ایران این قلب شیمی جهان تجزیه و نابود خواهد گردید و لذا تا فرصت باقی می ماند ملتنامه تنها دارم به آنچه که به عرض رسانیده ام عطف توجه فرمائید...

### بیانیه شورای ملی مقاومت

شورای ملی مقاومت در جلسه فوق العاده ۲۳/مرداد/۱۳۶۲ فعالیت های خمینی گرایانه در خارج کشور فخله ماحیبه های اخیر آقباسان بنی صدر و مدنی و نیز نامه های آنها به خمینی و رفسنجانی را که از سوی سازمان مجاهدین خلق ایران به آگاهی شورا رسید، بررسی و ارزیابی نمود. شورا وظیفه خود دانست که برای روشن شدن ادعاهای عمومی نکات زیر را با اطلاع برساند:  
۱ - چنانکه در بیانیه ۶۲/۱/۲۱ شورای ملی مقاومت نیز آمده است، این شورا رژیم خمینی و تمام دستمندی های درونی آن را بکفر ضدانقلابی می شناسد و طبعاً هرگونه موعظگی یا فعالیت را که در خدمت حفظ و تحکیم این رژیم ارتجاعی باشد و شبهه تحول پذیری و قابلیت اصلاح آبرالفا کند همدستی با ضدانقلاب حاکم و تلاش مذبحانه برای تضعیف روحیه

مقاومت و در نتیجه خیانت به عالی ترین مصالح مردم ایران و آرمان های آزادخواهانه و استقلال طلبانه آنها ارزیابی می کند. شورای ملی مقاومت مباحیها و نامه های فوق الذکر را مصداق چنین ستمانی می شناسد که ضمناً نظیر مسئولان جنایت پیشه و خونخوار رژیم خمینی را مدنظر دارد. هرچند نخستین هدف این قبیل موعظگی ها ستمانی کردن شورای ملی مقاومت می باشد، اما بدادتی که کوشش این قدرت طلبان صوفق تر از کوشش آخرین نخست وزیر ناه برای پیگیری از اسواچ پیروزمند انقلاب مردم و حفظ رژیم نخواهد بود.  
شورای ملی مقاومت بگبار دیگر خاطرنشان می کند که مبارزه با رژیم خمینی را براساس مقاومت مسلحانه و با استفاده از تمامی طرق و وسایل مکمل آن تا پیروزی نهایی براین رژیم و استقرار حاکمیت ملی و مردمی شورای ملی مقاومت

ادامه خواهد داد.  
۲ - شدت باطن اخیر فعالیت های ضدانقلاب حاکم کشور، نه غلات نیت رژیم خمینی بلکه نشانه بی ثباتی این رژیم و ترس از عواقب برگ خمینی است. ترسی که البته با توجه به اوج گیری و اعتدالی جنبش مقاومت عادلانه و نوابندی مردم ایران قابل درک است، اما هرگز نمی تواند هیچ روزنه ای امید بر روی کمانیکه به استحالای رژیم متزلزل خمینی دلنبداند بکشد.  
۳ - شورای ملی مقاومت بار دیگر تاکید می کند که باستانی ضدانقلاب غالب و معلوب خواهان اتحاد هندی جریانات فریخواه مردم ایران برای سرکوشی رژیم خمینی و بازسازی ایرانی آزاد و دیمکراتیک و مستقل می باشد.  
شورای ملی مقاومت

نامه‌ی بنی صدر به خمینی ۱/ مرداد/ ۶۳

۱۳۶۳ خ...
بسم الله الرحمن الرحیم
موضوع: توضیح آنکه بنی صدر در خصوص...
خداوند و این است که هرگز نمی‌تواند...

نامه‌ی مدنی به خمینی ۱۹/ آذر/ ۶۲

بسم الله الرحمن الرحیم
موضوع: توضیح آنکه بنی صدر در خصوص...
خداوند و این است که هرگز نمی‌تواند...

نامه‌ی مدنی به رفسنجانی ۱۹/ آذر/ ۶۲

بسم الله الرحمن الرحیم
موضوع: توضیح آنکه بنی صدر در خصوص...
خداوند و این است که هرگز نمی‌تواند...

اندرین باره آنچه از کار او دانستیم و تجربه‌ی آموختیم در راه خدمت به ملت و انقلاب...
ملت و باوری هدف‌های انقلابی ملت نگاریم زیرا همیشه هم نسبت به انقلاب و هم...

مذهبی و تروریستی به هر عنوان و بهانه‌یی که باشد، در نهایت حاصلی جز ادامه حیات رژیم ارتجاعی نخواهد داشت»<sup>(۱)</sup>.

در هفتم آذر ۱۳۷۷ شورای ملی مقاومت، بیانیه ملی ایرانیان را تحت عنوان «دفاع از دموکراسی یا توجیه همکاری با رژیم؟» تصویب و منتشر کرد. قسمت‌هایی از آن را می‌خوانم:

«تکلیف کارگزاران و همدستان رژیم، که از مدتها پیش زره "البته خمینی" به تن کرده‌اند تا به جنگ جنبش مقاومت بروند، کاملاً روشن است. آنها به وظیفه‌یی که به عهده گرفته‌اند عمل می‌کنند. اما آن عده از فضلا و مدرسین حوزه دموکراسی، که از روی خودنمایی یا برای اظهار فضل حاضرند با آنها همصدا شوند تا نقش «ناصرحین» بسیجی را بازی کنند و به دیگران درس ادب و اخلاق یا عبرت‌آموزی از تاریخ بدهند، بهتر است اول مراقب جلو پای خودشان باشند تا در چاهی که رژیم برای «تبدیل معاند به منتقد» برایشان کنده است، نیفتند. در ضمن پرسیدنی است که چرا این مدعیان دفاع از آزادی و دموکراسی همه حساسیت خود را در مورد «خطر» مجاهدین و شورای ملی مقاومت بروز می‌دهند و در قبال ترفندهای تروریستی و جاسوسی رژیم در داخل و خارج کشور که به‌طور روزمره ادامه دارد، وظیفه خود را در امر به معروف و نهی از منکر مدام فراموش می‌کنند».

«سنت مبارزات آزادیخواهانه ایرانیان و نیز حداقل شرافت اخلاقی و احساس همبستگی با مردم سمت‌دیده میهن حکم می‌کند که عمال این رژیم و همدستانشان را به نحوی قاطع تحریم کرد و در انزوای کامل قرار داد. ما مرزبندی قاطع با رژیم ضدبشری ولایت‌فقیه را عمده‌ترین معیار برای ارزیابی ادعاهای افراد و گروهها و شناسایی دوست و دشمن تلقی می‌کنیم. بنابراین تأکید می‌کنیم که هرکس حق دارد مخالف شورای ملی مقاومت ایران یا سازمان مجاهدین خلق باشد و انتقاداتش را آزادانه ابراز کند. اما بهانه‌کردن این مخالفت برای مخدوش کردن مرزبندی با رژیم یا مشروعیت‌بخشیدن به یکی از جناحهای درونی آن را خیانت به مصالح ملت می‌دانیم».

«... از این رو افشای این شگردهای مودیان را - که در پوشش تمرین دموکراسی، راهگشای

تمرین خوشترقی برای رژیمند- وظیفه خود می‌دانیم»(۱).

اکنون بگویید ببینیم «تخطئه مقاومت عادلانه» و تاریخی رشیدترین فرزندان مردم ایران در اشرف، «به‌هر عنوان و بهانه‌یی که باشد»، به‌سود کیست و چه حاصلی دارد؟ و هرگونه تلاش برای زیرآب‌زدن و بستن و متلاشی‌کردن و انهدام اشرف که در صدر خواستها و اولویتهای فاشیسم دینی است، جز خیانت چه نام دارد؟ به‌خصوص در شرایطی که اشرف بسا فراتر از نمونه‌های مشابه در تاریخ معاصر در زیر مهیب‌ترین بمبارانها، در معرض انواع فشارها و صدمات و لطامات و توطئه‌ها، در برابر جنایت‌های جنگی و جنایت علیه بشریت در ۷۰ مرداد گذشته، در برابر گروگانگیری رذیلانه، و در برابر شدیدترین محاصره و تحریم پزشکی و سوخت و ارزاق از سوی دولت فعلی عراق، ۷۰ سال است که مقاومت کرده و به فاشیسم دینی تسلیم نشده است. اکنون علاوه بر موارد متعدد نقص عضو، دهها مورد از بیماران حاد و ویژه هستند که در اثر محاصره و تحریم پزشکی و ضدانسانی در وضعیت بسیار خطرناکی به‌سر می‌برند و دولت کنونی عراق جز با تسلیم و ندامت آنان به‌برداشتن تحریم پزشکی رضایت نمی‌دهد. اسامی و مشخصات شماری از این بیماران در اختیار ملل متحد است.

۳۴ سال پیش وقتی که اپورتونیستهای چپ‌نما تحت عنوان مارکسیسم و پرولتاریا مجاهدین را در یک مقطع متلاشی کردند و راه را برای اعمال هژمونی و حاکمیت مطلق‌العنان ارتجاع گشودند، در همان زمان، با استنادهای لازم و کافی به همه متون مبارزاتی و سیاسی و ایدئولوژیک، خیانت را نقض آگاهانه اصول و زیرپا گذاشتن تعهدهای اساسی، تعریف کردیم.

البته این تعریف در مورد کسانی صادق است که در مبارزه مردم ایران برای رهایی از دیکتاتوری و برای آزادی و حاکمیت مردم به جای رژیم ولایت‌فقیه، به اصل و تعهدی قائل باشند. والا اگر با رژیم درآمیخته‌اند که دیگر حرفی با آنها نیست...

## تعریف اصل و قانون

نزدیک به ۲۸ سال پیش درباره اصول حاکم بر مبارزه در برابر دیکتاتوری ولایت‌فقیه،

ناگزیر به تعریف اصول و کلمه «اصل» پرداختیم که من قسمتی از آن را خلاصه می‌کنم:

«اصل»، قانون بنیادی، مفهوم مرکزی یا ایده هدایت‌کننده در عملکرد هر مجموعه یا دستگاه و سیستم مشخص است. بنابراین وقتی در قلمرو هر یک از علوم صحبت از اصل یا اصول می‌شود، منظور، بیان قوانین بنیادی در قلمرو مربوطه می‌باشد. قوانینی که کل حرکات، روابط و کارکردهای تحت نفوذ خود را در هر زمینه مشخص (چه در علوم ریاضی یا علوم طبیعی یا علوم اجتماعی) در بر گرفته و روابط و حرکات مزبور، تحت الشعاع آن قوانین انجام می‌شود و اساساً بوسیله آن قوانین قابل توضیح است. بدیهی است که هر یک از قوانین اساسی، قوانین بسیار دیگری را نیز در برمی‌گیرد که از مشتقات آن قانون محوری (یا مرکزی) یا حاصل عملکردها و ترکیبات پیچیده‌تر همان قانون به‌شمار می‌روند. به‌عنوان مثال: اصل اقلیدس را بایستی قانون اساسی و پایه‌یی هندسه مسطحه اقلیدسی محسوب نمود که سنگ بنای سایر قواعد و قوانین هندسه اقلیدسی بشمار می‌رود<sup>(۲)</sup>.

مکانیک یا علم‌الحرکات نیوتونی نیز با تمامی قوانین و قواعد فرعی‌اش بر قانون اساسی  $f=mv$  مبتنی است.

یعنی که نیرو، حاصلضرب جرم اشیاء در شتاب حرکت آنهاست. هم‌چنین در اقتصاد کلاسیک، قانون (اساسی) «تعادل عرضه و تقاضا»، نقش بنیادین و مرکزی دارد به‌طوری که تمامی کارکردها و روابط اقتصاد کلاسیک سرمایه‌داری را در نهایت با آن توضیح می‌دهند؛ بنحوی که وقتی دوران حاکمیت این قانون به‌سر می‌رسد و دیگر توانایی پاسخگویی به رویدادهایی را که خارج از سیطره آن واقع است، ندارد؛ ظرفیت و محدوده اقتصاد کلاسیک نیز به انتها رسیده و بایستی به «اقتصاد» دیگری که بر مبنای تعادل استثمارگرانه «عرضه و تقاضا» استوار نشده، متوسل شد.

---

۲- اقلیدس - *Euclid* - (ریاضیدان یونانی قرن سوم قبل از میلاد) او واضع اصل پایه هندسه مسطحه (اصل اقلیدس) است که می‌گوید: «از یک نقطه در خارج یک خط فقط یک خط دیگر به موازات آن می‌توان رسم کرد». همه قوانین و اصول دیگر هندسه مسطحه از همین اصل ناشی شده‌اند.

حالا بیاید ببینیم تعریف «قانون» به لحاظ علمی چیست؟ قانون «رابطه» ضروری ناشی از ماهیت یک شیء را بیان می‌کند. مثلاً می‌گوییم آب در شرایط متعارف در ۱۰۰ درجه می‌جوشد و این یک قانون است. پس اگر چیزی را هرچه حرارت دادیم و دیدیم که نجوشید، آب نیست و چیز دیگری است. زیرا آن چه را که جوشاندیم پایبند به این رابطه ضروری نبوده است.

بر همین سیاق، قوانین مکانیک نیوتونی، بیان بسیار فشرده «روابط» حاکم در دایره حرکات مکانی است و ضرورت‌های موجود در این دایره را برملا می‌کند. ضرورت‌ها و قوانین و اصولی که کاملاً از اراده و خواست ما مستقلند و ما تنها با «شناختن» و پذیرش آنها، می‌توانیم بر آنها غلبه نموده و به نفع خود به کارشان بیندازیم.

در قلمرو علوم اجتماعی و دانش مبارزاتی، وضع البته بسیار پیچیده‌تر است. اما معنی آن، این نیست که قاعده و قانون و اصولی وجود ندارد. بسته به مرحله هر انقلاب، یعنی هدف یا هدف‌هایی که دارد، در این جا هم اصول و قوانینی حاکم هست. دوباره یادآوری می‌کنم که اصل، به‌طور ساده همان قانون بنیادی یا قانون مادر است. در علم حقوق هم، قانون اساسی، قانون مادر و بنیادی محسوب می‌شود و بقیه قوانین، مبتنی بر آن هستند و از آن ناشی می‌شوند.

پس در بحث ما که یک بحث سیاسی و مبارزاتی است، اصولی وجود دارد که: اولاً- از ماهیت همین مرحله می‌جوشد و رابطه ضروری و همبسته میان پیشرفت‌های مختلف در آن مرحله را عیان می‌کند.

ثانیاً- پایه و سنگ بنای بقیه قوانین و کارکردها و تاکتیک‌های همین مرحله محسوب می‌شود و در قبال آنها دارای نقش محوری و مرکزی است.

ثالثاً- مستقل از خواسته‌ها، تفکرات، بینش‌ها، عقاید اختصاصی و آرمان‌های تاریخی و فلسفی این یا آن فرد، و این یا آن گروه است. چنین اصولی خود را به کل مرحله (تا رسیدن به هدف آن مرحله) تحمیل می‌کند و از پذیرش آن گریزی نیست والا باعث شکست و ناکامی نظری و عملی منکران خود می‌شود.

نتیجه این که در یک مبارزه علمی و قانونمند و با حساب و کتاب، اصولی حاکم است که همه باید به آنها گردن بگذاریم تا آن تضاد اصلی که می‌خواهیم حل شود. تا آن هدفی

که می‌خواهیم حاصل شود. والا به‌جایی نخواهیم رسید.

### اصل وحدت و همبستگی نیروها علیه استبداد مذهبی

اگر کسی واقعاً می‌خواهد دیکتاتوری ولایت‌فقیه در کار نباشد و سرنگون شود. این امر هم لابد اصولی دارد که باید آن را کشف کند. اصولی که دلخواه من و شما نیست. از یک‌طرف باید مشی و روش ضروری و لازم و قانونمند برای این کار را دریابد که همان استراتژی و تاکتیک است. به شرط این‌که قانونمند و بر اساس خصایص و کارکردها و روابط ضروری ناشی از ماهیت نظام ولایت‌فقیه باشد که در این مورد بعداً بحث خواهیم کرد.

از طرف دیگر کسی که واقعاً می‌خواهد دیکتاتوری دینی در کار نباشد باید دید که خودش با سایر نیروها، چه رابطه‌ی برقرار می‌کند (اعم از مثبت یا منفی) و چه تنظیم‌هایی را کافی و وافی به مقصود می‌بیند. این‌جاست که به اصل وحدت و همبستگی نیروها علیه رژیم ولایت‌فقیه می‌رسیم. در حالیکه رژیم می‌خواهد این نیروها متفرق باشند، با یکدیگر سرشاخ شوند و یکدیگر را نفی کنند تا خودش اثبات شود، به‌عکس، اصل وحدت و همبستگی نیروها ایجاب می‌کند که نیروهای جبهه خلق با هم یکی شده و علیه رژیم یکدیگر را تقویت کنند تا این رژیم نفی شود.

حالا به من بگویید، چگونه می‌توان فرد یا گروهی را تصور کرد که می‌خواهد این رژیم نباشد، آزادی و دموکراسی می‌خواهد، اما در عین حال، با اشرف و مجاهدانش یا با شورای ملی مقاومت ایران خصومت و عناد می‌ورزد و آنها را به سود رژیم تخطئه و تضعیف می‌کند و به‌درجه‌ی از درجات، سرکوب و کشتار و محاصره آنها راه، خواه و ناخواه، موجه می‌نماید و به‌لحاظ سیاسی راه را برای رژیم هموار می‌کند. آن هم در شرایطی که می‌بیند از سراسر جهان چه از بابت انسانی و حقوقی و چه از بابت سیاسی به حمایت از اشرف و اشرفیان برخاسته‌اند.

این‌جا دیگر دست رو می‌شود و در فقدان این «رابطه» ضروری، معلوم می‌شود که طرف مربوطه سودای دیگری در سر دارد والا حتی اگر با سرتاپای مجاهدین و مقاومت ایران هم مخالف می‌بود و هزار و یک انتقاد هم می‌داشت، دست‌کم تا وقتی که آنها در حال



جنگ با استبداد مذهبی هستند، عدم خصومت و عدم تعرض پیشه می‌نمود و برای نابودی اشرف، گلو پاره و قلم فرسوده نمی‌کرد. آخر مگر نه این است که مجاهدین خلق هر ایرادی هم که داشته‌باشند، در برابر یکی از وحشیانه‌ترین سرکوبیهای تاریخ بشری، عظیم‌ترین و شکوهمندترین مقاومت سازمانیافته تمامی طول تاریخ ایران را عرضه کرده و در برابر استبداد دینی ایستاده‌اند. آخر مگر نه این است که شورای ملی مقاومت ایران، هر ایرادی هم که داشته باشد، نزدیک به ۲۹ سال است که تنها جایگزین و آلترناتیو جدی را در برابر رژیم ولایت‌فقیه عرضه و حفظ و نگاهبانی کرده است؟

## ارائه جایگزین،

### مرحله عالی تکامل وحدت و همبستگی نیروها

بحث ما فعلاً در مراحل اولیه بود. اما اگر به تکامل وحدت و همبستگی نیروها بیندیشیم، سرانجام شما باید به جای آن چه می‌خواهید نفی و سرنگون کنید، مابه‌ازای آن را اثبات و سرپا کنید. در دیالکتیک سیاسی و اجتماعی هم تز و آنتی تز یعنی اثبات و نفی لازم و ملزوم یکدیگر هستند. در انقلاب ضدسلطنتی مردم می‌دانستند که چه نمی‌خواهند اما به‌وضوح روشن نبود که چه می‌خواهند. در اثر سرکوبگری شاه و از دور خارج شدن نیروهای اصلاح‌طلب ملی یا فرمیست به‌دنبال «انقلاب سفید» و یکپایه‌شدن رژیم شاه از یک رژیم بورژوازملاک به یک رژیم یکدست سرمایه‌داری وابسته، در اثر سرکوب و سربریدن نیروهای انقلابی و به‌خصوص در اثر متلاشی‌شدن سازمان مجاهدین خلق ایران به‌خاطر کودتای اپورتونیستی (در سال ۱۳۵۴)، سرانجام خمینی خلاء را پر کرد که بحث جداگانه‌یی است. در یک کلام ارتجاع رهبری انقلاب را ربود و بعد حق حاکمیت مردم را به ولایت‌فقیه یعنی حاکمیت آخوندهای فوق‌ارتجاعی هم‌جنس خودش، تبدیل کرد. حالا ۳۱ سال گذشته و مردم باید این بار بدانند که چه می‌خواهند؟ منظورم فرد یا شخص نیست. منظورم جایگزین مشخص با برنامه مشخص است به‌شرط این‌که انشانویسی و لفاظی نباشد. ما شورای ملی مقاومت ایران را پیشنهاد کرده‌ایم و نزدیک به ۲۹ سال است که با همسنگران شورایی، با همه مشکلات و ورود و خروج‌هایش، با تلاشی فوق‌سنگین،

محکم به آن چسبیده‌ایم و حفاظت و نگهداری از آن را در سخت‌ترین سالیان، تماماً مرهون و مدیون مریم در جایگاه رئیس‌جمهور منتخب همین شورا برای دوران انتقال حاکمیت به مردم ایران هستیم. ضرورت جایگزین سیاسی، علاوه بر نفی و اثباتی که گفتم، در این است که شهیدان و رزمندگان و فعالان این مقاومت بدانند که برای چه چیز و کدام جایگزین و کدام برنامه و چه هدفهایی مبارزه و مجاهدت می‌کنند.

برمی‌گردم به خمینی در آستانه سرنگونی رژیم سلطنتی که در این جا می‌خواهم به تفاوت خمینی آن روز با موسوی امروز دقت کنید: خمینی حتی از موضع فرصت‌طلبانه، پس از این که بوی سقوط رژیم شاه را استشمام کرد، تفاوتش با موسوی امروز، این بود که صریح و روشن می‌گفت: شاه باید برود! حتی بختیار را هم نپذیرفت. یعنی یک‌تنه خودش را با نفوذ مذهبی و سابقه سیاسی که داشت، به‌عنوان آلترناتیو و جایگزین جانداخت. کاش موسوی هم امروز می‌گفت: ولی فقیه باید برود! خامنه‌ای باید برود! و اصل ولایت‌فقیه ملغی و منتفی است! اما افسوس که به‌خصوص آنچه بعد از قیام عاشورا دیدیم عکس این بود. تنزل و تنازل بود و نه پیشرفت و پیشروی. این بحث را هم می‌گذارم برای بعد.

پس حرف این است که بالاخره در اوج وحدت و همبستگی نیروها، خواه و ناخواه باید یک جایگزین سیاسی یا آلترناتیو عرضه کرد که در نقش «جبهه واحد» عمل کند. توجه کنید که این جایگزین و آلترناتیو، فقط برای مرحله بعد از سرنگونی رژیم ولایت‌فقیه لازم نیست. خیر، قبل از آن و ضروری‌تر از آن، برای سرنگونی و در همین مرحله سرنگونی استبداد مذهبی لازم است تا بتواند قیام و سرنگونی را به سرانجام برساند.

سعی می‌کنم منظورم را دقیقاً برای همین مرحله تغییر رژیم و تحقق سرنگونی، با یک مقایسه بین خمینی و موسوی ساده‌تر و روشن‌تر بگویم:

اگر یادتان باشد دو روز بعد از قیام عاشورا، در پیام ۸دی، قدم بعدی خامنه‌ای را با همه هموطنان در میان گذاشتم و گفتم:

«متهم کردن آقای موسوی به این که راه مجاهدین را می‌رود کذب محض و زمینه‌سازی برای ارباب و اسکات و یا دستگیری است» و «باند خامنه‌ای و شرکا به‌غایت تلاش می‌کنند کروی و موسوی و اطرافیان و نظایر آنها را متقاعد کنند که به شرط تأیید یا شراکت در سرکوب

مجاهدین و مقاومت ایران و موضعگیری علیه آنها، از تیغ آخته ولایت در امان خواهند بود. تلاش می‌کنند مانند لاریجانی رئیس مجلس ارتجاع آنها را قدم به قدم، به همسفری و هم‌سفرگی مجدد در همین راستا بکشانند».

استدلال من در آن پیام این بود که موسوی خودش به‌صراحت اذعان کرده است که هدفش از شرکت در انتخابات بازگرداندن «عقلانیت دینی به فضای مدیریت کشور» بوده است. به‌عبارت دیگر هدف سیاسی نداشته و هدف اداری، آن هم در چارچوب «عقلانیت دینی» داشته است. اگر درست فهمیده باشم منظور این است که مدیریت شلتاق و پلتاق و حرکات مضحک و بی‌دنده و ترمز احمدی‌نژاد مورد پسند او نبوده است.

اگر سخنرانی رئیس‌جمهور برگزیده مقاومت ایران را در ۳۰ خرداد امسال خوانده باشید، در فردای انتخابات رژیم گفت که در مناظره‌های انتخاباتی، همه شرکت‌کنندگان «به دقت مراقب خطوط قرمز رژیم بودند که مبدا ذره‌یی از آنها عدول کنند...» به همین دلیل در مناظره‌ها هم:

هیچ‌کس! حتی برای یکبار از حاکمیت مردم و تعارض ماهوی آن با ولایت‌فقیه صحبت نکرد و قانون اساسی و سلطنت مطلقه فقیه را زیر سؤال نبرد!  
هیچ‌کس، حتی برای یکبار از آزادی و این که مردم ایران، تشنه آزادی هستند حرفی نزد.

هیچ‌کس، حتی برای یکبار از این که در این رژیم و قانون اساسی آن، زنان حق رهبری و ریاست و قضاوت ندارند، و از نابرابری و تبعیض جنسی رنج می‌برند صحبت نکرد، از قتل‌عام زندانیان سیاسی و اعدام‌شدگان در این رژیم حرفی نزد.  
هیچ‌کس! حتی برای یکبار به قانون ضدانسانی قصاص و سنگسار و دست‌وپا‌بریدن و اعدام ۱۵۰ زندانی سیاسی در ۴ سال اخیر تحت عنوان محارب و مفسد اعتراض نکرد» و «این آغاز پایان رژیم ولایت‌فقیه است».

حالا سؤال این است که آیا به‌راستی این موسوی می‌تواند، سری برای تغییر و سرنگونی این رژیم یا حتی استحاله و اصلاح آن باشد که لازمه‌اش پس‌زدن خامنه‌ای است؟ کاش اینطور بود که در این صورت کار ما آسانتر و بارمان سبکتر می‌شد. اما واقعیتها، همیشه

سرسخت‌تر از خواسته‌های ساده‌گزینانه من و شماس‌ت. حالا قضاوت کنید که در چنین وضعیتی که مردم قیام کرده‌اند تا استبداد مذهبی را پایین بکشند، زدن زیرآب اشرف و مجاهدین و شورای ملی مقاومت تا کجا در خدمت ولایت‌فقیه است.

خمینی اقلاناً در مرحله سقوط شاه، هرکار که کردند حاضر نشد برچسب «مارکسیست-اسلامی» علیه مجاهدین را تایید کند و آن را در مصاحبه با لوموند در پاریس قویاً رد کرد. حواسش جمع بود که اگر پای چنین چیزی بیاید، بازنده خود اوست. خودش هم که بعدها به زبان اشهدش گفت که چند سال قبل از این که به پاریس برود، یعنی از نجف با مجاهدین عناد داشته و آنها را یهودی دوآتشه‌تر از مسلمان، می‌دانسته و با مبارزه مسلحانه آنها هم از اساس مخالف بوده است. در عین حال در آن زمان دم فروبست. خمینی حتی برخلاف دکتر سنجابی که علناً «تروریسم» را محکوم کرد تا مقبول آمریکاییها واقع شود، هرگز در آن روزگار مرتکب چنین اشتباهی نشد. به‌خاطر منافع خودش هم که شده، نه فقط تا سقوط شاه با ما تضاد کار نکرد بلکه به‌طرق مختلف درصدد جذب ما بود. با وجود این که یک جزوه درونی مجاهدین در زندان اوین در اثر اشتباه و تصادف در همان سال ۵۷ به‌دست آخوندها و شخص رفسنجانی افتاده بود که در آن خصوصیات ارتجاعی خمینی را ردیف کرده بودیم. آنها هم بدون شک با هرچه غلیظ‌تر کردن آن چه در این جزوه بود، آن را قبل و بعد از آزادیشان از زندان به خمینی رسانده بودند. اما خمینی حواسش جمع‌تر از این چیزها بود.

به‌عنوان مثال: در فاصله اول تا دهم بهمن ۱۳۵۷ یعنی از فردای روزی که ما از زندان آزاد شدیم تا دو روز قبل از ورود خمینی به تهران، تقریباً هر روز احمد خمینی با من از پاریس تماس تلفنی داشت و از قول خود خمینی هم برای مجاهدین دست تکان می‌داد. یکبار به‌صراحت در همان روزهای اول که هنوز اوضاع تعیین تکلیف نبود به من گفت اگر شما تابلو بزیند و مجاهدین را علنی کنید، یک میلیون جوان در تهران و شهرستانها می‌آیند و ثبت‌نام می‌کنند. یکبار هم تماس گرفت و گفت آقا تأکید کرده‌اند که می‌خواهند در موقع ورود به تهران حفاظتشان با مجاهدین باشد و شما برای این موضوع حتماً آقای بهشتی را ببینید، بقیه‌اش را در تلفن نمی‌توانم بگویم...

روز بعد من به دیدن بهشتی رفتم. آن قدر گرم گرفت که حد نداشت و گفت از پاریس به ما هم ابلاغ شده که مجاهدین باید حفاظت ایشان را به عهده بگیرند و ما را برای ترتیبات اجرایی این کار به «کمیته استقبال امام» احاله داد. سردار خیابانی از جانب مجاهدین به این کمیته رفت و مخاطب او هم هاشم صباغیان و جمعی از آخوندها بودند. وقتی موسی از آن ملاقات برگشت، دیدم که بسیار عصبانی است. در حالی که سالیان سال در زندان از نزدیک دیده بودم که تا کجا خویشتنداری می کند.

به طعنه گفتم: چه شده، نتوانستی خودت را کنترل کنی؟!

گفت: اصلا با اینها نمی شود کار کرد. انگار منطق و زبان آدمیزاد ندارند و هرچه برایشان از حفاظت و نکات آن و شرایط خودمان گفتم، زیربار نمی رفتند...

با توضیحات موسی برای من و سایر برادرانمان روشن شد که این کار عملی نیست و قبل از هر چیز حالا که خود خمینی هم چنین چیزی را خواسته، لابد عده دیگری از اساس مخالف هستند یا هم که خودش پشیمان شده است.

۲۹ سال بعد، در بهمن ۱۳۸۶ در خاطرات ناطق نوری، چنین خواندم:

«در نوفل لوشاتو برنامه ریزی کرده بودند که اداره مراسم به دست مجاهدین خلق باشد و آنها تربیون دار باشند و مادر رضایی و پدر ناصر صادق و حنیف نژاد نیز به امام خیرمقدم بگویند و صحبت کنند. وقتی از این برنامه خبردار شدیم در تلفنخانه مدرسه رفاه، آقای مطهری و کروی و انواری و معادخواه و بنده جمع شدیم. همه عصبانی بودیم که اگر فردا اینها بهشت زهرا بیایند و تربیون دست اینها بیفتد چه می شود؟ آقای کروی تلفن زد به احمدآقا در پاریس و با احمدآقا با عصبانیت صحبت کرد و نسبت به این کار اعتراض کرد و تلفن را با عصبانیت پرت کرد و قهر کرد. سپس آقای معادخواه گوشی تلفن را برداشت و با حاج احمدآقا صحبت کرد. ایشان هم عصبانی شد و گوشی را زمین زد. توی اینها تنها کسی که عصبانی نمی شد، بنده بودم. گوشی را برداشتم و یک خرده صحبت کردم که اگر اینها بخواهند با آن سوابق و اعلان مواضع داخل زندانشان، اداره امور را بگیرند، دیگر نمی شود جلو آنها را گرفت. در همین لحظه، آقای مطهری فرمود: «تلفن را به من بده» ایشان تلفن را گرفت و با عصبانیت (علامت عصبانیت مرحوم مطهری حرکت زیاد سر ایشان بود) به حاج احمدآقا گفت: «آقای حاج احمدآقا این که من می گویم ضبط کن و ببر به آقا بده». احمدآقا گویا به ایشان گفته بود ما داریم حرکت

می‌کنیم. امام هم راه افتاده و سوار ماشین شده است. مرحوم مطهری گفت: «من نمی‌دانم، این جمله‌یی را که من می‌گویم را به امام بگو». احمدآقا گفت: «چیست؟» گفت: «به امام بگو مطهری می‌گوید اگر فردا شما بیایید و تربیون بهشت زهرا دست مجاهدین خلق باشد، من دیگر با شما کاری نخواهم داشت». تا این جملات را شهید مطهری گفت، حاج احمدآقا جا خورد و ایشان خطاب به مرحوم مطهری گفت: «آقا هرکاری شما کردید قبول است. فردا تربیون را خود شما اداره کنید». بعد از این ماجرا تمام بساط مجاهدین خلق را به هم ریختیم و تربیون را از دست آنان گرفتیم و آقای بادمچیان و معادینخواه جزو گردانندگان تربیون شدند و آقای مرتضایی فر هم قرار شد شعار بدهد. من جزو برنامه آن‌جا نبودم و بعداً در آن‌جا قرار گرفتم» (خبرگزاری فارس ۱۴ بهمن ۸۶).

واضح است که خمینی به مقتضای زمان و مصلحت خودش، در پاریس که بود، می‌خواست هرطور شده مجاهدین را حتی به‌عنوان وزنه تعادل در برابر سایر آخوندها به سود خودش داشته باشد.

اخیراً هم در جایی خواندم که یکی دیگر از نزدیکان خمینی گفته است که در آن روزگار: آقا، در پاریس مصلحت را در این دیدند، اولاً - به‌جای حکومت اسلامی که سابق بر این می‌گفتند، بگویند ما جمهوری اسلامی می‌خواهیم. ثانیاً - کاری نکنند که مقبول جوانهای دانشگاهی باشد و جذب شوند (نقل به مضمون).



## فصل پنجم

همسویی  
اصلاح طلبان واقعی  
با مقاومت





در بیانیه شورا در فروردین سال ۱۳۷۸ در مورد معیار تشخیص استحاله‌طلبان قلابی از اصلاح‌طلبان واقعی دیدیم که «بنا بر همه تجارب جهانی، رفرم و اصلاح واقعی در هماهنگی با اپوزیسیون انقلابی و با تکیه به این نیرو صورت می‌گیرد. رفرمیست واقعی، در مبارزه علیه استبداد مذهبی، با شورای ملی مقاومت همسوست. وگرنه ادعای اصلاح‌طلبی، گشایش یا طلب «جامعه مدنی» حرفی پوچ و ادعایی میان‌تهی خواهد بود»<sup>(۱)</sup>.

حالا می‌خواهم به موازات بحث اشرف و مجاهدین و تنظیم رژیم و ضد رژیم با آنها، یک نمونه از نحوه برخورد مهندس بازرگان با مجاهدین را بگویم. اما مقایسه بین بازرگان و موسوی را به عهده خودتان می‌گذارم:

با وجود این‌که در سال ۵۷ و ۵۸، ما همه اختلاف‌فهییمان را با بازرگان علناً می‌گفتیم و می‌نوشتیم، با وجود این‌که او بعد از عزل از نخست‌وزیری، بسیار تحت فشار خمینی بود، در عین حال در دور دوم انتخابات مجلس به صراحت از من حمایت کرد و برای خودش در دسر زیادی هم خرید.

قبل از این‌که موضوع را شرح بدهم، باید این نکته را خاطر نشان کنم که وقتی بازرگان روی کار آمد، در همان اسفند ۵۷ من به‌طور علنی، انتقادهای صریح و جدی را علیه سیاستهای دولت او عنوان کردم که روز بعد تیتراژ اول مطبوعات آن زمان هم شد. چندی

---

۱- نشریه مجاهد شماره ۴۳۶ به تاریخ ۳۱ فروردین ۱۳۷۸ قطعنامه شورای ملی مقاومت ایران

کمیسان  
تک شماره - ۱۵ ریال  
پخشیه ۶ اسفند ۱۳۵۷ - ۲۷-۱۳۹۹ ربيع الاول - شماره ۱۰۶۴۶

بازرگان: از اعدام ژنرالها از طریق روزنامه‌ها مطلع شدم

فدائیان و حزب توده فراموش شده‌های انقلاب نخواهند بود و مثل دیگران جای خود را خواهند داشت

شرایط کشورهای همجوار، کم و بیش شبیه قبل از انقلاب ایران است

صفحه ۳۵ - ستون هفتم

انقلابیون پیشنهاد  
بهر هیرشان نزدیک نیستند

# هشدار مجاهدین خلق درباره نقایص انقلاب

جنابان نظر اندکتر شایگان درباره شکل حکومت و روش سیاسی آینده ایران

ایران نمیتواند به قرن اول اسلام باز گردد

اطلاعات  
پخشیه ۶ اسفند ماه ۱۳۵۷ - شماره ۱۵۹۲۳ تک شماره ۱۵ ریال

مختاری  
کرمه تخت : استقلال برای ایران و خودمختاری برای کردستان

پو رئیس جمهوری تقوی کشور است و مسئولیت امور با نخست‌وزیر باید باشد (سیستم آلمان - فدرال)

پو یا شوروی و آمریکا متاسفانه مسأله باید داشت بودن آنکه لغت تأثیر هر دو کدام فرنگی

پو لغت سرمایه‌داری است که مخصوصاً باید برای رفع احتیاجان ملل بکار گرفته شود

پو در صفحه ۱ با احتیاج زیاد

# هشدار مجاهدین خلق بدولت مهندس بازرگان

نماینده هیئت اعضای دولت : بعضی خواسته‌ها را جواب نمیدهیم ولی بقیه بپهله

بعد که با او در دفتر نخست‌وزیری دیدار داشتیم، گله‌گزاری کرد که چرا این قدر تند به دولت من حمله کردید؟ برایش شرح دادم ما که مواضع خودمان را گفتیم، اما اگر شما عنایت می‌کردید از قضا به بهترین صورت می‌توانستید، از حمله و انتقادی که از موضع چپ به دولتتان کردم، در برابر «علما» بهره‌برداری کنید. بعد هم مثال مصدق و هندرسون و هریمن را زدم که وقتی از آمریکا آمدند و او را برای گرفتن امتیاز نفت تحت فشار گذاشتند، موضع‌گیریهای جناح چپ جبهه ملی و از جمله سرمقاله‌های دکتر فاطمی در باختر امروز را جلو آنها گذاشت، تا زیاده‌خواهی آنها را مهار کند... وقتی این مثال را برای بازرگان زدم، به فکر فرورفت و بعد از چند لحظه گفت، درست می‌گویید ولی کاش قبلش این را به من گفته بودید... حالا برمی‌گردم به دور اول و دوم نخستین انتخابات مجلس شورای ملی در زمان خمینی و مواضع بازرگان:

در دور اول انتخابات مجلس شورای ملی، بازرگان و نهضت آزادی گروه انتخاباتی خودشان را داشتند و تعدادی از آنها هم در همان دور اول وارد مجلس شدند. خمینی در حد مجلس (و نه دولت) می‌خواست آنها را داشته باشد. حدس می‌زنم که بازرگان در دور اول یقین داشت که ما هم وارد مجلس خواهیم شد و در آن جا می‌تواند همان جبهه مورد نظرش را (که قبلاً گفتیم) با شراکت ما تشکیل بدهد. سرمقاله‌های آن روزگار حزب خمینی (جمهوری اسلامی) را اگر ببینید با وحشت و نگرانی بسیار این ارزیابی را ارائه می‌دادند که بین ۸۰ تا ۱۲۰ کرسی مجلس را ممکن است مجاهدین ببرند. نمی‌دانستند که خمینی شخصاً نخواهد گذاشت، حتی پای یک مجاهد هم به مجلس برسد! اما بازرگان وقتی که دید در دور اول، مجاهدین عمدتاً حذف شدند و چند ده نفر هم مثل خود من به دور دوم رفتند، باید شوکه شده باشد. چون خوب می‌فهمید که حضور مجاهدین در مجلس شورای ملی دست کم وزنه تعادلی برای افسارزدن به نفرات خمینی خواهد بود. از طرف دیگر حمایت‌های اجتماعی و سیاسی از مجاهدین برای این که لااقل چند نفر از آنها به مجلس راه پیدا کنند خیلی بالا گرفته بود.

در روز ۱۶ اردیبهشت ۵۹ چند روز مانده به دور دوم انتخابات، در حالی که خمینی در این

فاصله دانشگاهها را تحت عنوان «انقلاب فرهنگی» سرکوب کرده و بسته بود، بازرگان با اعلام حمایت علنی از من همه را غافلگیر کرد:

«بسمه تعالی

خواهران و برادران همشهری تهران و حومه. در این موقع که ملت شرافتمند و قهرمان عزیز برای دور دوم انتخابات به پای صندوقها می‌روند، برای تامین وحدت و حقوق گروههای اقلیت امیدواریم آقای «مسعود رجوی» که معرف جناح پرشوری از جوانان با ایمان می‌باشد نیز به مجلس راه یافته، موفق به همکاری صادقانه با گروههای با حسن نیت و در خدمت به خدا و خلق بشود.

۱۳۵۹/۲/۱۶ - مهدی بازرگان»

به این ترتیب، در صحنه سیاسی چیزی ورق خورد و با حمایت بازرگان از کاندیدای مجاهدین، خمینی و حزیش در قبال مجاهدین در انزوای کامل قرار گرفتند چون اغلب جریانات و گروههای سیاسی، به‌طور یکدست از ما حمایت کرده بودند و بازرگان آخرین و مهمترین وزنه‌یی بود که در این رابطه وارد شد و آرایش سیاسی ما را در برابر خمینی کامل کرد.

اما اشتباه دردناک بازرگان که به‌قول خودش از سنخ تن‌دادن به «حیات خفیف و خائانه» بود در سال ۱۳۶۴ با کاندیداتوری در انتخابات ریاست جمهوری صورت گرفت. از پیش روشن بود که خمینی دوباره خامنه‌ای را به همین منصب خواهد گماشت و اصولاً روزگار این قبیل مانورها سپری شده است. خمینی از اوایل خرداد تا روز ۷ مرداد ۱۳۶۴، به مدت دو ماه بازرگان را در جریان انتخابات ریاست جمهوری رژیمش بازی داد. به این وسیله هم بازرگان را در برابر مقاومت قرار داد تا به آن برجسب «تخریب و ترور» بزند، هم تنور انتخابات را گرم کند، هم دهان استحاله‌طلبان داخلی و بین‌المللی را علیه ما آب بیندازد و هم صفوف دیگر نیروهای اپوزیسیون را متزلزل کند. شورای ملی مقاومت سفت و سخت ایستاد و در بیانیه ۱۱ تیر ۱۳۶۴ خود اعلام کرد:

«نخستین نتیجه عینی، عملی و قابل لمس نامزدشدن بازرگان صرفنظر از بزک‌کردن این نامزدی به انحاء مختلف، تائید مشروعیت نظام ضد‌مردمی و ضدملی خمینی در تمامیت آن است که خیانت به عالیترین مصالح مردم ایران و آرمانهای آزادیخواهانه طلبانه آنها محسوب

می‌شود».

هم‌چنان که شورا در بیانیه خود خاطر نشان کرده بود، بازرگان برای این که کاندیداتوری او رد نشود و مقبول خمینی واقع شود، با برچسب «تخریب و ترور»، از کیسه مقاومت ایران و رنج و خون بیکران مردم ایران، به خمینی پرداخت کرد. اما در روز ۷ مرداد ۱۳۶۴ ناگهان شورای نگهبان ارتجاع به دستور خمینی بازرگان را حذف کرد. یعنی نخست‌وزیر دولت «امام زمان» را هم که خود خمینی به آن عنوان داده بود، دارای شرایط لازم، محسوب نکرد. ساعتی بعد من ضمن یک اطلاعیه از آقای بازرگان خواستم که: «امیدوارم که باندازه کافی درس گرفته باشند و به مردم بپیوندند و به جای پشت کردن به مقاومت، به خمینی پشت کنند. به جلادان و شکنجه‌گران او پشت کنند».

### آخرین فرصت

یک ماه ونیم بعد، بازرگان به خارج کشور آمد. من فرصت را مغتنم شمردم. به دلایل متعدد بسیار دوست داشتم و علاقمند بودم که دیگر به نزد خمینی بازنگردد و در کنار ما باشد. علاوه بر دلایل سیاسی، آخر او از «نیاکان» سیاسی و ایدئولوژیک خودمان در دهه ۴۰ بود و مجاهدین از سال ۴۲ به بعد از او جدا شدند. جداً دوست داشتم که «راه طی‌ناشده» عمر خود را دور از خمینی و رژیمش، جدای از خمینی و رژیمش و بدنامیهای آن بگذرانند. جداً خواهان عاقبت‌به‌خیر شدن و موضع‌گیریها و طنز جانانه او علیه خمینی و رژیمش بودم. تقریباً تمام کتابهای او را خوانده بودم. وقتی در زندان شاه بود جزوه‌یی نوشت با عنوان «اسلام مکتب مولد و مبارز» که اوج سیاسی او بود. در تاریخ معاصر ایران نخستین پرچمدار و روشنفکری است که رابطه علم و اسلام را دوباره کشف نمود، و به همین دلیل نیز مدتها ملعون و منفور بسیاری از حوزه‌نشینان واقع شد. هرچند که هیچ‌گاه از علوم طبیعی فراتر نرفت و به علوم اجتماعی که رسالت اخص مجاهدین بود، راه نبرد. اما در هر حال هم‌چنان که قبلاً هم نوشته و گفته‌ام، افتخار پیشگامی او از نظر ما چیز کمی نبود و از این لحاظ به او مدیون بودیم. در سالهای ۴۶ تا ۵۰ در سازمان مجاهدین کتاب «راه طی‌شده» او را - که در سال ۱۳۲۷ نوشته بود - به استثنای قسمت اجتماعی‌اش می‌خواندیم و سه دور سؤال و جواب

داشت. من پاراگراف دوم صفحه ۹۶ «راه طی شده» را دهها و دهها بار ضمن بحثهای ایدئولوژیک خوانده بودم و تقریباً حفظ بودم. زیر نظر حنیف بنیانگذار آن سه دور سؤال و جواب را که آن زمان هم مرحله یک و دو و سه می‌گفتیم، خودم نوشته بودم و وقتی که حنیف شهید به بازرگان - پس از آزادی بازرگان از زندان - نشان داده بود، خودش هم تعجب کرده بود که چه کارهایی بر روی کتابش صورت گرفته است. بعد که ما از زندان آزاد شدیم، و او در خانه رضاییهای شهید به دیدنمان آمد، با یکدیگر به اتاق خصوصی رفتیم. من بعدها فهمیدم که او برای تشکیل دولتش در حال تست من بوده است. پرسید حالا که دیگر رژیم شاه نیست و مخفی‌کاری ندارید، به من بگویید که سؤال و جوابهای راه طی شده را در سازمان چه کسی نوشته بود؟ گفتم: من که الان در خدمتتان هستم... بعد هم وقتی که به مجموعه آثار و کتابهایش و مفاد آنها اشاره کردم تعجب کرد. با این همه پس از عزل از نخست‌وزیری که آخرین بار در مرداد ۵۹ به دیدنمان آمد و می‌خواستیم شکایتهایمان از خمینی را با او در میان بگذاریم و درد دل کنیم، ماه رمضان و نزدیک غروب بود. پرسید، روزه‌اید؟ گفتم، بله. گفت تا افطار می‌نشینم. یک خرما بخورید، افطار شما را ببینم بعد بروم... گفتم آقای مهندس علتش چیست؟ گفت می‌خواهم پیش امام و علما شهادت بدهم که خودم دیدم که روزه است و افطار کرد! به شوخی گفتم آقای مهندس اگر این طوری چیزی حل می‌شود، ما هر روز در خدمتیم و روزه می‌گیریم و شما موقع افطار ما را هر کجا خواستید ببرید تا معاینه و چک کنند بعد افطار می‌کنیم، تا ببینیم مشکل حل می‌شود؟ و آیا مشکل در نماز و روزه و خدا و نبوت است؟! و

وقتی در شهریور ۱۳۶۴ مهندس بازرگان به آلمان آمد من معطل نکردم. چون هیچ دسترسی به او نداشتیم، شخصاً خواهر مجاهدمان شهرزاد صدر را که با مهندس بازرگان آشنایی دیرینه خانوادگی داشتند توجیه کردم و نامه را به دست او سپردم تا به آلمان برود و هرطور شده مهندس را پیدا کند و آن را همراه با یک نسخه از لیست شهیدان، از جانب من به او تقدیم کند. این کار انجام شد، اما دریغ و افسوس که ۳ روز بعد از دریافت نامه از آلمان به تهران بازگشت. نامه را عیناً از روی نشریه مجاهد به تاریخ ۱۸ مهر ۱۳۶۴ می‌خوانم:

«بسم الرحمن الرحيم

۲۵/شهریور/۶۴

آقای مهندس بازرگان،

فهرست شهدا را ملاحظه کردید؟ آیا شراکت در چنین رژیم ضدبشری و خون‌آشامی کافی نیست؟ فکر می‌کنم به خوبی می‌دانید که خمینی دجال از قبل شراکت امثال شما و این‌که هنوز هم حاضر به بریدن از رژیم او نیستید، تا کجا در ادامه کشتار و جنایت دست بازتر پیدا می‌کند. آیا آن همه سخن‌گفتن از "اسلام" و داعیه "آزادی" همین است؟ راستی چرا خمینی که این همه شکنجه و اعدام می‌کند در مقابل شما - حتی برای همین سفرتان به خارجه - منعطف است؟ برای آخرین بار از موضع نصیحت و خیرخواهی به شما می‌گویم و از شما می‌خواهم که بیایید و در این سن و سال به حکم "اختیار" وجه مثبت و مردمی و تکاملی "ذره بی‌انتها"ی وجود خود را نیز به اثبات رسانده و بخش "طی ناشده‌ی راه" عمر را با نام نیک و دوری کامل‌العیار از ننگ رژیم خمینی به سر برید...

مشخصاً پیشنهاد می‌کنم دیگر به نزد خمینی و تحت سلطه ننگین او برنگردید. سیاست تبعید و مهاجرت پیش بگیرید. همه وسایل را هم بدون کمترین چشمداشت سیاسی برایتان شخصاً تضمین می‌کنم. به یاد داشته باشید که اگر تا دیروز می‌توانستید عذر و بهانه‌ی نزد خلق و خالق داشته باشید که تحت شرایط خفقان و به واسطه کهولت سن درمانده و معذور بوده‌اید، حال که به خارجه آمده‌اید دیگر هیچ عذر و بهانه‌ی از شما پذیرفته نخواهد بود. به خصوص که من از سوی مجاهدین و به‌ویژه از سوی خانواده شهدا اعلام می‌کنم که اگر نزد خمینی و تحت حاکمیت او برنگردید و باز هم با حضور در درون رژیم او - که صدمه‌بار تبهکارتر از رژیم شاه است - دست او را بر جان و مال و نوامیس ما و سایر خلق‌الله بازتر نسازید؛ حفظ حرمت و تأمین معیشت جنابعالی و هر تعداد از همراهانتان علی‌الدوام برعهده ما خواهد بود.

آقای مهندس بازرگان

یادتان هست که بیست سال پیش مجاهدین از شما جدا شدند. ما بدخواه کسی نیستیم و به حکم خدا و قرآن به وظیفه تاریخی خود که قیام به عدل و قسط و احراز آزادی و حاکمیت ملی است قیام کرده‌ایم. یک نکته آخرین را هم می‌گویم و درمی‌گذرم و دیدار را به قیامت احالت می‌دهم. نکته که حقاً همانا "شرط بلاغ" است، این است:

فرصت بیرون آمدن جغرافیایی از زیر علم خمینی هر روز فراهم نمی‌شود؛ هیئات که یک روز افسوس



نخورید که چرا امروز فرصت گریز از ظلمات خمینی را از دست دادید.

والسلام علی من اتبع الهدی

با ایقان به سرنگونی تام و تمام رژیم ضدبشری خمینی و تمامی دارودسته‌های ضد مردمی رژیمش و با ایمان به پیروزی مردم و مقاومت ایران و استقرار صلح و آزادی و حاکمیت مردمی و استقلال ملی

مسعود رجوی

۲۵/شهریور/۱۳۶۴»

### سرنوشت

سالها بعد وقتی که بازرگان از «حیات خفیف و خائنه» در ایران تحت سلطه رژیم خمینی نوشت، بسیار حسرت خوردم و خمینی را هزار بار لعنت کردم که مانند شیطان مجسم، چگونه کسی مانند بازرگان را هم به بازی گرفت و به این نقطه رساند. آخرین کتاب بازرگان که همزمان با درگذشت او در دیماه ۱۳۷۳ منتشر شده، اما بعد از آن اجازه انتشار نیافت، برگرفته از سخنرانی او در عید مبعث سال ۱۳۷۱ است. حکومت آخوندی و عملکرد رژیم ولایت‌فقیه آن‌چنان او را منزجر و در عین حال در هم فشرده و درب و داغان کرده است که پس از سالیان دراز صحبت از رسالت انبیا که طبق نص صریح قرآن برای «اقامه قسط» و سرنگونی ستمگران و بازکردن زنجیرها بوده، حرفهای قبلی خود را هم نفی کرده است. مثلاً می‌گوید:

«موسی مانند ابراهیم کاری به امپراتوری و قصد سرنگونی فرعون را نداشته.»

«حضرت عیسی کاری به مسائل دنیایی و امپراتوری قیصر و کسری نداشته، صرفاً به امور اخلاقی و معنوی یا نوعدوستی می‌پرداخت.»

«سیدالشهدا حسین بن علی امامی است که قیام و نهضت و شهادت او را غالباً ... به منظور سرنگون کردن یزید و تأسیس حکومت حق و هدایت و عدالت اسلامی ... می‌دانند. در حالی که اولین حرف و حرکت امام حسین ... امتناع از بیعت با ولیعهدی یزید بود.»

«پیغمبران ... عمل و رسالتشان در دو چیز خلاصه می‌شود: انقلاب عظیم فراگیر علیه خودمحوری انسانها، برای سوق دادن آنها به سوی آفریدگار جهانها و ... اعلام دنیای آینده جاودان بی‌نهایت بزرگتر از دنیای فعلی.»

باز هم باید گفت: ای دو صد لعنت بر خمینی و خامنه‌ای باد.  
باید گفت: تبت یدای خمینی... و مرگ بر اصل ولایت‌فقیه



بسم الله الرحمن الرحيم

۲۵ فروردین ۵۴

آقایهندس بازرگان

فدیت شهید اسلام را حفظ کرده؟ آیا شراکت در چنین رژیم ضد مشربی و خون-  
آشامی کافی نیست؟ مگر کی کم خوبی میدانید که خمینی و صاب از قبل شراکت اشغال  
شما و اینکه هنوز هم حاضر به بریدن از رژیم ازیستید تا کی در ادامه کتار و چنابیت  
دست بازتر بیدای کند. آیا آنکه سخن گفتن از اسلام و داعیه و آزادی « همین  
است؟ راستی و اینجین که اینده شکسته و اعدام کند در مقابل شما حتی برای همین سوزناک و غمناک  
برای آخرین بار که در وضع نصیحت و خیر خواهی بشناسیم و از شما بخواهم که بیایید  
و در این سن و سال، حکیم و احتیاط « در جهت و مروری و کمالی « ذره ای به انتهای «  
و چه در خود را با بیانات رسانده و بخش طل ناشده. راه عمر را با نام نیک و دور کامل العیار

از سنگ رژیم خمینی مبر برید ...  
شخصاً پیشنهاد می کنم و گیر به نزد خمینی و کت سلطه تنگین از بر مگردید. بسیار عقیده و همجو  
در پیش بگیرد. چه و صاب را هم بدون کترین چشم دولت سیاسی برایشان شخصاً نصیحت می کنم.  
بیاد داشته باشید که اگر تا دیر در میسر آستید غم و در بهانه ای نزد خلق و ضائق داشته باشید که

دو اسطوخودوس

تحت شرایط خفقان در مانده و مستورد بوده ایر، حال که بخارجه آمده این دیگر  
هیچ عذر و بهانه از شما پذیرفته نخواهد بود. بخصوص کمن از سوی مجاهدین و مجری  
از سوی خانواده شهید اعلام می کنم که اگر نزد خنثی در تحت حاکمیت او برگردید و  
باز هم با حضور در درون رژیم او که صد بار تهاجر از رژیم شاه است  
دست او را بر جان و مال و نو آیین ما و سایر خلق الله باز ترسازید با حفظ حرمت  
و تأمین مسیحت ضعیفان و هر تعداد از همرا هانمان علی الامام بر عهدۀ ما خواهد بود.

آقایهندس بازرگان

یادمان هست که بیست سال پیش مجاهدین از شما جدا شدند. ما به خواه کسی  
نیستیم و بجم خدا و قرآن بر طبق تاریخ خود که قیام بر عدل و احرار آزادی و حاکمیت  
مکمل است قیام کرده ایم. یک نکته آخری را هم بگویم و دردی که هم در دیار این  
قیامت اعمال میدهم. نکته که حقاها تا به شرط بلایح " است کافیت :  
فرصت بیرون آمدن جنبرانی از زیر علم خنثی هر روز فراهم نمی شود  
هیچ وقت که یک روز اندوس خودی که چرا امروز فرصت گزیر از ظلمت خنثی را از دست  
داده. والسلام علی من اتبع الهدی

با اقیان بزرگونی تمام وقایع رژیم ضد فتنی خنثی  
و تمامی دلورده های ضد روسی در پیش  
دبایمان به پیروزی تمام مقاومت ایران را استوار  
صلح و آزادی و حاکمیت ملی را استلال می

مسعود رجوی

۲۵ شهریور ۱۳۵۴



## فصل ششم

قیام و انقلاب



«قیام» را خروج جمعی توده مردم برای انهدام دستگاه‌های حاکمیت در شرایطی که دیگر حاضر به تحمل ظلم و ستم نیستند، تعریف می‌کنند. خصوصیت ویژه قیام حالت شورش و عصیان است. در این حالت توده‌ها حداکثر تفوق روحی را با حداکثر تهور و آمادگی در هم می‌آمیزند. برای دادن همه‌گونه قربانی، بدون هراس از مرگ آماده‌اند و تا از بین بردن شبکه پلیسی و نظامی دشمن از پا نمی‌نشینند. طبق تجربه‌های تاریخی، قیام‌های توده‌یی در قله و نوک پیکان خود با شعار «مرگ یا پیروزی» به حسابرسی بلاواسطه از جنایتکاران و عناصر خائن روی می‌آورند. اگر شرایط عینی برای انقلاب مهیا باشد، قیام می‌تواند بسته به هدفها و ماهیت دستگاه و عنصر رهبری‌کننده‌اش به انقلاب اجتماعی بالغ شود. هم‌چنان‌که می‌تواند، در یک مسیر خودبه‌خودی شیب نزولی طی کند یا حتی مهار و سرکوب و خاموش شود. هر قیامی الزاماً استمرار ندارد و الزاماً به انقلاب منجر نمی‌شود، اما هر انقلاب واقعی، قیام یا سلسله‌یی از قیامها را در خود دارد.

– «انقلاب»<sup>(۱)</sup> به‌طور خیلی خلاصه «دگرگونی جهش‌وار و تکاملی جامعه از طریق سقوط طبقه حاکم و انهدام نهادها و روابط مربوط به آن توسط توده‌های مردم»

---

۱- انقلاب = برگشتن از حالی به‌حالی دگرگون‌شدن / زیرروشدن / شورش عده‌یی برای واژگون کردن حکومت موجود و ایجاد حکومتی نو (فرهنگ معین) / «جمعیت بزرگی از مردم کنترل و مهار حکومت را اغلب با اقدامهای خشن نفی می‌کنند و حکومت خودشان را بنا می‌نهند» (فرهنگ کمبریج).



تعریف می‌شود. حکومت‌کننده دیگر نمی‌تواند مثل سابق حکومت کند، طلسم حاکمیت درهم‌شکسته و با انحلال و ریزش و گسستگی شتابان مواجه است. از طرف دیگر تنگدستی و نارضایتی و بدبختیهای جامعه به آنجا رسیده است که دیگر تحمل‌پذیر نیست و حکومت‌شوندگان برای تغییرات بنیادین به میدان می‌آیند. این جاست که حداکثر پیوستگی در صفوف مردم ایجاد می‌شود و پیشروترین قشرها و طبقات مردم در صف مقدم قرار می‌گیرند.

وقتی چنین شرایطی آماده باشد ما با یک وضعیت عینی انقلابی روبه‌رو هستیم که خصوصیت ویژه آن، بحرانهای فراگیر و پایان‌ناپذیر در هیأت حاکمه است. اما از این پس، دیگر همه‌چیز بسته به عامل ذهنی، یعنی عنصر هدایت‌کننده و دستگاه و تشکیلات رهبری‌کننده است که سیل خروشان را چگونه و به کجا می‌برد؟ این‌جا دیگر سؤال این است که راننده کیست و به کجا می‌برد؟ سمت‌گیری او به کدام جانب است؟ بلادرنگ باید توجه بدهم که منظور از عنصر جهت‌یاب و هدایت‌کننده و دستگاه و تشکیلات رهبری‌کننده، اسم و نام نیست، بلکه راه و رسم است. صورت ظاهر نیست، بلکه خط مشی عملی و واقعی است.

به‌عنوان مثال: ما با عبا و عمامه و شخص خمینی، دعوا نداشتیم. دعوای ما با خط ارتجاعی حاکمیت آخوند زیر عنوان «ولایت فقیه»، به جای حاکمیت مردم است. با کت و کلاه و کراوات شاه و فرد او هم دعوا نداشتیم، دعوای ما با خط دیکتاتوری و وابستگی بود.

حالا هم که به بحث قیام اشتغال داریم، با هیچ‌کس در داخل یا خارج رژیم ولایت‌فقیه، دعوایمان فردی و شخصی و شکلی و ظاهری نیست. صورت مسأله این است که کدام عنصر و خط مشی هدایت‌کننده می‌تواند، شر رژیم ولایت‌فقیه را از سر مردم ایران کم کند.

هم‌چنان که در بحثهای قبلی گفتیم، سرنگونی دیکتاتوری ولایت‌فقیه، اصول خود را دارد. از یک‌طرف باید مشی و روش لازم برای این کار را دریافت که همان استراتژی و تاکتیکی است که باید متناسب و مبتنی بر قانونمندیهای این رژیم باشد و خصایص ویژه رژیم ولایت‌فقیه و «رابطه»های ضروری ناشی از ماهیت آن را در نظر بگیرد. از طرف

دیگر مشروط به وحدت و همبستگی نیروها و ارائه آلترناتیو دموکراتیک است. اما قبل از این که استراتژی سرنگونی را موضوع بحث و سؤال و جواب قرار بدهیم من می‌خواهم روشن کنم و با صراحت بگویم که اگر موسوی و امثال او بتوانند قیام را به‌جانب سرنگونی این رژیم یا اصلاح آن هدایت کنند، که لازمه‌اش با همان شاخصهایی که در مورد اصلاح‌طلبان واقعی گفتیم نفی ولایت‌فقیه است، البته که باید هژمونی و رهبری سیاسی آنها را با حفظ مواضع و نقطه‌نظرهای خودمان بپذیریم. این وظیفه ماست و از آن به هیچ وجه رویگردان نیستیم و خجالت هم نمی‌کشیم و با صدای بلند هم می‌گوییم.

آن چه خجالت دارد این است که آنها اهل این کار نباشند و ما با دنباله‌روی از «موسویان» و هرکس که به ولایت‌فقیه پایبند است، خاک در چشم قیام و قیام‌آفرینان بیاشیم و قیام، سرد و بی‌روح و خاموش شود.

در زمان شاه هم، خجالت از آن اپورتونیست‌هایی بود که در یک مقطع، مجاهدین را با چپ‌نمایی‌های میان‌تهی به‌سود خمینی متلاشی کردند والا تا سال ۵۴، همین رفسنجانی، می‌گفت: خمینی بدون مجاهدین آب هم نمی‌تواند بخورد!

## خمینی و مجاهدین

### هر کدام با انقلاب ضدسلطنتی چه کردند؟

گفتم دعوا با خمینی، بر سر حاکمیت آخوند ارتجاعی به‌جای حاکمیت مردم بود. در همین راستا خمینی، با مهیب‌ترین نیروی ارتجاعی تاریخ ایران، سر برداشته از دورانهای کهن، بر آن بود تا انقلاب ایران را بمیراند و بسوزاند و خاکستر کند. او نیروهای آزادشده در این انقلاب ضدسلطنتی را یا سر برید و سرکوب کرد یا به تنور جنگ ریخت. او به‌خاطر ماهیت ارتجاعی قادر نبود این نیروها را به‌جانب آزادی و توسعه و پیشرفت اقتصادی و اجتماعی هدایت کند. پس، باید هر طور شده آنها را به بند می‌کشید و نابود می‌کرد.

در چنین وضعیتی، چندمیلیون ایرانی که در میان آنها، بسیاری از دانشمندان، استادان، متخصصان، کارشناسان، اطباء، هنرمندان و قهرمانان ورزشی هم بودند، ناگزیر جلای

وطن کردند و مصیبت آواره شدن در این سو و آن سوی جهان را به جان خریدند. به راستی بیش از این نمی شد آن تکان عظیم انقلابی را تا این حد عقیم و بی بهره کرد و به عقب برد. اگر انقلاب و دین و مذهب و اسلام و مسلمانی، همین است که خمینی یا خامنه‌ای در این ۳۰ سال به ما نشان دادند، نخواستیم، نمی‌خواهیم و هرگز نخواهیم خواست. حالا اگر از من بپرسید که مجاهدین چه کردند؟ در یک کلام می‌گویم، انقلاب را، نه به معنی واژگونه و مجازی آن، بلکه به معنی حقیقی آن، با مقاومت و ایستادگی خودشان و با ضرباتی که از هر سو به این رژیم زدند، با رزم و رنج و رود خروشان خون شهیدان، با تشکیلات مجاهدین خلق ایران و با برپایی ارتش و جایگزین سیاسی، زنده و رویان نگهداشتند و الا مانند حمله مغول، با یک دوران طولانی از خودبیبگانگی مواجه بودیم که سده‌های متوالی به طول می‌انجامید<sup>(۲)</sup> آخر این همه کشتار و اعدام و شکنجه و دجالگری و ابتدال و ریا و ذبح همه کلمات و ارزشها و رجاله‌گری که چیز کمی نیست. همه چیز دروغ و پوچ و واهی می‌شود. همه معیارها در هم می‌شکنند. شرایطی ایجاد می‌شود که حضرت علی(ع) آن را درباره امثال معاویه و یزید و همین خمینی و خامنه‌ای، چنین توصیف کرده است:

«هیچ خانه گلین و هیچ خیمه پشمینه‌یی باقی نمی‌ماند مگر آن که ستم ایشان وارد آن شده و فساد و تباه‌کاریشان آن را فراگرفته و سوء رفتارشان اهل آن را پراکنده سازد. آنقدر که مردم به دو دسته گریان تقسیم می‌شوند. یکی به خاطر وضعیتش در دنیا می‌گرید و گرینده‌یی به خاطر دین و مرامش.

خدمتگزاری برای آنان، هم‌چون رابطه برده با ارباب است که در حضور ارباب، اطاعتش می‌کند، و در غیاب او به بدگویی می‌پردازد.

در چنین حکومتی، برترین شما در تحمل رنج و سختی، کسی است که بیشترین حسن ظن و امید را به خدا دارد. پس اگر خدا عافیت عنایت کرد، به دیده منت دارید، و اگر دچار حادثه

۲- در حمله مغولها که در تاریخ و فرهنگ ایران بالاترین مثال ویرانگری است (از ۶۱۶ هـ.ق)، بزرگترین شهرهای ایران از جمله نیشابور و طوس ویران شد. مغولها سراسر ایران، گرجستان، ارمنستان، آسیای صغیر (ترکیه امروز) و بین‌النهرین (عراق امروز) را گرفتند و خلافت پانصدساله عباسیان را هم برانداختند. سلسله ایلخانان مغول بیش از ۱۵۰ سال (تا ۶۵۷ هـ.ق) در ایران حاکم بود.

شدید، صبر پیشه کنید که عاقبت از آن پرهیزکاران است»<sup>(۳)</sup>.  
 بله در چنین شرایطی، اگر با بیشترین امید به خدا و خلق، رنج و سختی را تحمل کنیم، اگر صبر و شکیبایی انقلابی پیشه کنیم، اگر با مرزبندیهای قاطع و روشن نسبت به چنین حکومتی پرهیزکار بمانیم، بدون شک پیروزی و رستگاری از آن ماست و دشمن قهار و جبار نمی‌تواند بر سرنوشت این خلق و این میهن چیره بماند.  
 از این رو، هم‌چنان که در سال ۱۳۷۵ هم گفتم:  
 «تکرار می‌کنیم و از تکرار آن هرگز خسته نمی‌شویم که انقلاب بزرگ مردم ایران نه‌مرده و نه خاکسترشده، بلکه در مقاومت کبیر میهنی برضد سارقان آن انقلاب مردمی و غاصبان حق حاکمیت ملی و مردمی تداوم و تعمیق یافته است».  
 «تکرار می‌کنیم و از تکرار آن هرگز خسته نمی‌شویم که مأموریت تاریخی خمینی و ارتجاع آخوندی تخریب انقلاب ضدسلطنتی برسر سازندگانش بود، اما نقش تاریخی این مقاومت و این شورا، حفظ ثمره خون شهیدان آن انقلاب بزرگ و بازسازی همه امیدهای برحق، ولی پرپر شده مردم ستم‌دیده‌ی است که به‌پاخاستند، سینه را در برابر گلوله‌ها سپر کردند و دیکتاتوری شاه را سرنگون کردند»<sup>(۴)</sup>.

## عهد مجاهدین و مقاومت ایران برای آزادی خلق و میهن

همان‌طور که در بحث‌های قبلی گفتم، شورای ملی مقاومت ایران از روز اول در سال ۱۳۶۰ در ماده ۲ برنامه دولت موقت اعلام کرده است، مشروعیت خود را تماماً از مقاومت علیه رژیم ارتجاعی خمینی و خون‌های رشیدترین فرزندان مجاهد و مبارز این میهن کسب می‌کند.

کما این که بلادرنگ در ماده ۳ تصریح شده است: پس از خلع ید و سلب حاکمیت از رژیم

۳- «... وَ حَتَّى لَا يَبْقَى بَيْتٌ مَدْرٍ وَلَا وَبَرٍ إِلَّا دَخَلَهُ ظَلْمُهُمْ وَ نَبَا بِهِ سُوءَ رَعِيَّتِهِمْ وَ حَتَّى يَقُومَ الْبَاكِئَانِ بَيْكِيَانِ بَاكٍ بَيْكِي لِدِينِهِ وَ بَاكٍ بَيْكِي لِدُنْيَاهُ وَ حَتَّى تَكُونَ نُصْرَةٌ أَحَدِكُمْ مِنْ أَحَدِهِمْ كَنُصْرَةِ الْعَبْدِ مِنْ سَيِّدِهِ إِذَا شَهِدَ أَطَاعَهُ وَ إِذَا غَابَ اغْتَابَهُ وَ حَتَّى يَكُونَ أَعْظَمَكُمْ فِيهَا عَنَاءً أَحْسَنَكُمْ بِاللَّهِ ظَنًّا فَإِنَّ أَتَاكُمْ اللَّهُ بِعَاقِبَةٍ فَاقْبَلُوهَا وَ إِنْ ابْتَلَيْتُمْ فَاصْبِرُوا فَإِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ» (نهج البلاغه خطبه ۹۷)

۴- هفته‌نامه ایران‌زمین شماره ۱۲۸ به تاریخ ۲۲ بهمن ۱۳۷۵، پیام هجدهمین سالگرد انقلاب.

ضدخلق‌ی خمینی که حیاتی‌ترین حق مشروع مردم ایران یعنی «حق حاکمیت مردم» را غصب نموده... مجلس مؤسسان منتخب مردم را از طریق انتخابات آزاد (با هرگونه نظارت و تضمین لازم) برای تعیین نظام قانونی جدید و تدوین قانون اساسی آن دعوت به کار می‌کند.

در ماده اول هم گفته شده است مجلس مؤسسان و قانونگذاری ملی حداکثر تا ۶ ماه پس از سرنگونی رژیم خمینی... از طریق انتخابات آزاد، با رأی عمومی، مستقیم، مساوی و مخفی تشکیل خواهد شد.

- پس حرف ما این بوده و هست که مشروعیت خود را از مقاومت می‌گیریم و در دورانی که دسترسی به رأی آزادانه مردم و صندوق انتخابات آزاد امکانپذیر نیست، منشأ و شاخص مشروعیت، مقاومت است و بس، ایستادگی در برابر این رژیم است و بس، وگرنه هر کس می‌تواند الی‌غیرالنهاییه حرف بزند، ادعا کند و این رشته سر دراز دارد. راستی بدون مقاومت و ایستادگی، در روزگار اختناق و استبداد، چه معیار دیگری می‌توان یافت که اصالت و حقانیت داشته باشد؟

دقیقاً بر همین اساس، پیوسته گفته‌ایم و باز هم من تکرار می‌کنم، اگر کسی بیشتر از ما مقاومت کند و در مقابل این رژیم بایستد، هر که می‌خواهد باشد، وظیفه خود می‌دانیم که در مقابل او زانو بزنیم، ایدئولوژی ما سر جای خودش، اما از نظر سیاسی هژمونی او را می‌پذیریم و باید هم بپذیریم و گرنه معلوم می‌شود که در سرنگونی این رژیم صداقت نداریم و بیشتر به فکر منافع گروهی خودمان هستیم و به این می‌گویید اپورتونیسیم. همان خطی که حزب توده قبل از ۳۰ تیر ۱۳۳۱ با تخطئه مصدق و از دور خارج کردن او رفت. همان خطی که در سال ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۷ اپورتونیستهای چپ‌نما در تخریب و متلاشی کردن مجاهدین رفتند.

**گفتگو با خواهر مجاهد فرشته نبئی**

(نشریه مجاهد ۳۱۷-۲۹ شهریور ۱۳۷۲)

«مسعود: حاضری به یک سؤال جواب بدهی؟ بارها در سخنان مختلف، چه مسئول اول سازمانتان و چه من گفته‌ایم، اگر کسی از نظر سیاسی از مجاهدین ذیصلاح‌تر باشد، ما در مقابل

او زانو خواهیم زد. این جمله را به یاد می‌آوری؟

- بله.

- این حرف، واقعی است یا ژست سیاسی است؟

- واقعی است.

- یعنی واقعاً اگر سازمانی باشد که از مجاهدین در مسیر انقلاب بیشتر کار کند، فدا کند، مسأله حل کند، ایدئولوژی‌تان هرچه هست مال خودتان، ولی از نظر سیاسی، هژمونیش را می‌پذیرید؟

- همان طور که شما گفتید، بله.

- فرض کنیم چنین سازمانی باشد، هرچه هم می‌خواهد باشد. لیبرال باشد، میانه‌باز، ملی‌گرا، مارکسیست لنینیست، و... آیا باز هم هژمونی آن را می‌پذیری؟

- چون معیار ما ایدئولوژیک است، من فکر نمی‌کنم که در عمل بپذیرم، برایم خیلی سخت است.

- ما که نگفته‌ایم ایدئولوژی آن را بپذیر. بلکه گفته‌ایم و می‌گوییم با حفظ اصول و مرزبندی‌های ایدئولوژیکی و سیاسی و تشکیلاتی خودتان بایستی هژمونی سیاسی‌اش را بپذیرید، یعنی قبول کنید که در عمل سیاسی و مبارزاتی از شما ذیصلاح‌تر است و لذا باید او را تقویت و پشتیبانی کرد و با او هم‌جبهه شد بر علیه دشمن. باید بپذیرید یا نباید بپذیرید؟

- با چیزهایی که گفتید فکر می‌کنم باید هژمونی و صلاحیت و اولویت سیاسی آن را بپذیریم.

- (خطاب به حضار) اگر نپذیرید خائنیند، آری یا نه؟

حضار: بله».

در سال ۱۳۷۵ به مناسبت ۲۲ بهمن بار دیگر خاطرنشان کردم:

«هم‌چنان که بارها گفته‌ایم، اگر در صحنه عمل مبارزاتی و مشی سیاسی، نیروی مقاوم و سازمان و تشکیلات و در یک کلمه رهبری بهتر و کارآمدتری برای سرنگونی رژیم خمینی با مرزبندی خدشه‌ناپذیر با دیکتاتوری دست‌نشانده سابق عرضه شود، ما با تمام توش و توان در برابرش زانو می‌زنیم و هر مرام و مسلکی هم که داشته باشد، با حفظ اعتقاداتمان و حتی انتقاداتمان، رهبریش را به‌جان و دل می‌پذیریم».



بیامهای تبریک به خواهر مجاهد مریم رحوی به مناسبت معرفی شورای رهبری مجاهدین از سوی:

- خانم برلین لوید نماینده کنتره آمریکا
- خانم البرات سیدنی رئیس کنسولگری زان لیبرال دموکرات انگلستان

گفتگوی  
برادر مجاهد مسعود رحوی  
باشماری از خواهران و برادران مسئول  
در نشست مسئولان بخشهای سازمان  
پیرامون شورای رهبری

شماره: ۳۱۷ - دوشنبه ۲۹ شهریور ۱۳۷۲

## دولت موقت، دولتی است شورائی و ائتلافی که همه گرایشهای موجود در شورادر بر می گیرد



ما این را میباید همسین نسل وفا و مقاومت و پایداری و هم چنین میباید استواری و ماندگاری تک تک سازمانها و شخصیتهای عضو شورا هستیم. در مورد ترکیب دولت آینده نیز چنان که در یکی از هیات اجلاسیه تصریح کردم و در صورت جلسه نیز ثبت شد، دولت موقت، دولتی است شورائی و ائتلافی که همه گرایشهای موجود در شورا را در بر می گیرد.

### بازتاب مانور غرش شیر

غیرگزاری فرانسه: مانور نظامی با شلیک واقعی به نام «غرش شیر» اکثر فرماندهان مانور را زنان تشکیل می دادند. سن خوزه مرکزی: یک مانور نظامی با آتش واقعی ارتش آزادپخش برای سرنگونی رژیم ایران تلاش می کند.



دارحلق قهرمان ایران



### خواهر مجاهد فرشته نبئی

مسعود: حاضری به یک سؤال جواب بدهی؟ بارها در سخنان مختلف، چه مسئول اول سازمانتان و چه من گفته ایم، اگر کسی از نظر سیاسی از مجاهدین ذیصلاحتر باشد، ما در مقابل او زانو خواهیم زد. این جمله را به یاد می آوری؟

- بله،  
- این حرف، واقعی است یا زست سیاسی است؟  
- واقعی است.  
- یعنی واقعاً اگر سازمانی باشد که از مجاهدین در مسیر انقلاب بیشتر کار کند، فدا کند، مسئله حل کند، ایدئولوژیستان هرچه هست مال خودتان، ولی از نظر سیاسی، همونیش را می پذیرید؟  
- همان طور که شما گفتید، بله.  
- فرض کنیم چنین سازمانی

باشد، هرچه هم می خواهد باشد. لیبرال باشد، میانه باز، ملی گرا، مارکسیست، لینیست و... آیا باز هم همزونی آن را می پذیرید؟  
- چون معیار ما ایدئولوژیکی است، من فکر نمی کنم که در عمل بپذیرم، برایم خیلی سخت است.  
- ما که نگفته ایم ایدئولوژی آن را بپذیرد. بلکه گفته ایم و می گوئیم با حفظ اصول و مرزبندیهای ایدئولوژیکی و سیاسی و تشکیلاتی خودتان بایستی همزونی سیاسی اش را بپذیرید، یعنی قبول کنید که در عمل سیاسی و مبارزاتی از شما ذیصلاح تر است و لذا باید او را تقویت و پشتیبانی کرد و با او هم جبهه شد بر علیه دشمنان باید بپذیرید یا نباید بپذیرید؟  
- با چیزهایی که گفتید فکر می کنم باید همزونی و صلاحیت اولویت سیاسی آن را بپذیریم.  
- (خطاب به حضار) اگر نپذیرید خائنین، آری یا نه؟  
حضار: بله.

من از این هم فراتر رفته‌ام. گفته‌ام و تکرار می‌کنم که اگر برای پیش‌رفتن انقلاب دموکراتیک نوین ایران و برای سرنگونی استبداد دینی ضروری باشد، ما آمادگی داریم، شورا و سازمان مجاهدین و ارتش آزادیبخش را هم منحل کنیم.

### اپورتونیسیم، عارضه قیام

حالا که هدف، یعنی جایگزین کردن استبداد دینی با یک ایران آزاد و دموکراتیک که قیام و سرنگونی هم به‌خاطر آن است روشن شد، حالا که معلوم شد بازی با کلمات نداریم و هر کلمه و مقوله‌ی معنی و تعریف خاص خود را دارد، و حالا که معلوم شد تغییر رژیم ولایت‌فقیه، فراتر از همه دیدگاه‌های شخصی و گروهی، اصول و قانونمندیها و استراتژی و تاکتیک و آلترناتیو سیاسی خود را می‌خواهد، دیگر می‌توانیم، اپورتونیسیم را تعریف کنیم.

استراتژی قیام و سرنگونی و اپورتونیسیم پیرامون خط مشی تغییر رژیم ولایت‌فقیه را در فصول بعدی به بحث و سؤال و جواب خواهیم گذاشت. اما اکنون مسأله عاجل و مبرم، قیامی است که بیش از ۷ ماه است در ایران جریان دارد؛ قیامی که به‌خاطر «استمرار و سرعت پیشروی و درجه تعمیق و گسترش نیروهای» آن در روز عاشورا (۶دیماه) شعله‌های خشم خلق را علیه «ولایت یزیدی» فروزان نموده و با شعار «مرگ بر اصل ولایت‌فقیه» استراتژی سرنگونی پیشه کرده است. پس، قبل از هر چیز باید اپورتونیسیم را در ارتباط با همین قیام که از زمان انتخابات ریاست جمهوری رژیم و شقه درونی آن تا به‌حال ادامه یافته است، مورد بحث قرار داد.

طبعاً منظور ما در این بحث، فرصت‌طلبی و اپورتونیسیم سیاسی است و مقولات تشکیلاتی یا ایدئولوژیک بحث جداگانه خود را دارد.

هم‌چنان که بدن آدم در معرض انواع بیماریهاست و باید از آن مراقبت کرد، هر جنبش و قیام و انقلابی هم در معرض انواع عارضه‌ها و آفتها است. ساده‌اندیشی است اگر بگوییم که قیام و انقلاب دموکراتیک در معرض هیچ عارضه‌ی نیست. هر جنبشی باید خودش را مراقبت کند و از انواع عارضه‌ها مصون سازد و با آنها مبارزه کند.

راستی در اوضاع و احوال کنونی، تهدید قیام و دست‌اندرکاران آن چیست و در معرض



چه عارضه‌یی هستند؟

این سؤال با ساده‌سازی مثل این است که بپرسیم یک اتومبیل در حال حرکت در مسیر سنگلاخ و بغرنج و در شرایط جوی نامناسب چه تهدیدهایی دارد؟ یکی تصادف است و دیگری انحراف از مسیر، علاوه بر مشکلات مربوط به موتور و سوخت و قطعات... در مورد قیام که تهدید تصادف نیست، چون تصادف با رژیم و برانداختن آن که هدف قیام است. به وضعیت راننده و موتور محرک و سیستم هدایت هم در تعریف انقلاب اشاره کردیم، پس می‌پردازیم به انحراف از مسیر که مفهوم اپورتونیسیم است. ترجمه تحت‌اللفظی کلمه «اپورتونیسیم»، فرصت‌طلبی است<sup>(۵)</sup>. با مفهوم فرصت‌طلبی و نان به نرخ روز خوردن و برنگ روز درآمدن، همه آشنا هستند و در زمان خمینی هم آن را به چشم دیده‌ایم.

اما در فرهنگ اخص سیاسی، در حیطه کسانی که خواهان سرنگونی و تغییر رژیم ولایت‌فقیه و جایگزینی آن با یک جمهوری دموکراتیک هستند، اپورتونیسیم را «انحراف» ترجمه می‌کنیم.

تعریف اپورتونیسیم، نقض اصول در عمل، دنباله‌روی از جریان خودبه‌خودی، حرکت در سمت امواج و بادهای موسمی و جهت‌گیری در سمت تعادل برتر است. خطرناکترین نوع اپورتونیسیم، نوع به‌اصطلاح صادقانه آن است. تئوریزه کردن اپورتونیسیم و دفاع آگاهانه از آن خیانت محسوب می‌شود.

توجه کنید که حرکت اپورتونیسیم خودبه‌خودی (ناخودآگاه)، موریانه‌یی (تدریجی) و پیش‌رونده (از ساده به پیچیده) است و در روزگار ما در ارتباط با رژیم به‌خوبی می‌توان آن را دید.

در مرحله اول که مرحله پیدایش اپورتونیسیم و گرایشهای اپورتونیستی است، با کمرنگ‌شدن مرزبندیها و خطوط قرمز در قبال تمامیت رژیم و مدافعان آن، مواجه

---

۵- در انگلیسی و فرانسه *opportunism* = فرصت‌طلبی و *opportunist* = فرصت‌طلب: کسی که از هر شرایطی برای بهره‌برداری یا رسیدن به قدرت استفاده کند (فرهنگ کمبریج) در عربی «انتهازیة» = فرصت‌طلبی.

هستیم.

در مرحله دوم که مرحله رشد اپورتونیسیم و بارز شدن خصایص اپورتونستی است، اپورتونیسیم زبان باز می‌کند، پرخاشگر می‌شود، به هزل و هجو رو می‌آورد و زیرآب مقاومت تمام‌عیار در برابر این رژیم را می‌زند ارزشها و مناسبات و سیاستها و افتخارات یک مقاومت اصولی و انقلابی و تمام‌عیار را یکی پس از دیگری به باد طعنه و سخره و حمله می‌گیرد.

در مرحله سوم که مرحله بلوغ اپورتونیسیم و بروز ماهیت ارتجاعی است، دیگر مبارزه کردن و نبرد تمام‌عیار با این رژیم، به بهانه‌های مختلف و با عناوین و پوششهای گوناگون نفی می‌شود. هم‌جبهگی و هم‌کاسگی با ارتجاع یا بخشهایی از آن دیگر قبحی ندارد و مستقیم یا غیرمستقیم تبلیغ هم می‌شود. این‌جا دیگر، طرف هر که باشد، بی‌تعارف در موضع دم و دنبالچه رژیم حاکم عمل می‌کند.

### قیام و اپورتونیسیم چپ و راست

انحراف از مسیر قیام، می‌تواند به چپ باشد یا به راست:

- اپورتونیسیم چپ (انحراف به چپ) در مرحله پایانی این رژیم در قیامی که جریان دارد، نادیده گرفتن یا کم‌بهادادن به شقه درونی رژیم و به کسانی است که از درون همین رژیم از ولی فقیه و ولایت فقیه فاصله می‌گیرند و با آن به مخالفت برمی‌خیزند. بنابراین اگر فکر کنیم که شقه و آثار و محصولات آن در درون رژیم هیچ بهایی ندارد و با آن مثل این برخورد کنیم که گویا واقع نشده و وجود ندارد، انحراف و اپورتونیسیم چپ محسوب می‌شود. به عکس، ما باید در سلسله مراتب تضادها، باند غالب را در برابر جناح مغلوب تضعیف کنیم. باید مخالفان ولی فقیه را در برابر ولی فقیه به میزانی که مخالفت آنها جدی است و در برابر او ایستادگی می‌کنند، تقویت کنیم. اگر به موضع گیریهای مقاومت ایران در ۷ ماه گذشته توجه و دقت کرده باشید، این امر در سراسر آنها موج می‌زند. آنقدر که فکر می‌کنم کسی از ما در این زمینه، مثال و نمونه و دلیل و مدرک نخواهد.

- اپورتونیسیم راست (انحراف به راست) در مرحله پایانی این رژیم در قیامی که جریان

دارد، دنباله‌روی و پرپها دادن به شقه در بالا و به کسانی است که از درون رژیم به مخالفت برخاسته یا داعیه مخالفت دارند. بنابراین، اگر فکر کنیم که شقه در بالای رژیم، که بدیهی است، محصول فشار از پایین است، به‌خودی‌خود، به تغییر یا حتی اصلاح این رژیم منجر می‌شود نادرست، و مصداق انحراف و اپورتونیسیم راست است که از نقض اصول مبارزاتی شروع می‌شود و درنهایت به طعمه ارتجاع تبدیل شدن و خارج شدن از جبهه مردم ایران منجر می‌شود که خواهان سرنگونی این رژیم هستند. از این‌رو در سلسله مراتب تضادها، بین رژیم ولایت‌فقیه(با همه جناحهایش) و ضد رژیم(همین اشرف و مجاهدین و شورای ملی مقاومت ایران)؛ هر عنصر انقلابی و ملی و میهنی و دموکرات و هر اصلاح‌طلب واقعی، باید ضد رژیم و مقاومت را یاری و تقویت کند. اگر آگاهانه عکس آن را انجام بدهد، این خیانت است. مانند کسانی که در طرف خاتمی، ۸ سال بر سر مجاهدین و مقاومت ایران ریختند و راه بمباران و خلع سلاح مجاهدین و شبه‌کودتای ۱۷ ژوئن را هموار کردند و امروز هم برای زدن و بستن و کشتن اشرف و اشرفیان جاده صاف می‌کنند.

### تهدید اصلی

در سال ۱۳۵۴ اپورتونیستهای چپ‌نما، سازمان مجاهدین را متلاشی کردند. هم‌چنان که دو سال بعد در بیانیه تعیین مواضع سازمان مجاهدین خلق ایران اعلام کردیم: «جریان اپورتونستی چپ‌نما، موجب بروز زودرس یک جریان راست ارتجاعی شده است که در مرحله کنونی تهدید اصلی درونی مجموعه نیروهایی است که تحت عنوان اسلام مبارزه می‌کنند، و ما با آن هم مبارزه می‌کنیم. جریان فوق از ضدیت با نیروهای انقلابی به‌ویژه مجاهدین شروع شده و سپس در مسیر رشد خود با نفی مشی مسلحانه به سازشکاری و تسلیم‌طلبی و سرانجام خروج از جبهه خلق و تغییر تضاد اصلی منجر می‌شود. این جریان اپورتونستی خطر بروز و رشد خصایص ارتجاعی را در درون نیروهای مترقی مسلمان پیش می‌آورد».

هم‌چنین در مورد اپورتونیستهای چپ‌نما اعلام کردیم که این جریان هرچند که سردمدارانش به مجاهدین و در نتیجه به جنبش خیانت کرده‌اند، اما هیچ‌گونه تغییری

در تضاد اصلی ما با رژیم شاه ایجاد نمی‌کند.

در همان بیانیه، جریان اپورتونیستی را تحریم کردیم و گفتیم که در داخل زندانها هم رابطه‌یی جز رابطه انسانی و حداقل رابطه صنفی با آنها برقرار نمی‌کنیم تا زمانی که از آرم و نام مجاهدین دست‌بردارند.

در عین حال تصریح کردیم که مبارزه ما با این جریان اپورتونیستی، یک مبارزه سیاسی با شیوه‌های افشاگرانه است و هرگونه استفاده از شیوه‌های ارتجاعی از قبیل: کشتن، لودادن، همکاری با پلیس و کمک‌گرفتن از امکانات رژیم را در این مبارزه، محکوم می‌کنیم.

گفتیم که بین این اپورتونیستها و سایر مارکسیستها تفاوت قائلیم، به آنها احترام می‌گذاریم و از همه دستاوردهای علمی و تجارب انقلابی استفاده می‌کنیم. این برای آخوندهایی که در آن زمان هوادار و تماماً زیر هژمونی مجاهدین بودند اما در اثر ضربه اپورتونیستی به منتهای «راست» پرتاب شدند و ماهیت ارتجاعی آنها بارز شده بود، بسیار سنگین و گزنده بود.

واکنش آخوندهایی مانند رفسنجانی و کروی و معادخواه که آن زمان در زندان بودند، صدور دو فتوای پیاپی بود که با هدایت و تشویقات مخفیانه ساواک کارسازی شده بود. یکی علیه مشی مبارزاتی و دیگری علیه ایدئولوژی مجاهدین بود که به‌خصوص فرمایش آقایان را درباره نجس‌عینی‌بودن مارکسیستها به پیشیزی نخریده بودند.

در آن روزگار مجاهدین در همین خصوص، شاهد بسیاری صحنه‌های مضحک از جانب همین آقایان و امثال بهزاد نبوی و رجایی و لاجوردی و عسگر اولادی بودند. به‌عنوان مثال به دستگیره دری که زندانیان مارکسیست باز می‌کردند دست نمی‌زدند یا آن را آب می‌کشیدند! ظرفهای آبجوش را که برای درست کردن چای که روزانه دو یا سه وعده به ما داده می‌شد، به‌خاطر استفاده مارکسیستها از این ظروف، آب می‌کشیدند. وای به وقتی که از دست یک مارکسیست، قطره آبی بر روی دست یا لباس آنها می‌چکید! در داخل حمام جمعی بند هم، وقتی لباسهایشان را می‌شستند، مصیبتی بود. مثلاً بخار حمام و بخاری را که از شستشوی لباسهای مارکسیستها بلند می‌شود چه باید کرد! پهن کردن لباس روی طنابی که مارکسیستها هم لباس پهن کرده بودند حرام و از سنخ

## اظهارات محسن رفیق دوست از نزدیکان خامنه‌ای وزیر پیشین سپاه در دولت میر حسین موسوی و رئیس بنیاد مستضعان در دولت رفسنجانی

(نقل از کتابی به نام «خاطرات محسن رفیق دوست»- ناشر مرکز اسناد انقلاب اسلامی. از مؤسسات وابسته به شخص خامنه‌ای)

قضیه فتوا از این قرار بود که مذهبیان از همزیستی بسیار شدید منافقین و چپیها زجر می کشیدند، وقتی فتوای علمای مبنی بر تحریم این افراد (چپیها) صادر شد، مذهبیان تصمیم گرفتند به فتوا عمل کنند. بنابراین ما اعلام کردیم که مثلاً غذایی که این افراد به آن دست می زنند نمی خوریم یا لباسهایی که ما می شوئیم و آنها دست می زنند نجس می شود و از آنها هم می خواستیم این مسائل را رعایت کنند.

منافقین برای این که ما را اذیت کنند مسئول تقسیم غذا را از میان یکی از چپیها انتخاب می کردند، آنها هم مثلاً وقتی ظرف غذا را می آوردند اصرار می کردند که دستهایشان را در غذا فرو کنند یا اگر غذایمان مرغ بود برمی داشتند و با دستهایشان آن را تکه تکه می کردند. وقتی ما این صحنهها را می دیدیم و می فهمیدیم که غذا در اثر تماس با دست آنها (چپیها) نجس شده غذا نمی خوردیم و اصرار می کردیم که غذای ما را جدا بدهند.

یا خود مأموران غذای ما را بدهند که البته هفت، هشت روز طول کشید تا مسئولان زندان با درخواست ما موافقت کردند... وقتی مأموران غذای ما را می دادند چپیها می گفتند که شما از دست دژخیمان و مأموران رژیم غذا می گیرید، ولی از دست ما که با رژیم در حال مبارزه هستیم نمی گیرید، ما هم می گفتیم که برای ما مهم فتوای علماست که صادر کرده اند که کمونیستها نجس هستند. ما اغلب صبحها برای ورزش به محوطه زندان می رفتیم و اوایل با چپیها ورزش می کردیم، اما بعد از جریان فتوای علما دیگر با آنها ورزش نمی کردیم. ... قرار گذاشتیم با مجاهدین خلق بحث اعتقادی کنیم... مجاهدین

می‌گفتند که شرط بحث ما با شما این است که قبول کنید سران مجاهدین و دیگر افراد سازمان مجاهدین خلق که کشته شده‌اند شهیدند، ما هم می‌گفتیم که " و امرهم الی الله " یعنی این مسئله با خداست... مهمترین اختلاف ما در این بحثها، بحث تقلید بود، مجاهدین خلق معتقد بودند که چطور انسانی که در میدان عمل است و به صورت مخفی زندگی می‌کند، مسائلش را از کسی تقلید کند که در گوشه‌یی از شهر قم نشسته است؟ بنابراین اصلاً بحث تقلید را جایز نمی‌شمردند. وقتی که ما به این جا رسیدیم دیگر بحثهایمان را قطع کردیم و گفتیم که در این جا اختلاف مبنایی داریم، چون ما عقیده داشتیم به زندان افتادنمان در رابطه با تقلیدمان است، نه در رابطه با مبارزه‌مان. ما مدام استدلال می‌کردیم که این عقاید شما منجر به چپی شدن و انحرافات از اسلام می‌شود، ... وقتی که ما در زندان قصر بودیم عده زیادی از دستگیرشدگان را که بیشتر از مبارزان جوان مجاهدین خلق بودند به بند ما می‌آوردند،... غیوران و عزت شاهی می‌رفتند و با آنها صحبت می‌کردند، به خصوص عزت شاهی... غیوران... وقتی که فرد تازه‌واردی را می‌دید بلافاصله با صدای بلند می‌گفت که طرف آنها(مجاهدین خلق) نروید که "آنها کمونیست هستند

کارهای «مجاهدین التقاطیش» بود!

برادر مجاهدان مجید معینی، که خودش قبلاً از طلاب و روحانیان انقلابی قم و یکی از قهرمانان شکنجه در زندانهای شاه بود، روزی در طبقه بالای بند ۲ اوین بسراغ من آمد و با خنده به صدای بلند که همه می‌شنیدند، گفت: می‌خواهم بروم، یک دست خودم را به بهزاد نبوی، قرض بدهم! اشکال شرعی ندارد؟!  
گفتم یعنی چه؟

گفت: توی حمام گیر کرده بود، لباسهای شسته شده را در دو دست گرفته و حوله را هم روی دوشش انداخته بود و در را هم نمی‌توانست با پایش باز کند و یک دست کم آورده بود، چون نمی‌خواست در مکانی که مارکسیستها بوده‌اند نجس بشود! بعد هم از من پرسید، مگر این بابا خودش عضو یک گروه مارکسیستی نبوده و به همین خاطر به زندان نیفتاده، پس در این گروه، در و پنجره را چطور باز می‌کرده؟!  
جالبتر از او لاجوردی بود که در قسمت پایین فرنج‌های مردانه که لباس زندان بود به اندازه نیم‌متر دیگر پارچه اضافی می‌دوخت تا حجاب اسلامی مردان هم رعایت شود! همه این کارها هم بغضاً للمجاهدین بود و دست آخر هم به این نتیجه رسیدند که پاسبانها و نگهبانهای زندان و زندانبانان و ساواکیهای مسلمان! از سایرین و حتی مجاهدین به آنها نزدیکترند.

آیا بروز خصایص و ماهیتهای ارتجاعی را می‌بینید؟

عبرت‌آموز این‌که در بلوغ همین ضدیت با مجاهدین، آنها از ندامت تلویزیونی و سپاس‌گویی برای شاه و عفوخواهی از او سر در آوردند و با این وضعیت از زندان آزاد شدند.

البته بعد از این‌که حضرات به حکومت رسیدند ما هیچ‌وقت نفهمیدیم آن فتوا که علیه مجاهدین داده بودند، در مراوداتشان با شورویها و چینی‌ها، کوباییها و کشورهای اروپای شرقی چه شد و به کجا رفت؟!

هم‌چنان که نفهمیدیم لاجوردی با آن حجاب‌سازی برای مردان، وقتی که خودش میرغضب اوین شد، چرا هیچ حد و اندازه‌ی درباره زنان نگه نداشت.

نکته عبرت‌آموز دیگر این‌که اپورتونیستها و بریدگانی که در آن روزگار، بریدگی خود

را تحت لوای مارکسیسم پنهان می‌کردند، در کنش و واکنشهای سیاسی، به همان دست‌راستیهای مرتجع، نزدیکتر از مجاهدین بودند و با تعجب در بسیاری موارد می‌دیدیم که هم‌خط و هم‌جبهه می‌شوند. مخالفت ریشه‌یی هر دو دسته، خیلی بیش از این که با یکدیگر باشد، با مجاهدین بود. جریان راست ارتجاعی به ظاهر دعوایش با مجاهدین این بود که چرا کسانی را که به خدا و رسول اعتقاد ندارند «نجس عینی» نمی‌دانید و می‌گفتند مگر همین «خدانشناسها» نبودند که شما را کشتند و سازمانتان را متلاشی کردند. اما در عمل «خدانشناسی» را که مخالف مشی مبارزاتی و سیاسی مجاهدین بود، صدمبار بر مجاهد خدانشناس نمازخوان و روزه‌گیر، ترجیح می‌دادند.

آخر مجاهدین، ملاک و معیار تنظیم رابطه با هر شخص یا نیروی سیاسی را، عمل و مرزبندیهای سیاسی او می‌دانستند. چرا که عقاید فلسفی و مواضع طبقاتی، در نهایت در مرزبندیها و عمل سیاسی تبلور و فعلیت پیدا می‌کند. بنیانگذار مجاهدین، خنیف شهید که بسیار خدانشناس و مؤمن بود، گفته بود که مرز اصلی، نه بین خدانشناس و خدانشناس، بلکه بین استثمارکننده و استثمارشونده کشیده می‌شود. این درست همان چیزی است که خمینی هرگز نمی‌توانست بفهمد و به آن تن بدهد. همان مرزبندی اصلی که اسلام مجاهدین را از اسلام خمینی و آخوندهای ارتجاعی سراپا متمایز می‌کند.

اما پس از ضربه اپورتونیستی، خمینی هم که تا آن زمان در برابر مجاهدین سکوت پیشه کرده بود، فرصت را مغتنم یافت و به‌طریق مختلف دق‌دل خالی می‌کرد. در مهر سال ۱۳۵۶، همزمان با ریاست‌جمهوری کارتر در آمریکا و ایجاد فضای باز سیاسی در رژیم شاه زمان را پس از سالها بریدگی و افول در برابر شاه، برای تصفیه حساب با مجاهدین مناسب یافت و در مجلس درس خود در نجف گفت: «یک دسته‌یی پیدا شده که اصل تمام احکام اسلام را می‌گویند برای این است که یک عدالت اجتماعی بشود. طبقات از بین برود. اصلاً اسلام دیگر چیزی ندارد، توحیدش هم عبارت از توحید در این است که ملتها همه به‌طور عدالت و به‌طور تساوی با هم زندگی بکنند. یعنی، زندگی حیوانی علی‌السواء. یک علفی همه بخورند و علی‌السواء با هم زندگی کنند و به‌هم کار نداشته باشند، همه از یک آخوری بخورند... می‌گویند: اصلاً مطلبی نیست، اسلام آمده است که آدم بسازد، یعنی یک آدمی که طبقه نداشته باشد دیگر، همین را بسازد، یعنی حیوان بسازد. اسلام آمده‌است که انسان بسازد،



اما انسان بی‌طبقه...»<sup>(۶)</sup>

حالا برمی‌گردم به داخل مجاهدین و اعضا و هوادارانشان پس از ضربه اپورتونیستی بعد از سال ۱۳۵۴.

در آن زمان، چون ما ضربه را از چپ نماها خورده بودیم پس به‌طور خودبه‌خودی تهدید اصلی می‌باید آنها باشند. همانها که مجاهد خلق مجید شریف واقفی و شماری دیگر را کشته و حتی جسد مجید را هم سوزانده بودند. من مجید را از اواخر سال ۱۳۴۷ می‌شناختم. فامیلش را نمی‌دانستم اما با یکی دیگر از همشهریانش که هر دو دانشجوی «دانشگاه صنعتی آریامهر» بودند، تحت مسئولیت خودم بود. او را خیلی دوست داشتم. هفته‌یی یکی دو بار به تک اتاقی که آنها در حوالی همان دانشگاه اجاره کرده بودند می‌رفتم و نشست آموزشی و تشکیلاتی داشتیم که از صبح تا شب یا از شب تا صبح طول می‌کشید.

در سال ۱۳۵۳ هم در زندان قصر، یک تابستان را صرف نوشتن کتاب تبیین جهان کردم. همزمان چند تیم با مسئولیت مجاهدشهیید، فرمانده کاظم ذوالانوار، آن را روی کاغذ سیگار ریزنویس می‌کردند و کاظم آنها را در جاسازی مناسب، از طریق قهرمان شهید مراد نانکلی به بیرون از زندان و به‌دست مجید می‌رساند. مراد این کار را با شیوه‌های مختلف از طریق خواهرش، که گاه به ملاقات او می‌آمد انجام می‌داد. مراد، شمالی و بسیار رشید و درشت اندام بود. عاقبت هم بر سر همین ارتباطات با بیرون از زندان، جان باخت و در زیر شکنجه در کمیته به شهادت رسید. فکر می‌کنم که شهادتش در اواخر سال ۵۳ بود. مدتی پس از این که کتاب تبیین را فرستادیم، کاظم بمن گفت مجید پیام داده که مثل این است که برای ما «تانک» فرستاده باشید. یکی دو سال بعد، که جریان اپورتونیستی برملا شد، من تازه معنی حرف مجید را فهمیدم که بچه‌های آن روزگار، در فقدان آموزش، آن هم در شرایط دربدری، تاکجا زیر ضربات و حمله‌های تئوریک اپورتونیستها، نیازمند این بحث و این کتاب بوده‌اند.

در حمله‌های بعدی پلیس به زندان، تنها نسخه ریزنویس این کتاب از دست رفت تا وقتی که دوباره همین بحث را، در سال ۵۸ در دانشگاه صنعتی شریف، در کلاسهای «تبیین جهان»، از نو شروع کردیم. اولین بار که برای این بحث، وارد همان دانشگاهی شدم که مجید دانشجوی آن بود و حالا دانشگاه به نام او «دانشگاه صنعتی شریف» نامگذاری شده

۶- سخنان خمینی به تاریخ ۶ مهر ۱۳۵۶ (صحیفه نور جلد ۱)

بود، در همه لحظات تصویرش جلویم بود و در ذهن و قلبم موج میزد. انگار که همان جا حی و حاضر و ناظر است و می‌خواهد شاهد انتقال آن «تانک» ایدئولوژیکی که گفته بود به نسل انقلاب باشد.

نحوه کشتن و سوزاندن مجید توسط اپورتونیستهای چپ نما، طوری بود که خون آدم بجوش می‌آمد و واکنش خودبه‌خودی آن هم نیازمند ذکر نیست. مثل همین امروز که می‌گوییم اگر دین و مذهب و اسلام و مسلمانی، همین است که خمینی یا خامنه‌ای در ۳۰ سال گذشته به ما نشان دادند، نخواستیم، نمی‌خواهیم و هرگز نخواهیم خواست، آن روز هم حرف این بود که اگر سوسیالیسم و مارکسیسم و پرولتاریا همین است که اپورتونیستها به ما چشانند، نخواستیم و نمی‌خواهیم... واقعاً در آن فشار سه‌جانبه و هماهنگ از سوی ساواک و آخوندها و اپورتونیستها علیه مجاهدین پس از متلاشی‌شدن سازمان، شرایط ما بسیار سخت و طاقت‌فرسا بود.

وقتی در سال ۵۵ یعنی پنج‌سال بعد از دستگیری، برای سومین بار به شکنجه‌گاه کمیته (کمیته مشترک ضدخرابکاری) رفتیم و دوباره به اوین برگشتیم، به جای این که به طبقه بالا نزد برادران خودمان بروم، مرا به عمد برای اذیت‌کردن به طبقه پایین فرستادند تا در جمع مجاهدین نباشم. تعدادی از اپورتونیستها و مدافعان آنها هم در همین طبقه پایین بودند. همین قبیل افراد، گاه وقتی که نماز می‌خواندم پشت سرم شکلک در می‌آوردند. تا این که بعد از ۶ ماه در شب ماه رمضان، بازجویان، ناگزیر قبول کردند که به‌خاطر روزه و سحری و افطار نزد برادران خودمان برگردم.

در آن جا تقریباً یکسال طول کشید تا همه مجاهدین و هوادارانشان در اوین و سایر زندانها، که به‌طرق مختلف ارتباط برقرار می‌کردیم، قانع شوند که هرچند ضربه را از چپ‌نمایان خورده‌ایم ولی برایمان در چنین شرایطی به‌طور قانونمند تهدید اصلی از راست، از جانب ارتجاع و همین آخوندهایی است که بعداً سران و سردمداران رژیم خمینی شدند.

این خطرات و یادآوریها را از این بابت می‌گوییم که روشن باشد:

**اولاً** - تهدیدها یکسان نیستند و در هر شرایط مشخص بسته به اوضاع و احوال یک تهدیدی هست که وجه عمده و غالب دارد. مثل این که در یک روز یخبندان تهدید اصلی برای یک

خودرو و سرنشینانش، یخزدن و لغزندگی جاده است. درحالی که در یک روز آفتابی چنین نیست.

**ثانیاً** - امروز هم تهدید اپورتونیسیم چپ و راست یکسان نیست و به اقتضای شقه درونی رژیم و شکستن طلسم و هژمونی ولی فقیه ارتجاع و آثار و امواج آن، تهدید اصلی و خودبه خودی برای نیروهایی که در بیرون از رژیم، خواهان تغییر و سرنگونی آن و مبارزه قاطع به این منظور بوده‌اند، اپورتونیسیم و انحراف به راست است. عملکرد این تهدید، مهار کردن و متوقف کردن قیام و قیام‌آفرینان است. از تعمیق و رادیکال شدن قیام می‌ترسد. به موسوی و امثال او پر بها می‌دهد و به همین خاطر وقتی که آنها در برابر خامنه‌ای تنازل و تنزل می‌کنند، دلسرد و گیج و گم می‌شود. گمان می‌کند که تهدید عمق پیدا کردن قیام و شلوع کاری بیش از حد دانشجویان است. انتظار پیروزی سهل و سریع و ارزان دارد. گمان می‌کند که با ممانعت از شدت یافتن قیام و مهار کردن آن، خامنه‌ای و نیروهای سرکوبگر عقب می‌نشینند و به فضای باز سیاسی رضایت می‌دهند. گویا که ولی فقیه رنگ می‌شود(!) و این حقیقت ساده را نمی‌داند که «هرگونه عقب نشینی... زنجیره تمام‌نشینی از فشارها و عقب‌نشینی‌های دیگر را به دنبال خواهد داشت» (خامنه‌ای - ۱۳۳ اسفند ۸۴).

به جای این که به گونه دیالکتیکی و قانونمند، سیر تحولات رژیم و ضد رژیم را از ۳۰ خرداد ۶۰ تا ۳۰ خرداد ۸۸، یا به درستی از بهمن ۵۷ تا بهمن ۸۸ ببیند، به جای این که پروسه تغییر و حرکت و تحول و تکامل سی ساله را بنگرد، واقعیت را مثله و مجزا و ایستا می‌بیند و عمدتاً بر روی تضادهای بالایی رژیم متمرکز می‌شود و به آن چشم دوخته است. طبعاً این هم که چرا رژیم هر روز به ترتیبی یقه مقاومت ایران و اشرف و مجاهدین را می‌گیرد برایش مفهوم نیست و جای چندانی ندارد.

### نکته‌ی درباره سلسله مراتب تضادها

در بحث اپورتونیسیم به سلسله مراتب تضادها اشاره کردیم. در جریان مبارزه معلوم است که با مسائل و تضادهای متعدد روبه‌رو هستیم. گاه مانند اشرف، بعد از بمباران و گردآوری سلاحهایش و اجرای طرح و برنامه مشخص برای متلاشی کردن آن از درون

و بیرون که بحث جداگانه می‌طلبد، وضعیت بسیار بغرنج است. شگفتا که در این‌جا هم مباران را آمریکا کرده اما از روز بعد، تضاد اصلی کماکان رژیم و مزدورانش بوده و هستند و خواهند بود. فعلاً این موضوع را کنار می‌گذاریم و به اصول حاکم بر سلسله مراتب تضادها اکتفا می‌کنم:

**اصل اول** - بین حق و باطل و بین انقلاب و ارتجاع باید از حق و انقلاب دفاع کرد و طرف آن را گرفت و آن را تقویت کرد. باید باطل و ارتجاع را تضعیف کرد و نه بالعکس. واضح است که منظور از حق و باطل نسبی است و نه مطلق.

**اصل دوم** - در تضاد دو نیروی برحق مثلاً بین دو نیروی مبارز و مترقی، باید طرف آن را که موضعش حق‌تر و مبارزتر و مترقی‌تر است گرفت. واضح است که باز هم منظور از برحق و مترقی‌بودن، نسبی است.

**اصل سوم** - در تضاد دو باطل و دو نیروی ارتجاعی، تا آن‌جا که به ما مربوط می‌شود و در حیطه ما می‌گنجد، باید ضعیف‌تر را علیه قوی‌تر تقویت کرد. البته حدش این است که نیروی برحق که در اصل اول گفتیم تخطئه و تضعیف نشود و گرنه نقض غرض می‌شود.

به‌طور خلاصه این یک دستگاه منطقی است که از شاخص حقانیت و ترقی و انقلاب چیده می‌شود و با آن محک می‌خورد. بر این اساس تا وقتی که استبداد دینی و رژیم ولایت‌فقیه در کشور ما حاکم است، همه تضادها علیه آن و به‌سود تغییردادن و سرنگون کردن آن باید حل شود. اعم از تضادهای واقعی در درون رژیم، یا تضادهای بیرون رژیم و همچنین تضادهای بین‌المللی. الزام مبارزه بر حق و عادلانه برای رهایی از شر استبداد دینی و حاکمیت مطلقه آخوندی و لازمه دستیابی به آزادی و حاکمیت مردم، همین است.



## فصل هفتم

درسهای قیام  
در روز عاشورا



پس از آگاهی و اشراف نسبت به انحراف و اپورتونیسیم راست به‌عنوان تهدید اصلی قیام، اکنون باید یکبار دیگر درسهای قیام در روز عاشورا (۶دی ۱۳۸۸) را مرور کنیم. در پیام هشتم دی، به اختصار گفتیم:

«استمرار و سرعت پیشروی و درجه تعمیق و گسترش نیروهای قیام در شش‌ماه گذشته و مخصوصاً انبار باروتی که در ایام تاسوعا و عاشورا در ایران سر باز کرد، به همگان نشان داد که آن‌چه مقاومت ایران درباره وضعیت جامعه ایران و درباره رژیم می‌گفت، حقیقت داشته و در آن مبالغه‌یی نبوده است.»

– کسی منکر استمرار قیام در ۶ماه گذشته نیست.

– کسی منکر سرعت پیشروی قیام هم نیست. بسیار می‌گویند و می‌نویسند که، بحث در خیابانهای تهران و سراسر ایران و در دانشگاهها و مجادلات و زدوخوردهای سیاسی، در بیرون رژیم و در درون، دیگر انتخابات نامشروع ریاست جمهوری در رژیم ولایت فقیه نیست. شعارها هم این نیست. خواسته‌ها هم، این نیست. مشکل هم این نیست. زیرا به‌محض این‌که در مناظره‌های انتخاباتی روزنی باز شد، همه دیدند که چه خبر است و چه ظرفیت انفجاری و بخارات متراکمی در ایران زیر عمامه و نعلین ولایت فقیه فشرده شده است. نقطه عزیمت البته انتخابات و مناظره‌های ۴ نفری بود که از همان فیلتر شورای نگهبان ارتجاع عبور کرده بودند و از همین جا بود که حتی قبل از انتخابات، رفسنجانی به خامنه‌ای نامه نوشت و هشدار داد: «من ادامه وضع موجود را به صلاح



نظام و کشور نمی‌دانم». رفسنجانی بی‌پرده گفت «آتشفشانهایی که از درون سینه‌های سوزان تغذیه می‌شوند، در جامعه شکل خواهد گرفت». رفسنجانی در همین نامه از خامنه‌ای خواست «مانع شعله‌ورتر شدن این آتش در جریان انتخابات و پس از آن شوید» (خبرگزاری حکومتی مهر - ۱۹ خرداد ۸۸).

متقابلاً باند خامنه‌ای از طریق سپاه پاسداران و خبرگزاری آن رفسنجانی را به باد حمله گرفت و نوشت:

«هرگز در ذهن بدبین‌ترین دشمنان نظام هم این ظن بد خطور نمی‌کرد که روزی هاشمی رفسنجانی برای رهبر معظم انقلاب "نامه سرگشاده" بنویسد».

«اعتراض غیرمنطقی شما... آن هم به رهبر انقلاب، که خود پرچمدار عدالت و مبارزه با ظلم است بسی جای شگفتی و البته تأسف است».

«آقای رفسنجانی؛ متهم همیشگی پرونده استات‌اویل کجا و نظامی که با خون شهیدان آبیاری شده است، کجا؟ مدیر مادام‌العمر مترو کجا و خمینی کبیر کجا؟ اگر آن روز که دلسوزان شما و انقلاب، نصیحت کردند تا جلوی رانت‌خواری و سوءاستفاده‌های گسترده فرزندان و وابستگان خود را بگیرید همه را به چوب تحجر و کج‌اندیشی و زهدفروشی نمی‌رانید، اگر توصیه‌های صریح و تذکرها لطیف رهبری معظم را در مورد لزوم پرهیز از تجمل‌گرایی و اشرافیگری در میان مدیران نظام اسلامی در همان سالهای ابتدایی دهه هفتاد جدی می‌گرفتید و اگر به دستگاه محافظه‌کار قوه قضاییه جرئت مقابله با خویشاوندان و اطرافیان خود را می‌دادید، امروز چنین نمی‌شد».

«آقای رفسنجانی؛ چرا رسانه‌های غربی و مخالفین نظام شما را به غلط مهمترین شخصیت جهت‌ایستادگی در برابر رهبری می‌دانند؟ ... به خود بیایید و از سرنوشت بزرگان این انقلاب که در کشاکش حوادث و فتنه‌ها کم آوردند و از قافله انقلاب جا ماندند و روی بر قافله‌سالار آن ترش کردند عبرت بگیرید» (خبرگزاری فارس - ۲۲ خرداد ۸۸).

هم‌چنین کسی منکر تعمیق و رادیکال شدن قیام و شعارهای آن نیست. شعار این است که «مرگ بر اصل ولایت فقیه».

صحبت از «ساختارشکنی» و «سرنگونی» و «اغتشاش» و «آشوب» و «تخریب» و «آتش‌سوزی» است.

سرکرده انتظامی تهران بزرگ می‌گوید:

«آشوبگران روز عاشورا با تجهیزات کامل به صحنه آمده بودند که در آن سنگ و آجر قرار داده شده بود، اغتشاشگران تیر و کمان همراه خود داشتند و برنامه داشتند تا ایجاد آشوب کنند» و «کلکسیون‌های از نیروهای ضدانقلاب بودند» که «تا نفر آخر را دستگیر می‌کنیم» (۲۷دی).

به‌نوشته مطبوعات رژیم:

«علاوه بر تخریب اموال نیروی انتظامی و حمله وحشیانه به پرسنل آن، یک زن رزمی‌کار به فرمانده نیروی انتظامی تهران بزرگ حمله نموده و به شدت وی را از ناحیه صورت زخمی کرده است». هم‌چنین «مسئول حفاظت یکی از مقامات عالی‌رتبه هم مورد ضرب و شتم قرار گرفته است». «اصلی‌ترین ماموریتی که دستگیر شدگان ... مطرح ساخته‌اند هدایت آشوبها و شعارها و شناسایی افراد برای جذب و همکاری با مجاهدین خلق بوده است» (روزنامه رسالت ۲۴دی).

درجه عمق پیدا کردن قیام و هم‌چنین ترس و وحشت باند غالب رژیم و قشق‌رقی که در روزهای بعد به‌راه می‌اندازد به‌حدی است که موسوی به‌سرعت فاصله می‌گیرد، خط خود را جدا می‌کند و بیانیه می‌دهد:

«برای مراسم عاشورای حسینی به‌رغم درخواستهای فراوان، نه جناب حجت‌الاسلام‌المسلمین کربوبی اطلاعیه دادند و نه حجت‌الاسلام‌المسلمین خاتمی اطلاعیه صادر کردند و نه بنده دوستانم»<sup>(۱)</sup>.

علاوه بر این، برای مصون ماندن از تیغ آخته ولایت، به خواسته اصلی باند غالب رژیم برای موضع‌گیری علیه مجاهدین گردن می‌گذارد. باند ولی‌فقیه ابتدا به او گوشزد می‌کند که در آستانه انقلاب ضدسلطنتی هوادار مجاهدین بوده تا حواس خود را جمع کند. سپس لاریجانی «برادرانه» از او می‌خواهد همسفری و هم‌سفرگی پیشین را از سر بگیرند.

موسوی که پیداست، حفظ خود به هر قیمت، خط قرمز اوست، قتل جنایتکارانه خواهرزاده خود را که می‌توانست، با استفاده از محمل خانوادگی، از آن اعتراض بزرگی به‌پا کند، فشار زیادی بر رژیم خون‌آشام وارد آورد و قیمت حداکثر را از بابت این

۱ - داخل گیومه‌ها نقل از بیانیه شماره ۱۷ میرحسین موسوی است

جنایت سیاسی و در ضمن آن سایر جنایتها، از باند غالب وصول کند، نه فقط این امر را با ظاهر فروتنانه به حداقل ممکن تخفیف می‌دهد و از کنارش می‌گذرد و فعلاً به باند غالب می‌بخشد، بلکه به جای این، درست به عکس، بر «جنایتها و خیانت‌های مجاهدین» انگشت می‌گذارد. تازه در مورد مجاهدین روی دست حریف هم بلند می‌شود که مطمئن باشید من خودم از شما دلسوزترم و از پس مجاهدین، بهتر برمی‌آیم. می‌گوید:

«من به عنوان یک دلسوز می‌گویم منافقین با خیانتها و جنایتهای خود مرده‌اند، شما برای کسب امتیازهای جناحی و کینه‌ورزی آنها را زنده نکنید».

فراتر از این، بار دیگر بر وفاداری به قانون اساسی ولایت فقیه از جانب خودش و جنبش سبز مهر تأکید می‌گذارد:

«لازم می‌دانم قبل از آن که راه حل خودم را برای خروج از بحران مطرح سازم، برهویت اسلامی و ملی و مخالف سلطه بیگانگان و وفادار به قانون اساسی ما و جنبش سبز، تأکید نمایم».

از دعوی پیشین، درباره نامشروع بودن ریاست جمهوری و دولت احمدی‌نژاد هم خبری نیست بلکه خواستار «اعلام مسئولیت‌پذیری مستقیم دولت در مقابل ملت و مجلس و قوه قضاییه» می‌شود!

۴ خواسته دیگرش هم عبارتند از: تدوین قانون شفاف انتخابات، آزادی زندانیان سیاسی، آزادی روزنامه‌های توقیف شده (یعنی روزنامه‌های جناح مغلوب رژیم و نه آزادی همه روزنامه‌ها و مطبوعات)، و همچنین اجتماعات قانونی و تشکیل احزاب (آن هم طبق قانون اساسی ولایت فقیه و نه آزادی بی‌قید و شرط احزاب و اجتماعات تا مرز قیام مسلحانه).

آقای موسوی به همین بسنده نمی‌کند و چون خوب می‌داند که این خواسته‌ها یا پوشال‌بافی است یا طبق «مر قانون» ولایت، مشروط به «اعتقاد قلبی و التزام عملی» به ولایت فقیه است، بلادرنگ اعلام می‌کند که حتی در همین موارد هم حاضر به نسبه‌کاری است و می‌نویسد: «ضرورتی ندارد همه بندها با هم شروع شود. مشاهده عزم در این راه به روشنی افق کمک خواهد کرد»!

اما این چیزها برای معده و روده سیری‌ناپذیر مقام ولایت، کفایت نمی‌کند و «هل من

مزید» توبه و ندامت می‌طلبد!

خامنه‌ای که در روز ۱۹ دی در جمع بسیجیان قم روی عبارت «مر قانون» تأکید می‌کرد، خوب می‌فهمد که چه می‌گوید. منظورش این است که: در توبه و ندامت و غلط‌کردن گفتن، بیشترش اشکالی ندارد ولی نه «یک کلمه کمتر!». بگذریم که رژیم کثیف ولایت، کلمه «توبه» را هم که به معنی بازگشت به «صراط مستقیم» و راه خدا و خلق و فاصله‌گرفتن از راه غضب‌شدگان و منحرفان است (غیر المَغضوب عَلَیْهِمْ وَلَا الضَّالِّینَ)، ذبح نموده و با واژگونه‌سازی مطلق، به پافشاری در جاده جهل و جنایت و به اصرار در بربریت و مسیر ولایت، تعبیر و تفسیر می‌کند.

یادآوری می‌کنم که من ۳ روز قبل از موضع‌گیری موسوی، با مختصر آشنایی نسبت به ایشان و عملکرد رژیم ولایت، چند نکته را اختصاراً و با سرعت در پیام ۸ دیماه به عرض رسانده بودم:

اول این‌که: «متهم‌کردن آقای موسوی به این‌که راه مجاهدین را می‌رود کذب محض و زمینه‌سازی برای ارباب و اسکات و یا دستگیری است» و «سمپاتی نسبت به مجاهدین در اوایل انقلاب و در زمان شاه منحصر به آقای موسوی نبوده و هیچ کشف جدیدی نیست» کما این‌که خامنه‌ای خودش بعد از انقلاب هم تا مدتها با ما رابطه داشته و هر شب جمعه به درخواست خودش توسط یکی از برادرانمان در جریان تحلیلهای مجاهدین از اوضاع و احوال سیاسی قرار می‌گرفته است.

دومین نکته که از سه روز قبل گفتم این بود که «واضح است که باند خامنه‌ای و شرکا به‌غایت تلاش می‌کنند کربوبی و موسوی و اطرافیان و نظایر آنها را متقاعد کنند که به شرط تأیید یا شراکت در سرکوب مجاهدین و مقاومت ایران و موضعگیری علیه آنها، از تیغ آخته ولایت در امان خواهند بود. تلاش می‌کنند مانند لاریجانی، رئیس مجلس ارتجاع، آنها را قدم به قدم به همسفری و هم‌سفرگی مجدد در همین راستا بکشانند اما واقعیت این است که کار از این چیزها گذشته و مواضع و برچسبهای پیشین به مجاهدین دیگر اثر ندارد و مشکلی حل نمی‌کند. چرا که ولایت یزیدی فقط انقیاد و تسلیم مطلق می‌طلبد و حالا دیگر در سراسیمه‌سری، صرف لفاظی علیه مجاهدین و مقاومت ایران دردی را از او دوا نمی‌کند».

سومین و مهمترین نکته که باز هم تأکید می‌کنم، این‌که:

«به‌رغم هرآن‌چه موسوی یا دیگران علیه مجاهدین و مقاومت ایران گفته باشند یا بگویند، هرگونه تعرض به آنها و خانواده و اطرافیان‌شان را قویاً محکوم می‌کنیم و به ولی‌فقیه ارتجاع اخطار می‌کنیم که مسئولیت دستگیری و محاکمه و مجازات موسوی و هرگونه اقدام تروریستی مشخصاً و مستقیماً برعهده شخص خامنه‌ای است. علاوه بر این، در پی صدور پنجاه‌وششمین قطعنامه ملل متحد درباره نقض وحشتناک حقوق بشر در ایران، از دبیرکل سازمان ملل متحد و کمیسر عالی حقوق بشر باز هم می‌خواهیم که در همین خصوص یک هیأت ثابت نظارت بین‌المللی برای نگرهبانی از حقوق بشر و به‌ویژه آزادی بیان و اجتماعات در تهران مستقر کند».

از این‌رو تنها نکته‌یی که باید اضافه کنم و البته خاص موسوی و کربوبی و امثالهم نیست، نفرت و اشمئزاز از هرگونه چراغ سبزدادن و هموارکردن راه و صاف کردن جاده و توجیه مستقیم یا غیرمستقیم اعدام و کشتار مجاهدین و غیرمجاهدین در داخل ایران و به‌ویژه در اشرف است. این کار از جانب هرکس با هر تفکر و عقیده و مرام و ادعایی که باشد، با هر شکل و توجیهی هم که ارائه شود، با هر جمله‌بندی و عبارتی هم که برای دم به تله‌ندادن بالانس شود، یک اقدام خائنانه ضدانسانی است و در این مورد با احدى شوخی و نرمش و انعطاف نداریم و نخواهیم داشت.

چه آقای موسوی که قبل از روی کارآمدن خمینی هوادار مجاهدین بوده، چه آنها که بعد از روی کارآمدن خمینی عضو یا هوادار مجاهدین یا پشتیبان و عضو شورای ملی مقاومت ایران بودند یا هستند و خواهند بود و چه خود این حقیر که ارادتمند و در خدمت مجاهدین و مقاومت ایران بوده و هستم و خواهم بود و دقیقاً هم به همین خاطر است که خواهان سلامتی و امنیت و آزادی بیان و اجتماعات و آزادی آقای موسوی و خانواده و دوستان و اطرافیان ایشان در مخالفت با ولی‌فقیه ارتجاع بوده و هستم و خواهم بود. کما این‌که در پیام ۸‌دیماه از بابت این‌که خامنه‌ای کمترین بهانه‌یی علیه ایشان پیدا نکند، خودم را سپر بلا نموده، به عرض رساندم که آقای موسوی چنان‌که خود به‌صراحت گفته است اصلاً هدفش از شرکت در انتخابات، مقدمتاً نه یک هدف سیاسی رودرروی قدرت حاکم یا باند حاکم ولایت، بلکه یک هدف اداری و برگرداندن «عقلانیت دینی به فضای مدیریت کشور» بوده است.

گمان نکنید که این تفسیر را من از خودم درآورده‌ام. اگر غلط است یا من درست نفهمیده‌ام تقصیر خودم نیست! ۴۳ سال پیش، روز اولی که ما به دانشکده حقوق دانشگاه تهران رفتیم، چون در رشته سیاسی قبولمان کرده بودند، استادمان فرق مدیریت را با سیاست توضیح داد و گفت: سیاست و امور سیاسی در رابطه با قدرت حاکم است. بعد هم نمی‌دانم دکتر حمید عنایت بود یا دکتر محمدعلی حکمت که هر دوشان با بزرگواری به سوالات کلافه‌کننده حقیر همیشه جواب می‌دادند، گفتند: برو کتاب «دو چهره ژانوس» درباره علم سیاست را بخوان تا بهتر بفهمی.

منهم حرف استاد را اطاعت کردم و رفتم از کتابخانه این کتاب را قرض نموده و عجولانه خواندم. ولی نمی‌دانم که آیا درست تفاوت «مدیریت» و «سیاست» را فهمیده‌ام یا خیر؟

از شما چه پنهان معنی «عقلانیت دینی» را هم نمی‌دانم و لذا نفهمیدم که منظور از برگرداندن عقلانیت دینی به فضای مدیریت در رژیم ولایت فقیه چیست؟ کلمه عقل و عقلانیت به معنی خرد و خردورزی را می‌دانم که معطوف به خصلت تفکر و اندیشمندی انسان است و پایگاه فیزیولوژیک آن قشر فوقانی مغز می‌باشد که از لحاظ کارکردی به آن سیستم علائم ثانویه می‌گویند (فقط خواهشمندم با احکام ثانویه که امام راحلتان می‌گفت، اشتباه نشود!).

کلمه دین را هم که چهار دهه پیش خیلی دنبالش بودم، بالاخره فهمیدم که یک دستگاه اعتقادی و ایدئولوژیک است که در آن یک ارزش متعالی فراتر از زمان و مکان وجود داشته باشد که در این صورت به چنین دستگاه اعتقادی، دین می‌گویند. با این حال باید با کمال احترام! اذعان کنم که معنا و مفهوم «عقلانیت دینی» مورد نظر آقای موسوی و تزریق آن به «مدیریت نظام ولایت» را باز هم نمی‌فهمم و از درک آن عاجزم! مگر این که منظور ایشان را باید از همان تجربه عملی نخست‌وزیری ۸ ساله مستفاد نمود.

یادم هست که در روز ۱۱ دیماه ۱۳۶۶ خامنه‌ای که در منصب رئیس‌جمهور هیچ‌کاره بود، در رقابت شخصی با ایشان، نافهمیده به وضعیت و سیاست اقتصادی دولت موسوی که البته توسط خمینی دیکته می‌شد، حمله کرد. تا آن‌جا که می‌دانم در آن زمان هم آقای

موسوی نقشی در سیاست نداشت و مدیر و مجری ولایت مطلقه بود. عیناً هم‌چنان که اعلیحضرت همایونی، هویدای بیچاره را از هرگونه دخالت در سیاست منع کرده بود، خمینی هم علی‌الاطلاق اجازه دخالت در سیاست به موسوی بیچاره نمی‌داد. آقای موسوی در عین حال، برای خامنه‌ای که رئیس‌جمهورش بود، تره خورد نمی‌کرد و خامنه‌ای هم ناگزیر بود به سفرهای خارجی یا نماز جمعه یا روضه‌خوانی درباره اشعار حافظ شیراز در کنگره‌های مضحکی که رژیم به همین مناسبت‌ها برگزار می‌کرد، بسنده کند. آخوندها می‌خواستند نشان بدهند که همه‌فن‌حریف هستند و از جنگ (به شیوه پتوپیچ کردن دانش‌آموزان نوجوان بر روی میدانهای مین) تا ساختن زیردریایی (به شیوه حجت‌الاسلام بحرالعلوم!) و شعر حافظ با تفسیر خامنه‌ای، سر در می‌آورند. تا این که کسی فکر نکند فقط بریدن دست راست و پای چپ و محاکمه و تیرباران ۵ دقیقه‌یی جوانان این مرز و بوم را، حتی بدون احراز هویت و دانستن اسم آنها، خوب می‌توانند انجام بدهند.

الغرض، در زمستان سال ۱۳۶۶، ۶ماه قبل از آتش‌بس تحمیلی، وضع رژیم از هر بابت خراب بود. در جنگ به ته خط رسیده بود و آن‌چنان که خمینی ۶ماه بعد در نامه ۲۵ تیر ۶۷ نوشت: «گزارشهای نظامی-سیاسی» متعدد در این خصوص دریافت می‌کرد. در این زمان ارتش آزادیبخش در کمتر از یکسال، در بیش از ۹۰ رشته عملیات، صدها میلیون دلار سلاحهای جنگی به غنیمت گرفته و بیش از ۲۰۰۰ نفر هم از خمینی اسیر گرفته بود و می‌رفت تا برای عملیات بزرگ و متمرکز از قبیل «آفتاب» و «چلچراغ» و جاروکردن تیپها و لشکرهای ولایت فقیه خیز بردارد.

خمینی در همان نامه‌یی که اشاره کردم بعد از آفتاب و چلچراغ و شکستهای فجیع در جنگ ۸ساله نوشته، به خط خودش، اذعان می‌کند که:

«مسئولین جنگ می‌گویند تنها سلاحهایی را که در شکستهای اخیر از دست داده‌ایم به‌اندازه تمام بودجه‌یی است که برای سپاه و ارتش در سال جاری در نظر گرفته‌ایم».

در عرصه بین‌المللی هم ما با تمام قوا جنبش صلح و آزادی برای ایران را پیش می‌بردیم. از طرف دیگر افشای افتضاح ایران‌گیت یکسال و اندی قبل، رژیم خمینی را به کلی بی‌آبرو کرده بود.

بسم الله الرحمن الرحيم

شنبه ۲۵ تیر ۱۳۶۷

با این حد و نه استقلال و با ستم و سلطنت به نوبه دیگران در راه و نه مسعودین صورت است به هم آیین  
حال که سولین نظامی ما هم از آنش و با که خزان جنگ میشه صریح هر فستیکند که از آن  
استم ج این زدو با بیخ برهنه است نموند کند و نظیر بیکه سولین دستور نظامی و سیاسی  
جمهور سدهای که این جنگ را به چه بصدح کرده فرزند و با طاعت میگویند که یک مسدود  
را که سکا شرق و غرب در اختیار صد کم گذارند که به چه و با بیخ قبی می شود در جهان نسیه کرد

قول فدای قهقار و در بود و وضع مال نظام را از هر صفر مهم کرد انه سولین جنگ میگویند تا سده ها را  
که دستها بر چیز لذت دان ایم به انان تمام بود به است که با سب و لذت در حال حاضر در نظر گرفته شده  
سولین سیاسی میگویند که آنجا که مهم نیست این بود بر سر بی است بیایه شوق رفیق میبد ده انا کم شده است  
شاید اینج لذت بر کس بهتر میدهند که این تعظیم برابر می چون بر کشند است و له رضی به و با حد و نه استقلال است  
در احویات لذت دین اود حفاظت از جمهور سدهای اگر آبرو و دینت با شتم خرج میکنم . حد و نه اما با بار

برنده نوشته است تا پنج سال دیگر با بیخ برهنه تمام میکنم است و صورت است  
و باغ که در طول پنج سال است میادیم قدرت حیات هند می و با سب  
دینت با شتم و بعد از این سال ۷۱ اگر ما دلار ۳۵۰ تیباید و ۲۵۰  
۳۰۰۰۰ تریب ۳۰۰ هزار جنگ و ۳۰۰۰ بیکه بر قدرت رضی سده



نارضایتی اجتماعی هم به خاطر گرانی و رانده شدن ۴ میلیون آواره جنگی به حاشیه شهرهای بزرگ به شدت افزایش پیدا کرده بود. آوارگانی که متقاضی کار و نان و مسکن و خدمات شهری بودند و دولت موسوی از پس آن بر نمی آمد. یکی از مسائل آن روزها تخریب منازل و مناطق مسکونی همین حاشیه نشینان بود. آوارگان جنگی و فقیران جنوب شهر ناگزیر برای این که همسر و فرزندانشان سرپناهی داشته باشند، به سرعت خانه های گلی می ساختند و مزدوران خمینی هم هر روز خانه ها را با لودر و بولدوزر بر سر آنها خراب می کردند.

این مجموعه تضادها در پایین، مثل همین امروز در بالای رژیم سرریز شده و دعوای متعددی را بین جناحهای متخاصم برانگیخته بود.

دعوی عمده بین خامنه ای و باند بازاربهای رژیم از یک طرف و موسوی و دولتش بر سر مسائل اقتصادی و اقتصاد جنگی بود که موسوی با دیکته خمینی مجری آن بود. دعوی شدید دیگر بین شورای نگهبان و آخوندهای آن با مجلس رژیم به ریاست رفسنجانی بود که قویاً از جانب شخص خمینی حمایت می شد.

در یک کلام، چون رژیم به شدت ضربه خورده و ضعیف شده بود، باند مغلوب آن، که آن زمان همین خامنه ای و برخی آخوندهای شورای نگهبان و گروهی از مجلسیان بودند، سر برداشتند.

تا این که در روز ۱۱ دی ۱۳۶۶، خامنه ای در مقام رئیس جمهور در نماز جمعه فرصت را برای وارد آوردن ضربه به حریف (یعنی موسوی) مغتنم شمرد و مخالفت خودش را با اختیارات دولت موسوی بر سر مسائل اقتصادی علنی کرد. خامنه ای فکر می کرد، به این وسیله پشتیبانی بازاربهای مخالف با محدودیتهای اقتصاد جنگی و دخالتهای بیش از حد دولت موسوی در مسائل اقتصادی را برای خود ذخیره می کند. خامنه ای گفت:

«اقدام دولت اسلامی، در برقرارکردن شروط الزامی، به معنای برهم زدن قوانین و احکام پذیرفته شده اسلامی نیست... امام که فرمودند دولت می تواند هر شرطی را بر دوش کارفرما بگذارد، این هر شرطی نیست، آن شرطی است که در چهارچوب احکام پذیرفته شده اسلام است، و نه فراتر از آن... برخی این طور از (این) فرمایشات استنباط می کنند که می شود قوانین اجاره و مضاربه، احکام شرعی و فتاوی پذیرفته شده مسلم را نقض کرد و دولت

می‌تواند برخلاف احکام اسلامی شرط بگذارد، امام می‌فرماید: «این شایعه است»، ببینید قضیه چقدر روشن و جامع‌الاطراف است».

از آن سو سردمداران و مهره‌های باند غالب، با نامه‌های شدیدالحن، به مقابله با خامنه‌ای آمدند و حرفشان این بود که این چه رئیس‌جمهوری است که در مورد «دولت اسلامی» و «اختیارات حکومتی» چنین و چنان می‌گوید.

بیچاره خامنه‌ای هم که حسابگری و ریاضیات ضعیفی دارد! ناپرهیزی کرد و با نوشتن یک نامه به خمینی، پای او را رسماً به میان کشید و از خمینی خواست نظرش را درباره حرفهایی که در نماز جمعه راجع به «اختیارات دولت» گفته بود، اعلام کند.

اما خمینی که به وضوح می‌دید و در خشت خام خوانده بود که اگر در برابر چنین شکافی در رژیمش ساکت بنشیند، شقه و بعد هم قیام در تقدیر خواهد بود و خطرناکتر این که ارتش آزادیبخش سر می‌رسد، لحظه را برای شدیدترین گوشمالی دادن به خامنه‌ای و بستن شکاف رژیم، شکار کرد.

شیطان جماران در جوابیه‌یی که روز ۱۷ دی ۱۳۶۶ از رادیو و تلویزیون رژیم پخش شد، نه فقط اختیارات دولتی و حکومتی را سفت و سخت و کاملاً آبندی کرد بلکه، بسا فراتر از آن، بدون هیچ رودربایستی و بدون کمترین شرم و حیایی، پرده را کنار زد و رژیم «ولایت مطلقه فقیه» را ضمن یک نامه پر توپ و تشر خطاب به «حجت‌الاسلام خامنه‌ای» اعلام کرد.

دارودسته خمینی گویا خودشان هم چنین انتظاری نداشتند، بعدها منابع رژیم نوشتند: «این سخنان (سخنان خامنه‌ای) سبب خیر شد و باعث شد حضرت امام خمینی (ره) طی نامه‌یی تاریخی پرده از «ابتکار ولایت مطلقه فقیه» بردارند».<sup>(۲)</sup>

حالا به نامه بهت‌انگیز خمینی به خامنه‌ای گوش کنید: «از بیانات جنابعالی در نماز جمعه این طور ظاهر می‌شود که شما حکومت را به معنای ولایت مطلقه‌یی که از جانب خداوند به نبی اکرم واگذار شده و اهم احکام الهی است و بر جمیع احکام فرعی الهیه تقدم دارد صحیح نمی‌دانید و تعبیر به آن که این جانب گفته‌ام «حکومت در چهارچوب احکام الهی دارای اختیار است» به کلی برخلاف گفته‌های این جانب است.

اگر اختیارات حکومت در چهارچوب احکام فرعی الهیه است، باید عرض حکومت الهیه و ولایت مطلقه مفوضه به نبی اکرم یک پدیده بی معنا و محتوا باشد. اشاره می‌کنم به پیامدهای آن که هیچ کس نمی‌تواند ملتزم به آنها باشد...

حکومت که شعبه‌یی از ولایت مطلقه رسول‌الله است، یکی از احکام اولیه است و مقدم بر تمام احکام فرعیه حتی نماز و روزه و حج است.

حکومت می‌تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است، در مواقعی که آن قرارداد مخالف مصالح کشور و اسلام باشد، یک‌جانبه لغو نماید.

حکومت می‌تواند هر امری را چه عبادی و یا غیرعبادی، که جریان آن مخالف مصالح اسلام است، از آن، مادامی که چنین است، جلوگیری کند.

آنچه گفته شده است که شایع است مزارعه و مضاربه و امثال آن با این اختیارات از بین خواهد رفت، صریحاً عرض می‌کنم که فرضاً چنین باشد، این از اختیارات حکومت است و بالاتر از آن هم مسابلی است که مزاحمت نمی‌کنم.<sup>(۳)</sup>

و این هم جواب من از جانب شورای ملی مقاومت ایران در فردای اعلام رژیم ولایت مطلقه فقیه که بعدها توسط همین آخوندها «سلطنت مطلقه» هم گفته می‌شد: «در شرایطی که رژیم خمینی بنا به تصریحات نخست‌وزیرش در موقعیت اقتصادی وخیمی قرار گرفته، بار دیگر دعوی درونی گرگهای گرسنه و هار، اوج می‌گیرد و در همین راستا پیوسته از خمینی تازه‌تر از تازه‌تری می‌رسد!...

خمینی در جوابیه علنی خود به خامنه‌ای نامبرده را شلاق‌کش نموده و او را از "تخطئه یک هدیه الهی" که همان "حکومت... به معنای مطلقه" باشد برحذر می‌دارد... به رغم آن‌همه شاگردی در مکتب امام رذیلت‌پیشه‌اش هنوز، آن‌چنان که باید، خوب شیرفهم نشده که "حکومت مقدم بر تمام احکام فرعیه حتی نماز و روزه و حج است".

پیرکفتار فرتوت که در حضيض فلاکت و بدنامی به سر می‌برد... به نحو بی‌سابقه‌یی طینت وحشی استبدادی، و شهوت افسارگسیخته خود به قدرت و حکومت را برملا نموده و تصریح می‌کند که حتی "حکومت می‌تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته"، هرآن‌گاه مخالف مصالحش باشد، "یک‌جانبه لغو کند و می‌تواند هر امری را چه عبادی و یا غیرعبادی

باشد" جلوگیری کند...

چنین بود که دیروز بر خلاف ابتدایی‌ترین اصول قضایی و حتی با نادیده‌گرفتن قوه قضاییه رژیم خودش، "تجزیرات حکومتی" در حق کسبه خرده‌پا را به دولت واگذار نمود. و امروز اختیارات حکومت را آشکارا، بی‌قید و شرط و بی‌حد و مرز اعلام می‌کند. گوئیا که مردم و مملکت، سراپا ملک طلق شخصی او و "ولایت" سفیانی و نامشروع اوست. تازه به این هم قانع نشده و به شیوه‌یی که به در می‌گویند تا دیوار هم بشنود، به رئیس‌جمهورش خاطر نشان می‌کند که "بالتر از آن هم مسائلی هست که مزاحمت نمی‌کنم!"...

دعوا، دعوای داخلی گرگهای هاری است که کارد به استخوانشان رسیده و دارند زوزه می‌کشند و همدیگر را از هم می‌درند. یعنی دعوا نه بر سر "فقه و اصول" بلکه بر سر "بود و نبود" حکومت نجس و منحوسی است که به هر خس و خاشاکی برای ادامه عمرش متشبث می‌شود.<sup>(۴)</sup> این را هم یادآوری می‌کنم که منظور از تجزیرات حکومتی، شلاق‌زدن کسبه جزء در ملاءعام به خاطر گرانفروشی بود. زیرا محض نمونه، حتی یک گردن کلفت نامدار و چپاولگر هم در تمام سی سال حکومت خمینی و خامنه‌ای در ملاءعام شلاق نخورده و انگشتان یا دستش هم به خاطر دزدی قطع نشده است. و این هم غلط‌کردم‌گویی شتابان خامنه‌ای در آن زمان:

«برمبنای فقهی حضرتعالی که این‌جانب سالها پیش آن را از حضرتعالی آموخته و پذیرفته و براساس آن مشی کرده‌ام، موارد و احکام مرقومه در نامه حضرتعالی جزو مسلمات است و بنده همه آنها را قبول دارم، مقصود از حدود شرعیه در خطبه‌های نماز جمعه چیزی است که در صورت لزوم مشروحاً بیان خواهد شد».<sup>(۵)</sup>

خامنه‌ای به این هم اکتفا نکرد بلکه روز جمعه اول بهمن ۱۳۶۶ با یک آکروبات‌بازی و کله‌معلق‌زدن ولایت‌نشان به نماز جمعه شتافت و گفت:

«اصلاً اکثریت مردم چه حقی دارند که قانون اساسی را امضا و لازم‌الاجرا کنند؟»  
می‌بینید چه ولی فقیه آکروبات‌بازی داریم؟! هم روی طناب ولایت راه می‌رود، هم معلق

۴- نشریه اتحادیه انجمنهای دانشجویان مسلمان خارج کشور- شماره ۱۲۵- صفحه ۲- پاسخ مسئول شورا به سوال خبرنگار صدای مجاهد- دی ماه ۱۳۶۶  
۵- رادیو رژیم ۲۱ دی ۱۳۶۶

می‌زند، و هم دلی‌دلی «مردمسالاری دینی» می‌خواند!  
این از خامنه‌ای رئیس قوه مجریه رژیم در آن زمان بود، رئیس قضاییه وقت، موسوی اردبیلی، هم معطل نکرد و روی دست خامنه‌ای بلند شد و گفت:  
«ولی فقیه می‌تواند رئیس‌جمهور را بدون این‌که همه مردم رأی بدهند، نصب نماید» (روزنامه رسالت - ۳ بهمن ۱۳۶۶).

لابد شما هم سرتان دارد مثل من سوت می‌کشد! ولی هنوز صبر کنید تا تعریف ولایت‌فقیه را از دادستان انقلاب خمینی در تهران و مؤسس روزنامه رسالت هم بشنویم. آذری قمی روی دست همه اینها بلند شد و بعدها در روزنامه رسالت نوشت:  
«ولایت‌فقیه ولایتی است مطلقه... ولایت بر دنیا است و آنچه در دنیا است اعم از موجودات زمینی و آسمانی و جمادات و نباتات و آنچه که به نحوی به زندگی جمعی و انفرادی انسانها ارتباط دارد».

در بازنویسی قانون اساسی رژیم در سال ۶۸ عبارت «ولایت مطلقه امر» رسماً وارد اصل ۵۷ آن گردید که می‌گوید:  
«قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارتند از قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضاییه که زیر نظر ولایت مطلقه فقیه بر طبق اصول آینده این قانون اعمال می‌گردند، این قوا مستقل از یکدیگرند».

حالا ببینیم داستان اختلاف آخوندهای شورای نگهبان با رفسنجانی که هم، «قمر وزیر» و هم «شمس وزیر» خمینی بود، در سال ۱۳۶۶ به کجا رسید:  
آخوندهای مزبور قبل از این‌که خمینی تنوره بکشد، بعضاً زیرسرشان بلند شده بود و حتی ادعا می‌کردند، چون خودشان مجتهد هستند و تقلید بر آنها حرام است حق کنترل بر مصوبات مجلس را دارند. شیخ محمد یزدی نایب‌رئیس وقت مجلس خمینی هم که از شورای نگهبان حمایت می‌کرد صریحاً گفت:

«فقهای شورای نگهبان از مجتهدین هستند یعنی تقلید بر آنها حرام است... تا زمانی که... رهبری قانون اساسی را امضا کرده، شورای نگهبان باید کنترل کند».<sup>(۶)</sup>  
رفسنجانی یکبار به آنها هشدار داد:

۶- مصاحبه آخوند محمد یزدی با روزنامه رسالت ۷ بهمن ۱۳۶۶

«از شورای نگهبان و از آقایانی که منصوب حضرت امام هستند، تقاضا می‌کنم که نظرات امام را جدی گرفته و نظرات خود و دیگران را مانع اجرای نظرات امام نکنند.»<sup>(۷)</sup>

این «فقها» هم، مانند خامنه‌ای که در آن زمان رئیس‌جمهور بود حالیشان نبود که اگر قرار بود خمینی حتی به قاعده و قانونی که خودش نوشته و امضا کرده پایبند باشد، که دیگر این همه اختناق و زنجیر و ده‌ها هزار اعدام لازم نبود!

خمینی برای دفع شر آن آخوندهای کودن شورای نگهبان که همین حقیقت ساده را نمی‌فهمیدند و گاه نفهمیده به مخالفت‌های «طلبگی» و «حوزوی» مبادرت می‌کردند ابتدا صحبت از تشکیل کمیسیون کنترل تصمیمات شورای نگهبان توسط خودش را به میان کشید تا «خفه» شوند. هر چند که طبق قانون اساسی، آن آخوند را خودش مستقیماً منصوب می‌کند و محق‌وقدان را هم از طریق رئیس قوه قضاییه که منصوب خودش است به مجلس معرفی می‌کند.

بعد هم، به‌طور غیرقانونی، یعنی برخلاف همان قانون خودش، حکم به تشکیل یک چیز عجیب‌الخلقه به نام «مجمع تشخیص مصلحت نظام» داد که در هنگام بازنویسی قانون اساسی آن را برایش نوشتند و بردند و دید و پسندید. اما خودش مرد ولی همین چیز عجیب‌الخلقه بعداً وارد قانون اساسی جدید رژیم شد.

حالا تو را به خدا اگر از این معمای ولایت سر درآوردید ما را هم خبر کنید! یک ولی‌فقیه است، یک مجلس، یک شورای نگهبان دوزیست، یعنی نیمه‌آخوند - نیمه‌حق‌وقدان، که معنی همه اینها به‌طور سرجمع می‌شود: «هیچ - هیچ» به نفع مقام ولایت!

در بازنویسی قانون اساسی رژیم در سال ۶۸ مجمع تشخیص مصلحت هم به‌صورت اصل ۱۱۲ وارد این معما و «چیستان» شگفت‌آخوندی گردید:

«- اصل یکصد و دوازدهم:

مجمع تشخیص مصلحت نظام برای تشخیص مصلحت در مواردی که مصوبه مجلس شورای اسلامی را شورای نگهبان خلاف موازین شرع و یا قانون اساسی بداند و مجلس با در نظر گرفتن مصلحت نظام نظر شورای نگهبان را تأمین نکند و مشاوره در اموری که رهبری به آنها ارجاع می‌دهد و سایر وظایفی که در این قانون ذکر شده است به‌دستور رهبری تشکیل می‌شود.

اعضای ثابت و متغیر این مجمع را مقام رهبری تعیین می‌نماید. مقررات مربوط به مجمع توسط خود اعضا تهیه و تصویب و به تأیید مقام رهبری خواهد رسید».

چنین بود که شورای ملی مقاومت اعلام کرد:

«تشدید مداوم تضادهای درون حاکمیت طی سال ۱۳۶۶، که خمینی را به دخالت مستقیم و مکرر برای حل و فصل مشکلات روزمره رژیم وادار کرده بود، در نیمه دوم سال به جایی رسید که خمینی مجبور به دست بردن رسمی و علنی در بنیادهای حقوقی رژیم شد و این امر معنایی جز اعلام بی‌اعتباری قانون اساسی ساخته و پرداخته خودش نداشت. اعلام "ولایت مطلقه" و انتصاب "مجمع" نوظهوری برای "تشخیص مصلحت نظام"، در واقع تمه اعتبار صوری ارگانهای "انتخابی" و "شورای نگهبان قانون اساسی" رژیم را از میان برد و صورت حقوقی نظام استبداد دینی را با ماهیت آن هماهنگ کرد» (بیانیه شورای ملی مقاومت ایران - ۱۶ اردیبهشت ۱۳۶۷).

بگذارید، برای کامل کردن مطلب، این را هم بگویم که مبدا فکر کنید، آن چه بر قانون اساسی افزودند، و آن چه خمینی توانست انجام بدهد، برایش کافی و کفایت بود. خیر، حرفهای خودش (و طبعاً هر که بر مسند ولی فقیه بنشینند) منحصر به مواردی که تا این جا گفتیم نیست. گوش کنید:

بر خلاف قوانین خودش، به محض این که برای سرکوب دانشگاهها، ضروری دید حکم به تشکیل یک ارگان غیرقانونی به نام «شورای عالی انقلاب فرهنگی» داد. بر خلاف قوانین خودش، به محض این که، برای سرکوب روحانیان مخالف، ضروری دید، حکم به تشکیل یک دادگاه غیرقانونی به نام «دادگاه ویژه روحانیت» داد که مورد گلیه نمایندگان مجلس شورای اسلامی خودش هم واقع شد. برخلاف قوانین خودش حکم به عزل منتظری داد و به صراحت در این باره نوشت: «مصلحت نظام از مسائلی است که مقدم بر هر چیز است».

به صراحت می‌گفت:

«آحاد مردم یکی یکی شان تکلیف دارند برای حفظ جمهوری اسلامی که یک واجب عینی و اهم مسائل واجبات دنیا و از نماز اهمیتش بیشتر است برای این که این حفظ اسلام است نماز فرع اسلام است».

هر وقت هم که «فقها»ی خودش و حقوقدانان خودش می‌گفتند که فلان مطلب با قانون اساسی سازگار نیست، می‌گفت: اینها «نقض ظاهری» است. و اشکالی ندارد. از جمله در دیماه ۶۷ در تذکر به مجمع تشخیص مصلحت نظام گفت: «این بحثهای طلبگی مدارس که در چهارچوب نظریه‌هاست، نه تنها قابل حل نیست، بلکه ما را به بن‌بست‌هایی می‌کشاند که منجر به "نقض ظاهری" قانون اساسی می‌گردد». جالب‌تر این که طلبکار هم درمی‌آمد که:

«این که در قانون اساسی است بعضی شئون ولی فقیه است نه همه شئون ولایت فقیه». و می‌گفت:

«روحانیت بیشتر از این در اسلام اختیارات دارند و آقایان برای این که با این روشنفکرها مخالفت نکنند، یک مقدار کوتاه آمدند. این که در قانون اساسی است، این بعضی شئون ولایت فقیه است نه همه شئون آن... مسأله بالاتر از این است». خمینی حتی اعتبار و کالت نمایندگان را به رضایت ولی فقیه می‌داند و خطاب به خبرنگار گفت:

«همه‌تان هم اگر چنان چه یک چیزی بگویید برخلاف مصالح اسلام باشد، وکیل نیستید، از شما قبول نیست، مقبول نیست، ما به دیوار می‌زنیم حرفی را که برخلاف مصالح اسلام باشد». «رئیس‌جمهور منتخب مردم، اگر از طرف ولی فقیه نصب نشود طاغوت است». «من به واسطه ولایتی که از طرف خدا دارم شما را منصوب می‌کنم». «من که ایشان را حاکم کردم یک نفر آدمی هستم که به واسطه ولایتی که از شارع مقدس دارم ایشان را قرار دادم».

«ولایت» مورد بحث، یعنی حکومت و اجرا و اداره، بر خلاف تصویری که خیلی از افراد دارند، امتیاز نیست بلکه وظیفه‌ی خطیر است... مثلاً یکی از اموری که فقیه متصدی ولایت آن است، اجرای حدود است. آیا در اجرای حدود بین رسول اکرم (ص) و امام و فقیه امتیازی است؟ یا چون رتبه فقیه پایین‌تر است باید کمتر بزنند؟».

نتیجه این که طبق صورت جلسات شورای بازنگری قانون اساسی: «ولایت مطلقه نه در چارچوب احکام فرعیه اولیه و ثانویه الهیه محصور است و نه در محدوده



قانون اساسی اسیر و نسبت به هر دو امر مطلق است نه مقید». «وامر او در حکم قانون است و در صورت تعارض ظاهری با قانون، مقدم بر قانون می‌باشد».

ضمناً خمینی از همان اول به روشنی می‌گفت که «آخوند یعنی اسلام، روحانیان با اسلام در هم مدغمند... آن که با عنوان روحانی و آخوند مخالف است، این دشمن شماس است» (۲ خرداد ۵۸).

یعنی که آخوند و اسلام در هم ادغام شده و یک چیز است و نه دو چیز! آیا این همانی آخوند و اسلام را در تفکر قرون وسطایی خمینی می‌بینید؟ آیا شرک آشکار را، در نشاندن خود بر جای خدا و پیامبر خاتم و ائمه معصوم و مظلوم، می‌بینید؟

حالا خودتان قضاوت کنید که به‌راستی با این قانون اساسی و با آن‌چه در این ۳۰ سال به چشم دیدیم، این یک نظام نجاست بربری و جاهلیت است یا نظام مقدس جمهوری اسلامی؟

آیا این خمینی اهانت مجسم به تاریخ ایران و اسلام نیست؟ مصداق بارز «مغضوب علیهم» هست یا نیست؟

آیا سوءاستفاده و لک‌بازی بر دامن قرآن و اسلام و پیامبر و حضرت علی و امام حسین، هست یا نیست؟

راستی کسانی که هنوز سنگ خمینی را به سینه می‌زنند چه بیماری دارند و چگونه تعریف می‌شوند؟

راستی آخوند خاتمی موقعی که می‌گفت هرگونه تغییر در این قانون خیانت به ملت ایران است، این کلمات او چه معنی و چه باری داشت؟

و مهمتر این‌که، آیا امروز موسوی و غیرموسوی و هرکس که مدافع یا پایبند این قانون است و یا حتی به مصلحت می‌خواهد در چارچوب این قانون حرکت کند، می‌تواند قیام را به‌جانب سرنگونی و یا دست‌کم اصلاح این رژیم هدایت کند؟

آی بیچه‌ها، صبر کنید، من هنوز چند سؤال دیگر هم دارم:

علاوه بر همه بازتابها و گزارشها و مقالات و موضع‌گیریهای داخلی و بین‌المللی، آیا معنا

و مفهوم و علت بنیادین استمرار و سرعت پیشروی و درجه تعمیق و گسترش نیروهای قیام در عمای گذشته و آن انبار باروتی که در روز عاشورا جرقه زد، روشن است؟  
آیا اپورتونیسیم و انحراف راست را چنان که باید و شاید دریافتید؟  
آیا قیام در این نقطه، پرده‌یی را کنار زد یا نزد؟ ضرورت و حقانیت استراتژی سرنگونی این رژیم را ثابت کرد یا نکرد؟  
اگر چنین باشد مقاومت و ایستادگی و جانبازی در برابر چنین رژیمی، از همان روز ۳۰ خرداد تا همین امروز، برای آزادی خلق و میهن، عادلانه و برحق و ضروری بوده است یا خیر؟  
اگر جوانان مثبت است خوشا به حال زحمتکشان و رزم‌آوران آزادی ملت ایران!  
و تا کجا سنگدل و ناپینا هستند نشستگانی که به جای رژیم بر سر و روی ایستادگان و مجاهدان می‌کوبند.  
فضل‌الله المجاهدین علی القاعدین اجراً عظیماً...



## فصل هشتم

جبهه خلق  
و استراتژی سرنگونی



بر اساس آنچه تاکنون گفتیم، از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰، استراتژی جبهه خلق، تغییر و سرنگونی رژیم ولایت فقیه برای آزادی و جایگزین کردن حاکمیت جمهور مردم، یعنی توده مردم ایران است.

فصل مشترک جبهه خلق، تعارض و تضاد آشتی‌ناپذیر با دیکتاتوری ولایت فقیه و غصب حاکمیت مردم ایران است. استراتژی سرنگونی از همین جا حقانیت و ضرورت پیدا می‌کند.

از این‌روست که از ۳۰ خرداد سال ۶۰ تا همین امروز، از این اصل بنیادین در هیچ شرایطی کوتاه نیامده و پیوسته بر آن تأکید کرده‌ایم.

رژیم ولایت فقیه حاکمیت مردم را در جریان انقلاب مردم ایران برضد دیکتاتوری سلطنتی، ربوده و آن را با شرک و ارتجاع، به مایملک خداگونه و انحصاری خود تبدیل کرده است. حق حاکمیت مردم ایران را غصب کرده است. «ولایت» و حکومت و حاکمیت آن، مطلقاً نامشروع و سراپا باطل است.

خواست مقدم و عاجل مردم ایران، آزادی و حاکمیت مردم است و این جز از طریق سرنگونی رژیم ولایت فقیه به‌دست نمی‌آید. نفی کامل رژیم ولایت فقیه، مرز متمایز و خط قرمز پیکار آزادی مردم ایران، معیار تشخیص دوست از دشمن، مبنای تنظیم رابطه با همه افراد و جریانهای سیاسی و شاخص جذب و دفع نیروهاست. هویت سیاسی ایرانیان میهن‌دوست و آزادیخواه بر همین اساس تعریف و مشخص می‌شود.

بنابراین «جبهه خلق» یا «جبهه مردم ایران»، به معنی علمی، دربرگیرنده تمام طبقات و اقشار و جریانها و نیروها و افراد ایرانی است که خواستار تغییر و سرنگونی دیکتاتوری ولایت فقیه و برقراری دموکراسی و در یک کلام، خواستار حاکمیت جمهور مردم ایران هستند.

«جبهه خلق» یا «جبهه مردم ایران»، دربرگیرنده مجموعه نیروهایی است که به طور مشترک تحت ستم و سرکوب رژیم ضدبشری ولایت فقیه قرار دارند و به همین خاطر می توانند به طور مشترک و همبسته و متحد در سرنگونی این رژیم شرکت و آن را محقق کنند.

معیار عمده برای شناخت و تعیین اعضا و اجزای «جبهه خلق» یا «جبهه مردم ایران» در برابر رژیم ولایت فقیه، منافع مشخص عینی آنها، پیشرفت جامعه و توانایی آنها برای شرکت در به انجام رساندن وظیفه سرنگونی است. سرنگونی این رژیم، وظیفه هر ایرانی آزادیخواه و میهن پرست و هویت سیاسی هر نیروی ملی و انقلابی و مردمی است.

برای همسویی و اشتراک و اتحاد عمل در همین خصوص، شورای ملی مقاومت ایران طرح «جبهه همبستگی ملی برای سرنگونی استبداد مذهبی» را ارائه کرده است. هم‌چنان که در بیانیه ملی ایرانیان یادآوری شده:

«بعد از جنگ جهانی دوم، اغلب کشورهای جهان، نازیسم و فاشیسم را مرامهایی ضدبشر شناختند و در قوانین خود هرگونه تبلیغ و ترویج آنها را جرم و مستوجب کیفر اعلام کردند» (بیانیه ملی ایرانیان).

اکنون پس از ۳۰ سال تجربه، هر ایرانی آگاه و آزادیخواه به روشنی می‌داند که ولایت فقیه، از نظر ماهیت جنایت‌هایش در مورد مردم ایران، بسا فراتر از آن مرامهای ضدبشر رفته است.

کلمات ضدخلق و ضدخلق، ضدمردم و ضدمردمی، از همین جا و در تضاد با آزادی و حاکمیت مردم معنا و مفهوم پیدا می‌کند. در زمان شاه با دیکتاتوری سلطنتی می‌جنگیدیم و اکنون طرف جنگ ما و مردم ما استبداد مذهبی، همین رژیم ولایت فقیه، است. به همین خاطر شالوده شورای ملی مقاومت ایران از روز نخست، «نه شاه، نه شیخ» بوده

است. نفی دیکتاتوری لازمه برقراری دموکراسی و اثبات حاکمیت مردم است. «انقلاب دموکراتیک» آن روی سکه استراتژی سرنگونی برای آزادی و حاکمیت مردم ایران در این مرحله تاریخی است.

«انقلاب» را قبلاً دگرگونی جهش‌وار و تکاملی از طریق سقوط طبقه حاکم و انهدام نهادها و روابط مربوط به آن توسط توده‌های مردم تعریف کردیم.

«دموکراتیک» به معنی «مردم‌سالارانه»، برگرفته از کلمه «دموکراسی» یک واژه یونانی، مرکب از کلمه «دموس» به معنی مردم و «کراسی» به معنی حکومت است که آن را به فارسی، «مردم‌سالاری» ترجمه می‌کنند.

اکنون روشن می‌شود که همه مدافعان دیکتاتوری، بالاخص مدافعان و مأموران و قداره‌بندان و قلمزنان و مداحان و روضه‌خوانان رژیم ولایت فقیه و اصل ولایت فقیه که عصاره و «عمود خیمه» استبداد مذهبی و قانون اساسی آن است از جبهه خلق خارج و در جبهه ضد مردم ایران قرار می‌گیرند. هم‌چنین همه خیانتکارانی که به‌جای سرنگونی این رژیم درصدد سربریدن و نابودی و متلاشی‌کردن اشرف و مجاهدین هستند، هر کس و در هر کجا و تحت هر عنوان و پوششی که باشد، ادامه و امتداد همین رژیم در داخل یا خارج کشور است.

از آن‌جا که استراتژی نفی و سرنگونی ولایت فقیه، حقانیت و ضرورت دارد و مهمترین و بالاترین اصل و فصل مشترک جبهه خلق است، شورای ملی مقاومت، طبق ماده ۱ اساسنامه‌اش، از همان سال ۱۳۶۰ «برای سرنگونی رژیم خمینی و استقرار دولت موقت تشکیل شده است».

– طبق ماده ۱ برنامه شورا، دولت موقت «اساساً وظیفه انتقال "حاکمیت" به مردم ایران و مستقر ساختن حاکمیت جدید ملی و مردمی را به‌عهده دارد».

– طبق ماده ۳ برنامه شورا، «پس از خلع ید و سلب حاکمیت از رژیم ضدخلقی خمینی، که حیاتی‌ترین حق مشروع مردم ایران یعنی "حق حاکمیت مردم" را غصب نموده» است، این دولت باید «حداکثر تا ۶ماه» «مجلس مؤسسان و قانونگذاری ملی» را «از طریق انتخابات آزاد، با رأی عمومی، مستقیم، مساوی و مخفی» با «هرگونه نظارت و



تضمین لازم» تشکیل بدهد و بلافاصله استعفای خود را به این مجلس تقدیم کند. نخستین وظیفه مجلس مؤسسان و قانونگذاری ملی، «تدوین قانون اساسی و تعیین نظام جمهوری جدید» است.

– طبق ماده ۵ برنامه شورا،

«کلیه مقامات، مسئولیتها و نهادهای دوران انتقال، صرفاً جنبه موقتی داشته و فقط تا استقرار مقامات، مسئولیتها و نهادهای جدید بر طبق قانون اساسی جدید معتبر است».

– علاوه بر این، شورای ملی مقاومت برای رفع هرگونه سوءتفاهم پیرامون موقعیت و اختیارات خود پس از سرنگونی رژیم ولایت فقیه، با صراحت و به اتفاق آرا اعلام کرده است:

«هیچ یک از مصوبات شورای ملی مقاومت، بخشی از قانون اساسی نظام جمهوری آینده کشور که توسط مجلس مؤسسان و قانونگذاری ملی تدوین خواهد شد تلقی نمی‌شود».

## استقبال از هرگونه فاصله گرفتن از دیکتاتوری و بازگشت به جبهه مردم ایران

ما از خروج از جبهه خلق و تغییر آشکار یا بالفعل تضاد اصلی علیه مقاومت ایران و علیه مجاهدین و اشرف، که به سود دیکتاتوری ولایت فقیه است، متنفریم. گرایشهای اپورتونیستی و کم‌رنگ شدن مرزبندیها و خطوط قرمز در قبال تمامیت رژیم و مدافعان و همسویان آن را محکوم می‌کنیم. از بارز شدن خصایص اپورتونیستی و زدن زیرآب مقاومت تمام‌عیار در برابر این رژیم، منزجریم.

در مرحله بلوغ اپورتونیسم و بروز ماهیتهای ارتجاعی، هم‌جبهه‌گی آشکار یا بالفعل با ولایت فقیه را غیرقابل قبول و غیرقابل تحمل می‌دانیم. اما دقیقاً به‌خاطر جدیت و ایستادگی مان در همین مواضع، به‌طور مضاعف، از هرگونه فاصله گرفتن از استبداد و وابستگی و مخصوصاً فاصله گرفتن از ولایت فقیه و رژیمش و پشت کردن به آن و نهایتاً از بازگشت به جبهه خلق، استقبال و حمایت می‌کنیم.

این هم نه یک امر دلخواه، بلکه یک وظیفه ملی و میهنی و انقلابی، بر اساس همان تعاریف و شاخصها و معیارهایی است که در اثبات صداقت نسبت به استراتژی سرنگونی و مبانی آن، بحث کردیم.

وقتی آیت‌الله منتظری که در اعلامیت او بر سایرین جای تردید نبود، به عدم صلاحیت و عزل خامنه‌ای از ولایت جانشینش حکم داد، من در ۱۹ تیر همین امسال، خاضعانه این حکم را «شایان تقدیر» خواندم و یادآوری کردم:

«بالاترین سرمایه دنیوی و اخروی منتظری در پیشگاه خدا و خلق همانا عزل او توسط خمینی دجال از منصب جانشینی، به خاطر اعتراض به قتل عام زندانیان مجاهد است».

در عین حال با صراحت به استحضار رساندم:

«جای آن دارد که آقای منتظری که اکنون در ۸۷ سالگی به سر می‌برد، برای خیر دنیا و آخرت خود و جبران مافات، قبل از ممات، تمامی حق و حقیقت را خالصانه و لوجه‌الله با مردم ایران در میان بگذارد. حق و حقیقت همانا غصب حاکمیت حقوق مردم ایران و سرقت انقلاب ضدسلطنتی تحت عنوان ولایت فقیه است. لکه ننگ و رژیم‌می که باید بالکل از تاریخ ایران و از دامن مطهر اسلام علوی زدوده شود...»

امیدواریم که آقای منتظری در همین رابطه، هرگونه «ترس از مخلوق» و کفار و مشرکان آزادی و حقوق ملت ایران از قبیل خامنه‌ای و احمدی‌نژاد را به کناری بگذارد و به این وسیله دین خود را به ایران و اسلام و به‌ویژه به ائمه تشیع، ادا کند. در راستای ادای همین وظیفه، برای او آرزوی سلامت و توفیق و طول عمر می‌کنم».

در ۱۳ تیر همین امسال گزارش کمیته صیانت از آرای موسوی با ذکر موارد جدیدی از دجالگری و تقلبات نجومی در انتخابات رژیم آخوندی منتشر شد. در این گزارش از جمله فاش شده بود که وزارت کشور و ۲۵ استاندار نظامی آن در مجموع ۳۲ تا ۳۲ میلیون برگه رأی مازاد بر نیاز، مورد استفاده قرار داده‌اند و علاوه بر آن در اتاق «تجمیع آراء»، که همان تاریکخانه وزارت کشور نظام باشد، هر طور خواسته‌اند رقم‌سازی کرده‌اند.

در همان روز سیزدهم تیر، ولی فقیه ارتجاع در ارگان اخص خود (کیهان آخوندی)، موسوی را به ارتکاب «جنایت»، انجام «مأموریت دیکته‌شده بیرونی» و ایفای نقش «ستون پنجم» دشمن متهم کرد که یا باید «توبه» کند و «عذر تقصیر» بخواهد یا

«مجازات قطعی (را) به جرم قتل انسانهای بی‌گناه، برپایی آشوب و بلوا، اجیرکردن ارادل و اوباش برای تعرض به جان و مال و ناموس مردم، همکاری آشکار با بیگانگان و ایفای نقش ستون پنجم آمریکا» بپذیرد.

من بلادرنگ، اعلام کردم که به‌دور از هرگونه «نکوهش و بستانکاری» از موسوی، «وظیفه و اصول ما اقتضا می‌کند که در برابر یاهوها و تهدیدها و تیغ‌کشی پررذیلت سردمدار ولایت»، نکات زیر را خاطر نشان کنیم:

«۱- محکوم‌کردن هرگونه تعرض و ستمی که بر موسوی و خانواده و اطرافیان او در چارچوب همین رژیم جریان دارد. هم‌چنین اخطار به رژیم در مورد محاکمه و مجازات وی با تأکید بر این‌که مسئولیت هرگونه تعرض، دستگیری یا اقدام تروریستی برعهده شخص خامنه‌ای است.

۲- هشدار نسبت به امنیت و سلامت آقای موسوی و درخواست از دبیرکل و شورای امنیت ملل متحد برای اعزام بلادرنگ یک هیأت نظارت بین‌المللی به تهران در همین خصوص و وادارکردن رژیم به ابطال انتخابات نامشروع و پذیرش انتخابات آزاد تحت نظر ملل متحد بر اساس حق حاکمیت مردم ایران.

۳- فراخوان به سازمان ملل متحد، به کمیسیون حقیقت‌یاب بین‌المللی، به حقوقدانان و سازمانهای جهانی مدافع حقوق بشر، و به همه دولتهایی که نتیجه انتخابات قلابی در ایران را به رسمیت نشناخته‌اند؛ برای ارجاع پرونده این انتخابات و سرکوب مردم ایران و کشتار بیگانهان به شورای امنیت سازمان ملل متحد.

بی‌گمان بازگشودن پرونده انتخابات ایران در شورای امنیت، در خدمت صلح جهانی است. زیرا به ممانعت از تسلیح اتمی و صدور تروریسم و دست‌اندازی فاشیسم مذهبی حاکم بر ایران به عراق و لبنان و فلسطین هم منجر می‌شود».

## اندرز و پیشنهاد به خبرگان

یک هفته بعد، من از این هم فراتر رفتم و در ۲۰ تیر در یک موضعگیری علنی به «ریاست و اعضای خبرگان نظام» که رفسنجانی رئیس آن است اندرز و پیشنهاد دادم: «با سلام به آقایانی که در خبرگان رهبری جلوس فرموده و به پاسداری از جوهره و جانمایه

نظام ولایت فقیه اشتغال دارید. مخاطب قراردادن حضرات برای این‌جانب بسیار دردناک و پرصعوبت است چرا که مجلس خبرگان در این رژیم، نماد غصب و سرقت حق حاکمیت مردم ایران و از این‌رو مصداق بارز مغضوب علیهم از جانب خلق و خالق است. لیکن امید است در بحبوحه قیام ملت، برخی آقایان صدای انقلاب نوین مردم را شنیده باشند.

مطمئناً همه حضرات در شرایط و سن و سالی هستید که مانند حقیر به یاد می‌آوردید که مجلس خبرگان، از اساس محصول خیانت خمینی به مردم ایران و خلف وعده او درباره تشکیل مجلس مؤسسان با انتخاب آزاد ملت ایران است.

از جانب مردم ایران و نسل انقلاب (انقلاب ضدسلطنتی) که خمینی را به قدرت رساند و برای او فرش خون گسترد سخن می‌گوییم، از جانب محکومان به اعدام، از جانب شکنجه‌شدگان، از جانب زندانیان سیاسی و همه آنها که حاصل رنج و خوششان برای آزادی را خمینی ربود و ولایتش را در نهادی نامشروع به نام خبرگان، نهادینه کرد.

اما هدف از تحریر این سطور، طعن و لعن نیست. هدف من یک اندرز و دو پیشنهاد است، هرچند بیم آن دارم که به مصداق آیه شریفه "لَا تَحِبُّونَ النَّاصِحِينَ" نصیحت‌کنندگان را خوش ندارید. با این‌همه، از بابت اتمام حجت و ثبت در سینه تاریخ، به‌عنوان اندرز درباره "استبداد زیر پرده دین" که تعبیر پدرطالقانی است، به عرض می‌رسانم: باور کنید که آب از سر این رژیم و سلطنت مطلقه دینی، هم‌چون سلطنت شاهنشاهی، گذشته و بهتر است آقایان در فکر کاستن از بار تقصیرات خود در محضر عدل الهی و پیشگاه ملت ایران باشند و بدنامی و نفرت و انزجار بیشتر به‌جان نخرند. پیشنهاد این است که: با توجه به حکم اخیر آقای منتظری درباره عزل تلویحی خامنه‌ای، که تالی تلو<sup>(۱)</sup> حجاج بن یوسف در روزگار ماست<sup>(۲)</sup>، برای ممانعت از خونریزی و بغی و فساد هر چه بیشتر از سوی نامبرده:

اولاً- با تشکیل جلسه فوق‌العاده خبرگان، خامنه‌ای را برکنار و موقتاً آقای منتظری را که اعلم همه نمایان است، جایگزین کنید تا مقدمات انتخابات آزاد تحت نظارت بین‌المللی براساس

۱- تالی تلو= همانند، پیرو (لغتنامه دهخدا)

۲- حجاج بن یوسف، در زمان خلافت عبدالملک مروان (پنجمین خلیفه اموی) سرکوب شبه‌جزیره عربستان و ولایت عراق و خراسان را به عهده داشت. در سال ۷۳ هجری برای سرکوب قیام مکه و تحکیم سلطه اموی خانه کعبه را به منجنیق بست. تا هنگام مرگش در ۵۳ سالگی، در قلمرواش ۱۲۰ هزارتن را کشته بود و ۵۰ هزارتن در زندانهایش اسیر بودند.

اصل حاکمیت مردم ایران فراهم شود.

ثانیاً - پس از اتخاذ این تصمیم، بلادرنگ مجلس خبرگان را منحل کنید و آن را از دامان خود و روحانیت معاصر بزدایید.

همه شما به خوبی می‌دانید که براساس معیارها و قانون خودتان، خامنه‌ای هرگز و هیچ‌گاه در سطح و جایگاه مرجعیت و ولایت نبوده است. موسوی اردبیلی در نماز جمعه دوم تیرماه ۱۳۶۸، سه هفته پس از مرگ خمینی، به صراحت خاطر نشان کرد، علت انتخاب خامنه‌ای به‌عنوان ولی فقیه از سوی خبرگان، ترس از مجاهدین و ارتش آزادی‌بخش ملی ایران و مبادرت کردن آنها به عملیات دیگری مانند فروغ جاویدان بوده است. او گفت: «دوستان می‌ترسیدند و می‌لرزیدند، دشمنان هم خیلی امیدوار بودند به چنین روزی» که همه مسئولین نظام به‌زودی «تکه و پاره شوند».

رفسنجانی هم در نماز جمعه هفتم آذر ۱۳۷۶ درباره عنوان مرجعیت برای خامنه‌ای تصریح کرد:

«شماها همه یادتان است که دورانی که (بحث) مرجعیت بود من سخنرانی نکردم. درباره مرجعیت ایشان هیچ نگفتم و هیچ‌کس از من چیزی نشنیده. شاید هم باعث تعجب شماها باشد که چرا فلانی حرف نمی‌زند. خیلیها هم از من می‌پرسیدند، ولی من نخواستم بگویم چرا؟ ...»

من می‌دانستم ایشان راضی نیست مرجع بشود. یقین داشتم که ایشان مخالف است». فضیحت به حدی بود که خامنه‌ای سرانجام از دعوی مرجعیت عقب نشست و به معرفی خود به‌عنوان مرجع شیعیان خارج از ایران اکتفا کرد و به خواندن «درس خارج» روی آورد... اما اگر آقایان درباره جایگزینی موقت منتظری، از این نظر مشکل داشته باشند که با حرف صریح خمینی مبنی بر فقدان طاقت و لیاقت و ساده‌لوحی منتظری، چه باید کرد؟ و به‌خصوص اگر نامه خمینی به منتظری در ششم فروردین ۱۳۶۸ را راهبند می‌دانید که نوشته بود منتظری در «هیچ کار سیاسی» نباید دخالت کند؛ توجه شما را به نامه ۸ فروردین ۱۳۶۸ خود خمینی جلب می‌کنم که نوشته است:

«در اسلام، مصلحت نظام، مقدم بر هر چیز است!»

ملاحظه می‌فرمایید که در شریعت خمینی هیچ چیزی مانع آن‌چه شما بخواهید برای نجات

خود انجام بدهید، وجود ندارد. با آرزوی توفیق برای پذیرش رأی و حاکمیت مردم ایران و جلب رضایت خلق و خالق».

همچنین وقتی که کروی هم به تنگ آمد و ۲۱ سال بعد از منتظری و با همان توصیف منتظری پس از قتل عام زندانیان در سال ۱۳۶۷ نوشت:

«اتفاقی در زندانها رخ داده است که چنانچه حتی اگر یک مورد نیز صدق داشته باشد، فاجعه‌یی است... که روی بسیاری از حکومت‌های دیکتاتور از جمله رژیم ستمشاهی را سفید خواهد کرد».

در ۱۸ مرداد نوشتیم:

«ای کاش که آقایان منتظری و کروی و دیگرانی که از این پس به آنان می‌پیوندند، از سی سال پیش نسبت به همین شقاوتها و شناختها بیدار و هشیار شده بودند. افسوس... اما باز هم دیر نیست و بنی بشر برای جبران مافات تا لحظه وفات فرصت و امکان بازگشت دارد. توبوا اِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا. به خدا و خلق باز گردید و توبه بازگشت‌ناپذیر نصوح به جای آورید. آخر در زندانها و شکنجه‌گاههای خمینی و لاجوردی و در واحدهای مسکونی قزل حصار از اول همین بساط بود.

فتوای خون کشیدن از زندانیان قبل از اعدام برای جبهه‌های جنگ ضدمیهنی را به یاد دارید؟ فتوای تجاوز به دختران قبل از اعدام برای این‌که به بهشت نروند را به یاد دارید؟ گمان می‌کنید پاسدار شکنجه‌گر احمدی‌نژاد یا پاسدار شکنجه‌گر حسین شریعتمداری از کجا و طی چه پروسه‌یی به قعر جنایت و رذیلت و وقاحت درغلتیدند؟ بسیاری شاهدان، هنوز حی و حاضرند هر چند که هزاران و هزاران تن دیگر از آنان تیرباران یا به‌دار کشیده شدند.

نگاهی هم به صحنه‌های جنایت دست‌آموزان رژیم ولایت در اشرف بیندازید. باور کنید که میلیونها نفر در سراسر جهان به خود لرزیدند، اشک ریختند و خونشان به جوش آمده است. در عین حال در برابر پایداری شگفت‌فرزندان رشید ایران برای آزادی، سر تعظیم فرود می‌آورند و به حتمیت پیروزی مردم ایران یقین می‌کنند».

من در همین پیام خاطر نشان کردم:

«واضح است که تا همین جا هم که کروی قدم برداشته، بهای سنگینی دارد. تا همین جا هم شایسته و ارزشمند است و خدا از معاصی کبیره در خدمت به یزیدیان و فرعون و طاغوت‌های

عمامه‌دار زمان مانند خمینی و خامنه‌ای، می‌کاهد. این البته به رابطه او و هرکس دیگر، با آفریدگارش برمی‌گردد. آن چه من می‌خواهم با آرزوی در امان ماندن کربوبی از گزند خامنه‌ای و دژخیمان و جلادانش بگویم، تنها یک نکته است. نه فقط به او، بلکه خطاب به همه آنهایی که در درون یا حاشیه همین رژیم به‌سویه آمده و از کثرت و غلظت فاجعه‌ها و ستم اکنون به خود می‌لرزند.

چه خوب که بخشی از حقیقت تکانه‌دهنده را بیان می‌کنید و به همین میزان نزد خلق و خالق مأجورید. اما باور کنید که خانه از پای‌بست ویران است و خشت ولایت از روز اول کج و برخلاف رأی و حاکمیت ملت و با خنجر و خیانت نسبت به انقلاب ضدسلطنتی کار گذاشته شده است.

جرثومه و ام‌الفساد، همین رژیم ولایت و حاکمیت آخوندی‌ست. در اوین یا کهریزک یا هزاران زندان و شکنجه‌گاه و خانه‌های امن اطلاعات و سپاه هیچ فرقی نمی‌کند. از کوزه همان برون تراود که در اوست. دادگاهها و تبلیغات و اتهامات و برجسپه‌های این رژیم، از ابتدا، همین بود. کدام کلمه بود که خمینی آن را ذبح نکرده باشد؟ مگر نمی‌گفت که مجاهدین خرم‌نهای روستاییان را آتش می‌زنند؟ مگر به تناوب نمی‌گفت جاسوس شوروی و عامل آمریکا و اسرائیل و بعث عراق هستند؟

بله، این رژیم، همان است که بود. تنها راه، آزادی و حاکمیت مردم است. این تمامی حقیقت است.

به‌خدا سوگند که در بیان این حقیقت به‌اندازه دانه ارزنی هم، منفعت شخصی یا گروهی را در نظر ندارم. با اشرفیان خونفشان و با اشرف‌نشانان در ایران و سراسر جهان، برای چادر زدن در خاوران هم اعلام آمادگی و ثبت‌نام کرده‌ایم. اگر خواستار آسودگی و خلاصی خود و ره‌اشدن مردم ایران از این همه ظلم و ستم هستید، این تمامی حقیقت است. تنها راه، آزادی و حاکمیت مردم ایران است.

درست به همین دلیل، به‌خاطر عصمت جسم و جان، و روح و روان مردم ایران، و همان پسران، و همان دختران، و به‌خاطر سعادت و حق حاکمیت یک خلق در محنت و زنجیر، با تمام وجود فریاد بزنید:

مرگ بر دیکتاتور

مرگ بر خامنه‌ای

حکومت آخوندی، سرنگون، سرنگون، سرنگون».

اما متأسفانه بعد از قیام عاشورا و رادیکال شدن اوضاع، کروبی هم چهار روز بعد از موسوی، عیناً با همان الگو، برای درمان ماندن از تیغ آخته ولایت، به خواسته اصلی خامنه‌ای که با قاضی صلواتی‌اش در پی زمینه‌سازی برای اعدامها بود تن داد و گفت: «با دست خودشان به زور دلسوزان را به مجاهدین وصل می‌کنند و یک سازمان مرده منافق‌صفت را زنده می‌کنند».

کروبی گمان کرد به این وسیله توپ را به زمین باند غالب می‌اندازد در حالی که فی‌الواقع به دروازه خودش شلیک کرد!

البته آقای کروبی یک چیز را واقعاً درست می‌گوید، نباید فرق «دلسوزان» رژیم ولایت فقیه را با مجاهدینی که می‌خواهند ریش و ریشه این رژیم را بسوزانند، نادیده گرفت! کروبی هم‌چنین به باند غالب ایراد گرفت که «منتقدان خود را منافق می‌نامند». و افزود:

«خدایا تو شاهد باش که چگونه یک جدال سیاسی را به یک جنگ مذهبی تبدیل کردند». به نظر من حاج آقا کروبی درست می‌گوید. این ولی‌فقیه است که در تنگنای قیام به آن جا رسیده که منتقد و به گفته لاریجانی «برادر همسفر و همسفره» خودش را هم حالا به مجاهدین می‌چسباند و ادعا می‌کند که موسوی و کروبی راه مجاهدین را می‌روند. هر چقدر هم ما تکذیب می‌کنیم فایده ندارد!

به‌خصوص در مورد تبدیل «جدال سیاسی» به «جنگ مذهبی» هم، من به حرف حاج آقا کروبی اکتفا می‌کنم و می‌گویم: خدایا تو شاهد باش که از روز اول هم در رژیم ولایت به انحصارطلبی و استبداد دینی و تمام جرم و جنایتهای سیاسی لباس دین و جنگ مذهبی پوشاندند. بر مجاهدین نام منافقین گذاشتند. جنگ هشت‌ساله ضدمیهنی را هم که از روز اول با دست برداشتن از صدور ارتجاع و تروریسم، قابل‌اجتناب بود و به‌خصوص بعد از عقب‌نشینی نیروهای عراقی در خرداد ۱۳۶۱، دیگر هیچ عذر و بهانه‌یی برای ادامه‌دادن آن وجود نداشت، شش سال دیگر با صدها هزار کشته و میلیونها آواره و معلول و مجروح و با بیش از ۷۰۰ میلیارد دلار هزینه و خسارت اضافه برای ملت ایران



ادامه دادند. به آن لباس «دفاع مقدس» پوشاندند، نعره‌های «قدس قدس از طریق کربلا» سردادند. برای روحیه‌دادن به پاسداران و بسیجیها انبوهی امام زمان قلابی بر روی اسب سفید، به جبهه‌ها فرستادند و هزاران کلید حلبی بهشت توزیع کردند. البته امام ملعون، در عین دریافت کلت و کیک و انجیل از آقای ریگان و دریافت سلاحهای اسرائیلی، خودشان فرمودند که: «صلح با صدام دهن اسلام است». البته در سال ۱۳۶۵ هم که خودشان آن را «سال تعیین سرنوشت» اعلام نمودند، از طریق رفسنجانی به صراحت اعلام کردند که آمادگی دارند با هر حکومت دیگری در عراق ولو کاملاً «آمریکایی» باشد، قرارداد صلح امضا کنند.

تعجب من فقط از فراموشکاری آقای کروب‌بی است که شاید هم سهواً باشد والله اعلم! آخر مگر یادتان رفته است که امام ملعون، خودشان به لسان و قلم نامبارک گفتند و نوشتند که آن چه بر همه چیز اولویت دارد حفظ نظام است و دین و شریعت و بقیه چیزها فرع است. برای همین چنان که شما هم فرموده‌اید مصلحت نظام همیشه در پوشاندن لباس مذهبی بر جنگ و جدال سیاسی بوده است و تازگی ندارد. حالا هرچقدر هم شما قسم و آیه بخورید که دلسوزتر هستید و می‌خواهید نظام را اصلاح کنید، اینها باور نمی‌کنند! فقط یک اشکال مختصر در محاسبات سیاسی جنابعالی به چشم می‌خورد که عنایت ندارید. «فضولتاً!» عرض می‌کنم که «اصلاح» این نظام، در باب «اسقاط» صرف می‌شود! از دود و دم هشت‌ساله آقای خاتمی در باب آرایش و اصلاح نظام عبرت بگیرید و اجازه بدهید از قول رودکی اضافه کنم:

آن که نامخت از گذشت روزگار  
نیز ناموزد ز هیچ آموزگار

### از مهندس بازرگان یاد بگیرید!

اگر موسوی و کروب‌بی و امثال ایشان باور کنند که قصد بدی درباره آنان ندارم، می‌خواهم دوباره از بازرگان یاد کنم، شاید اینان یاد بگیرند. هرچند که به خواست و انتخاب و اراده خودشان مربوط است.

یکی از نقاط مثبت بازرگان به‌عنوان نماینده تتمه بورژوازی ایران در دولت و مجلس خمینی، این بود که برخلاف آخوندها و حتی همین آقایان موسوی و کروب‌بی، حرفها

بسمه تعالی

## نهضت آزادی ایران

تأسیس ۱۳۴۰

شماره:

تاریخ: ۶۷/۱۲

### نامه سرگشاده دبیرکل به رهبر انقلاب در مورد اقدامات غیرقانونی علیه نهضت

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

مقام محترم رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران

با عرض سلام و دعای سلامت و توفیق آنجناب در خدمت به اسلام و ملت ایران و به محرومین جهان، در آنچه خواست و خشنودی خداوند رحمن است، زحمت افزا می‌شوم. از آنجا که در شرایط حاکم بر کشورمان چنین رسم شده است که سررشته همه امور و اوامر منتهی و منبعت از مقام رهبری باشد، به ناچار مطالب حیاتی خود را که مربوط به جریان اخیر نهضت آزادی است با جنابعالی در میان می‌گذارم. البته اگر متصدیان امور سنت شاهنشاهی "پیروی از منویات" و سلب شخصیت و مسئولیت از خود را تداوم نبخشیده بودند و لاقلاً به یکی از صدها شکایت یا پیشنهاد نهضت ترتیب اثر و جواب می‌دادند این مزاحمت و مراجعه مورد پیدا نمی‌کرد.

باشد. ثانیاً با تظاهر به اینکه در جمهوری اسلامی ایران حزب قانونی مخالف (و شاید چند حزب دیگر و گروههای فرمایشی) حضور و فعالیت و امنیت دارند، بتوانند به تبلیغات نادرست سیاسی و انتخاباتی و به خلفکاری اقتصادی و اداری و سیاسی خود جامه حق به جانب بپوشانند و نهضت آزادی وسیله برای فریبهای سیاسی و خیانت بشود.

در هر حال دو انتخاب پیش روی ما گذارده‌اند: حیات خفیف خائنه یا توقف داوطلبانه و تعطیل شرافتمندانه.

طبیعی است که نهضت آزادی ایران، به رهبری و یاری خداوند و به تائید ملت ایران، تن به ذلت و خیانت نهد و اگر چاره نباشد راه دوم را برگزیند. ولی لازم بود قبلاً به شخص جنابعالی و به هموطنان شرافتمند اعلام نمائیم که گردانندگان پس پرده حاکمیت هستند که ما را وادار به تعطیل و توقف می‌نمایند.

قدرت نمی‌گشت تا به حال بیش از ده بار فاتحه نهضت آزادی ایران و پایه گزاران آنرا خوانده بودند. همانطور که استحضار دارید و مدعیان ما به خوبی مطلع هستند نهضت آزادی ایران بنا به تجارب سایر انقلاب‌های دنیا و تدریجاً و انحرافهای متداول آنها و با توجه به عمق و وسعت و اصالت انقلاب خودمان شدیداً مخالف با مبارزه مخفی و خشونت برای براندازی نظام جمهوری اسلامی بوده از توسل به بیگانگان و انتظار عمل آنان نیز امتناع می‌ورزیده است. از طرف دیگر برای تحقق و دفاع از آرمانهای والایی که مردم به خاطر آن انقلاب کرده بودند و برای جلوگیری از خطا و خرابیها، تنها راه حل مشروع و سازنده موثر را در مبارزه سیاسی مردمی و مسالمت‌آمیز علنی جستجو می‌کرده است. مبارزه و قیامی که در چارچوب قرآن و قانون اساسی از طریق تذکرها، انتقادی و تحلیلهای منطقی مثبت صورت بگیرد. ولی متأسفانه و علیرغم حسن نیت صادقانه و وظیفه دینی و ملی که برای خدمت به نظام و ملت احساس

را نمی‌پیچاند. رک و روشن و صریح می‌گفت که: من انقلابی نیستم، اگر بولدوزر می‌خواهید، من «فولکس واگن» هستم!

صریح می‌گفت که:

تا استقرار نظام جدید به همان نظام قبلی، ولی بدون شاه و سلطنت، عمل می‌کند و خارج از آن وظیفه‌ی بی‌برای خودش قائل نیست.

هیچ‌وقت هم برخلاف آخوندها از استکبار و استکبارستیزی حرفی نزد و صرفاً استبداد را هدف قرار می‌داد.

یکبار با طنز جالبی در سخنرانی درگذشت پدر طالقانی گفت:

نمی‌دانم چرا برای پیغمبر یک صلوات ولی برای امام خمینی سه صلوات می‌فرستند؟! در مورد مجلس رژیم هم گفت که:

تا نمایندگانش را از «شیر امامت» نگیرند، مجلس نخواهد شد!

درباره استفاده‌های عوام‌فریبانه مرتجعین از مفهوم شهادت هم گفت:

«تا وقتی که نوشیدن شربت شهادت مجانی است، اوضاع به همین ترتیب باقی خواهد ماند!»

مهمترین نکته اما، در همین اواخر صراحت بازرگان در اذعان به دو حقیقت بود:

- یکی این که بی‌رودر بایستی می‌گفت:

«ما موافقین غیرحاکم رژیم هستیم».

- نکته دیگر، هم‌چنان که در فصول قبلی هم اشاره کردم این بود که با صراحت بر

«حیات خفیف خائنانه» در این رژیم انگشت می‌گذاشت.

حالا من می‌خواهم به‌طور مشخص به سخنرانی او بعد از ۵مهر در مجلس رژیم بپردازم

تا هر کس که می‌خواهد درس و عبرت بگیرد.

### اشاره‌ی به قیام مجاهدین در ۵مهر ۱۳۶۰

همه کسانی که سال ۱۳۶۰ را به‌خاطر دارند، می‌دانند که مجاهدین از نیمه شهریور

سال ۶۰ تا اوایل مهر و سپس در اوج خودش در روز ۵مهر در تهران و برخی دیگر از

شهرستانها، به آزمایش یک قیام جانانه و راهگشای شهری روی آوردند. سنگین‌ترین

بهای خونین را هم پرداختند تا هرچند الگوی سقوط رژیم شاه را قابل تکرار نمی‌دانستند اما می‌خواستند به میدان آوردن عنصر اجتماعی را یک بار دیگر بیازمایند. نخستین هدف مطرح کردن شعار «مرگ بر خمینی» و بردن آن به میان مردم بود. این شعار را تا آن موقع هیچ‌کس در عرصه اجتماعی نداده بود و جرات و جسارت فوق‌العاده‌یی می‌خواست. خمینی در آن زمان پشت افراد دیگری مانند بهشتی سنگر می‌گرفت که برای او نقش فیلتر و عایق داشتند و انزجار اجتماعی مردم بر روی آنها متمرکز و کانالیزه می‌شد. مثل همین حالا که خامنه‌ای تا مجبور نشده بود، احمدی‌نژاد را جلو صحنه می‌فرستاد تا ضربه‌گیر او باشد. در آن زمان «کاریسما» یا هیبت و جاذبه خمینی بر دوش جامعه و به‌خصوص اقلشار عقب‌مانده بسیار سنگینی می‌کرد. مجاهدین باید پا پیش می‌گذاشتند و «بت» را با عبور از آتش و خون با سنگین‌ترین بها درهم می‌شکستند.

پیام قشر پیشتاز جوان و دانشجویان و دانش‌آموزان این بود: «مرگ بر خمینی، زنده‌باد آزادی»، «شاه سلطان خمینی، مرگت فرارسیده»، «شاه سلطان ولایت، مرگت فرا رسیده»، خمینی حیا کن، سلطنت را رها کن»، «ای جلاد ننگت باد».

– دومین هدف به‌میدان کشیدن عنصر اجتماعی و مردمی بود تا اگر از این طریق هم کاری می‌توان کرد، آیندگان گواهی بدهند که مجاهدین مضایقه نکردند اما در اثر شدت و حدت سرکوب، جواب منفی بود.

من در همان زمان نوشتم که:

«زبان من از توصیف صحنه‌های سراسر شور و ایمان و سراسر پاکبختگی و فدا در آن ایام قاصر است. چیزهایی را که در این باره خوانده و شنیده‌ام، نه می‌توانم بگویم و نه می‌توانم بنویسم. از من بر نمی‌آید. کار شعراست، کار استادان نقاشی و موسیقی است. کار معلمان سخنوری و کتابت است.

فقط می‌گویم که خدایا تو گواه باش که در آن روزها و به‌خصوص در جنگهای خیابانی و در تظاهرات مسلحانه روز ۵ مهر ۱۳۶۰، مجاهدین حق تو و حق خلق تو را به کمال و در حد توان خود ادا کردند. گواه باش که برای تو، برای خلق تو و برای آزادی و برای ایران چه گل‌های نازنینی در دسته‌های ۵۰ تایی، ۱۰۰ تایی و ۲۰۰ تایی با فریاد «مرگ بر خمینی، زنده‌باد آزادی»

توسط دشمن تو و دشمن خلق تو (خمینی) پرپر شدند».

در عین حال دجال خون آشام با قساوت مافوق تصور، بسا فراتر از شاه، در ذهن توده‌های مردم به گور سپرده شد.

شتاب رژیم در اعدام‌های خیابانی و فتواهای پیاپی خمینی که از جانب نمایندگان و سخنگویانش در رادیو و تلویزیون اعلام می‌شد، بسیار گویاست. حتی شماری از پاسداران و کمیته‌چپ‌های خودش را هم که در صحنه به مجاهدین تیراندازی می‌کردند، به اشتباه همراه با مجاهدین دستگیر کرد و شکنجه‌گران و بازجویانش در اوین، قسم و آیه‌های آنها را هم که علیه مجاهدین می‌جنگیدند باور نکردند. فرصت یک تلفن کردن به کمیته‌ها هم به آنها ندادند و کارت پاسداری آنها را هم جعلی دانستند و می‌گفتند خیلی از «منافقین» از همین کارتها جعل کرده‌اند! و آنها را هم سر ضرب اعدام کردند. می‌گفتند که به فرموده امام امت! دادگاه و تحقیقات لازم نیست، هر خیابان دادگاه و هر فرد عادل! خودش یک قاضی است...

نیم‌کشته‌ها را تمام‌کش کنید... مجروحان را از روی تخت بیمارستان به قتلگاه بفرستید.

«باغی» را (چه حامله باشد و چه دختر نوباوه) باید کشت...

بله بت خمینی این چنین شکست.

رفسنجانی می‌گفت:

۴ حکم بر اینها (مجاهدین) لازم الاجراست

۱- کشته شوند/ ۲- بدار کشیده شوند/ ۳- دست و پایشان قطع شود/ ۴- از جامعه جدا شوند  
اگر آن روز (اول انقلاب) ۲۰۰ نفر از آنها را می‌گرفتیم و اعدامشان می‌کردیم، امروز اینقدر نمی‌شد.

آخوند موسوی تبریزی:

اسیرش را باید کشت، زخمی‌اش را باید زخمی‌تر کرد که کشته شود. هر کس در برابر نظام بایستد، حکمش اعدام است.

لاجوردی:

ظرف مدت دو ساعت که از دستگیری می‌گذرد، محاکمه پایان می‌یابد و حکم صادر می‌شود

## توجیه شرعی شقاوت، کشتارهای خیابانی و اعدام جوانان ایرانی از زبان سران رژیم

**رفسنجانی:** بر طبق فرامین الهی ۴ حکم بر اینها (مجاهدین) لازم الاجراست: ۱- کشته شوند ۲- به دار کشیده شوند ۳- دست و پایشان قطع شود ۴- اینها از جامعه جدا بشوند... اگر آن روز (منظورم اوائل انقلاب است) ۲۰۰ نفر از اینها را می گرفتیم و اعدامشان می کردیم، امروز این قدر نمی شد. امروز اگر با قاطعیت در مقابل این گروهکهای مسلح منافق و عمال آمریکا و شوروی نایستیم، سه سال دیگر به جای ۱۰۰۰۰ اعدام باید چندین هزار نفر را اعدام بکنیم... یار دیگر اعلام می کنم که ما به حکم قرآن راه قاطع قلع و قمع منافقین مسلحی را که در برابر اسلام و مسلمین ایستاده اند، در پیش گرفته ایم... (اطلاعات، ۱۱ مهر ۶۰)

**محمدی گیلانی:** محارب بعد از دستگیری توبه اش پذیرفته نمی شود. کیفر همان کیفری است که قرآن تعیین می کند. کشتن یه شدیدترین وجه، حلق آویز کردن به قضاحت باترین حالت ممکن و دست راست و پای چپ آنها بریده شود. اسلام اجازه می دهد اینها را که در خیابان نفاذات مسلحانه می کنند دستگیر شوند و در کنار دیوار، همان جا آنها را گلوله بزنند. از نظر اصول فقهی لازم نیست به محاکم صالحه بیاورند. برای این که محارب بودند... اسلام اجازه نمی دهد که بدن مجروح این گونه افراد باغی به بیمارستان برده شود، بلکه باید تمام کشته شود. اسلام اجازه می دهد حتی اگر زیر تعزیر آنها جان هم بدهند کسی ضامن نیست که عین فتوای امام است... مگر در تهران چقدر اعدام شدند از این گروهکها؟ فقط هزار و اندی...

(کیهان، ۲۹ شهریور ۶۰)

**لاجوردی:** کسانی که جرمشان محرز می شود و خودشان اعتراف می کنند که با اسلحه زدییم آدم کشتیم، برای دادگاه دیگر زمان نمی خواهد. ظرف مدت ۲ ساعت که از دستگیری می گذرد محاکمه اش پایان می یابد و حکم صادر می شود و اجرا می گردد.

**موسوی تبریزی:** اگر اینها را دستگیر کردند، دیگر معطل این نخواهند شد که چندین ماه اینها بخورند و بخوابند و مال بیت المال را مصرف کنند. اینها محاکمه شان توی خیابان است. کشتن اینها واجب است نه جایز... هرکس در برابر این نظام و امام عادل مسلمین بایستد، کشتن او واجب است. اسیرش را باید کشت و زخمی را زخمی تر کرد که کشته شود... هرکس از اطاعت امام عادل خارج شود و در برابر نظام بایستد حکمش اعدام است.

**مشکی:** هرکس در خیابانی و در هر جای دیگر علیه حکومت اسلامی قیام کرد، در همان جا باید حکم اعدامش صادر شود...

(روزنامه کیهان، ۷ بهمن ۶۰)

**خمینی:** من از مخصوص این قشری که سر و کارشان با این اشخاص هست که ضد انقلاب هستند و اشرار هستند، من علاقه به اینها زیاد دارم و زحمت آنها را می دانم و من در آن نوشته یی که نوشته ام (فرمان هشت ماده یی) ضد انقلاب را استثنا کردم. آنها باید با جدیت تعقیب بشوند و حسابشان را هم درست بکنند. هر وقت هم که معلوم شد این شخص باید فلان حد را بخورد، فلان حد را بخورد.

(روزنامه اطلاعات، ۱۹ بهمن ۶۱)

**خمینی:** قوه قضایه... با قدرت تمام به تمام کج رفتاران و منحرفان مهلت ندهد... باید عدالت اسلامی در حق آنان بدون غمض عین اجرا شود...

(رسانه های رژیم، ۱۲ فروردین ۶۲)

و اجرا می‌گردد.

آخوند محمدی گیلانی:

اینها را که در خیابان تظاهرات مسلحانه می‌کنند در کنار دیوار همان‌جا آنها را گلوله بزنید. بدن مجروح این‌گونه افراد باغی نباید به بیمارستان برده شود، بلکه باید تمام کشته شوند... کشتن به شدیدترین وجه، حلق‌آویز کردن به فضاحت‌بارترین حالت ممکن و دست راست و پای چپ آنها بریده شود.

آخوند مشکینی:

هرکس در خیابان یا هر جای دیگر علیه حکومت اسلامی قیام کرد، همان‌جا باید حکم اعدامش صادر شود (نگاه کنید به نشریه مجاهد شماره ۴۰۷ مورخ ۳۱ شهریور ۷۷).

### صداقت مجاهدی

من اخیراً پس از روز ۲۴ آذر (۱۵ دسامبر) که دولت عراق آن نمایش مسخره را برای جابه‌جا کردن مجاهدان اشرف به راه انداخت، به‌طور تصادفی در گفتگو با یکی از زندانیان مجاهد که در ۵ مهر ۱۳۶۰ در اوین خودش شاهد برخی صحنه‌ها بوده است، تصویر جدیدی از ۵ مهر و ابعاد آن پیدا کردم. توجه شما را به همین قسمت از مکالمه جلب می‌کنم.

اما قبل از آن برای این که حساب همه‌چیز برای مردم ایران روشن باشد بگویم که وقتی از زندانیان سیاسی مجاهدین صحبت می‌کنیم، به‌خصوص آنان که در اشرف هستند، چه آنان که مقاومت کرده‌اند، چه آنان که به‌تصادف جان به‌در برده‌اند و چه شماری که کم و کسری داشته و در زیر شکنجه یا در برابر جوخه اعدام، نقطه ضعف داشته‌اند، هم در بدو ورود و هم در نشستهای انتقادی و «عملیات جاری» بی‌محابا صداقت پیشه می‌کنند و هر آن‌چه را که حتی از ترس یا تشویش در برابر مرگ در ذهنشان هم گذشته، برای هم‌زمانشان، در جمع بر روی دایره می‌ریزند.

فراتر از بزرگداشت قهرمانان و یاران مقاوم، هدف از این صداقت بی‌منتها، تجدید عهد با خلق اسیر و در زنجیر برای جبران کردن کمیها و کاستیها و ضعفهاست. رو به جلو است، نه رو به عقب. بالا کشیدن و فرارفتن و رستن از بندهای روحی و روانی است که از



تهران - ۵ مهر ۱۳۶۰

## «شاه سلطان خمینی - مرگت فرارسیده...»

- تظاهرات در آخرین روزهای شهریور ماه آغاز شد و تا هفتم مهرماه ادامه یافت. در این فاصله چندین تظاهرات موفق شکل گرفت که تا ساعات متمادی ادامه داشت. اما نقطه اوج، سلسله تظاهرات حماسی روز ۵ مهر بود
- بالاخره ساعت موعود فرا رسید و اولین شعار مرگ بر خمینی، زنده باد آزادی در خیابان طنین افکند. مردم که با شور زیادی به آن جا آمده بودند بلافاصله به این شعار پاسخ دادند و در یک لحظه شعار کوبنده مرگ بر خمینی - زنده باد آزادی منطقه را به لرزه درآورد
- منطقه مرکزی و اصلی، در خیابان مصدق بین میدان
- نیروهای مجاهد خلق و مردم شرکت کننده در تظاهرات بود
- با هجوم وحشیانه تیراندازی پاسداران به تظاهرکنندگان، نبرد و مقاومت قهرمانانه تیمهای عملیاتی مجاهد خلق در برابر آنان آغاز گشت. آنها با تظاهرات مسلحانه، شعار مرگ بر خمینی، درود بر آزادی را رعدآسا طنین افکن می کردند
- میلشیا و تیمهای عملیاتی با استفاده از کانالهای کنار خیابان، درختها و ماشینها سنگر گرفتند و با پاسداران که از هر طرف می آمدند، درگیر شدند
- خند: ما کما کشته، ساه هم: ما: با تظاهرات

### توجیه شرعی شقاوت، کشتارهای خیابانی و اعدام جوانان ایرانی از زبان سران رژیم

- رفسنجانی: ۲- حکم بر اینها (مجاهدین) لازم الاجراست:
- ۱- کشته شوند ۲- به دار کشیده شوند ۳- دست و پایشان قطع شود ۴- از جامه جدا شوند
- - اگر آن روز (اول انقلاب) ۲۰۰ نفر از اینها را می گرفتیم و اعدامشان می کردیم امروز این قدر نمی شد
- آخوند موسوی تیرپزی: اسپرش را باید کشت، زخمیش را باید زخمی تر کرد که کشته شود. هر کس در برابر نظام بایستد، حکمش اعدام است
- لاجوردی: ظرف مدت ۲ ساعت که از دستگیری می گذرد، محاکمه پایان می یابد و حکم صادر می شود و اجرا می گردد
- آخوند محمدی گیلانی: اینها را که در خیابان تظاهرات مسلحانه می کنند در کنار دیوار همان جا آنها را گلوله بزنید. بدن مجروح این گونه افراد باغی نباید به بیمارستان برده شوند، بلکه باید تمام کشته شوند... کشتن به شدت تریس وجه، حلق آویز کردن به فضاحت بارتترین حالت ممکن و دست راست و پای چپ آنها بریده شود
- آخوند مشکینی: هر کس در خیابان یا هر جای دیگر علیه حکومت اسلامی قیام کرد، همان جا باید حکم اعدامش صادر شود. در صفحه ۱۶

سه شنبه  
۷ مهر ماه ۱۳۶۰

۵۷ نفر از عوامل تظاهرات مسلحانه اخیر در تهران اعدام شدند

۵۷ تن از عناصر کشتار مسلحانه...

کیمیا

حکم دادگاه انقلاب اسلامی مرکز

۵۴ تن از عاملین تظاهرات خونین پنجم مهر تهران تیر باران شدند

حکم دادگاه انقلاب اسلامی، طهر کرم، رفیعی حسینی، رحیمی، فریدون حسینی، طالب

پهارشبه هشتم مهر ماه  
۱۳۶۰ - شماره ۱۶۴۳

۵۳ محارب و باغی در تهران و شه ستانها اعدام شدند



زندانیان خمینی و خاطرات دردناکش بر دست و پایشان پیچیده است و نه صرفاً یک انتقاد از خود صوری و سطحی. شاخص این است که در تشعشع این صداقت شگفت و بیکران در جمع یاران، شنوندگان نه فقط سر تعظیم و تکریم فرود می‌آورند، بلکه راه مقابله و درهم‌شکستن کابوس خمینی و راه غلبه و مسخرکردن آثار او را هم در گره‌های کوری که دژخیمان خمینی در اعماق ذهن و ضمیر ایجاد کرده‌اند، می‌آموزند. در برابر آن آسیب‌ناپذیر می‌شوند. در یک کلام، نه فقط تتمه آثار آن کابوس خون‌سرفته را از خود می‌زدایند، بلکه مهمتر از این ده‌بار و صدبار و هزاربار بیشتر، جنگاور می‌شوند و از شیب نزولی و از انفعال و پاسیویسم و بریدگی و روی آوردن به معیشت و زندگی که مطلوب خمینی و دژخیمانش بوده، فاصله می‌گیرند. تقدیر کور و خودبه‌خودی این‌چنین با «جهاد اکبر» و صدق و فدای مجاهدی، مغلوب و محو و نابود می‌شود. چنین مواردی اگر با نگاهبانی و حفاظت مستمر سیاسی و ایدئولوژیک فرد از خودش همراه باشد، آن‌چنان که هرگز رو به عقب و رو به خمینی بازنگردد، و به هرچه خمینی‌گرایی و شیطان‌صفتی و نامردمی و معیشت مطلوب خمینی است، تف کند، به سند افتخار و حماسه ماندگار مقاومت ما تبدیل می‌شود. هم فرد و هم جمع را احیا می‌کند. این یک کارزار پرشکوه با ایدئولوژی ذلت و تسلیم و با شیوه شناخته‌شده خمینی برای به «قبر» بردن روانشناسانه زندگان است. این بخشی از مقاومت ماست که با هرگونه گرد و غبار و آثار کاهنده خمینی و فرهنگ و ایدئولوژی او بستیزیم و از آن پاکیزه شویم.

### گواهان زنده حماسه ۵مهر

حالا به مکالمه با مجاهدی که ده‌سال و هفت‌ماه را در شکنجه‌گاه‌های خمینی سپری کرده است، درباره ۵مهر و شهیدانش گوش کنید:

«محمد زند: فکر می‌کنم که الان همه حرف را شما زدید، آن چیزی که شما می‌خواهید یک مجاهد تمام عیار که انشالله لا یقش باشیم. همان چیزی که شما می‌خواهید. چون واقعیتش اینه که اگه انقلاب نباشه، مجاهدی وجود نداره. من می‌خوام، فقط این را، به قول معروف بینه‌یی را، که خیلی دوست دارم هر بار بگم. بعد از این که این برادران فاتحان آمدند، واقعا سبقت‌گرفتن برای صفر صفر کردن چیزی بود که آدم می‌دید. آدم به عیان می‌دید که رابطه‌ها عوض شده بود،

خارج از لحظاتی که می‌آید.

این لحظات را هم گفته بودید که صفر صفر کنید، و همینها لحظات مقدس است. همین طور که شما می‌گویید، من انقلاب را می‌دیدم. یعنی حداقل می‌توانم بفهمم که در اطراف من، این بود، انقلاب بود. از برادران مسئولمون تا ما که پایین‌اش باشیم. اصلاً روابط عوض شده بود. من همیشه این لحظات را به برادر احمد می‌گفتم. شما آن چیزی را آوردید که همیشه احساسش را داشتیم ولی این طوری بهش رسیدیم، آن هم این بود که چطور با خود انقلاب تنظیم کنیم، این از این قضیه.

• احسنت! وقتی که از آن فضا، پای حرفهای تو می‌آییم، یعنی پای حرفهای محمد زند، که کلمات حالت‌هاست؛ چون، ده سال زندانی این رژیم بوده‌یی و من خوب یادم هست. یعنی معلوم است که الکی کلمات را نمی‌پرانی، بلکه معنی‌شان را می‌فهمی که چیست. آیا تو، وقتی آن فضا را برای خودت مرز سرخ کردی، آیا در پرداخت ورودیه و بیابا، عمیقتر و راسختر می‌شوی و بالاتر می‌روی؟ و سفت و سخت‌تر می‌شوی؟ یا نه، پایین‌تر می‌روی و عقبتر و شل‌تر می‌شوی؟ که مثلاً بگویی این دل خوش کنکه... دیگر احتیاج به ورودیه نیست... احتیاج به بیابا نیست... دیگر ولش کنید...؟ کدامش؟

**محمد زند:** همان که شما اول گفتید. راسختر! و از قضا، سکینه در قلبم بیشتر است. خیلی طمأنینه بیشتری دارم. خودم را گذاشتم در آن فضا که قبلش گفتم. باخودم گفتم که الان دوباره شده همان ورودیه‌دادن، الان دوباره می‌ریزند این‌جا، الان همه جا را بستند، الان همه اینها هست، بیابا هم هست، هرروز هم زدن هست، هر روز هم بگیروبند هست، هر روز هم دادگاه بردن هست، آیا اهلش هستی؟ وقتی از آن فضا درآمد، دیدم که چرا نیستیم؟! بیشترش هم هستیم! چرا؟ چون، این باز هم یک فتح مبین است. باز هم یک فتح مبین بزرگتر است، دیگر تردیدی در آن نیست.

• بچه‌ها! گوش کنید، گوش کنید، محمد! آن‌چه را که تو آن دفعه به من آمار دادی که الان یادم رفته، دوباره به من بگو! گفتمی که در عرض سه ساعت در ۵ مهر شاهد و گواه اعدام چند مجاهد بودی؟ در عرض چند ساعت؟ دوباره به من بگو!

**محمد زند:** گفتم خدمتون که ۳۰۰ تا ۴۰۰ تا در عرض سه تا چهار ساعت بود. حدود ۱۸۱۰ تا. البته فکرمی کنم به گفته آمار سازمان ۱۴۵۰ است. ولی ۱۸۱۰ تا می‌گفتند تا فردای آن روز

مثلاً ظهر یا صبح که دیگه ما را برده بودند در یک اتاق ولی می‌شنیدم تا صبح یکسره صدای تیرباران بود و اصلاً قطع نشد تا صبح، یکسره قطع نشد، آن جا ده - دوازده هزار نفر دستگیر شده بودند، خیلی، اصلاً یک فضایی بود.

• ده دوازده هزار نفر؟

**محمدزند:** بله، ده-دوازده هزار نفر دستگیر شده بودند، شما که می‌دونید، اوین و دادسرای اوین توی مهرماه سرد است.

• آره.

**محمدزند:** تمام سه طبقه پر شده بود. به طوری که اصلاً جا نبود و ماها رو که قدیمی‌تر بودیم بردند توی یک اتاق. حالا داستانهایی دارد که توی اون اتاق خواهی را دیدیم که وحشتناک شکنجه شده بود که آن یک داستان جداسی. ولی در تمام آن سه طبقه آدم بود، طوری که گرم شده بود، در جایی که همیشه سرد است.

• خوب؟

**محمدزند:** دیگر نمی‌توانستند آدم بیاورند، آدمها را بیرون نشانده بودند که داد می‌زدند داریم از سرما می‌میریم. نمی‌دانم چقدر آن جا آدم می‌تواند جا بگیرد، توی فضای بیرون کلی آدم نشانده بودند.

• پس ای خواهران و ای برادران! مجاهدی دارد حرف می‌زند که در سال ۱۳۶۰، بیست و هشت سال پیش، شاهد چنین صحنه‌هایی بوده در یک قسمت از اوین! فقط در یک قسمت زندان اوین، نه کل زندانهای رژیم! آمار سازمان می‌گوید ۱۴۰۰ تاست. آمار سازمان که کامل نیست. چون معلوم است که خیلی از اسامی را ما نداریم، یا فقط اسم کوچک داریم، چون آن موقع در سازمان رسم نبود که اسم کسی را بپرسند. با یک اسم مستعار همه چیز حل و فصل می‌شد، فرم پرسنلی و ارتش آزادیبخش و این‌طور چیزها نبود. اصلاً قرارگاهی وجود نداشت، هر کسی در خونه خودش بود و حداکثر مخفی‌کاری بود حتی در فاز سیاسی، مثلاً همین اسامی مستعار اکثر خواهران و برادران مثل احمد واقف از آن جا و آن زمان آمده است.

معلوم است که آمار تو (محمد) درست‌تر و دقیق‌تر است. چون شاهد صحنه بودی. محمد می‌گوید تا صبح روز بعد، از بعدازظهر این رژیم ۱۸۱۰ اعدام کرده! ای خدا! ای خدا! اللهم فاشهد! می‌گوید ده تا دوازده هزار دستگیری بوده است. شعار «مرگ بر خمینی» و «شاه سلطان

خمینی مرگت فرا رسیده» این طوری وارد شده‌ها! والا، چه کسی می‌توانست به خمینی چپ نگاه کند. عکسش را توی ماه می دیدند. نگو که جواب تاریخش مجاهدین بوده‌اند و انقلاب مریم، آیا در سؤالی که از این محمد- که خودش شاهد این صحنه‌ها بوده و برایش خیلی جدی است- کردم دقت کردید؟ دقت کردید که در پرداخت ورودیه و بیابا جدیتر و بیشتر می‌شود یا کمتر؟ ای برادران و ای خواهران، او چه جواب داد؟

**جمعیت: بیشتر**

• بله بله، بسا بیشتر!

درست به این دلیل، هم‌چنان که قبل از جنگ گفتیم، شرایط صعبار هم که پرفتنه‌تر بشود؛ هم‌چنان که شما خودتان در اول این بهار یک به من گفتید و قراردادمان بود و الحمدلله که به آن‌جا نرسید؛ علف بیابان، ریشه گیاهان، برگ درختان؛ اما، این رژیم را این مجاهدین بر زمین می‌زنند و سرنگون می‌کنند، حالا صبر کنید و ببینید!

### سخنرانی بازرگان در مجلس ارتجاع پس از ۵مهر

ابعاد اعدام و تیربارانها به‌ویژه از نوجوانان بیگناه که تصاویر آنها به سراسر جهان مخابره شد، به حدی بود که بازرگان تاب نیاورد. دل به دریا زد و روز ۱۵مهر ۱۳۶۰ در مجلس ارتجاع شجاعانه به‌پاخاست و قبل از دستور به سخنانی همت گماشت که بر سرش ریختند و نگذاشتند سخنانش را به پایان برساند. هر چند در این سخنرانی با نیشهایی هم به مجاهدین سعی کرده بود تعادلی برقرار کند. به قسمتی از سخنان او توجه کنید:

«با کمال تأثر و با توسل به درگاه ذوالجلال باید اقرار کنیم که آتشی هولناک در کشور عزیزمان شعله کشیده، خرمن امت و دولت و دین را مورد تهدید قرار داده، کمتر کسی است که درصد خاموش کردن آن برآید... هم‌چنین نونهالان دختر و پسر و کسان وابسته و هوادار یا برکنار که در درگیریهای خیابانی و دادگاههای انقلابی، قربانی التقاط و انحراف یا انتقام می‌گردند، نونهالانی که هرچه باشد جگرگوشگان و پرورش‌یافتگان امید این مملکت بوده عاشق‌وار یا دیوانه‌وار، فداکار یا گناهکار، در طاس لغزنده‌یی افتاده‌اند. درحالی‌که هر طرف گروه مقابل را منافق یا مرتجع و ضداسلام و عامل امپریالیسم می‌خواند. نه روحانیان ارجمند و مکتبیهای

فهرست اسامی ۱۱۴۲ تن از شهیدان مجاهد خلق در مهر ۱۳۶۰



فهرست اسامی ۱۱۴۲ تن از شهیدان مجاهد خلق در مهر ۱۳۶۰



فهرست اسامی ۱۱۴۲ تن از شهیدان مجاهد خلق در مهر ۱۳۶۰





غیرتمندمان از آمریکا وارد شده‌اند و نه جوانان جانباز در خانواده‌های آمریکایی زاییده و بزرگ گشته‌اند، که بتوان مزدورشان خواند».

به اشاره خامنه‌ای که در آن زمان در مجلس خمینی، لیدر فراکسیون اکثریت یعنی حزب جمهوری اسلامی بود، نمایندگان دست‌نشانده ارتجاع همان‌جا تا حد کتک‌زدن مهندس بازرگان «نخست وزیر دولت امام زمان» (عین عبارت خمینی را در بهمن ۵۷ می‌گویم) در مجلس پیش رفتند. حتی حکم دستگیری او را لاجوردی به‌خاطر این سخنرانی صادر کرد اما بعداً رژیم از آن کوتاه آمد.

یکی از دوستان بازرگان که بیوگرافی و سوابق سیاسی بازرگان را بعد از درگذشت او منتشر کرده در این باره می‌نویسد:

«... شاید مهمترین سخن بازرگان در این مورد، نطق ایشان در ۱۵ مهرماه ۱۳۶۰ مجلس باشد که البته بر اثر جنجال عده‌یی از نمایندگان، سخن قطع شد و کلام به پایان نرسید... این سخنان در فضای پاییز سال ۱۳۶۰ بسیار شجاعانه و مهم و قابل توجه بود. در واقع می‌توان گفت این سخنان فقط از شخصی و شخصیتی چون مهندس بازرگان، انتظار بود. در عین حال چنان جنجال و سروصدایی در مجلس برخاست و چنان تهاجمی به مهندس بازرگان، صورت گرفت که نطق وی نیمه‌تمام قطع شد و به‌ویژه رئیس مجلس نیز دستور قطع بلندگو داد و بازرگان ناچار در محاصره انبوه مهاجمان از جایگاه نطق به زیر آمد و ناراحت، اما آرام سرگایش نشست. باز مهاجمان ره‌ایش نکرده، دور او را گرفته و با سروصدا و گاه با توهین و الفاظ رکیک با او بحث و گفتگو می‌کردند. هرچند که او غالباً ساکت بود و عملاً نیز نمی‌توانست با ده‌ها تن پرخاشگر، هم‌زمان بحث کند... پس از آن طبق معمول، سخنان بازرگان در خارج از مجلس در جامعه و مطبوعات و نمازهای جمعه و محافل مذهبی و سیاسی، انعکاس وسیع پیدا کرد و در همه‌جا نویسندگان و گویندگان با شدت تمام بر ضد بازرگان، و نطق و عقاید او سخن‌پراکنی کردند. حتی عده‌یی در بیرون مجلس علیه بازرگان دست به تظاهرات زدند. در خود مجلس نیز تا مدتها، برخی نمایندگان در نطق‌های پیش از دستور و یا مناسبت‌های دیگر، به بازرگان و نطق ۱۵ مهرماه ۱۳۶۰ او اشاره کرده، او و همفکرانش و دولت موقتش را زیر ضربات انتقاد و حمله خود گرفتند. البته امکان پاسخگویی برای او اصلاً وجود نداشت و اگر گاه اعتراضیه‌یی کتبی به رئیس مجلس داده می‌شد، قرائت نمی‌شد و لذا در صورت مذاکرات مجلس یا در مطبوعات و

خارج از مجلس، انعکاسی پیدا نمی‌کرد. در مطبوعات هم ماجرا کم و بیش از همین قرار بود. از جمله در کیهان و جمهوری اسلامی، مقاله‌ها و مطالبی بر ضد بازرگان، نوشته می‌شد ولی پاسخهای وی را هرگز چاپ نمی‌کردند.

ظاهراً فقط یک مورد بود که روزنامه کیهان، پاسخ بازرگان را چاپ کرد. البته طبق معمول، در کنار متن نطق و جوابیه بازرگان، مطالب دیگری به قلم آقای سیدمحمد خاتمی، سرپرست کیهان، در نقد مطالب مهندس بازرگان، درج شده بود «یوسفی اشکوری- در تکاپوی آزادی، جلد دوم صفحه ۵۰۳، ۵۰۷ و ۵۰۸».

در آن روزگار همین آخوند خاتمی به جای دژخیم حسین شریعتمداری به عنوان نماینده ولی فقیه موسسه کیهان را اشغال کرده بود. خاتمی که یک خطامامی «هفت‌خط» دوآتشه بود، سه روز پیاپی در روزهای ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ مهر در سرمقاله کیهان به قلم خودش بازرگان را شلاق کش کرد که چرا از مجاهدین دفاع کرده است؟ خاتمی نوشت که بازرگان به خاطر ترور انورالسادات ناراحت بوده، هم‌چنین ادعا کرد مسعود رجوی برای هماهنگی تظاهرات ۵مهر سفری از پاریس به آمریکا داشته و با اشاره به این که مجاهدین بازرگان را نماینده بورژوازی و در نتیجه آمریکایی می‌دانند، بر آن بود که بازرگان را علیه مجاهدین تحریک کند و ندامت‌نامه بگیرد.

رفسنجانی در خاطراتش درباره سخنرانی بازرگان و آن‌چه رژیم یک هفته بعد از سخنرانی بازرگان برای قطع حمله‌ها به نهضت آزادی و «بهتر» شدن وضع، به آنها پیشنهاد می‌داد، به اجمال اشاره کرده است. گوش کنید:

**۱۹ مهر:** «امروز تومارهای پنجاه‌متری در سالن مجلس آورده‌اند که مردم به دنبال سخنان آقای بازرگان، خواستار اخراج لیبرالها از مجلس شده‌اند و اینها خیلی ناراحتند و از من گله دارند که چرا کاملاً از آنها حمایت نمی‌کنم».

**۲۳ مهر ۶۰:** «اول شب، جلسه‌ی طولانی با سران نهضت آزادی، آقایان بازرگان، سبحانی، یزدی، صدر و صباغیان داشتیم. از این که از سوی حزب‌اللهی‌ها و رسانه‌های جمعی تحت فشارند، شکایت داشتند و چاره‌جویی می‌کردند. گفتم، اگر موضع صریح در مقابل ضدانقلاب بگیرند، وضع ممکن است بهتر شود» (خاطرات رفسنجانی- جلد اول، صفحه ۳۲۲ و ۳۲۹).

این هم قسمتی از جواب خاتمی به بازرگان در سرمقاله کیهان:





«آقای بازرگان، آن جا که از انتساب آشوبگران به آمریکا برمی آشوبند، خود حکایتگر نوعی نگرش آمریکایی به مسائل است... بدین ترتیب تشخیص درست امام و امت را که دشمنان داخلی... را آمریکایی می خوانند و اعمال و مواضع آنان را به نفع آمریکا می دانند، به تمسخر می گیرند... آیا شاه مخلوع که گوی سبقت را از همه حکمرانان جهان سوم در سوق دادن کشور به سوی وابستگی تام به غرب و خصوصاً آمریکا... ربوده بود، در خانواده آمریکایی زاده شده یا از آمریکا برگشته بود؟ ...»

آیا آقای بنی صدر که... آمریکا همه امیدهایش را برای بازگشت به ایران، به وی بسته بود، از خانواده آمریکایی بود؟ ...»

آیا آقای رجوی که روز و روزگاری، آقای بازرگان را نماینده بورژوازی که طبق تحلیلهای ماتریالیستی حضرات ماهیتاً آمریکایی است می دانست، و امروز که به منظور رهبری مقاومت ضدامپریالیستی در ایران به دامن فرانسه آویخته است! و برای تکمیل مبارزات ضدآمریکایی، این اواخر سفری به آمریکا کرده است، باکمال شهادت! به تمجید از بورژوازی ملی برخاسته

و برای سرنگونی جمهوری اسلامی پیشنهاد اتحاد با بورژواها را می‌دهد... و "جرج بال" به سیاستمداران آمریکا اکیداً توصیه می‌کند که مجاهدین خلق! را به‌عنوان جناح نیرومند مخالف با رژیم ارتجاعی! ایران مورد حمایت و تقویت قرار دهند و بالاخره مورد تمجید و ستایش فراوان رادیوها و سخن‌پراکنیهای آمریکا و اسرائیل و بی.بی.سی است، آیا آقای مسعود رجوی از خانواده آمریکایی است؟ ...

و امروز همان جوانان پاکباز! که شما به دفاع از آنان برخاسته‌اید، چشم و گوش بسته به فرمان آقای رجوی و همپالگیهانشان و به کمک بازمانده‌های رژیم شاه، و هنگامی که نیروهای رزمنده جمهوری اسلامی درگیر دفن تجاوز رژیم آمریکایی صدام هستند، به کشتار و تخریب دست می‌زنند.

مراد از آمریکایی بودن، نحوه‌ی بی از دید و بینش است که به‌سادگی، ابزار دست سیاستهای توسعه‌طلبانه آمریکا می‌شود، و به‌خاطر برخورداری از همین دید و بینش، جریان‌ی که شما در رأس آن قرار دارید همواره از مواضع ضدآمریکایی جمهوری اسلامی البته با توجیحات گوناگون اظهار نارضایتی و حتی مخالفت قوی و عملی کرده است... امروز این آمریکاست که پندارگرایانه برای سرنگونی جمهوری اسلامی به مجاهدین خلق! دل بسته است و از آنان حمایت می‌کند» (کیهان ۱۸ مهر ۱۳۶۰ - یادداشت روز خاتمی).

### باز هم خاطراتی از مهندس بازرگان

خاتمی به‌خاطر توجیه اعدام و کشتار و قتل‌عام مجاهدین و به‌خاطر همین گونه حمله‌های رذیلانه به بازرگان، سال بعد در کابینه موسوی به وزارت ارشاد و تبلیغات گماشته شد. حمله‌های رذیلانه خاتمی به بازرگان در بحبوحه اعدامهای ۵مهر صورت می‌گرفت که قاضی شرع خمینی (محمدی گیلانی) می‌گفت «در کنار دیوار همانجا آنها را گلوله بزنید. بدن مجروح این گونه افراد باغی نباید به بیمارستان برده شود، بلکه باید تمام کشته شوند... کشتن به شدیدترین وجه، حلق‌آویز کردن به فضاحت‌بارترین حالت ممکن و دست راست و پای چپ آنها بریده شود». لاجوردی هم بدون هرگونه محذور اعلام می‌کرد:

«ظرف مدت دوساعت که از دستگیری می‌گذرد، محاکمه پایان می‌یابد و حکم صادر می‌شود



مهندس یدالله سجابی، پدر طالقانی، مهندس مهدی بازرگان  
و مجاهد شهید بنیانگذار اصغر بدیع زادگان

و اجرا می‌گردد».

این حرفهای خاتمی دوباره مرا به یاد بازرگان انداخت. بازرگان در دفاعیات خود در بیدادگاه نظامی شاه در تیرماه ۱۳۴۲ می‌گفت:

«ما آخرین سنگر دفاع از سلطنت مشروطه و قانون اساسی هستیم. بعد از این اگر دادگاهی تشکیل شود، با جمعیتی سروکار خواهد داشت که واقعاً مخالف این رژیم است». راست گفته بود. ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ به راستی گورستان رفرمیسم و «دفاع از سلطنت مشروطه» و «مخالفت قانونی» با دیکتاتوری دست‌نشانده شاه بود.

- می‌گفت:

«نسل حاضر که ما مؤسسین نهضت آزادی ایران متعلق به آن می‌باشیم، در حکم نسل لولا یا مفصل تاریخ ایران به‌شمار می‌رود. واسطی هستیم مابین نسلهای قدیم ایران که قرن‌ها به یک منوال و افکار، راکد و ساکت بوده‌اند و نسل آینده‌یی که باید انشاءالله استقرار و استقلال و عظمت پیدا کند».

- اما نقطه اوج بازرگان در این دادگاه که ربط آن را به خاتمی بعد خواهم گفت آن جا بود که مهندس بازرگان گفت:

«پس از واقعه ۱۶ آذر ۱۳۳۲ در دانشگاه تهران، نامه اعتراضی نوشتیم و به قرارداد کنسرسیوم نفت هم اعتراض کردیم. رئیس وقت دانشگاه، دکتر علی‌اکبر سیاسی، مرا خواست و خصوصی گفت نامه و اعتراض شما و سایر اساتید چه فایده داشت؟ در جواب رئیس دانشگاه گفتم، خوب می‌دانستم که نتیجه عملی ندارد و جلو قرارداد کنسرسیوم را نخواهد گرفت. اما این کار را کردم برای آن که بعدها پسر من که بزرگ شد نگوید پدرم مرد پفیوز و بی‌غیرتی بود. نسلهای بعد ایران نیز وقتی به تاریخ گذشته نگاه می‌کنند، مایوس از نژاد و خون خود نباشند... ما این کار را کردیم که در آن روزگار، که نمی‌دانم ۱۰ سال دیگر، ۱۰۰ سال دیگر، ایرانی امیدیی به خود داشته باشد و شاید حرکتی بکند».

لابد می‌پرسید که حالا بگو ربط این موضوع با خاتمی چیست؟ جواب را از پسر خاتمی وقتی که بزرگ شد بپرسید ...

در بحثهای قبلی، حمایت قوی بازرگان را، در دور دوم نخستین انتخابات مجلس شورای ملی در رژیم خمینی از خودم یادآوری کردم. دو روز بعد خمینی او را به شدت زیر ضرب

گرفت. خمینی در سخنرانی ۱۸ اردیبهشت سال ۵۹ که از تمام رسانه‌های رژیم پخش شد، در این باره گفت:

«... باید به اشخاصی که احتمال انحراف در آنان می‌رود رأی ندهند... آن‌که گفته شود، خوب است به همه گروهها چه چپی و چه انحرافی رأی دهید که مجلس شورا... جامع همه گروهها باشد، این یک مطلب غلطی است که منحرفین درست کرده‌اند تا در مجلس با خدعه شرکت کنند... ملت به این مطالب انحرافی گوش فرا ندهد».

اما بازرگان جا نزد و حرفش را پس نگرفت.

- ولی در آستانه ۳۰ خرداد، قبل از تظاهرات روز ۲۵ خرداد که جبهه ملی اعلام کرده بود و ضمناً همزمان با سالروز شهادت مجاهد بزرگ رضا رضایی بود؛ خمینی به تیغ‌کشی و هیاهوی شگفتی برای ممانعت از این تظاهرات در آستانه یکپایه کردن رژیمش پرداخت. رادیو و تلویزیون، خط‌درمیان از مسئولان جریانهای سیاسی کشور می‌خواستند که بیایند در تلویزیون و در برابر درخواست و حکم صریح امام امت! خودشان را تعیین تکلیف کنند والا هرچه دیدند از چشم خودشان است. این‌جا بود که متأسفانه بازرگان شاید تحت فشار دوستان ناباب از قبیل همین ابراهیم یزدی، طاقت و قرار از کف داد و به تلویزیون رفت و چیزهایی گفت که نباید می‌گفت. افسوس...

- آخرین نکته که نباید از ذکر آن فروگذار کنم این است که بازرگان با همه اینها، و با همه دعواها و اختلافهایی که داشتیم، تا دی‌ماه ۱۳۶۰ به مجاهدین کمک مالی هم می‌کرد اما نمی‌خواست احدی بفهمد. سردار شهید خلق موسی خیابانی در آخرین نامه‌یی که قبل از شهادتش به من نوشت به کمک مالی بازرگان و پسر ایشان (عبدالعلی) که در زندان قصر در سال ۵۲ و ۵۳ با مجاهدین بسیار نزدیک و صمیمی بود، اشاره کرده است.

مدتها گذشت تا این‌که همین مطلب را در کتاب یکی از اعضای نهضت آزادی هم خواندم. نوشته بود:

«سالها بعد- و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی- از خود مهندس بازرگان و دیگران شنیدم که ایشان به مجاهدین در مقاطع گوناگون کمک می‌کرده‌اند، خصوصاً کمکهای مالی بسیار، اما به هیچ وجه تظاهری به این کار نمی‌کردند» (محمد مهدی جعفری - کتاب سازمان مجاهدین خلق...).

## جبهه خلق و ادامه بحث

### درباره بازگشت به این جبهه و خروج از آن

باز می‌گردیم به ادامه بحث درباره جبهه خلق و ضدخلق و این که در رابطه مستقیم با آزادی و حاکمیت مردم تعریف می‌شود و از ۴۵ سال پیش تاکنون، جنگ ما و مرزبندیهای ما را با شاه و شیخ (دیکتاتوریه‌های سلطنتی و آخوندی) تشریح و ترسیم می‌کند. - گفتیم که جبهه خلق در یک کلام، با «جبهه سرنگونی استبداد مذهبی» تعریف می‌شود.

- گفتیم که فصل مشترک تمام طبقات و اقشار و جریانها و نیروها و افراد ایرانی این است که خواهان دموکراسی و حاکمیت جمهور مردم ایران هستند.

گفتیم که معیار عمده برای شناخت اعضا و اجزای «جبهه خلق» یا «جبهه مردم ایران» در برابر رژیم ولایت فقیه، شرایط عینی و منافع آنها در پیشرفت جامعه و قابلیت آنها برای سرنگون کردن مانع اصلی پیشرفت سیاسی و اقتصادی و اجتماعی جامعه ایران یعنی همین دیکتاتوری ولایت فقیه، است.

گفتیم که این نه یک تفنن یا امر مستحب بلکه واجب عینی و هویت سیاسی ایرانیان آزادیخواه و میهن‌دوست است.

گفتیم که با این معیار و این شاخص، هیچ نیرو و هیچ شخصی نمی‌توان یافت که به‌واقع تضاد اصلی او با رژیم ولایت فقیه باشد و سرنگونی آن را بخواهد، اما درعین حال، زیرآب اشرف و مجاهدین و شورای ملی مقاومت ایران را بزند. چنین چیزی خصیصه ارتجاعی و علامت خروج از جبهه خلق و ادامه و امتداد همین رژیم است.

چگونه می‌توان هم خواهان سرنگونی این رژیم، و هم خواهان سربریدن مجاهدین بود یا برای آن جاده صاف کرد؟ خواه و ناخواه، یکی از این دو رویکرد، اصالت دارد.

خواه و ناخواه، یکی از این دو رویکرد، شکلی و صوری و دیگری محتوایی است. محتوا، عناصر متشکله یک شیء و هر مجموعه است.

خواه و ناخواه، یکی از این دو رویکرد، نمود و دیگری ماهیت جریان یا فرد مربوطه را نشان می‌دهد. ماهیت عنصر اصلی و پایدارترین عنصر در محتوای یک پدیده یعنی عناصر متشکله آن است.

تفاوت انتقاد با ضدیت و خصومت هم بر همگان واضح است یکی پیش‌برنده، تقویت‌کننده و احیاگر است، اما دیگری کاهنده، تضعیف‌کننده و امحاگر. در بحث‌های بعدی راجع به این موضوع صحبت خواهیم کرد.

انتقاد و انتقاد از خود که توسط انقلابیون و نیروهای ترقیخواه در قرن نوزدهم، رایج و فرموله شد، یک اصل مسلم است که اکنون مجاهدین آن را در مناسبات خود به‌عنوان جهاد اکبر به حد «عملیات جاری» ارتقاء داده‌اند. هیچ بیم و باکی هم از آن ندارند، نیازمند آن هستند و از آن استقبال می‌کنند. از طرف دیگر، در عصر ارتباطات که ظرفیتها و راهکارهای آزادی بیان و انتقاد، پیوسته افزایش می‌یابد چه کسی می‌تواند یا جرات می‌کند این اصل مسلم را به زیر علامت سؤال بکشد؟

پس صورت مسأله، هم‌چنان‌که مقاومت ایران یک دهه قبل در بیانیه ملی خاطرنشان کرده است، «بهانه‌کردن» انتقاد و مخالفت، برای ایجاد «جبهه‌های فرعی مقابله با جنبش مقاومت، از جمله از طریق نفوذ در محافل رنگارنگ موسوم به «پوزسیون» و برانگیختن آنها به لجن‌پراکنی علیه مقاومت» است.

در ابتدای فصل حاضر، هم‌چنین اشاره کردیم که استحکام و عزم راسخ در آزادی و حاکمیت مردم، اقتضا می‌کند که از فاصله‌گرفتن از دیکتاتوربهای شیخ و شاه و نهایتاً از بازگشت به جبهه خلق، به‌طور مضاعف استقبال و حمایت کنیم. این امر نه فقط در مورد دیکتاتوری ولایت فقیه و جناحهای آن و کسانی مانند موسوی و کروبی، بلکه در مورد دیکتاتوری سلطنتی و جناحها و افراد آن هم صدق می‌کند. با این تفاوت که رژیم شاه در انقلاب ضدسلطنتی سرنگون شده و حاکمیت ندارد.

## درباره سلطنت‌طلبی

طبق اصل سی و پنجم متمم قانون اساسی رژیم سلطنتی: «سلطنت ودیعه‌یی است که به موهبت الهی از طرف ملت به شخص پادشاه مقوض شده» است.

در سال ۱۳۰۴، رضاخان سردارسپه، پس از تقریباً ۵ سال کشاکش در پی کودتای انگلیسی سوم اسفند ۱۲۹۹، احمدشاه قاجار را خلع و سلطنت را از آن خود کرد.

طبق اصل سی‌وششم، «موهبت الهی» بازنگری شد و مقرر گردید سلطنت «به شخص

اعلیحضرت شاهنشاه رضاشاه پهلوی تفویض شده و در اعقاب ذکور ایشان نسلاً بعد نسل برقرار خواهد بود».

اصل سی‌وهفتم مسأله جانشینی شاه را هم حل نموده و می‌گفت:

«ولا یتعهد با پسر بزرگتر پادشاه که مادرش ایرانی‌الاصل باشد خواهد بود. در صورتی که پادشاه اولاد ذکور نداشته باشد تعیین ولیعهد بر حسب پیشنهاد شاه و تصویب مجلس شورای ملی به عمل خواهد آمد مشروط بر آنکه آن ولیعهد از خانواده قاجار نباشد ولی در هر موقعی که پسری برای پادشاه به وجود آید حقاً ولا یتعهد با او خواهد بود».

به این ترتیب سلطنت رضاشاه آب‌بندی شد تا از هرگونه رخنه و داعیه خانواده قاجار که «موهبت الهی» را «نسلاً بعد نسل» از آن خود می‌دانستند، مصون بماند.

اصل سی‌وهشتم هم می‌گفت:

«در موقع انتقال سلطنت، ولیعهد وقتی می‌تواند شخصاً امور سلطنت را متصدی شود که دارای ۲۰ سال تمام شمسی باشد. اگر به این سن نرسیده باشد نایب‌السلطنه‌یی از غیر خانواده قاجاریه از طرف مجلس شورای ملی انتخاب خواهد شد».

اما هنگام ازدواج ولیعهد (محمدرضای) با شاهزاده فوزیه از خانواده سلطنتی مصر، مشکلی وجود داشت که رضاشاه دیکتاتور آن را هم با اشاره انگشت، حل و فصل کرد. مشکل این بود که ولیعهد بعدی طبق اصل ۳۷ باید از مادر ایرانی‌الاصل می‌بود. بنابراین در آستانه این ازدواج، «قانون تفسیر اصل سی‌وهفتم مصوب چهاردهم آبان ماه ۱۳۱۷ شمسی» مشکل را به شرح زیر حل کرد:

«ماده واحده- منظور از مادر ایرانی‌الاصل مذکور در اصل سی‌وهفت متمم قانون اساسی اعم است از مادری که مطابق شق دوم از ماده ۹۷۶ قانون مدنی دارای نسب ایرانی باشد یا مادری که قبل از عقد ازدواج با پادشاه یا ولیعهد ایران به اقتضای مصالح عالی کشور به پیشنهاد دولت و تصویب مجلس شورای ملی به موجب فرمان پادشاه عصر صفت ایرانی به او اعطا شده باشد».

به این ترتیب به فوزیه که بعداً از محمدرضای شاه طلاق گرفت «صفت ایرانی» اعطا شد.

ملاحظه می‌کنید که:



اولاً- سلطنت، نه در تعریف ملوکانه آن، نه در عملکرد و نه در سابقه تاریخی، هیچ‌گاه امری طلبیدنی و موکول به خواسته و رأی مردم نبوده است. بنابراین چیزی به نام سلطنت‌طلبی از اساس موضوعیت ندارد. انگلیسیها هم اول می‌خواستند، سلسله قاجار را منقرض کنند و رضاخان را با الگوبرداری از ترکیه به‌عنوان رئیس‌جمهور روی کار بیاورند. اما مخالفت نیروهای ملی و رجال بزرگی مثل مدرس و مصدق این برنامه را به شکست کشاند و آن را به بایگانی سپرد. اما از بد روزگار و تحت حمایت انگلیسیها، مدتی بعد پروژه به سلطنت‌رساندن رضاخان سردار سپه به اجرا درآمد که جزئیات آن در کتابهای تاریخ آن روزگار نوشته شده است.

ثانیاً- جبهه مردم ایران، هم‌چنان که نمی‌پذیرد خمینی و خامنه‌ای نمایندگان و ولی امر خدا باشند، نخواهد پذیرفت که سلطنت ودیعه و موهبتی الهی است. وانگهی چگونه می‌توان رأی نسلهای آینده را هم پیش‌فروش نمود که باید سلطنت «اعقاب ذکور ایشان نسلاً بعد نسل» را هم بپذیرند. آخر چرا؟

و اگر این منطق درست است چرا هیچ‌کدام از سلسله‌های سلطنتی ایران که یکی پس از دیگری ماقبل خود را با زور شمشیر و با عسکر و لشگر برمی‌انداختند، «موهبت الهی» در «اعقاب ذکور»، یعنی فرزندان پسر سلسله قبلی را نپذیرفتند. حتی طبق اصل سی‌وهفتم بالا، شرط هم گذاشتند که مبادا ولیعهد و نایب‌السلطنه از سلسله قبلی باشد. کما این‌که احمدشاه قاجار تا سال ۱۳۰۸ که در ۳۳ سالگی در پاریس درگذشت، خود را شاه قانونی مشروطه می‌دانست و بعد از او هم برادرش محمدحسن میرزا، که ولیعهد احمدشاه بود، و در سال ۱۳۲۱ در لندن درگذشت خود را پادشاه قانونی مشروطه و صاحب قانونی همان «موهبت الهی» می‌دانست.

ثالثاً- قیاس بین اسپانیا و انگلستان با ایران در امر سلطنت، به گواهی تاریخ و همه واقعیات، قیاس مع‌الفارق است. زیرا آنها کشورهای صنعتی جهان اول هستند. با اقتصادهای شناخته‌شده و نه ایران شاهزده و خمینی‌گزیده با سوابقی که هر دانش‌آموز دبیرستانی می‌داند. قصد ورود به مباحث تئوریک از قبیل «شیوه تولید آسیایی» و علل دیکتاتورخیزی این منطقه از جهان را هم ندارم و به همین میزان کفایت می‌کنم. رابعاً- به حکم عقل سلیم و وجدان منصف، چرا «سلطنت‌طلبان» باید با دستاویز قراردادن

جنایتها و تبهکاری مضاعف دارودسته خمینی، در مورد پرونده مختومه سلطنت در ایران دچار توهم باشند؟ دفاع از گذشته و رژیم سلطنتی سابق، قبل از هر چیز به زبان آینده و به سود وضعیت موجود است.

چرا نباید به جای دفاع از دیکتاتوری نامشروع پیشین، طریقی پیشه کرد که علیه رژیم ولایت فقیه و به سود دموکراسی و آزادی ایران، و حاکمیت جمهور مردم ایران باشد. راه درست و نتیجه بخش و آینده دار، راه بازگشت به جبهه مردم ایران و خدمت به مردم ایران است. هم چنان که ضرورت فاصله گرفتن و طرد و نفی و سرنگونی رژیم ولایت فقیه را به موسوی و کروبی می گوئیم و به موازات همین، من آن چه را که مقتضی وضعیت و شرایط «سلطنت طلبان» است، می گوئیم. هدف این است که به جای این که سرنگونی رژیم ولایت فقیه را از موضع دیکتاتوری نامشروع سلطنتی طلب کنند، به جای بازگرداندن چرخ تاریخ به عقب که البته غیرممکن است، اگر خواستند و توانستند، در ساختن آینده شرکت کنند.

همین جا باید متذکر شوم که «رسیدگی به جرایم مسئولان رژیم خمینی (و هم چنین رژیم شاه) و آمران و عاملان شکنجه و کشتار و غارت و تجاوز به حقوق مردم در دادگاههای علنی با حضور هیئت منصفه و پذیرش ناظران بین المللی (همراه با) تأمین اصل آزادی دفاع و حق فعالیت کانونهای وکلا» که از مصوبات شورای ملی مقاومت ایران است، بحث جداگانه‌یی است و ربطی به بحث کنونی ما ندارد. منظورم از این تذکر، ممانعت از خلط مبحث است. در یک جمهوری دموکراتیک با یک نظام قضایی مستقل و عادلانه، هرگاه که شکایتی از کسی وجود داشته باشد، ترتیبات و پروسودور<sup>(۳)</sup> قضایی خود را طی می کند. بنابراین می خواهم روشن باشد که من در این بحث در موضع رسیدگی به شکایت یا قضاوت در مورد جرم هیچ کس نیستم و صلاحیت آن را هم ندارم. من در این بحث به دنبال سرنگونی فاشیسم دینی و آزادی خلق و میهن از چنگال استبداد و حاکمیت جمهور مردم ایران هستم و دقیقاً به همین خاطر است که می خواهم به صراحت درباره آقای رضا پهلوی هم صحبت کنم.

۳- *perucedor* = طرز کار، روش کار، دستورالعمل، رویه، شیوه، آیین کار

هر چند که به‌وضوح می‌دانم به‌لحاظ سیاسی و در تعادل سیاسی روز، بسیاری به من انتقاد خواهند کرد که اصولاً سلطنت و سلطنت‌طلبی، ثقلی شایان این بحث، که خودم ۲۸ سال از ورود به آن پرهیز کرده‌ام، ندارد. در پاسخ به این قبیل انتقادات برحق، پیشاپیش به‌عرضتان می‌رسانم که ما مشغول یک سلسله بحث آموزشی هستیم و اجازه بدهید که من برای نسل جوان و نسل قیام، این قبیل مباحث را به قدر توان محدود و ناچیز خود، بازکنم.

هم‌چنین می‌دانم مورد انتقاد قرار خواهم گرفت که اگرچه از بحث موسوی به‌خاطر این که روی «اکران» است ناگزیر بودی، ولی در بحث سلطنت، به‌خصوص در حال حاضر، چنین ضرورتی نیست. جوابم این است که: این انتقاد به‌لحاظ سیاسی درست است. اما اگر باور کنید، حرکت کردن با «موج» و «اکران» شرط انصاف و سزاوار ما نیست. بگذارید مسأله را تا عمق آن برویم و اگر ضروری هم به‌لحاظ سیاسی دارد، تقبل کنیم تا نسل قیام بدانند و مردم ایران قضاوت کنند.

همه حرف را هم رک و روشن و عاری از هرگونه ابهام برای ثبت در سینه تاریخ به مسئولیت خودم می‌گویم. می‌دانم که پیشنهاد مشخصی که ارائه خواهم کرد، برای مجاهدین و دیگر اعضای شورای ملی مقاومت ایران غیرمترقبه و گزنده است. از نظر سیاسی باعث بل‌گرفتن رژیم و لجن‌پراکنیها و بهانه‌گیریهای بسیار علیه ما خواهد شد. صراحتاً می‌گویم که پشت‌کردن به دیکتاتوری و بازگشت به جبهه مردم ایران برای سرنگونی استبداد مذهبی و استقرار حاکمیت مردم ایران، به‌جای حاکمیت شیخ و شاه، نه فقط آقایان موسوی و کروبی و امثال آنها، بلکه آقای رضا پهلوی را هم اگر بخواهد و اراده کند و اگر بتواند موانع این امر را کنار بزند، شامل می‌شود. هرچند که به ما ربطی ندارد و به میل و خواست خود او مربوط می‌شود. اما من حرف را می‌گویم، خواه از سخنم پند گیرد یا ملال...

اول نکات لازم را رو به همین مجاهدین و دیگر اعضای شورای ملی مقاومت ایران و هواداران و پشتیبانان آنها و هموطنان می‌گویم:

اول این‌که، رضا در زمان انقلاب ضدسلطنتی ۱۸ سال داشته و تا آن‌جا که من می‌دانم شخصاً مرتکب جرم و جنایتی از نوع کارهای پدر و پدربزرگش در داخل ایران نشده

است. وانگهی گناه پدر را که به پای پسر و هم‌چنین گناه پسر را که به پای پدر نمی‌نویسند. مگر این که کسی اعلام جرم مشخص کند و دادگاه قضاوت کند. آخر مگر ما باید گناهان رضاخان سردار سپه و گناهان خمینی را به پای نوه‌های آنها بنویسیم؟ دوم این که، برخلاف مجاهدین و برخی اعضای شورای ملی مقاومت که از کپی‌برداری سهل و آسان رضا پهلوی در مطبوعات و رسانه‌های غربی یا فارسی زبان از برخی مواضع و تعبیر مقاومت ایران، مانند راه‌حل سوم بدون ذکر منبع و مرجع ناراحت می‌شوند، من نه فقط بدم نمی‌آید، بلکه خوشم می‌آید. یک ضرب‌المثل عربی می‌گوید: ببین چه می‌گوید، نبین که می‌گوید...

به‌همین خاطر در مورد خودم چنان چه حرف مثبت و مفید و قابل‌استفاده گفته باشم، ذکر بدون منبع آن را برای همه نه فقط مجاز، بلکه موجب سپاس و قدردانی می‌دانم. آخر مگر تقلید از کار خوب و تکرار حرف درست، بد است که ناراحت بشویم؟ اگر نظر مرا بخواهید من دلم می‌خواهد که ایشان، از سایر کارهای مجاهدین در قبال خمینی و خامنه‌ای و حتی پدر خودشان هم سرمشق می‌گرفتند. چنان که بعداً خواهم گفت، دلم می‌خواهد برچسب تروریستی علیه مجاهدین را هم که همه می‌دانند در حمایت از رژیم ولایت فقیه بوده است، قویاً و قاطعانه محکوم می‌کردند. دلم می‌خواهد که رسماً و علناً هرگونه داعیه سلطنت را هم کنار می‌گذاشتند و همه موانع و کاسه‌های داغتر از آش سلطنت‌طلب را کنار زده و در خدمت و یاری به جبهه مردم ایران، اعلام می‌کردند که خواهان یک جمهوری دموکراتیک و مستقل مبتنی بر جدایی دین از دولت و نفی تام و تمام رژیم ولایت فقیه و سرنگونی آن هستند. در این صورت به‌راستی چه نام نیکی از خود به‌جا می‌گذاشت.

سوم این که، اگر نظر مرا بپذیرید، درست این است که او را در این مقطع تاریخی در برابر وظایفش قرار بدهیم و این که چه باید بکند و چه می‌تواند بکند که تاکنون نکرده است. بگذارید او هم آزمایش خودش را از سر بگذراند. هم‌چنان که در مورد موسوی و کروبی و سایرین هم بدون استثنا همین را می‌گوییم. هم‌چنان که در مورد وظایف همه آنهایی که در داخل یا خارج این رژیم و در داخل یا خارج ایران هستند نیز همین را می‌گوییم. اما پیشنهاد مشخص من به آقای رضا پهلوی، اگر مانند برخی جناح‌های رژیم ولایت

فقیه گمان نکنید که سودای فردی و گروهی یا قصد سوء دارم، این است که اگر بخواهید می‌توانید در این مقطع حساس و تاریخی، خدمت بزرگی به آزادی و پلانتان بکنید. اعلام کنید:

داعیه سلطنت ندارید و آن را بر هیچ‌کس دیگر هم نمی‌پسندید و خود را ملتزم به یک جمهوری دموکراتیک و مستقل و مبتنی بر جدایی دین از دولت با نفی کامل نظام ولایت فقیه و ضرورت سرنگونی آن می‌دانید. رو در رو و برخلاف فاشیسم دینی حاکم بر ایران، برچسب ناحق تروریستی بر مبارزان راه آزادی وطن خود، به‌ویژه سازمان مجاهدین خلق ایران و مجاهدان اشرف را محکوم می‌کنید. علاوه بر این عموم هموطنان خود را به همبستگی ملی برای سرنگونی استبداد مذهبی و به‌دورماندن از هر نوع استبداد دیگر تحت هر عنوانی، فرا می‌خوانید...

من به‌خوبی به‌یاد دارم که روزی خمینی با اهانت به شما گفت: برو درست را بخوان و منظورش این بود که گرد سیاست نچرخید. حرف من معکوس خمینی است. از قضا با اعلام آنچه گفتم، من خواهان حداکثر فعالیت شما علیه رژیم ولایت فقیه البته در جاده جمهوری و آزادی و استقلال مردم ایران و خواهان بازگشت شما از جبهه دیکتاتوری سلطنتی به جبهه مردم ایران هستم. در آن صورت اگر مایل باشید، خواهید توانست در انتخابات ریاست جمهوری هم شرکت کنید. اما لازمه آن، که به سود خود شما هم هست، قبل از هر چیز کسب مشروعیت برای کنده‌شدن از گذشته و گام‌نهادن و حرکت به‌سوی آینده از طریق پیشنهاد مشخصی است که ارائه کردم و گرنه چیزی جز درج‌زدن در گذشته باقی نمی‌ماند.

مجاهدین و مقاومت ایران و رئیس‌جمهور برگزیده مقاومت، بارها قدردانی خود را از همدردی و تلاش عموم هموطنان و جریانها و گروهها و شخصیتها در قبال حمله و کشتار و گروگانگیری عوام‌مرداد در اشرف، ابراز کردند.

چندی بعد از وقایع اشرف و تحصن و اعتصاب هموطنانمان، مطلع شدم آقای رضا پهلوی چندین نوبت، به طرق مختلف ابراز همدردی کرده و در محکوم کردن این کشتار و جنایت، اطلاعیه هم صادر نموده که شایان تشکر است.

واقعیت این است که به‌خاطر دست‌بستگیها و هم‌چنین سوءاستفاده‌های سیاسی طرفهای

گوناگون، هم‌چنان که تا امروز نمی‌شد از کمک‌های مالی مهندس بازرگان قدردانی و یادآوری کرد، ما و به‌خصوص خود من، تشکرهای زیادی به بسیاری کسان از بابت همدردی یا ابراز لطفشان در مقاطع مختلف بدهکارم و خودم هم نمی‌دانم که در چه زمانی می‌توانم و باید بر زبان بیاورم.

دو نمونه در همین باره می‌گوییم: یکی درباره دکتر امینی و دیگری درباره دریا دار مدنی و نامه‌های تسلیت‌شان به من در ۱۹ بهمن به‌خاطر شهادت اشرف و موسی است، که در آن‌زمان ناگزیر بی‌جواب گذاشتم. زیرا هرگونه جواب در بهمن ۱۳۶۰ به سوء‌تعبیرهای جدی سیاسی منجر می‌شد.

دکتر علی امینی، آخرین رجل استخواندار زمان شاه و بازمانده از دوران فئودالی بود که بیش از آن‌چه که تا امروز موسوی با خامنه‌ای تضاد دارد، با شاه تضاد داشت. در حقیقت، با فشار کندی رئیس‌جمهور وقت آمریکا بود که شاه امینی را به نخست‌وزیری پذیرفت. کندی در دنیای دوقطبی آن روز اصرار داشت که اگر در ایران، اصلاحات سیاسی انجام نشود، کار به انقلاب می‌کشد و کنترل اوضاع از دست می‌رود.

امینی وزیر دارایی کابینه کودتای سرلشکر زاهدی علیه مصدق بود و از همین موضع قرارداد ننگین کنسرسیوم نفت را با «هوارد پیچ» آمریکایی در شهریور ۱۳۳۳، یعنی ۱۳ ماه بعد از کودتای ننگین، امضاء کرد و از این بابت به‌حق مورد لعن و خشم رجال و نیروهای ملی بود.

امینی از اردیبهشت ۱۳۴۰ تا تیرماه ۱۳۴۱ نخست‌وزیر تحمیلی به شاه بود که با اختیارات زیاد سر کار آمد و پس از ۸ سال اختناق، از ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۰، با خود رفرم و فضای باز سیاسی و پروژه اصلاحات ارضی را آورد. شماری از مقامات لشکری و کشوری شاه را به‌خاطر دزدی و انواع و اقسام سوءاستفاده‌ها گرفت و به‌زندان انداخت. مهمتر این‌که شاه را هم وادار کرد مجلسین سنا و شورا را که پایگاه فئودالیسم و مانع اصلاحات بورژوازی به‌ویژه اصلاحات ارضی بودند، منحل کند. اما یکسال بعد شاه خودش به آمریکا رفت و در یک معامله با کندی، اجرای پروژه مورد نظر او را خودش به‌عهده گرفت و رژیم فئودال-بورژوازی خود را یکپایه و تبدیل به یک سرمایه‌داری وابسته کرد و در این‌جا بود که سرو صدای امثال خمینی از موضع مادون بورژوازی بلند شد.

اما شاه توانست در معامله‌اش با آمریکا از دست امینی خلاص شود و او را در تیر ۱۳۴۱ برکنار کرد و اسدالله علم را نخست‌وزیر کرد. بعد هم خودش همان اصلاحات ارضی را که امینی و وزیر پسر و صدای کشاورزی او، ارسنجانی، شروع کرده بودند، به دست گرفت و با بوق و کرنای زیاد، تحت عنوان «انقلاب شاه و مردم» و «انقلاب سفید» ادامه داد و در روز عیبهمن ۱۳۴۱ با صحنه‌سازیهای بسیار به رفراندوم گذاشت. در همین حال، فضای خفقان را دوباره چیره کرد و همه احزاب سیاسی آن‌روز را از دور خارج ساخت.

به نظر می‌رسد خمینی «انقلابی» شدن را از شاه یاد گرفته باشد! و گرنه خمینی خودش در سال ۱۳۲۳ در کتاب کشف‌الاسرار نوشته است که:

«ترس ما از انقلاب سیاه و از پایین است».

هم‌چنین نوشته است که آخوندهایی مانند او «هیچ‌وقت با نظام مملکت ... مخالفت نکردند». و حتی اگر «حکومت را جائزانه تشخیص دهند، باز مخالفت با آن نکرده و نمی‌کنند» و «لهذا حدود ولایت و حکومت را که تعیین می‌کنند بیشتر از چند امر نیست؛ از این جهت فتوا و قضاوت و دخالت در حفظ مال صغیر و قاصر و در بین آنها هیچ اسمی از حکومت نیست و ابداً از سلطنت اسمی نمی‌برند» و «هیچ فقیهی تاکنون نگفته و در کتابی هم ننوشته که ما شاه هستیم یا سلطنت حق ماست» و «هیچ‌گاه مخالفت نکرده و اساس حکومت را نخواستند به‌هم بزنند» و «با اصل اساس سلطنت تاکنون از این طبقه مخالفتی ابراز نشده» است.

خمینی در کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ هم با کاشانی و دربار در یک جبهه بود. حتی بعد از انقلاب ضدسلطنتی علناً از این که مصدق از استعمار و ارتجاع «سیلی» خورده، ابراز خرسندی می‌کرد.

حالا بنگرید که در سال ۱۳۶۰، فداکاریه‌های مجاهدین و تأثیر شهادت اشرف و موسی و رود خونی که در آن‌زمان خمینی به‌راه انداخته بود، باید به کجا رسیده باشد، که حتی کسی با سوابق دکتر امینی را، به نگارش چه تسلیتی و اداکردن چه گواهی و شهادتی واداشته است. در این‌جا خوب می‌توان حتی در قیاس با امینی، درجه سبعیت و سنگدلی رژیم ولایت و کارگزارانش را هم دریافت. گوش کنید:

«خدمت آقای مسعود رجوی مشرف است»

«هو

آقای عزیزم

در این موقع که عده‌ای از هم‌زمان جنابعالی به‌خصوص همسران جان خود را در راه مبارزه با رژیم فعلی ایران از دست داده‌اند- قطع نظر از اختلاف نظر در مشی سیاسی، چون در وطن پرستی جنابعالی و هم‌زمانتان تردید ندارم به‌نوبه خود به‌عنوان یک نفر هموطن در عزای جنابعالی شریک می‌شوم و از صمیم قلب مرتبت تسلیت خود را به تمام خانواده‌های عزا به‌خصوص جنابعالی تقدیم می‌دارم و از خداوند متعال سلامتی و بقای عمر و موفقیت عالی را خواستارم.

دکتر امینی

پاریس ۱۱ فوریه ۱۹۸۲»

این هم نامه تسلیت در یادار مدنی وزیر دفاع بازرگانی و یکی از کاندیداهای دور اول ریاست جمهوری در سال ۵۸ که اگر درست به‌یادم مانده باشد، ۳-۴ میلیون رأی آورد. قبل از ارائه این نامه، که باز هم گواهی می‌دهد، مجاهدین تا کجا در آرمان خود صدق و فدا داشته‌اند، یادآوری می‌کنم که نامه‌نگاریهای مخفیانه بنی‌صدر به خمینی، و مدنی به رفسنجانی در سال ۶۳، و بیانیه شورای ملی مقاومت در این باره، در فصلهای قبلی از نظرتان گذشت. باز هم دقت کنید که تفاوت بین هم‌زمان در یادار مدنی با رژیم و جناحین آن تا کجاست. این نامه‌ها را از این بابت ارائه می‌کنم که نسل جوان در ماهیت و عملکرد رژیم ولایت فقیه، به جد تحقیق و تدقیق کند.

«۱۹ بهمن ۱۳۶۰»

برادر گرامی آقای مسعود رجوی

از خبر جانگزای حمله به یکی از مراکز سازمان مجاهدین خلق اطلاع حاصل و بی‌نهایت متأثر شدم. شهادت مجاهدین لایق موسی خیابانی و همسرشان و خانم اشرف ربیعی همسر رزمنده شما و گروهی از اعضای سازمان مجاهدین به‌دنبال دیگر شهدای راه وطن به‌دست مزدوران



Monsieur M. Rajavi  
B.P. 18  
95430 AUVERS-SUR-OISE



فدست آواز سعید رجوی شرکت

مخبرم در این توجیه که هر یک از ماموران میدان تجویز شرکتان با حق خود را  
در راه مبارزه با دشمنان از دست داده اند - شمع نظر از بهوت  
نظر دشمنان است چون در دکن بر سر میدانها دیم ارزانیان تردید دارند  
بمنه جز لغوی آنکه نظر موافق در غرب میدانها شرکت سهام دار هم  
تلف رتبه نسبت خود را با هم نام داده و از آنکس میدانها تمام  
سهام و از عهده سهامی و بی نام و در وقت کار را خواهند  
مخبرم  
پاریس ۱۱ خرداد ۱۳۸۵

۱۹ ص ۱۳۶

را در کفر بتی بود هر

از غیر جانوری حدیثی که از کفر ساریان جدیدی من جمیع صحرایان است  
نثار ششم: شصت جدیدی که در میان مردم و پسران و تمام اشراف  
بسی سر زنده شد که در کفر از بعضی ساریان جدید بدین دگرگونی  
را در کفر است مردمان جدیدی به جمیع پسران و در اول آرایه خورده

و عدالت جهان نشین است

غم از این بدو ز بار کفر است که در ساریان جدید من  
تفت کفر

به اول عدالت دگر دنیا کلاه به نردک ز زنده در اول نادر است  
در سایه پستی نردک استعدای دگرگونی انقلاب و صومعه به کاف  
بنیاد کفر در کفر است و جایش خلد کند

با آرزوی پیوستن در جهت کفر است  
مهر

جمهوری به اصطلاح اسلامی، خون در دل آزادیخواهان و عدالت‌جویان نشانیده است. ضمن ابراز همدردی، برای شما آرزوی تحمل می‌کنم و به سازمان مجاهدین خلق تسلیت می‌گویم.

به حول و قدرت الهی و با اتکا به نیروهای رزمنده و زوال‌ناپذیر ملت و در سایه همبستگی نیروهای معتقد به دموکراسی، انقلاب و جمهوری، بی‌گمان، بنیاد ستم‌واژگون و حکومت حق جانشین خواهد گردید.

با آرزوی پیروزی و موفقیت ملت ایران. سید احمد مدنی»





## فصل نهم

سخنی با مجاهدین  
همراه با یک تعهد مشخص



حالا روی سخنم به‌ویژه با مجاهدین و دیگر اعضای مقاومت ایران و با هواداران و پشتیبانان آنهاست. سپس تعهد مشخص را به‌دلایلی که خواهم گفت به اطلاع عموم می‌رسانم:

اصلاً و ابداً از آزمایش درباره هیچ‌کس بیم نداشته باشید. چه خودمان و چه دیگران. بگذارید ما در راستای سرنگونی رژیم ولایت فقیه و در راستای آزادی و حاکمیت مردم و برقراری نظام جمهوری مورد نظر مردم ایران با همه اتمام حجت کنیم. فقط به یک شرط. به شرط این‌که کسی، و اول از همه خود من، در فکر خودش نباشد. به فکر رود خروشان خون شهیدانی هم‌چون اشرف و موسی و شهیدان قتل‌عام و جاودانه‌فروغها و شهیدان اشرف و شهیدان قیام، و به فکر به‌بارنشانیدن و به مقصد رساندن این خونها و این رنج و رزمها باشد.

همه امتحان می‌دهیم و مردم و تاریخ ایران داوری می‌کنند. «بیا کاین داوریها را به پیش داور اندازیم» چرا که اگر معتقدید، آن داور نهایی وجود، که «خَيْرَ الْحَاكِمِينَ» و «أَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ» است در روز بازپسین به قضاوت می‌نشیند، پس دیگر چه جای بیم و باک.

همان‌که برخلاف خمینی، که هیچ قاعده و قانونی نمی‌شناخت، خود را متعهد و ملتزم کرده است که حتی به‌اندازه «رشته میانی هسته خرما» به هیچ‌کس و هیچ چیز ستم نکند وَلَا تَطْلُمُونَ فَنِيلاً... چرا که متاع دنیا گذرا و اندک است و دستاورد آخرت برای



آن کس که پرهیزکاری پیشه کند و بر اصول و مرزبندیهای ضروری استوار بماند، بسا بهتر است.

وانگهی مگر مجاهدین حتی به فرزندان خودشان و شهیدانشان نمی‌گویند که افتخارات و خوب و بد آنها به یکدیگر ربطی ندارد. مگر نمی‌گویند هرکس تنها صاحب و مالک و پاسخگو و در گرو کردار و عمل خویشتن است.

خواهش می‌کنم در همین زمینه به قسمتی از پیامی که برای اعضا و کاندیداهای عضویت مجاهدین در ماه رمضان سال ۸۶ فرستادم توجه کنید:

«حرف من با شما، در آستانه رمضان و در چهل‌وسومین سال حیات سازمانتان، یک یادآوری ایدئولوژیک درباره خودتان است. درباره زندگی و حیات و مامت هر مجاهد خلق، بدون استثنا... دلم می‌خواست شرایطی بود که می‌توانستم «چهره به چهره، رو به رو» و «نکته به نکته، مو به مو» با اعضای جدید مجاهدین و کاندیداهای عضویت آنها صحبت کنم. مخصوصاً دلم می‌خواست در ماه رمضان، مثل گذشته، با اعضا و کاندیداها و با رزم‌آوران جدیدالورود ارتش آزادی، شب‌زنده‌داری می‌کردیم.

آن وقت من سؤالهایم را با تک‌تک شما در میان می‌گذاشتم تا خاطر من جمع شود که مثل مجاهدان استوار و رزم‌آوران قدیمی، همگی شیرزنان و کوهمردان رشیدی شده‌اید. معنی کلمات، معنی عهد و پیمان و معنی سوگندهایتان را با پوست و گوشت و استخوان فهم کرده‌اید و حاضر به پرداخت بهای آن هستید.

همان مسیری که در ۴۲ سال گذشته طی کردیم؛ در بحرانها و توفانها، در زندانها و شکنجه‌گاهها، در بیدادگاهها، در برابر جوخه‌های اعدام شیخ و شاه، در نبردهای دیرین سیاسی و نظامی، و به‌خصوص در پهنه‌ها و قلعه‌های ایدئولوژیک...

برایتان از فرازونشیبهای ۴۰ سال گذشته، و از دره‌ها و دشتهای و قلعه‌هایم می‌گفتم. از روزگاری می‌گفتم که در میدان مبارزه نشانی از آخوندها و مدعیان کنونی نبود، تا زمانی که ارتجاع در کسوت انقلاب، بر اریکه قدرت نشست. به لاف و گزاف و به هلاک حرث و نسل پرداخت. با دجالیّت و شقاوتی مافوق تصور، که هنوز هم ادامه دارد...

هم‌چنین برایتان می‌گفتم که وقتی دیو تنوره می‌کشد و چاه باطل بسیار عمیق است، چگونه می‌توان با بالا بردن قله حق و بالاتر بردن ستیغ صدق و فدا، دجالیّت و ارتجاع را پس زد و در

تمامیت آن درهم شکست. به شرط این که حاضر باشیم قیمت و بهای آن را بپردازیم. پس اصل موضوع، در قیمتی است که یک خلق با فرزندان پیشتازش می‌دهد و در بهایی که پیشتاز با صدق و فدایش در کشاکشها و انواع و اقسام آزمایشها می‌پردازد. این جاست که رگبار سؤالهای من از تک تک شما آغاز می‌شود. نه در کنار گود و در ساحل رودخانه، بلکه در میان توفان و امواج خروشان خون شهیدان.

- آیا بر روی مرزبندیهای آرمانی و سیاسی خود استوارید و مرز سرخ دارید؟  
- اگر مجاهد خلق هستید، آمده‌اید چیزی بدهید، یا چیزی بگیرید، و یا آمده‌اید که بده و بستان مرضی‌الطرفین انجام بدهید؟!

- اگر مجاهد و شیفته آزادی مردمتان هستید، راست بگویید، آیا بها- تمامی بها- را می‌پردازید یا می‌خواهید چندصباحی «خوش‌نشین» میدان مبارزه و مجاهدت باشید و برای خودتان هم، اسمی و رسمی و سابقه‌ی دست و پا کنید و از مزایای آن استفاده کنید؟!

دعوی عشق کردم، سوگندها بخوردم  
از عشق یاوه کردم من ملک و شهادت

- راستی در سختیها، غر می‌زنید و بهانه می‌گیرید، وا می‌دهید و پشت می‌کنید؟ یا به قول قرآن، از آن هجرت کردگان و یاران مهاجرین و انصار هستید که در "ساعت عسرت" پیروی و همراهی می‌کنند؟

گفتا: که "چند رانی؟" گفتم: که "تا بخوانی"  
گفتا: که "چند جوشی؟" گفتم: که "تا قیامت"  
گفتا: "که خواندت این جا؟" گفتم: که "بوی جانان"  
گفتا: "چه عزم داری؟" گفتم: "وفا و یاری"  
گفتا: "کجاست ایمن؟" گفتم: که "زهد و تقوی"  
گفتا: که "زهد چپود؟" گفتم: "ره سلامت"  
گفتا: "کجاست آفت؟" گفتم: "به کوی عشقت"  
گفتا: "که چونی آن جا؟" گفتم "در استقامت"

صبر کنید، سؤالات من از شما، مثل همه نشستهای درونی در سده‌ده گذشته، ادامه دارد:  
- اگر مجاهدید، روزانه ۱۰ بار در نمازها در سوره حمد، از خدا می‌خواهیم که ما را به راه راست

هدایت کند و با انبیا و اولیا، با صدیقین، با شهیدان و با بندگان صالح خود، همراه نماید. راه کسانی که به آنها نعمت داده است صراط‌الذین انعمت علیهم. سپس، هر ۱۰ بار، بلافاصله به مرزبندی با «مغضوب علیهم» و «ضالین» می‌پردازیم و اینکه در شمار آنها قرار نگیریم غیرالمغضوب علیهم و لا الضالین:

آنهایی که مثل شجره خبیثه خمینی به‌خاطر حق‌کشی‌هایشان، مورد خشم خدا هستند و آنها که از راه حق، از صراط مستقیم منحرف و گمراه شده و مورد نفرت خدا هستند. افراد و گروه‌ها و جریان‌هایی که به‌عذر و بهانه‌های مختلف به همین غضب‌شدگان رضا داده یا به آنها امداد می‌رسانند.

- حالا به من بگویند که آیا شما سوره حمد را با خلوص و با فهم معنای آن می‌خوانید؟  
- آیا در هر کجا که باشید، در روز عاشورا آماده جنگ و به میدان‌رفتن در خاک‌پای امام حسین هستید یا نیستید؟

- آیا پای پیاده به زیارت مزار شهیدان و به مسجد فاطمه زهرا، بزرگ مادر آرمانی‌مان می‌روید و تجدید عهد می‌کنید؟

هوای توست در جانم که می‌دارد مرا زنده

ندارم در همه عالم هوایی جز هوای تو

دلخوت سرای توست، خوش بنشین به‌جای خود

که غیر تو نمی‌زیید کسی دیگر به‌جای تو

دعای دولتت گفتیم و رفتیم از سر کویت

به هرجایی به صدق دل به‌جان گوئیم دعای تو

راستی یادتان هست یک‌بار در یکی از نشست‌ها پرسیدم، آیا به نسبت‌های موروثی و خانوادگی خودتان و این‌که پدر و مادرتان این و آن است چه بهترین فرد روزگار باشد چه بدترین آن متکی هستید یا به آن‌جا رسیده‌اید که از این قبیل ارث و میراث‌ها، بالکل قیچی کنید؟ پدر و مادر یا خویشاوندانتان را هر که هستند مبادا وارد دستگاه محاسبه مجاهد خلق کنید. در همان نشست گفتم که حساب‌بازکردن برای این نسبت‌ها را چه مثبت و چه منفی، قیچی کنید و دور بریزید. چه برجسته‌ترین شهدا و مجاهدین باشند و چه جنایتکارانی از قبیل محمدی گیلانی حاکم شرع خمینی، پدر سه مجاهد شهید که خودش اعدام پسر را دستور داد، یا همین آخوند

جنتی گرداننده شورای نگهبان پدر مجاهد شهید حسین جنتی»

## یک تعهد مشخص

فراخوان و پیشنهاد و آنچه درباره بازگشت به جبهه مردم ایران گفتم، هرچند به اقتضای وضعیت و آرایش سیاسی موجود با اسامی مشخص همراه بود اما اختصاصی نیست بلکه فراگیر است.

به دیگران هم در این آزمایش تاریخی خوشامد می‌گوییم.

می‌گوییم که اگر راست می‌گویند، گریبان مجاهدین را رها نموده، یقه ملا را بچسبند. این را هم اول به خودمان می‌گوییم که هرگز و هیچ‌گاه شروع‌کننده خصومت و ضدیت و تعارض با احدی غیر از دیکتاتوریه‌های شیخ و شاه نبوده‌ایم. اغلب تا مدتهای مدید فروخورده‌ایم تا وقتی که طرف مقابل از حد گذرانده باشد، به‌نحوی که اگر به جوابگویی نمی‌پرداختیم، دیگر ضعف و ذلت تلقی می‌شد. و هیئات منّا الذله...

اما فراتر از این حرفها، من برای اثبات صدق عرایضم، باید تعهد مشخصی هم ارائه کنم تا کسی گمان نکند که سودای دیگری جز آزادی و حاکمیت جمهور مردم دارم. از آن‌جا که به هر حال کسی باید پا پیش بگذارد و امید و اعتماد پرپر شده از سوی خمینی و اعقاب عمامه‌دار و بی‌عمامه‌اش را جبران کند و آب رفته را از این حیث به جویبار وجدانهای خنجر خورده و ضمایر خیانت‌شده برگرداند، اعلام می‌کنم که پس از وفای به عهد در آزادی ایران زمین از چنگ رژیم ولایت فقیه و تشکیل مؤسسان منتخب مردم ایران، از هرگونه مقام و منصب و از هرگونه شرکت در انتخابات و هر دولتی که باشد، تحت هر نام و عنوان، معذورم. عضویت در سازمان پرافتخار مجاهدین خلق ایران، چنانچه شایسته آن باقی بمانم، برایم کفایت و کمال مطلوب است.

البته می‌دانم که خیانت خمینی به عهد و پیمانهایش، به‌خصوص به تعهدهایی که قبل از رسیدن به قدرت اعلام کرده بود؛ کلمات را ذبح و ملوث کرده و جایی برای اعتماد به تعهدها باقی نگذاشته است. اما این هم هست که مجاهدین با دریای خون و سلسله‌جبال ایستادگی در تاریخ معاصر ایران نشان داده‌اند که در سوگندها و تعهدهای خود جدی هستند. بنابراین، امیدوارم بتوانم در جریان عمل، در عهدی که با خود و خدای خود از

روز ۳۰ خرداد بسته‌ام و آن را با شما در میان می‌گذارم، اعتماد کسب کنم. از روز ۳۰ خرداد سال ۱۳۶۰ که بالاترین و شکوهمندترین مقاومت سازمانیافته تاریخ ایران در برابر ارتجاع و دیکتاتوری آغاز شد، و از روز برخاک‌افتادن اولین دسته شهیدان آزادی، با خود و خدای خود عهد بستم که حتی اگر به رستگاری شهادت نرسم، چنان‌چه عمری باقی بود، با تدوین و تکمیل ۴ کتاب ناتمام تبیین جهان، انسان، تاریخ و شناخت، این چنین دفتر ایام را با هدیه به نسل جوان ببندم. در یک کلام، برترین و بالاترین خواسته برای خودم این است که می‌خواهم «مجاهد» بمانم و «مجاهد» بمیرم. فقط همین. البته با استعانت از خدا و دعای خیر شما.





## فصل دهم

شناخت و تعریف رژیم دجال  
و ضدبشری و لایت فقیه





گفتیم که «جبهه خلق» یا «جبهه مردم ایران» اکنون در رژیم ولایت فقیه، با شاخص و معیار «سرنگونی»، همان جبهه سرنگونی استبداد مذهبی برای استقرار حاکمیت جمهور مردم ایران تعریف می‌شود.

درباره گرایشها، تمایلات و خصایص اپورتونیستی و بارز شدن ماهیتهای ارتجاعی در درون جبهه خلق به اختصار اشاره کردم.

اکنون می‌خواهیم ببینیم رژیمی که جبهه خلق می‌تواند و باید آن را سرنگون کند و مانع اصلی پیشرفت سیاسی و اقتصادی و اجتماعی مردم ایران است، چیست و کیست و چگونه تعریف می‌شود؟

شناخت این رژیم و کارکردهای ویژه آن، لازمه مبارزه و سرنگونی آن است. هگل که متفکری بزرگ و در فلسفه سیستم‌ساز بود، یک‌بار گفت: فهمیدن، پذیرفتن است... هگل در واقع پدر دیالکتیک جدید است. هرچند در سیستم عقاید هگلی، به یک وجود «مطلق» یا نوعی خدا که البته خودش هم متحول است، احساس نیاز می‌شود، با این‌همه انگلس که هرگونه وجود مطلق را نفی می‌کند، در سال ۱۸۷۴ نوشت، بدون فلسفه هگل هرگز سوسیالیسم علمی به دنیا نمی‌آمد.<sup>(۱)</sup>

در نیمه دوم قرن نوزدهم، مبارزه سوسیال دموکراسی سراسر اروپا را فراگرفته و به سوی

---

۱- *Friedric Wilhelm Georg Hegel* (۱۷۷۰-۱۸۳۱) از پرنفوذترین متفکران قرن هجدهم و نوزدهم آلمان.

انقلاب و ترقی رهنمون شده بود. در آن روزگار مرسوم بود که برای مبارزه عظیم سوسیال‌دموکراسی دو شکل سیاسی و اقتصادی قایل شوند. اما این انگلس بود که برای مبارزه با اپورتونیزم و انحراف، «مبارزه تئوریک» را هم در ردیف مبارزه سیاسی و اقتصادی زحمتکشان و سرکوب‌شدگان قرار داد.<sup>(۲)</sup>

### مبارزه چیست؟

مجاهدین در ایران، نخستین گروه سیاسی مسلمانی بودند که ۶۰ سال پس از انقلاب مشروطه، در پی سلسله شکستهای این انقلاب که پیاپی مقهور ارتجاع و دیکتاتوری می‌شد، به مبارزه انقلابی و علمی و مکتبی روی آوردند. محمد حنیف بنیانگذار مجاهدین از این‌جا آغاز کرد. در سال ۱۳۴۴، مبارزه مکتبی مترادف همان مبارزه تئوریک و ایدئولوژیک بود. بگذریم که کلمه مکتب را هم بعداً خمینی مانند بسیاری کلمات دیگر از مجاهدین دزدید و لوٹ و ذبح کرد.

من در اردیبهشت ۱۳۴۶ به عضویت مجاهدین درآمدم، که در آن زمان هیچ نامی نداشتند و در محاورات، در مورد خودشان فقط از کلمه «سازمان» استفاده می‌کردند. دوستی داشتم به نام حسین روحانی که در دانشکده کشاورزی کرج درس می‌خواند. او هم در تهران و هم در مشهد، به من سر می‌زد و گاه هردو در یک محفل سیاسی و مذهبی آن روزگار شرکت می‌کردیم که در شبهای جمعه از دانشجویان و دانش‌آموزان مبارز تشکیل می‌شد.

بعدها فهمیدم که او قصد عضوگیری مرا داشته و از مدتی قبل به‌عنوان «رابط» عمل می‌کرده است. البته من نمی‌دانستم به‌دنبال چیست چون گاهی وقتها سؤالهای خیلی ریزی از من می‌کرد یا به خانه‌مان می‌آمد تا خوب مرا بشناسد.

در آن زمان محافل گوناگونی در همه‌جای ایران از جمله شهر مشهد وجود داشت. قبل از عضویت در مجاهدین، عمده وقت ما در همین محافل یا به‌خواندن کتابهای مختلف

---

۲ - *Friedrich Engels* (۱۸۲۰-۱۸۹۵) فیلسوف، اقتصاددان، سیاستمدار و انقلابی بزرگ آلمانی قرن نوزدهم که به مدت ۴۰ سال با شیفتگی خاصی نسبت به نبوغ مارکس در کنار او سوسیالیسم علمی را بنیان گذاشت. مهمترین اثر مشترکشان «مانیفست کمونیست» نام دارد.

می‌گذشت. منظورم اساساً محافل روشنفکری است که مضمون مشترک همه آنها مخالفت با حکومت و دیکتاتوری شاه بود.

از سال ۴۲ و ۴۳ در کانون نشر حقایق اسلامیکه آقای محمدتقی شریعتی پدر دکتر علی شریعتی آن را اداره می‌کرد، با شهدای بزرگ فدایی، مسعوداحمدزاده و امیرپرویز پویان آشنا شده‌بودم و تقریباً هم‌دوره بودیم. پویان در دبیرستان فیوضات تحصیل می‌کرد که دیواربه‌دیوار دبیرستان ما (دبیرستان شاهرضا) بود. بعدها مسعود احمدزاده و پویان قهرمانان خلق و پرچمداران پیشتاز سازمان چریکهای فدایی شدند.

دوستی ما تا اواخر سال ۱۳۴۸ در زمان دانشجویی در دانشگاه تهران ادامه یافت. ساعتها قدم می‌زدیم و بحث و گفتگو می‌کردیم و گاهی هم بحث را در چایخانه دانشکده علوم ادامه می‌دادیم. فدایی بزرگ مسعود احمدزاده، دانشجوی ریاضی در دانشکده علوم بود. بعد از سال ۴۸ دیگر یکدیگر را ندیدیم. به‌نظرم اشتغالات طرفین در سازمانهایشان فرصتی برای این کار باقی نمی‌گذاشت. آخرین بار مسعود احمدزاده را در اواخر سال ۱۳۵۰ در مینی‌بوسی دیدم که مشترکاً ما و او را از سلولهای اوین با دستهای بسته به دادرسی ارتش برای محاکمه می‌برد. دیدم که هم‌چنان فکور و سرفراز در ردیف اول نشسته و در محاصره ماموران ساواک فقط می‌توانستیم با نگاه و تکان دادن سر با هم صحبت کنیم...

جوانان مبارز آن روزگار، در نخستین سالهای دهه ۴۰ به‌راستی تشنه‌کام مبارزه انقلابی بودند. تشنه‌کام سرنگون کردن رژیم شاه بودند. از سالهای ۱۳۳۵ تا ۱۳۴۵ وقایع زیادی در ایران و جهان اتفاق افتاده‌بود. جنگ سوئز و پیروزی جمال عبدالناصر، انقلاب الجزایر، کودتای عبدالکریم قاسم و واژگونی سلطنت در عراق، انقلاب کوبا و ویتنام و نهضت‌های آزادیبخش از آمریکای لاتین تا آفریقا، هر یک تأثیرات خود را در بیداری و برانگیختگی نسل بعد از مصدق در ایران داشتند. رژیم شاه هم جز در روزهای ۲۸ مرداد که می‌خواست شکست مصدق را یادآوری کند، اصولاً خوش نداشت اسمی از مصدق ببرد تا نسل ما چیزی از مصدق نداند. سیاست روز به فراموشی سپردن مصدق بود.

یک روز که پدرم در خانه نبود من پوشه اوراق و اسناد اختصاصی او را که دور از دسترس ما در بالاترین طبقه قفسه کتابهایش، البته پشت کتابها می‌گذاشت و کنجکاو می‌مرا

جلب کرده بود، با استفاده از یک چارپایه که زیرپایم گذاشتم، برداشتم. توی این پوشه انواع و اقسام نامه‌ها بود که یکی از آنها خیلی توجه مرا جلب کرد. تاریخش فروردین سال ۱۳۳۱ یا ۱۳۳۲ بود. یک کارت به‌امضای دکتر محمد مصدق بود که در آن از این که پدرم ۵۰ تومان پول خرید لباس عید برادران بزرگتر مرا برای مصدق فرستاده، تقدیر و تشکر کرده بود و اولش هم نوشته بود: نامه گرامی عزّ وصول بخشید... از دیدن این کارت و مفاد آن مثل برق‌گرفته‌ها شده‌بودم و انگار به‌راز بسیارمهمی پی‌برده باشم، در پوست نمی‌گنجیدم اما این دستبردزدن به پوشه اختصاصی پدرم را هیچ‌وقت از ترس جرأت نکردم به خودش بگویم!

منظورم از نقل این خاطرات برای شما این است که فضای بچه‌های آن روزگار را دریابید که در به‌در دنبال یک چیزی می‌گشتند که خودشان هم نمی‌دانستند چیست؟ ولی گمشده‌یی داشتند که بعدها فهمیدم اسمش ایران و آزادی است.

شهید بزرگوار خودمان منصور بازرگان، برادر بزرگتری به‌نام ناصر داشت که بعد از وقایع ۱۵ خرداد ۴۲ از تهران برگشته بود و برای ما گفتنی زیاد داشت. از طریق او فهمیدم که یک مهندس بازرگان هست که مخالف رژیم است و یک آیت‌الله طالقانی، که ارادتمند هردو آنها شدم. خودم هم نمی‌دانم به چه دلیل از آن روز به‌خودم رده عضویت در نهضت آزادی ایران دادم! بعد هم عکسها و جزوات آنها را پیدا کردم و مخفیانه در دبیرستانها به‌طرق مختلف پخش می‌کردم تا روزی که رئیس دبیرستان بو برد و گوشم را کشید. وقتی در سال ۴۳ دکتر شریعتی از فرانسه برگشت، نمی‌دانید که برای ما چه ارمغانی بود و ساعتها و ساعتها کلاسهای درس شریعتی در دانشکده ادبیات در مشهد می‌رساندم. اما باز هم یک چیز کم بود که بعدها فهمیدم اسمش سازمان و تشکیلات است.

خانه شاعر، نعمت میرزازاده م. آزر م. که شهرت سراسری پیدا کرد، در کوچه یدالله شهر مشهد، یکی دیگر از محافل دایمی ما در آن زمان بود. همه زحمات پذیرایی این خانه هم از شب تا صبح به‌عهده «رؤیاخانم» همسر مرحوم او بود. «رؤیاخانم» در همان حال درس هم می‌خواند تا دوره متوسطه را تمام کند و من درحالی که خودم مشغول آمادگی برای کنکور ورود به دانشگاه بودم به‌خواست شاعر، به ایشان ریاضیات دبیرستانی درس می‌دادم.

شاعر نامدار، اسماعیل خوبی را هم اولین بار در همین سالها که تاریخ آن یادم نیست، در خانه میرزازاده دیدم. تازه دکترای فلسفه‌اش را از انگلستان گرفته و برگشته بود. با پویان و شماری دیگر از دوستان، شب تا صبح در خدمت اسماعیل خوبی بودیم و من که قصد تلمذ داشتم، سؤال این بود که «آقای دکتر، تعریف خوب و بد چیست؟».

خوبی گفت: کانت در این زمینه می‌گوید «تنها اراده نیک، نیک است».<sup>(۳)</sup>

در دو سال آخر دبیرستان، در دبیرستان دانش بزرگ‌نیا، یک معلم ادبیات داشتیم به نام آقای بازرگانی، که انسان بسیار شریف و معتقدی بود. کتابهای رسمی درس فارسی را قبول نداشت و به جای آن به ما گلستان و بوستان تدریس می‌کرد و از همان‌ها هم امتحان می‌گرفت. هر ماه هم یک لیست از کتابهای خواندنی در زمینه‌های مختلف به ما می‌داد که خودمان برویم آنها را پیدا کنیم و بخوانیم. از آقای بازرگانی بسیاری چیزها آموختم. انشای بچه‌ها را هم شب به خانه می‌برد و تصحیح می‌کرد و هر کدام را با یک زیرنویس به ما برمی‌گرداند. یک‌بار زیر انشای من نوشت: امیدوارم نمونه‌یی از مردان راه حق بشوید...

از این که آقای بازرگانی چنین چیزی نوشته بود تکان خوردم. به‌همین خاطر در ماه رمضان سال ۱۳۴۳ دعایم پیوسته این بود که: خدایا مرا وارد یک جمع ذیصلاحی بکن که بتوانم کاری بکنم و وظیفه‌یی انجام بدهم. خدا این خواسته را دوسال‌ونیم بعد اجابت کرد و وارد «سازمان» حنیف شدم و بعدها فهمیدم نقشش «رهبری» است. به‌راستی او برجسته‌ترین رجل انقلابی معاصر بود.

اما در مشهد به‌توصیه آقای بازرگانی، دبیر ادبیات مدرسه علوی به‌نام آقای دکتر رکنی هم قبول کرد که من هفته‌یی یک ساعت به‌خانه ایشان بروم و در خدمتش قرآن و مقداری تاریخ اسلام بیاموزم. نمی‌دانید که این یک‌ساعت در هفته چقدر برایم مغتنم بود. از طرف دیگر، آقای بازرگانی مرا موظف کرد که باید برای دبیرستانهای دیگر هم که ایشان ادبیات تدریس می‌کرد «کنفرانس» بدهم. از آقای بازرگانی پرسیدم کنفرانس یعنی چی؟ گفت یعنی این که اول خودت می‌روی و خوب مطالعه می‌کنی و خوب

۳ - Immanue Kant (۱۷۲۴ تا ۱۸۰۴) فیلسوف، ریاضیدان، طبیعی‌دان و کیهان‌شناس آلمانی، از برجسته‌ترین متفکران عصر روشنگری اروپا.

می‌فهمی که موضوع چیست و بعد در مورد همان موضوع، من دو ساعت زمان تدریس خودم را به تو می‌دهم که ببایی در دبیرستانهای فردوسی و ابومسلم، همان موضوع را برای بچه‌ها سخنرانی کنی. به شرط این که هرچه را که می‌گویی کتاب و منبع آن را هم نشان بدهی. عین آن چه را هم که می‌توانی استناد و ثابت کنی بگو و کم و زیاد نگو...

گفتم آقای بازرگانی، من می‌ترسم، بچه‌ها می‌خندند و هیچ‌کس گوش نمی‌کند. آقای بازرگانی گفت، نترس من خودم ته کلاس می‌نشینم و اگر هم ایراد و اشکالی در کار شما بود بعداً می‌گوییم.

در جریان همین چیزهایی که اسمش را آقای بازرگانی کنفرانس گذاشته بود، دوستان زیادی در سایر دبیرستانها پیدا کردم و فهمیدم که آنها هم عیناً مثل خودم هستند. می‌خواهند یک کاری بکنند ولی نمی‌دانند چطور و چگونه؟

## سازمان مخفی

در اردیبهشت سال ۴۶ در دانشگاه تهران، تظاهرات اعتراض به شهریه شروع شد و منم خودم را قاطی کردم. چند روز که گذشت، یک شب که به کوی دانشگاه برگشتم، یادداشت همان «رابط» را دیدم که از زیر در داخل اتاق انداخته بود و می‌گفت که امروز سه‌بار به دنبال من آمده و نبودم و فرداظهر در میدان فوزیه در انتظارم است. روز بعد ۶-۷ ساعت راه رفتیم و قدم زدیم و او می‌خواست مرا قانع کند که توی تظاهرات زیاد خودم را نشان ندهم تا شناسایی نشوم. ولی من قانع نمی‌شدم. آخر سر گفت پس چند دقیقه صبر کن، من باید زنگی بزنم و برگردم. احساس کردم ناگفته‌بی دارد و شاید می‌خواهد از کسی اجازه بگیرد. مدتی بعد برگشت و با لحنی که بسیار جدی شده بود، موضوع «سازمان» را با من درمیان گذاشت. از این لحظه به بعد دیگر هیچ چیز یادم نیست، فقط می‌دانم که انگار بال‌درآورده باشم. احساسم این بود که همان چیزی را که می‌خواستم و برای آن دعا می‌کردم خدا پذیرفته است.

فقط یک سؤال کردم که آیا «مهندس» بازرگان و آقای طالقانی هم هستند؟ او که خودش هم نمی‌دانست، گفت: ببین، از حالا به بعد دیگر یک عضو «سازمان» از

این سؤالها نمی‌کند، تو اصلاً چکارداری که کی هست و کی نیست...؟ دیدم که واقعاً درست می‌گوید و دیگر از این سؤالها نکردم. اما از آن لحظه به بعد همه چیز یک مرتبه عوض شد. انگار به راهی «پرستاره» کشانده شدم و در «زورقی» نشستم «ز عاجها، ز ابرها، بلورها» تا امروز که نزدیک ۴۳ سال است بهای آن چه رنجها، چه خونها، و چه فراقها و شکنجه‌هاست.

اکنون به طور نسبی معنی این آیه قرآن را می‌فهمم که چرا خدا از روز اول به‌روندگان این راه، بی‌هیچ پرده‌پوشی، گفته‌است: پیوسته در دار و ندار و در جانهای خود به‌آزمایش کشیده می‌شوید، از آنان که دعاوی مشابه خودتان دارند و قبل از شما به آنها کتاب داده‌شده و از منکران راه اذیت و آزار بسیار خواهید دید، اما اگر پایداری کنید، اگر دچار انحراف نشوید و پرهیزکار باقی بمانید، این نقش تعیین‌کننده خواهد داشت.

لَتَبْلُوَنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَلَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمَنْ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذْيَ كَثِيرًا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ (۴)

## درس اول

اولین آموزش ما در سازمان مجاهدین مقاله‌یی بود تحت عنوان «مبارزه چیست؟» پاسخ این بود که مبارزه قبل از هر چیز یک علم است. دانش تغییر سیاسی و اجتماعی است. باید آن را با قانونمندی‌هایش آموخت و گرنه اظهار نظر کردن بی‌حساب و کتاب، موضع‌گیری دیمی<sup>(۵)</sup> یا عکس‌العملی راه به‌جایی نمی‌برد.

مانند علم طب، که البته هرکسی می‌تواند در مورد هر بیماری و عارضه‌یی اظهار نظر کند. می‌تواند دارو و درمانی را تجویز کند. اما طبیب عمومی باید پس از دوره ابتدایی و متوسطه، هفت‌سال پزشکی بخواند. طبیب متخصص، بسته به نوع تخصص، چندسال اضافه هم لازم دارد. بعد تازه نوبت تجربه‌اندوزی عملی است.

۴- آیه ۱۸۶ سوره آل عمران

۵- دیمی = بی‌مربی ماندن و از آن‌رو ادب و رسم و راه ندانستن. بی‌مربی بزرگ‌شده بودن (یادداشت علامه دهخدا) دیم یا دیمه = کلمه عربی = غله‌یی که از آب باران به عمل آمده باشد. آبیاری نشده (فرهنگ معین).



کسی که پزشکی نخوانده و تخصص لازم را ندارد، چه بسا بیماری را تشخیص ندهد یا تشخیص او سراپا اشتباه باشد. چیزی را بزرگ کند و چیزی را که خطرناک است نادیده بگیرد. در هر قدم در معرض این است که دچار اشتباه شود و تشخیصی بدهد که مشابه او را دیده اما در واقع مشابه نیست و چیز دیگری است. پزشکان متخصص به تشخیص فردی خودشان هم اکتفا نمی‌کنند بلکه در موارد خطرناک شورای پزشکی است که تعیین تکلیف می‌کند.

می‌بینید، به محض این که موضوع خطیر و حساسی مانند جراحی قلب یا مغز یا جراحی کردن یک غده سرطانی مطرح می‌شود، آن وقت دیگر همه می‌دانند که همین طوری نمی‌شود دارو و درمان تجویز کرد یا به جراحی پرداخت. طبیب متخصص خودش هم به سادگی دست به کار نمی‌شود، ابتدا انواع و اقسام آزمایشها و عکسبرداری را انجام می‌دهد. بارها معاینه می‌کند. قبل از عمل جراحی آماده‌سازیهای همه‌جانبه آن را انجام می‌دهد و بعد از آن هم بیمار را تحت نظر دارد و بسته به وضعیت تدابیر و درمانهای مختلف را به کار می‌گیرد.

تازه این‌ها همه برای مراقبت از جان یک بیمار است، چه رسد به جامعه با همه پیچیدگیها و مشکلات و طرفهای متعدد و مختلف و خون و خونریزی و شکنجه و سرکوب...

هرچند که به عمد ساده‌سازی و مقایسه می‌کنم اما می‌خواهم بگویم که مبارزه هم مثل علوم پزشکی، نفرات حرفه‌یی و سازمان کار تخصصی خود را می‌خواهد. آیا کسی می‌تواند بدون این که دانشجوی حرفه‌یی پزشکی باشد، دکتر بشود؟ خیر. دانشجوی غیرحرفه‌یی طب مفهومی ندارد و از او طبیب متخصص ساخته نمی‌شود. مگر می‌شود که اگر من دانشجوی پزشکی هستم، هرازگاهی که وقت کردم، سری به دانشکده بزنم و کتابی را ورق بزنم و بعد بتوانم دکتر حادقی بشوم؟ نه، این نمی‌شود.

بنابراین مبارزه سیاسی، یک علم است، افراد حرفه‌یی و سازمان کار حرفه‌یی خودش را می‌خواهد تا به هدف مورد نظر دست پیدا کند. به عنوان مثال یک وقت هست که ما فقط می‌خواهیم یک مقاله انتقادی بنویسیم، یا یک نشریه منتشر کنیم، یا در انتخاباتی در فضای دموکراتیک شرکت کنیم. اما یک وقت هست که می‌خواهیم رژیم ولایت فقیه را

سرنگون کنیم. در این صورت همه چیز فرق می کند از افرادش تا آموزش و آماده سازی آنها، از نوع و جنس تشکیلاتش تا مناسبات اعضای این تشکیلات با یکدیگر برای انجام این ماموریت، از شعارها و برنامه شان گرفته تا آلت رناتیو و استراتژی و تاکتیکهایی که ارایه می دهند...

### شناسایی دشمن

برای سرنگون کردن رژیم ولایت فقیه، قبل از هر چیز باید آن را شناخت و تعریف کرد و کارکردها و خصوصیات ویژه آن را دریافت. اگر این کار را نکنیم معلوم نیست چگونه باید با او برخورد کرد؟

حالا در نظر بگیرید که با یک آدم مرض داری مواجه هستیم که ادعا دارد:

- سالم ترین و آزادترین و با ثبات ترین و «انقلابی ترین فرد جهان است، آیت الله خمینی»!  
- قولنج «اسلام» گرفته و می گوید فقط دردش، اسلام است!

- مستمر جیغهای ضد استکباری و ضد امپریالیستی می کشد و هر کس را که به سراغش می آید، یا خرده بی بر او می گیرد متهم می کند که عامل آمریکاست.

- سالها نعره «قدس قدس از طریق کربلا» سر می دهد اما سر از «ایران گیت» در می آورد!

- می گوید «اقتصاد مال خر است» اما در همان سال اول بازاربهای باند او بالاترین سود نامشروع تاریخ ایران را به مبلغ ۱۲۰ میلیارد تومان به پول آن زمان یعنی بیش از ۱۲ میلیارد دلار بالا می کشند.

- به نحوی مافوق تصور، دروغ می گوید، تقلب می کند، و همه کلمات و مفاهیم را از انقلاب و مستضعفین گرفته تا انقلاب فرهنگی و دفاع مقدس و انتخابات، قلب و واژگونه می کند. آن قدر که حتی هم سفرها و هم سفره های قبلی خودش هم می گویند بین ۲۲ تا ۳۲ میلیون برگه رأی مازاد بر نیاز در انتخاباتش چاپ زده است.

- از زیرزمین ادارات تا مساجد و طلبه خانه ها را به زندان و شکنجه گاه تبدیل می کند.

- بسا فراتر از هر دیوانه یی که در دیوانه خانه های زمین و زمان یافت شود، می گوید: دارای ولایت مطلقه «بر دنیاست و آن چه در دنیاست، اعم از موجودات زمینی و آسمانی

و جمادات و نباتات و آنچه که به نحوی به زندگی جمعی و انفرادی انسانها ارتباط دارد».

هر کس را هم که این را قبول نداشته باشد، از هم می‌درد و می‌کشد و قتل‌عام می‌کند. هرازگاهی هم یک نفر از جنس و سنخ خودش می‌آید که او را «مدره» و «اصلاح» کند، اما بعد معلوم می‌شود که یارومثل خاتمی نوع «آرایش» شده خودش بوده است. تو را به خدا بدون این که برچسب بزنی و مبالغه کنی، «نه یک کلمه بیشتر و نه یک کلمه کمتر» به ما بگویند که این چه موجودی و چه رژیمی است و چه نام دارد؟

بله، این رژیم خمینی است، رژیم ولایت فقیه است.

۲۷ سال پیش، در جمع‌بندی نخستین سال مقاومت در تابستان سال ۱۳۶۱ در مورد این رژیم مطالبی گفته‌ایم که تلاش می‌کنم خلاصه آن را برایتان بگویم.

به پشت جلد این کتاب نگاه کنید نوشته است:

«صرف‌نظر از پیامها و ابعاد اخص ایدئولوژیک مجاهدین، فقط به‌ذکر این نکته فناعت می‌کنم که وقتی مقاومت ما پیروز شود، یکی از بزرگترین موانع انقلابات معاصر و بلکه مهمترین عامل انحراف و اضمحلال آنان که همانا تجاوز به حریم مقدس «آزادی» تحت انواع و اقسام بهانه‌ها است از میان برداشته می‌شود. آری، اگر در انسان‌شناسی توحیدی، کرامت بنی‌نوع ما نهایتاً در «اختیار و آزادی» اوست، احیای مقوله آزادی همانا احیای بشریت و انقلابات مغلوب است».

### ویژگی تاریخی و طبقاتی رژیم

ما از همان روز به قدرت رسیدن خمینی، پایگاه طبقاتی او را خرده‌بورژوازی سنتی و رژیمش را به لحاظ سیاسی مادون سرمایه‌داری ارزیابی می‌کردیم.

از نظر تاریخی، نیروی پشتوانه خمینی، نیروهای عقب‌مانده و بیرون کشیده شده از اعماق تاریخ جامعه ما بودند، با صبغه خشک‌اندیشانه، متظاهر و ریاکارانه و فرمالیستی مذهبی. مثل غولی که سالیان سال در بند و به‌زنجیر کشیده شده و حالا آزاد شده باشد.

سابقه تاریخی این دارودسته که خودشان هم پنهان نمی‌کنند، به امثال کاشانی و مشروعه‌خواهانی نظیر شیخ فضل‌الله نوری می‌رسد. یعنی همان جریان تاریخی که در زمان مصدق هم به وسیله خود آن بزرگوار «توده- نفتی» نام گرفته بود. آن‌جا هم اجداد

افرادی مثل کیانوری با اجداد مرتجعین امروزی علیه مجاهدین، علیه مشروطه‌خواهان و علیه آزادیخواهان متحد بودند. یعنی آنها همیشه یک جریان و در یک طرف طیف بودند. ما و اجداد مبارزاتی‌مان صرفنظر از پایه طبقاتی و چتر ایدئولوژیکی خاصمان نظیر مصدق، کوچک‌خان، ستارخان، باقرخان و مجاهدین صدر مشروطه و همه آزادیخواهان آن دوره، در طرف دیگر طیف قرار داشته‌ایم.

پس این یک رژیم ارتجاعی، کهنه، روبه‌عقب، واپسگرا، ازدورخارج و ضدتاریخی است. فعلاً بر روی محور فلسفی از تبیین آن درمی‌گذریم و به تشریح موقعیت اقتصادی-اجتماعی و به جایگاه سیاسی آن که لاجرم ناشی از موقعیت اقتصادی-اجتماعی آن است اکتفا می‌کنیم.

فعلاً به کم‌دی-درام تناقض سر و بدنه آن هم از لحاظ سیاسی و از لحاظ اقتصادی-اجتماعی کاری نداریم که می‌خواهد یک سر مادون سرمایه‌داری به نام ولایت فقیه را با انواع سریش‌ها<sup>(۶)</sup> به بدنه مناسبات سرمایه‌داری بچسباند و تحمیل کند.

منظور من این است که بتوانیم هر چه ساده‌تر کلمه ارتجاع و ارتجاعی را تعریف کنیم تا روشن باشد که هدف برچسب‌زدن نیست.

به لحاظ تاریخی، برخی طبقات و نیروها مثلاً برده‌داری و فئودالیسم عمرشان سرآمده و هیچ عنصر نو و مترقی در آنها نیست و دیگر مطلقاً کهنه، نفی شده و ارتجاعی یعنی متعلق به گذشته‌اند. در مثل، می‌توان آنها را به یک ارگانسیم و بدن مرده در مقابل ارگانسیم زنده توصیف کرد. این نیروها در یک نظام اجتماعی معین، در ارتباط با سهمی که از ثروت اجتماعی می‌برند و نقشی که در سازمان اجتماعی کار دارند و مالکیت‌هایی که از آن برخوردارند، مناسباتی را به نفع خودشان و برای خودشان برقرار می‌کنند. برخی فقط بهره‌کشی می‌کنند، برخی فقط مورد بهره‌کشی قرار می‌گیرند و برخی دوگانه دارند.

این طبقات و نیروها در یک دوره معین تاریخی متولد می‌شوند، سپس مراحل کمی و کیفی رشد خود را طی می‌کنند و سرانجام به نفع نیروی نوتر نفی می‌شوند و میدان

۶- سریشم = ماده چسبناک قدیمی. از پوست گاومیش یا شکم ماهی تهیه می‌شد، برای چسباندن قطعات کمان و آلات ناهمگون دیگر. یا سریش از آرد گندم برای چسباندن مقوا.

خالی می‌کنند. وقتی یک صورت‌بندی اقتصادی و اجتماعی نتواند از پس نیازهای روزافزون جامعه انسانی بر بیاید و حرکت به‌جانب مدارج بالاتر تکاملی را تامین کند، دیگر کهنه، ارتجاعی و متعلق به گذشته است و «روابطی» را که ایجاد نموده و مدافع آن است مثل زنجیر به دست و پای حرکت جامعه می‌پیچد.

واضح است که نیروهای کهنه و میرا به‌سادگی از میدان خارج نمی‌شوند و به‌خاطر حفظ مناسبات بهره‌کشانه خود تا مدت‌ها هر چه از دستشان برمی‌آید، انجام می‌دهند. در بحث اقتصادی- اجتماعی فعلاً به همین میزان اکتفا می‌کنیم. منظور این بود که روشن باشد بنا بر دیالکتیک اجتماعی برخی اقشار و طبقات در حال زوال و رو به نفی و برخی در حال رشد و رو به اثبات هستند. کما این که امروز دیگر از رژیم برده‌داری یا رژیم فئودالی خبری نیست.

بنابراین بحث ما، مشخصاً بر روی محور و صفحه مختصات سیاسی در مورد رژیم ولایت فقیه است.

این رژیم رو به نفی و زوال است، رو به رشد و اثبات نیست.

این رژیم پس‌رونده و پس‌برنده است، پیش‌برنده نیست.

میرنده است، بالنده نیست.

کهنه است، نو و پاسخگوی شرایط و اوضاع و مقتضیات جامعه ایران نیست.

این رژیم از روز اول، مشروعیت تاریخی نداشت زیرا چنان که گفتیم از اعماق تاریخ و از درون عقب‌مانده‌ترین نیروها سر برداشت.

این رژیم از روز اول از نظر مجاهدین مشروعیت ایدئولوژیک هم نداشت و ملغمه‌یی از جاهلیت و ارتجاع بود. اگر در یک منحنی فرضی تاریخی آن‌را به‌عقب برگردانیم، هم‌چنان که خمینی خودش در کشف‌الاسرار نوشته بود، هیچ‌گاه با حاکمان جائر در تعارض ماهوی نیست. در انقلاب مشروطه با شیخ فضل‌الله است. در روز عاشورا در طرف یزید و ابن زیاد قرار می‌گیرد. در بدر و احد، در خدمت سران مرتجع قریش است. تردید نکنید که در زمان نمرود، ابراهیم را هم به آتش می‌کشد.

اکنون به سراغ مشروعیت خمینی و رژیمش می‌رویم که به‌طور مقطعی مبتنی بر رأی مردم ایران بود. از روز ۳۰ خرداد ۱۳۶۰، مشروعیت مقطعی سیاسی خود را هم از دست

داده و از جبهه خلق به کلی خارج شده است. به همین خاطر هرگز و هیچ‌گاه حاضر نبوده و نیست که به انتخابات آزاد، بدون صافیهای شناخته‌شده از قبیل شورای نگهبان ارتجاع و تاریکخانه‌های «تجمیع آرا» حتی در درون خودش، تن بدهد. این رژیم بر ضد حاکمیت جمهور مردم ایران است. به همین خاطر باید سرنگون گردد. راه دیگری جز استراتژی سرنگونی وجود ندارد. جز این، هر چه هست، موهوم و غیرواقعی و بازی دادن و سردواندن است.

این هم نتیجه‌گیری ۲۷ سال پیش:

«آیا این رژیم، امکان رفرم دارد یا خیر؟ جواب ما این است که مطلقاً نه. یعنی این رژیم، آب از سرش گذشته، امکان هیچ نوع سروسامان دادن موضعی به کار خودش هم ندارد. این‌طور نیست که اگر جوخه‌های اعدام و حاکمین ضدشرعی و کمیته‌های ضداسلامی و امثالهم را جمع بکند، بتواند سرپا بایستد. نه، این غیرممکن است.

ضمناً معنای این پاسخ منفی ما به امکان رفرم، این است که رژیم آلترناتیوی در داخل خودش ندارد. یکی از فرضیات این است که: «خوب اگر کار به خمینی و به رژیمش زیاد سخت بشود، می‌آید و آدمهای چندآب شسته‌تری را از قبیل بعضی از آنهايي که هنوز به‌امیدهای کاذبی در داخل مجلسش بیتوته کرده‌اند، درحالی که این مجلس، صدبار ناحق‌تر از مجلس شاه است روی کار می‌آورد». یعنی اشکالی نمی‌بینند که خمینی، جانورهای خون‌آشام کنونی را با یک تیپهای قدری نرم‌تر عوض کرده و به آموزش سروسامان بدهد. مثلاً می‌گویند: همان‌طور که شاه آمد هویدا را کنار گذاشت، نصیری را کنار گذاشت... و یک عده دیگر را آورد، خمینی هم بیاید یک قدری به این ترتیب، عمر خودش را طولانی کند.

اما ما به این فرض، پاسخ منفی می‌دهیم. آن قدر قضیه برای ما مسجل است که رژیم امکان رفرم ندارد که از قضا خیلی خوشمان می‌آید رفرم بکند. برای این که در چنین شرایطی، همان‌طور که گفتیم، همین که سرکیسه ولایت سفیانی خمینی شل شد، تماماً پاره خواهد شد. و خمینی هم دقیقاً این نکته را می‌داند. دقیقاً می‌داند که فی‌المثل اگر تظاهرات اواخر شهریور و اوایل مهرماه در سال ۰۶ را با قساوت بی‌حد و حصر و غیرقابل تصور، سرکوب نمی‌کرد، از جرقه حریق برمی‌خاست. بنابراین، رژیم نه امکان رفرم دارد و نه آلترناتیوی در داخلش شانس وجود دارد.

ضمن این‌که از نظر سیاسی، ما نه تنها بدمان نمی‌آید، خیلی هم از یک رفرم فرضی یا آلترناتیو درونی رژیم سود خواهیم برد، زیرا در فاز سقوط، این، از قضا، برای شکاف برداشتن هرچه سریعتر تور اختناق، به نفع خود ما خواهد بود. البته بعید می‌دانیم که خمینی و این رژیم، با این روحیات و با این رهبریش، از این ناپرهیزیها به سرش بزند. مگر این‌که در آخرین نفسها چاره‌یی جز این نبیند که البته این هم، نفس خودش را هرچه زودتر در سینه پلیدش حبس خواهد کرد»<sup>(۷)</sup>

### رژیم دجال و ضدبشری ولایت فقیه

این یک رژیم دجال و ضدبشر به معنی واقعی کلمه است. باز هم به جمع‌بندی نخستین سال مقاومت برمی‌گردم تا ببینید که حرف جدیدی نیست و ۲۷ سال دیگر آزمایش پس داده است:

«ما رژیم خمینی را یک دیکتاتوری ضدبشری و دجال می‌شناسیم. در مورد «دیکتاتوری» خمینی، که جای صحبتی نیست. می‌دانیم که همه شعبده‌بازیهای مربوط به «باصلاح ولایت فقیه» نیز بلاشک هدفش تحکیم ولایت سفیانی خمینی بود. یعنی دیکتاتوری مطلق. انحصارطلبی مطلق. چیزی که واقعا «در فرهنگ قرآن، دقیقا» معادل شرک است. یعنی خمینی تلویحا دعوی خدایی دارد!

چنین موجودی قطعا اگر در روزگاری بود که مثلاً صحبتی از خدا و پیغمبر نبود، قطعا فرعون‌وار خودش داعیه خدایی می‌داشت. کما این‌که شما در سراسر موضع‌گیریها و سخنرانی‌های خمینی طی سالهای اخیر را که ببینید، کلمات خدا، اسلام و انقلاب، در حقیقت اسم مستعار خودش هستند! هرگونه مخالفت با اوست که مخالفت با خدا تلقی می‌شود! در حالی‌که خدا به پیغمبرش هم می‌گوید که بگو که من بنده و فرستاده خدا هستم، چه رسد به موجودات شیطان‌صفتی مثل خمینی! خلاصه چنانچه سخنرانیها و موضع‌گیریهای خمینی را مرور کنید و هر جا که کلمات خدا و اسلام و انقلاب دیدید، اگر به‌جایش بگذارید «خمینی»، منظور او بهتر قابل فهم خواهد بود.

و اما گفتیم که این دیکتاتوری با یک خصلت ضدبشری و یک خصلت دجال‌گونه مشخص

می‌شود.

چرا می‌گوییم خصلت ضدبشری؟ به‌خاطر این‌که در حقیقت کلمات ضدخلقی و ضدانقلابی رسا نیستند. کلمه ضدخلقی و ضدانقلابی مال شاه است. اما از موضع مادون سرمایه‌داری، از موضعی که خمینی حرکت می‌کند، با توجه به ابعاد جنایاتش، با توجه به این‌که واقعا علی‌الدوام و از اساس کمر به‌هلاک حرث و نسل بسته، کلمه “ضدبشری” گویاتر است. از قضا آن بازتابایی را که جنایتکاران اکثریتی و توده‌یی و شرکا اسمش را می‌گذارند “ضدامپریالیستی”، در چهارچوب مقوله ضدبشری قابل فهم‌تر می‌شود. خمینی به‌همان اندازه ضدامپریالیست است که ضدبشر است!

خراب‌کردن، بهم‌ریختن، شلوغ‌کردن، توی سر علوم و فنون زدن، توی سر رشد تولید زدن، برای چی؟! مثلاً برای رسیدن به سوسیالیسم؟! نه! برای بازگشت به دوران ماقبل سرمایه‌داری، دوران برده‌داری و توحش»

باز هم درباره خصلت و کارکرد ضدبشری رژیم ولایت فقیه در ۲۷ سال پیش:  
«این رژیمی است که خودش هم شکنجه و خون‌گرفتن قبل از اعدام و تجاوز به دختران خردسال را اصلاً انکار نمی‌کند.

قطعا حکم مکتوب دادستانی مستند به فتوای امام خون‌آشامشان را دیده‌اید. شاید باور نکنید که نسخه‌یی از این حکم، چند روز بعد از صدور، در دست من بود، اما باورم نمی‌شد. برادرانمان از “داخل” فرستاده‌بودند تا افشا شود. شخصا چندماه مانع انتشار و افشای آن شدم. چون وسواس داشتم که به‌طور قطع و یقین به‌رغم اشکالات ارتباطی مجدداً صحت آن از داخل کشور، تأیید شود. تأیید اول و دوم را هم باور نکردم.

تا این‌که چندماه گذشت و تأیید قاطع نهایی رسید که البته در این فاصله مدرک مزبور از منابع متعدد دیگری نیز پخش شده بود.

راستی چندنفر در تاریخ بشر مثل خمینی بوده‌اند که هم از محکوم به اعدام، خونس را قبل از اعدام بگیرند و هم بر سر این مطلب فتوای رسمی و قابل استناد کتبی بدهند، به‌طوری که دادستانشان هم‌چنین احکامی را با مهر و امضای خود، مستند به آن فتوا نمایند؟ دروغهای تبلیغاتی واقعا نجومی رژیم را هم که خودتان بهتر می‌دانید. واقعا که سیمای تمام‌عیار همه سفلگی و دنائت و دریدگی بی‌حدومرز این جانی شرور خمینی است. بعضی وقتها اساساً خبر جعل



جمهوری مکتبی ایران

کتابخانه

شماره ۳۳۵ - تاریخ ۱۳۴۷/۷/۱۱

از دادستان کل انقلاب جمهوری اسلامی ایران

به

کلیه دادستانها و انقلاب استان و شهرستانها

برای اطلاع و درخواست سهام باشد ایران در میانصی که برادران باشد از رجوعیان  
 و کشورهای خیابانی و هیئت جنگ زخمی و به بیمارستانها اعزام میشود و نیازمندی  
 به تریپ خون دارند و بعضی که اشک خون و هم اشک خون به تریپ خون مستوی  
 به فوت مجروح میزند و لذا ابرای رفع این مشکل دستور مانتی بطوریکه نظر کرد  
 حکوم به امداد باشد و اجرای حکم درباره آنان بلا درنگ باید اجرا کرد و قبل از  
 اجرای حکم صادره توسط ما ' مرین پزشکی که مورد اعتماد باشد خون مشکوکین  
 بوسیله سرنگ به ظروف مخصوص منتقل و به نزد پاک ترین و پدید آری و با پاک خون محل  
 تحویل دارند تا اولین فرصت ضروری مورد استفاده برادران باشد و اگر شخصی  
 نمیتواند فرار کند از جهت اینکه نسبت باین اقدام اشکال شرم بر آن صورت گیرد  
 چگونگی از حضرت مبارک و لایق علیه امام خمینی رهبر و نهانگه از جمهوری اسلامی  
 که علی العالی استفتاء کردید و اعلام فرمودند اشکال شرم ندارد

دادستان کل انقلاب جمهوری اسلامی ایران

انتهای

بخشنامه دادستانی رژیم در سال ۱۳۴۰ حاوی فتوای خمینی برای کشیدن خون زندانیان

می‌کند! واقعا در این موارد، گاه به اصطلاح «شب را روز و روز را شب» منعکس می‌کند! و در هر لحظه هم برای توجیه شهوت شیطانی خود، فتوایی در لباده‌اش حاضر و آماده دارد! از فتوای ازدواج اجباری زنان کشته‌شدگان خودش تا فتوای حلالیت روزه‌خواری برای شکنجه‌گران اوین که در رمضان سال ۶۰ به در و دیوارهای شکنجه‌گاه نصب کرده بودند.

خوب، تا این جا گفتیم که این یک رژیم دیکتاتوری دینی و ضد بشری است.

«خصوصیت برجسته بعدی رژیم دجال‌گونه‌گی است. عمداً نمی‌خواهم شیادی یا عوام‌فریبی بگویم. اینها کم است و رسا نیست. آخرین نمونه‌ها را شما بهتر می‌دانید. استخدام امام زمان قلابی برای فریب افراد ناآگاه در جبهه‌های جنگ با عراق! همین تازگیها شخصاً در یکی از روزنامه‌های رژیم اعلامیه تسلیتی را دیده‌ام که در آن اشاره به دیدن امام زمان توسط فرد مربوطه داشت. شما هم که تیترو روزنامه را لابد دیده‌اید که بر حسب آن خود خمینی تلویحا به «عنایت امام زمان به جبهه‌ها» اشاره داشت. حال آن‌که خود خمینی خوب می‌داند که بر حسب اخبار متواتر شیعه، هر موقع هم که امام زمان بخواهد ظاهر شود نخستین کار او، تطهیر دین از لوث وجود همه دین‌فروشه‌های ریایی و گردن‌زدن همه ستم‌پیشگان و شیطان‌صفتانی چون خمینی است که نام خدا را وسیله اسارت خلق ساختند.

بگذریم... تبلیغات رژیم کاملاً خصیصه دجال‌گونه‌گی‌اش را برملا می‌کند».

در همان زمان راجع به سپاه پاسداران هم گفته بودیم:

«خوب سؤال این بود که آیا رژیم خمینی هم مثل شاه یک رژیم پلیسی-نظامی است؟ یعنی ابتدا به یک دستگاه اطلاعاتی، به یک دستگاه ساواکی مثل شاه بند است و مقدمتاً از این طریق اعمال دیکتاتوری می‌کند؟

جوهر سؤال ما این بود که اساساً از چه طریق، مقدم بر هر طریق دیگر، سوار کار است و تا حالا سوار مانده؟ به عبارت دیگر، آن‌چه که جامعه را به‌طور مشخص از حرکت در قبال خمینی بازداشته، چیست؟ ساواکی مثل شاه است؟ جواب این است که مسلماً نه، بلکه بازوی نظامی آن است، کمیته‌چی و پاسدارش است، جوخه‌های اعدام و حکام شرعش است. یعنی قبل از هر چیز دقیقاً و مشخصاً محمل‌های عینی و عملی دیکتاتوری، پاسداران ارتجاع هستند. پاسداران هستند که جامعه را با اصطلاح بسته و قفل کرده‌اند. اگر به یاد داشته باشید در اولین موضع‌گیری رسمی سازمان پس از انقلاب، در روز ۲ اسفند ۷۵ در دانشگاه تهران اعلام کردیم - و در همه

روزنامه‌ها هم منعکس شد- که این "پاسداران نهایتاً شکارچی انقلاب و انقلابیون و جامعه" خواهند شد و این در دومین هفته انقلاب بود که هنوز چندان صحبتی از "پاسدار" یا سپاه پاسداران نبود و حتی هنوز به روشنی اسم رسمی هم برای سپاه در میان نبود. اما حالا شما به وضوح می‌بینید که در همه جا، قبل از هر چیز دیگر، حضور پاسدار، حضور رژیم را محسوس می‌کند. تصورش را بکنید اگر یک روز پاسدار نباشد چه خواهد شد».

### کودتای نظامی در رژیم ولایت

در مورد امکان کودتای نظامی هم در داخل این رژیم، جواب ما از همان سال ۱۳۶۰ به ترتیب زیر بود:

«آیا امکان یک کودتای نظامی از درون رژیم هست؟ جواب ما این است که تا خمینی هست، امکان کودتای نظامی از درون رژیم وجود ندارد، مگر این که اول خمینی را حذف بکنند. دقیقتر بگوییم اساساً با توجه به تمام خصوصیات رژیم، چنین امکانی وجود ندارد. رژیمی که سر تا پا ساواک و تفتیش عقاید است. از دوایر خبیث به اصطلاح سیاسی ایدئولوژیک گرفته تا کلیت رژیم و ایادی سرکوبگرش که یکپارچه ضدانقلابی و ضدمردمی هستند. از انجمنهای ضداسلامی تا نهادهای سرکوبگر رژیم در کارخانه‌ها در دهات و در ادارات تا چه رسد به پاسداران و حکام ضدشروع و دادگاههای ضدانقلاب و الی آخر.

فضا و جو ارتش بعد از جریان رجایی و باهنر به صورتی بود که به سرعت می‌توانست علیه خمینی و همسو با خودمان پیش برود ولی خمینی توطئه کرد. توطئه این بود که صیاد شیرازی را بیاورند روی کار و او هم تصفیه ارتش را از همه عناصر ضدارتجاعی، هرچه سریعتر پیش ببرد. خوب، بهانه جنگ را هم که در مرز داشتند، ضمناً ارتش هم که با توجه به همه تحولاتش از شاه به بعد، ارتشی مثل ارتش شیلی نیست. یعنی آن چنان کارآیی و ابزار برای یک کودتا در حال حاضر موجود نیست. بنابراین، ما اساساً تا موقعی که خمینی از صحنه حذف نشده، امکان کودتای نظامی را جدی نمی‌گیریم».

### صدور ارتجاع و جنگ با عراق

درباره ادامه جنگ با عراق هم که وضعیت را بسیار بغرنج کرده بود، خوب است آن چه را

در آن زمان می‌گفتیم، یادآوری کنم. سوال مان این بود که: «در مورد ادامه جنگ با عراق، آخر، کدام رژیم می‌آید مسأله جنگ را درحالی‌که چنین دشمن داخلی هم دارد، این قدر طولانی می‌کند؟ مگر عقلش کم شده؟ مگر نیست که هر آدم عاقلی ترجیح می‌دهد در یک جبهه بجنگد تا در دو جبهه؟ خوب، پس چرا نباید رژیم هرچه زودتر مسأله جنگ با عراق را فیصله می‌داد تا بیشتر به ما بپردازد؟ مگر در صلح و سازش و حتی وطن‌فروشی و خیانت، دست خمینی بسته بود؟ مگر صدمبار وطن‌فروش‌تر از شاه نیست؟ مگر از قرارداد گروگانها گرفته تا قیمت نفت، خمینی حد و مرزی در خیانت می‌شناسد؟ وانگهی مگر به‌طور غریزی و حسی هم شده، منافع خودش را نمی‌فهمد؟

پس به‌این ترتیب اگر کسی به او نصیحت کند که: ”تو که با چنین جنگی در داخله مواجه هستی، بیا و با عراق صلح کن تا بهتر بتوانی مخالفین داخلی‌ات را بکوبی“. چرا خمینی نباید بپذیرد؟ به‌خصوص وقتی که مردم هم از دست جنگ عاصی شده‌اند. وانگهی خمینی که هیچ پرنسیپی ندارد و از طرف دیگر منافعش را خیلی هم خوب می‌فهمد. اصلاً حسی و لمسی و غریزی می‌فهمد. پس چرا نباید از مدت‌ها پیش به جنگ با عراق خاتمه می‌داد؟ به‌خصوص که در همان بهار سال ۶۰ هم براساس پیشنهاد غیرمتعهدها یک صلح شرافتمندانه و عادلانه کاملاً امکان‌پذیر بود و اصلاً این قدر کشته و آواره و خرابی و مخارج نظامی هم لازم نبود.

اما مسأله خمینی اینها نیست. مسأله اصلی او این است که بایستی برای ترور و برای کشتار و اختناق داخلی و سرکوب ما، بهانه اجتماعی و سیاسی بتراشد و لذا از جنگ خارجی استقبال می‌کند. یعنی ترور و خفقان و کشتار را بایستی با کشتار و ویرانی و خرابی بیشتر در مرزها، برای بقای سلطه ننگین خودش، استمرار بدهد والا در حکومت نخواهد ماند. والا نخواهد توانست شما را ستون پنجم و عامل امپریالیسم و امثالهم خطاب کند. مگر نبود که از فردای جنگ ایران و عراق هر تکانی که ما می‌خوردیم، اتهام ”ستون پنجم“ ترجیح‌بند همه حرفها و جلو سخنرانیها و اعلامیه‌های رژیم بود؟ اضافه بر اینها او باید با جنگ، فشارهای نظامی و پلیسی به مردم را توجیه بکند، جلو خواستها و حرکت عادلانه مردم را به این وسیله سد بکند، پرسنل انقلابی و ترقیخواه و میهن‌پرست و ملی‌ارتش را در آنجا مشغول بکند. والا اگر می‌توانست، ارتش را می‌آورد در داخل شهرها و می‌انداخت به‌جان منافقین!...

به‌عبارت‌دیگر تا وقتی مقاومت هست و شما هستید، ”صورت مسأله“ جنگ، برایش متفاوت

است. اگر چه اصلاً نباید از یاد برد که این جنگ که به طور مقطعی و موضعی فواید زیادی برای خمینی داشته، به طور استراتژیک شیرهٔ رژیمش را هم کشیده است که خود، موضوع بحث جداگانه‌ی است.

اما اگر مقاومت و مبارزه‌ی در کار نبود، البته «صورت مسأله» طور دیگری بود. ضمناً نباید فکر کرد که دشمن این قدر احمق است که نمی‌فهمد این جنگ به طور استراتژیک شیره رژیمش را کشیده. نه، می‌فهمد ولی چنین رژیمی ناگزیر است و به ناچار مسایلش را استراتژیک نمی‌تواند ببیند و حل کند. لذا در «مقطع» این جنگ - همان طور که خود خمینی گفت - برایش مانده‌ی بود که از آسمان رسید...»

خلاصه کنم: پیوسته باید به خاطر داشت و تذکر داد و بیان کرد که اساساً این مقاومت و مبارزه عادلانه انقلابی و گسترده و سراسری ماست که در وجوه مختلف، رژیم را تضعیف کرده و بحران را به اعماق آن نفوذ داده است. اینها وقتی می‌بینند یک چنین مقاومتی هست که به رغم این که هر روز اعلام می‌کنند ۹۰ درصدش از بین رفته، ولی باز فردا می‌بینند «وجود دارد». طبعاً برخوردشان با همه مسایل؛ نسبت به موقعی که بالفرض همه چیز ساکت و با ثبات می‌بود، خیلی متفاوت می‌شود.

### ابزار سرنگونی

نکته بسیار مهم دیگری که از همان زمان تا به حال ما بر روی آن پافشاری کرده‌ایم، این است که نباید انتظار سرنگونی خودبه‌خودی این رژیم را داشت. می‌گفتیم: «سرنگونی رژیم، یک امر خودبه‌خودی نیست. یعنی نباید انتظار داشت که رژیم خودبه‌خود بیفتد یا بیاید اعتراف و معذرت‌خواهی بکند که زیاد جنایت کرده و بعد هم خودش بگذارد برود! پس وقتی صحبت از «سرنگونی» می‌کنیم، تا آن جایی که به ما و به مردم ما مربوط است این امر مستلزم قیام است.

اما خود قیام، مستلزم این است که امکان پاگرفتنش وجود داشته باشد. به عبارت دیگر، بایستی موانع قیام، یعنی چیزهایی که دست و پای تودهٔ مردم را می‌بندند که نتوانند قیام کنند برکنار و کنارزده بشوند. یعنی فرصت و لحظهٔ مناسب برای قیام، در دسترس قرار بگیرد و ما در این مسیر هستیم»

حالا بیش از ۲۷ سال از روزگاری که من مطالب فوق را در نوار صوتی برای مجاهدین در داخل کشور می‌فرستادم، گذشته است. در سال ۶۱ و در همین جمع‌بندی، و در شرایطی که هیچ امکان و فرصتی برای تشکیل ارتش آزادیبخش نبود، مجاهدین در پی استراتژی سرنگونی، می‌خواستند آن را با قیام شهری محقق کنند که البته لازمه‌اش این بود که ابتدا تور اختناق ولایت فقیه از هم‌بگسلد و پاره‌شود تا امکان تمرکز و تجمع نیرو برای قیام توده‌های شهری فراهم شود. اما جنگ ضد میهنی مانع بود. سپس ۴ سال طول کشید تا به تأسیس ارتش آزادیبخش رسیدیم که جداگانه باید به آن پرداخت. آنچه در این فصل می‌خواهم توجهتان را به آن جلب کنم، شناخت و تعریف رژیم ولایت فقیه به‌عنوان یک رژیم دجال ضد بشر با خصوصیت ویژه صدور ارتجاع و تروریسم است که در انتها درجه خود به جنگ ۸ ساله ضد میهنی منجر شد.

بحران‌سازی و صدور ارتجاع و تروریسم لازمه حیات این رژیم است و بعداً درباره آن بیشتر صحبت خواهیم کرد.

پس تا این جا حرفها را خلاصه می‌کنم:

اول این که، ما با یک رژیم ارتجاعی و ضد تاریخی روبه‌رو هستیم که تعاریف دیکتاتوریهایی شناخته‌شده و کلاسیک درباره آن صدق نمی‌کند زیرا سر سیاسی آن مادون سرمایه‌داری است و بنابراین یک رژیم دجال و ضد بشری است. دوم این که، اصلاح‌پذیر نیست و باید سرنگون شود. سوم این که، سپاه پاسداران ابزار اصلی حاکمیت ولی فقیه است. چهارم این که، این رژیم کودتا پذیر نیست. منظور کودتای نظامی است مگر به انتهای خط رسیده و قبل از آن کودتای مفروض، امر سرنگونی به‌طور عمده و محتوایی انجام شده باشد.

پنجم این که، صدور بحران و ارتجاع و تروریسم که به جنگ ضد میهنی ۸ ساله منجر شد، لازمه بقای این رژیم و بخش لاینفک موجودیت آن است. ششم این که، سرنگونی چنین رژیمی خود به‌خودی نیست و به‌طور قانونمند باید سازمانیافته محقق شود.

هفتمین نکته که بعداً خواهیم گفت ولی در همین جا نباید از قلم بیفتد و ناگفته بماند،

ضعف مفرط ماهوی و شکنندگی حداکثر این رژیم به‌ویژه در برابر مجاهدین و کسانی است که در برابر آن محکم بایستند و در دهانش بکوبند در این صورت هیچ غلطی نمی‌تواند بکند و هیچ سلطه‌یی بر آنان نخواهد یافت. خدا به شیطان گفته بود که بر بندگان من سلطه‌یی نخواهی یافت: إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ»<sup>(۸)</sup>

آخرین نکته در این فصل که حتماً باید بگوییم، این است که اگر پس از ۲۷ سال از من پرسید در مورد دجالیت و خصلت ضدبشری رژیم ولایت فقیه، حالا چه می‌گویی و چه تصویری داری، جوابم این است که در آن زمان که عیناً همین حرفها را می‌گفتم، در حیطه دجالیت و خصلت ضدبشری، عشری از اعشار را هم نفهمیده بودم و توان تصور آن را هم نداشتم.

– من واقعاً در آن زمان تصویری از آنچه در «واحدهای مسکونی» و «قفس»ها بر سر خواهرانمان برای درهم شکستن آنها آورده‌اند، نداشتم. کتابهایی که برادران و خواهرانمان، به‌ویژه اعظم حاج‌حیدری، در این‌باره نوشته‌اند، لرزه بر اندام می‌افکند. برادرش او را لوداده و همراه با پسرعمویش هر دو شکنجه‌گر او بوده‌اند. وای بر سنگدلان و شقاوت پیشگان...

– در تابستان سال ۶۱، من واقعاً تصویری از قتل‌عام زندانیان سیاسی و گورهای جمعی نداشتم.

– تصویری از ابعاد فحشا و اعتیاد که رژیم خودش مروج آن است و فروش اجزای بدن و فروش دختران در رژیمی که بر خود نام جمهوری اسلامی گذاشته است، نداشتم.

– تصویری از این نداشتم که چگونه رژیم در پاکستان در روز روشن در کوئته و کراچی و اسلام‌آباد ۲۰ پایگاه مجاهدین را می‌تواند به‌رگیار و موشک و «اس.پی.جی.ناین»<sup>(۹)</sup> ببندد. نقدی را در روز روشن در رم و کاظم را در ژنو ترور کند و دولتهای مربوطه دم‌برنیاورند.

– تصویری از آدمربایی و شکنجه در روز روشن توسط سفیر رژیم، منوچهر متکی در ترکیه و هم‌چنین ربودن و مثله‌کردن یک مجاهد خلق در آن‌جا نداشتم.

۸ – سوره‌۱۵ حجر آیه ۴۲

۹ – SPG9 موشک‌انداز برد کوتاه نیروی رزمی پیاده برای حمله به تانکها و ادوات زرهی است.

- تصویری از طاهره طلوع سمبل شهیدان فروغ، با دشمنی در قلبش درحالی که بر فراز یک بلندی به صورت واژگون با طناب ولایت خمینی از درختی آویزان شده، هرگز نداشتیم.

- تصویری از این نداشتیم که چگونه و با چه معاملات و زدوبندهایی می‌تواند دولت فرانسه و شیراک را به اخراج پناهندگان به گابن، به چشم‌بستن بر ربودن و کشتن ما در پاریس و به کودتای ننگین ۱۷ ژوئن بکشاند. آن قدر که در اعتراض به آن ۲۵ مشعلدار فروزان آزادی، خود را در ۱۰ کشور به آتش بکشند.

- تصویری از این که این رژیم چگونه و با چه ترفندی و با چند میلیارد دلار رشوه و معامله، مجاهدین را در لیست تروریستی اتحادیه اروپا وارد می‌کند، نداشتیم.

- تصویری از این که آمریکا را چگونه به دام برچسب تروریستی علیه مجاهدین، به دام جنگ در عراق و به بمباران یکصدباره پایگاه‌های ارتش آزادیبخش ملی ایران خواهد کشاند، نداشتیم. هم‌چنان که تصویری از باج سیلی نداشتیم که آقای جک استرا را به رضایت برای به‌دارکشیدن ۶۵ میلیارد دست‌کم ۳۰ تن از رهبران مجاهدین پس از استرداد به تهران، می‌کشاند.

- تصویری از ابعاد دریدگی و کثافت و رذالت مزدوران عراقی رژیم نداشتیم.

- تصویری از ابعاد مزدورسازی و نیرنگها و مجعولات و لجن‌پراکنیهای این رژیم علیه مجاهدین و شورای ملی مقاومت و پولهای حیرت‌انگیزی که در این خصوص حتی برای کندن یک نفر و برای یک دروغ و یک ناسزا از جانب مزدوران علیه ما خرج می‌کند، نداشتیم.

سردار شهید خلق، موسی خیابانی، خمینی را که اسمش روح‌الله بود، «روح پلید شیطان» می‌خواند. به‌راستی درست گفته است. در قسمت بعد، چند نمونه را بازگو می‌کنم.





تعدادی از کتابهای خاطرات زنان مجاهد خلق در زندانهای رژیم





## فصل یازدهم

دجالیت و تحریف



گفتیم که رژیم ولایت فقیه یک دیکتاتوری دینی دجال و ضدبشر با خصیصه صدور ارتجاع و تروریسم تعریف می‌شود. با سرشت و کارکردهای ضدبشری این رژیم کم‌وبیش آشنا هستیم. حالا می‌خواهیم در مورد ابعاد باورنکردنی دجالیت خمینی و تحریف و دروغ در رژیم ولایت فقیه صحبت کنیم. اما اول صبر کنید کمی راجع به معنی و سابقه تاریخی کلمه دجال بگوییم: کلمه دجال در لغت، صیغه مبالغه، برگرفته از دجل به معنی دروغ و خدعه و نیرنگ است.

می‌گویند «دجال» فردی است که در آخر زمان ظهور می‌کند. منتهای فریب و ریاکاری و تزویر و دروغ‌گویی است. بسیاری مردمان را می‌فریبد. حق را باطل و باطل را حق جلوه می‌دهد. جادوگر ماهری است که با جنبل و جادو کار می‌کند. یک چشم و یکسویه‌نگر یعنی بسیار قشری و دگم است. جلو او دیواره‌یی از اوهام و دود و آتش است و وعده می‌دهد که در پشت سر، نان و برکت بسیار همراه دارد. بر خری سوار است و ولایت دارد که از هر موی آن آوایی افسون‌کننده برمی‌خیزد و سرگینش، نقل و نبات جلوه می‌کند.

مسیحیان دجال را «مسیح دروغین» می‌خوانند چرا که دشمن و ضد مسیح است اما خود را در جای مسیح «روح خدا» معرفی می‌کند. در رساله اول یوحنا «روح دجال» روحی است که عیسای مجسم را انکار کند «و آن دجال است».

دل بدو دادند ترسایان تمام  
خود چه باشد قوت تقلید عام؟  
در درون سینه مهرش کاشتند  
نایب عیسیش می‌پنداشتند  
او به سر دجال یک چشم لعین  
ای خدا فریادرس، نعم المعین  
مسلمانان دجال را «رأس الکفر»، سردمدار حق‌ستیزی، ضد خدا و دشمن خدا می‌دانند.  
گویی که تجسم همان روح پلید شیطان است. در خبر است که سرانجام قائم منتظر، که  
عیسی مسیح یاری‌کننده و یاور اوست، دجال را از پادرمی‌آورد و مهلت شیطان بر فرزند  
انسان، این چنین پایان می‌یابد.

### ماکیاولیسم سیاسی

حالا بگذارید از روایات و اخبار به حیطه سیاست برویم.  
در بحث‌های قبلی دیدیم که سلطنت و ولایت مطلقه فقیه که در قانون اساسی این رژیم  
هم وارد شده، هیچ حد و مرزی نمی‌شناسد.  
خمینی می‌گفت این که در قانون اساسی وارد شده تازه «بعضی شئونات ولی فقیه است»  
و خامنه‌ای می‌گفت اصلاً اکثریت مردم چه حقی دارند که قانون اساسی را امضا و  
لازم‌الاجرا کنند؟ سرانجام آذری قمی هم ولایت فقیه را برای ما تعریف کرد که  
حاکمیت مطلق است بر دنیا و آن چه در دنیاست «اعم از موجودات زمینی و آسمانی و  
جمادات و نباتات».  
خمینی هم چنین تصریح کرد که حکومت می‌تواند قراردادهای شرعی را هم که خودش  
با مردم بسته است هرگاه بخواهد یک‌جانبه لغو کند و می‌تواند از همه امور عبادی و  
غیرعبادی نیز چنانچه بر خلاف مصالح آن باشد، ممانعت کند. چرا که حفظ حکومت و  
باقی ماندن بر سریر قدرت «أوجب واجبات» است.  
واقعاً که خمینی و «اصل ولایت فقیه» به لحاظ سیاسی یکصدمبار روی دست ماکیاولی  
بلند شده است.

ماکیاولی<sup>(۱)</sup> سیاستمدار و نظریه‌پرداز ایتالیایی در قرن پانزدهم و شانزدهم میلادی بود. کتاب مشهوری دارد به نام «شهریار» که در آن کسب قدرت سیاسی و حفظ آن به هر قیمت را هدف فعالیت سیاسی و کارکرد طبیعی زمامدار می‌داند. ماکیاولیسم هرگونه رابطه بین اخلاق و سیاست را قیچی می‌کند. برای رسیدن به هدف استفاده از هر وسیله‌ی را مجاز می‌شناسد و صراحتاً می‌گوید:

«زمامدار، اگر بخواهد باقی بماند و موفق باشد، نباید از شرارت بهراسد و از آن بپرهیزد. زیرا بدون شرارت نگهداشت دولت ممکن نیست... برای داوری درباره فرمانروا هیچ سنجی و مقیاسی جز میزان موفقیت سیاسی و افزونی قدرت او وجود ندارد. فرمانروا برای دستیابی به قدرت و افزودن و نگهداشت آن مجاز است به هر عملی از زور و حيله و غدر و خیانت و نیرنگ و پیمان‌شکنی دست‌زند» (دانشنامه سیاسی-داریوش آشوری-صفحه ۲۹۶ چاپ چهاردهم ۱۳۸۶).

اکنون خمینی و خامنه‌ای و رژیمشان را بنگرید که ۵۰۰ سال پس از ماکیاولی بر ماکیاولیسم خلص سیاسی عبا و عمامه دینی پوشانده و می‌خواهند به نام اسلام و نظام «مقدس» و «الهی»، آن را علاوه بر انسانها و مناسبات اجتماعی، بر موجودات زمینی و آسمانی و جمادات و نباتات هم، اعمال کنند.

### حق مردم بر حاکمیت

در صحبت‌های قبلی گفتیم که در آخرین ملاقات با خمینی در اردیبهشت سال ۵۸، من خطبه حضرت علی در نهج‌البلاغه در مورد حق مردم بر والی و حاکمیت را برایش خواندم و نتیجه گرفتم که آزادی در محور و کانون خواسته‌های مردم در انقلاب ضدسلطنتی قرار داشت. او هم تایید کرد و هم‌چنان‌که دو روز بعد در مطبوعات هم منتشر شد، گفت: «اسلام بیش از هر چیز به آزادی عنایت دارد...»

و حالا به‌جملاتی از حضرت علی که در زمان ایراد این خطبه در موضع حاکمیت و فرمانروایی بر سرزمین‌های اسلامی از سند تا نیل یعنی از ایران بزرگ آن روزگار تا مصر و دروازه‌های مغرب عربی قرار داشت، گوش کنید تا روشن شود که دجالیت و ماکیاولیسم

۱- Niccolo Machiavelli (۱۴۶۹ تا ۱۵۲۷)



سیاسی دارودسته خمینی و خامنه‌ای و دعوی حاکمیت یک‌جانبه و بی‌قیدوشرط آنها، ریشه در فرعونیت دارد. هیچ ربطی به اسلام و مسلمانی و تشیع علوی ندارد و در فرهنگ قرآن شرک محض است:

«حق در هنگام وصف و سخن، فراخترین چیزها اما در کردار تنگترین و مشکل‌ترین است. کسی را بر دیگری حقی نیست مگر آن‌که آن دیگری هم بر او حقی دارد که این دو حق لازم و ملزوم یکدیگرند و بدون یکدیگر واجب و الزام‌آور نمی‌شوند. بالاترین و بزرگترین حقوقی که خداوند منزه واجب‌گردانیده حق والی و حکومت بر مردم و حق مردم بر حاکم است که آن را نظامی برای الفت و پیوستگی ایشان و برای عزت آیین‌شان قرار داده‌است. وضعیت و امور مردم درست و به‌سامان نمی‌شود مگر با درست‌شدن و شایسته‌شدن حکومت‌کننده، و حکومت‌کنندگان درست و شایسته نمی‌شوند مگر با ایستادگی و مقاومت مردم».

در میانه همین خطبه بود که یکی از حاضران که دگرگون شده و تاکنون چنین سخنانی از هیچ فرمانروایی نشنیده بود، برخاست و به تمجید علی پرداخت.

حضرت علی ادامه داد:

«از سخیف‌ترین حالات حکومت‌کنندگان نزد مردم صالح این است که به آنها گمان خودستایی و فخرفروشی برند و کردارشان را حمل بر کبر و خودخواهی کنند. همانا کراهت دارم که حتی به گمان شما راه یابد که ستودن و ستایش از خود را دوست می‌دارم. شکر خدا که چنین نیست اما اگر هم چنین بود، برای خاکسارشدن در نزد خدای منزه از آن‌چه او از عظمت و کبریا به آن سزاوارتر است، دوری می‌جستم. شاید که مردمی ثنای بعد از بلا و ستایش پس از آزمایش و کوشش را بیسندند و شیرین بدانند. اما مرا به‌خاطر پس‌زدن هوای نفس خودم به‌سوی خدا و به‌سوی شما به‌نیکی نستایید تا از بقیه حقوقی که از ادای آنها فارغ نشده‌ام، و از وظایفی که باید به اجرا دریاورم، بازمانم.

پس مبادا با من آن‌چنان سخن بگویند که با جباران و مستبدان صحبت می‌شود. مبادا با من همان خویش‌تنداری را به خرج دهید که در سخن‌گفتن با حکام غضب‌کرده مراعات می‌کنند. به چاپلوسی و ظاهرسازی با من رفتار نکنید. میندازید که شنیدن حرف حق برایم سنگین و دشوار است و درصدد بزرگ‌داشتن نفس خویش‌تتم. چرا که اگر گفتن حرف حق و دعوت به عدل بر کسی گران آید، پس عمل به آن برای او بسا سنگین‌تر خواهد بود. پس، از گفتن حق و مشورت

به عدل، با من خودداری نکنید. زیرا من خود را برتر از خطا نمی‌دانم و از آن در کار خود ایمن و مصون نیستم مگر آن که خدا مرا از نفس خود در امان دارد و کفایت کند که او بیش از خودم بر من توانایی و مالکیت دارد.

جز این نیست که هم من و هم شما بندگان پروردگاری هستیم که جز او خدایی نیست... اوست که مالک و حکمران وجود ماست در آن چه که خود بر آن تملک و حاکمیتی نداریم. اوست که ما را از دنیای جاهلیت و ظلمت که در آن بودیم به‌جانب آن چه خیر و صلاح ماست بیرون کشید، پس از گمراهی، ما را هدایت کرد و پس از نابینایی، به ما چشم بصیرت بخشید».<sup>(۲)</sup>

آیا برایتان روشن است که این حق حاکمیت انحصاری و یک‌جانبه که خمینی و آخوندهای هم‌مسلك او برای خود بر انسان و بر موجودات زمینی و آسمانی و جمادات و نباتات قائلند، تا کجا شرک‌آمیز و زبان‌درازی و دست‌درازی در حیطه حاکمیت و مالکیت خداست؟ قل اللّهُمَّ مَالِكُ الْمَلِكِ...<sup>(۳)</sup>

این را هم بگویم که وقتی در آخرین دیدار با خمینی به‌این عبارات از همین خطبه حضرت علی رسیده بودم که با من مانند جباران و مستبدین سخن نگویند و زبان به‌مداهنه نکشایید، احساس کردم که دیگر کاسه صبر خمینی لبریز و به‌حالت انفجاری نزدیک می‌شود...

## عدل الهی

اکنون اجازه بدهید از بابت روشنگری پیرامون دجالیت خمینی و رژیم ولایت فقیه که بالاترین حق مردم ایران یعنی حق حاکمیت آنها را به‌نام اسلام غصب کرده، مقداری هم وارد بحث‌های ایدئولوژیک اخص مجاهدین در برابر آنها بشوم و امیدوارم برای هموطنانمان به‌ویژه پیروان سایر مکاتب و ادیان که این بحث‌های اخص را در برابر خمینی و اسلام او ندارند، خسته‌کننده نباشد.

ابعاد شرک و حق‌ستیزی در دستگاه نظری و عملی رژیم ولایت فقیه، به آن جا می‌رسد

۲- نهج البلاغه، خطبه ۲۰۵

۳- سوره آل عمران آیه ۲۷

که از خود خدا هم پیشی می‌گیرد.

آیا رابطه خدا با انسان که مخلوق خود اوست، همان رابطه یکسویه و عاری از تعهدی است که خمینی در ولایت و حاکمیت مطلقه فقیه طلب می‌کند؟ هرگز، هرگز چنین نیست.

آیا خدا خودش متعهد نشده که به اندازه پوسته خرما یا دانه ارزن یا ذره و مثقالی هم به هیچ‌کس و هیچ چیز ستم نمی‌کند؟ آیا این لازمه هستن و هستی ذات کبریا نیست؟ آیا هم او نیست که بدون اینکه کمترین نیازی داشته باشد، صدها بار در کتابش برای انسان که مخلوق خود اوست قسم می‌خورد که در وعده‌ها و میعادها و هر آنچه در نظم و نظام تکاملی انسان و جهان برعهده گرفته است، هیچ نقض عهد و خلف میعاد و تغییر و استحاله سنن تکاملی در کار نخواهد بود؟

فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا (۴)

إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْلِفُ الْمِيعَادَ (۵)

مگر هم او نیست که مخلوق خود را تشویق می‌کند تا از او وعده‌هایی را که به رسولان داده شده است، طلب کند و خطاب به او بگوید، در روز بازپسین ما را خوار ندار چرا که تو هرگز خلف وعده و نقض عهد نمی‌کنی.

رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَىٰ رِسْلِكَ وَلَا تَخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تَخْلِفُ الْمِيعَادَ (۶)

مگر هم او نیست که وقتی برای پیشبردن ارابه تکامل فدا و قربانی می‌طلبد، دست وام‌خواهی به‌جانب مخلوق خود دراز می‌کند و متعهد می‌شود که قرضی را که می‌گیرد به‌طور مضاعف و با پاداشی کریمانه به او باز گرداند.

مَنْ ذَا الَّذِي يقرضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ (۷) پس اگر خدایی هست، ضرورتاً و ذاتاً عادل است.

حضرت علی در این باره گواهی می‌دهد که همانا او نفس عدالت و عدالت گستر

۴- سوره فاطر آیه ۴۳

۵- سوره آل عمران آیه ۹

۶- سوره آل عمران آیه ۱۹۴

۷- سوره الحديد آیه ۱۱

است:  
أَشْهَدُ أَنَّهُ عَدْلٌ عَدْلٌ (۸)

### عدل، نخستین اصل مذهب شیعه جعفری

هر مبتدی در شریعت اسلام می‌داند که این آیین بر سه اصل «توحید» یگانگی، «نبوت» هدایت و «معاد» مسئولیت مبتنی است هرچند که مرتجعان کلمات را لوٹ و عاری از محتوا کرده‌اند.

۳۰ سال پیش در درسهای تبیین جهان رودرروی رژیم خمینی و اسلام‌پناهی او می‌گفتیم:

«همه حرفهای ما همین سه کلمه است سرنخهایی که سایر حرفها به آن منتهی می‌شوند و از این جا می‌جوشند، سایر موضعگیریهایمان در مواضع مختلف حتی در قلمروهای سیاسی. شما سراسر قرآن و تاریخ انبیا را هم که ببینید، در اساس چیزی جز تشریح و تأکید روی این سه بنیاد و به‌خصوص بنیاد اساسی، یعنی توحید نیست. و ما هم این اصول را در قالبها و مثالهای مختلف جامعه‌شناسی، تاریخی، فردی، وجودشناسی می‌بریم، که به‌هرحال همه مسایل از این جا سر در خواهد آورد.»

می‌دانیم که این اصول، آن سه اصلی هستند که در اسلام تقلیدی نیست و نمی‌توان آن را تقلید کرد. هر کس باید در سرنخها و اصول مجتهد باشد. یعنی قانع شده‌باشد، آگاهانه انتخاب کرده‌باشد و مثلاً بداند چرا خدا هست؟ باید واقعاً عقیده‌مند باشد. آموزش ایدئولوژی یعنی همین! چرا که در فقه اسلامی، تقلید در فروع است، اما در سرنخها و اصول و پایه‌ها، انسان باید خودش عقیده‌مند و فقیه یعنی آگاه باشد و بر اساس آن حرکت کند و موضع بگیرد. به‌خصوص به‌دلیل ضرورت حرکت آگاهانه، که قبلاً روی آن تأکید بسیار زیادی کردیم.

تمام احکام، شعائر و دستورات اسلام نیز از همین اصول سرچشمه می‌گیرد. البته به‌شرط این که ما، به مفهوم این احکام، و دینامیسم تاریخی و اجتماعی آن واقف باشیم. و مثلاً برای اثبات حقانیت این احکام، یا مفیدبودنشان، آنها را لوٹ و مبتدل نکنیم...

پس باید دید جوهر مطلب چیست و به‌کجا راه می‌برد، از کدام اصل ناشی می‌شود؛ کدام اصل

آنها اقتضا می‌کند، که این‌طور باید برخورد کرد. به شرط این‌که اول اصول را بفهمیم بعد سراغ فروع برویم.

اصول دین اینها بودند. فروع دین قطعیت اصول را ندارند، البته لازم‌الاجرا هستند؛ ولی از اصول بیرون آمده‌اند.

بنابراین باید جوهر این احکام و دستورات را فهم کرد، که چه هستند، چه چیز را می‌خواهند ارایه کنند و به چه راه می‌برند؟»<sup>(۹)</sup>

«بعداً دیدیم دو اصل دیگر در «مذهب جعفری» مورد تأکید قرار گرفت، البته در کنار اصول دین و همان سه پایه‌ی دین اسلام: عدل و امامت که اولی مشتق از توحید و دومی مشتق از نبوت است.

مذهب جعفری چیز جدیدی نیست جز همان اسلام واقعی و مبتنی بر همان سه اصل پایه‌ی، که لازم دیده‌است برای ممانعت از انحراف افکار، مشتقات توحید و نبوت را هم بالصراحه مورد تأکید اصولی قرار بدهد و از این‌رو آنرا اصول و پایه‌های مذهب جعفری خوانده‌اند. یعنی رویکرد و نظرگاه امام جعفر صادق و همه پیشوایان تشیع در مورد توحید و در مورد نبوت.

اگر در تاریخ هم مطالعه کنید، خواهید دید عدل و امامت از همین اصول توحید و نبوت بیرون آمده است و هیچ چیز جدیدی نیست. از مشتقات و معانی همان اصول هستند.

«عدل» مشتق و معنی بلافصل توحید است و «امامت» هم به‌مثابه پذیرش و ضرورت رهبری، از نبوت بیرون می‌آید.

مسئله چه بود؟ بعد از رحلت پیغمبر(ص)، کشمکش قدرت بین گروه‌ها و طبقات مختلف شروع شد و به‌اوج رسید. بازتاب این کشمکش‌های عینی و سیاسی طبیعتاً در سطوح روشنفکری، کسوت و جامعه‌تئوریک به‌تن می‌کند.

به‌لحاظ تئوریک و ذهنی، موضوع بحث روشنفکران و حکمای زمان است. مسایل جدیدی پیش آمد.

توده مردم، خواستار عدالت و برابری یکتاپرستانه و امحای نابرابری و ستم اجتماعی بودند؛ اما جباران‌مانند معاویه و یزید برای توجیه نابرابری و ستمگری، لاجرم بایستی زیرآب عدالت خدا را می‌زدند. یعنی وقتی دعوا از زمینه سیاسی و عینی به‌زمینه تئوریک منتقل شد، از این‌جاها

سردرآورد، چرا؟

حکومت‌کننده می‌خواست «فعال مایشاء» باشد، هرچه خواست بکند و کسی هم پرس‌وجو نکند، و اصلاً مردم رخصت سؤال و جواب نداشته باشند. تئوریسین‌هایشان مسأله را به این ترتیب درآوردند که لازم نیست خدا عادل باشد، هرکار که خدا کرد، همان عین عدل است. حالا ۳۰ سال گذشته و تجربه خمینی و رژیم ولایت فقیه پیش چشم همه است. ملاحظه می‌کنید که حکمران ستمگر، در قدم اول، می‌خواهد آن چه را که دلش می‌خواهد و به نفع نظام حاکم است، انجام بدهد و کسی هم خرده‌نگیرد و مخالفت نکند.

در قدم دوم، خودش را خداگونه «فعال مایشاء» می‌کند.

در قدم سوم، خدا را مانند خودش می‌کند، به حد خودش تنزل می‌دهد و چنین جلوه می‌دهد که خدای «فعال مایشاء» مثل خود اوست که بدون حساب و کتاب و بدون حکمت و قانونمندی، عیناً مانند خود او هر کاری را می‌کند و اصلاً نیازی به عادل بودن ندارد بلکه مانند او، هر آن چه بکند عین عدل است. به این ترتیب عدل و عدالت هم یکسره از مفهوم خود تهی می‌شود. تبدیل به واژه پوچ و بی‌معنایی می‌شود که فقط لقلق زبان است.

غافل از این که «فعال مایشاء» از مشتقات توحید و منزّه بودن خدا از هرگونه بی‌عدالتی است. تجلی و جلوه عدالت مطلق است. به همین خاطر در هر رکعت نماز دوبار باید سجده کرد و «سبحان ربی» گفت و خدا را منزّه و برتر از این لاطلائات شمرد.

در سجودت کاش رو گردانی  
معنی سبحان ربی دانی

برمی‌گردم به امام صادق در همان درسهای تبیین جهان:

«در یک طرف طبقات و حکما و روشنفکران وابسته به آنها بودند، که دلشان می‌خواست کارهای خدا مثل کارهای خودشان، بی‌حکمت و بی‌دلیل و منطقی باشد. در آن طرف دیگر، مبلغین و روشنفکران انقلابی تشیع بودند که این اندیشه را نمی‌پذیرفتند و زیر بارش نمی‌رفتند. هر دعوایی بر سر مسایل تئوریک، به یک جایی راه می‌برد، روی آسمان که دعوا نمی‌کنیم! این قضیه تئوریزه شد و بالاخره از عدالت خدا سر در آورد؛ به این ترتیب که در فرهنگ آنها خدا عادل نیست، به این نیاز داشتند و این نتیجه را می‌گرفتند. انکار عدل خدا، قدم بعدی‌اش، به

این منجر می‌شد که حرف خلیفه هم مثل حرف خدا احتیاجی به پرس‌وجو و سؤال نداشته‌باشد. هراندازه پای عدل خدا شل می‌شد، پای جبر و اختناق اجتماعی محکم‌تر می‌شد. این تمایل، بعداً مسیر تدوین تئوریکش را طی کرد، شکل‌گرفت و اشاعره (جبرگرایان یا جبریون صرف) را نتیجه داد. در برابر این‌ها، روشنفکران و انقلابیون و ائمه تشیع که آبخشور پاک توحیدی داشتند، مطرح می‌کردند که خدای "واحد" و "صمد" به هیچ وجه نمی‌تواند ظالم بوده و کارهایش از روی نابخردی و بی‌حکمتی باشد. چرا که توحید در معنای عمیقش اصولاً از عین عدل و حکمت، جدا نیست».

«در مقابل چنین اقدامات و چنین برخوردهایی بود که حضرت صادق (ع) از شرایط بالنسبه دموکراتیک یا نیمه‌دموکراتیک دوران گذار اموی به عباسی، استفاده کرد و با یک کار عظیم تئوریک به نسبت آن دوره، چهارهزار دانشجو را جمع کرد، اصول اسلام را تدوین نموده و به آنان آموزش داد. به این ترتیب، اصول اسلام را از دستبرد غاصبین و منحرفین زمان مصون نگه‌داشت و اصول مذهب جعفری - شیعه جعفری - که اصول همان اسلام راستین است، پرداخته شد. یعنی عدل، مشتق از توحید و امامت مشتق از نبوت. تا به این ترتیب و با این تأکیدات، برای فتنه‌جوها دیگر جایی برای ازکلیت‌انداختن و ازشمول‌انداختن این قواعد اساسی نماند. برای چه؟ برای این که خلفا با نبوتی که تعمیم‌پیداکنند و بر سر حقوق ائمه پافشاری نکنند، درگیری نداشتند. بی‌گمبر هم که آمده و رفته است، پس بگذار به صورت یک اصل بی‌آزار، باشد! این چنین بود که اسلام راستین، برای مشخص شدن مرزهایش با اسلام ستمکارها و اسلام یزیدها، و به جهت تخصیص و مشخص شدن مرزهایش، شیعه «جعفری» نام گرفت. کمال این که امروز وقتی ما در اعلامیه‌های رسمی‌مان، بعد از نام خدا، نام خلق را می‌آوریم، به مفهوم این نیست که بخواهیم چیز جدیدی آورده باشیم و مثلاً خلق را به جای خدا بنشانیم! تأکید و تصریح به این خاطر است که نشان بدهیم خدای مورد پرستش ما، خدای خلقهاست، خدای آزادی خلقها، خدایی که از قبل احقاق حقوق خلقها می‌توان به آن رسید؛ نه خدای باسمه‌یی، در آن دوردستها، توی آسمان، که شاهان هم با همه شیطان‌صفتی‌هایشان مدعی پرستش آن هستند.

ما می‌خواهیم بفهمانیم که این خدای مطلق، امروز عملاً در مسیر یک نسبی، در مسیری که همان راه خلقها و راه آزادی آنها می‌باشد، قابل حصول و وصول است. همان‌طور که در

زیارت عاشورا می‌خوانیم ”بَرْنَتْ إِلَيَّ اللهُ وَ إِلَيْكُمْ“ ”از آنها تبری می‌جویم، فاصله می‌گیرم و می‌گریزم به‌جانب خدا و شما“ برای چه؟ برای این که حسین ع هم به‌طور نسبی تجلی ارزشها و راه خداست.  
باز در همان زیارت عاشورا می‌خوانیم ”السلام عليك يا ثارالله“ خون خدا! درود بر تو ای خون خدا!<sup>(۱۰)</sup>

## عدالت اجتماعی

پس از آزادی، عمده‌دعوای ما با خمینی بر سر عدالت اجتماعی بود. هم‌چنان که در پیامهای پیشین گفته‌ام:  
«از مهر ۱۳۴۴ تا مهر ۱۳۵۷ خمینی به مدت ۱۳ سال در عراق بود. این ۱۳ سال را می‌توان به ۳ دوره کاملاً مشخص و متمایز تقسیم کرد:  
- روزگار بریدگی از ۴۴ تا ۵۰ به مدت ۶ سال.  
- روزگار افول پس از آغاز مبارزه مسلحانه از ۵۰ تا ۵۶  
- روزگار سربرداشتن تحت تأثیر کارتر و فضای باز سیاسی در رژیم شاه از ۵۶ تا ۵۷ و رسیدن به قدرت.

خمینی در سالهای ۴۴ و ۴۵، دو سه نامه خصوصی به منتظری و نجفی مرعشی نوشته و یک سخنرانی هم ایراد کرده‌است که بدون پرداختن به رژیم شاه یا کمترین مخالفت با آن، سلاطین و رؤسای جمهور اسلام را نصیحت کرده‌است که ”دست برداری بدهند!“  
در سال ۴۶ به‌هویدا نخست‌وزیر شاه تظلم کرده و می‌نویسد ”آیا علمای اسلام که حافظ استقلال و تمامیت کشورهای اسلامی هستند، گناهی جز نصیحت دارند؟“  
از سال ۱۳۴۶ تا سال ۱۳۵۰ خمینی فقط ۶ نامه خصوصی، دو پیام کوتاه (یکی به‌زایران حج و دیگری به‌دول و ملل اسلامی) و یک مصاحبه با نماینده الفتح درباره کمک به‌مجاهدان الفتح دارد و نسبت به‌تمام مسایلی که در این فاصله در ایران اتفاق افتاده، از اعدام عاملان ترور حسنعلی منصور، نخست‌وزیر شاه گرفته تا مراسم تاجگذاری و تظاهرات دانشجویان و شهادت جهان‌پهلوان



تختی و تظاهرات دانشجویان در سال ۴۸؛ سکوت اتخاذ می‌کند» (پیام ۲۲ بهمن ۱۳۷۹).<sup>(۱)</sup> روزگار بریدگی و افول خمینی از ۱۳۴۴ تا ۱۳۵۶، دوازده سال به‌درازا کشید تا وقتی که کارتر در آمریکا روی کارآمد و فضای باز سیاسی را به رژیم شاه تحمیل کرد. پس از این که شاه، اعدام و شکنجه سیستماتیک را زیر فشار کارتر متوقف کرد، فوران اجتماعی و قیام‌های بلاوقفه‌یی آغاز شد که ضمن ۲۷ ماه از آبان ۱۳۵۵ تا بهمن ۱۳۵۷ به سرنگونی رژیم سلطنتی راه برد. خمینی نزدیک به یک سال صبر کرد و اوضاع و احوال را سبک و سنگین می‌کرد و وقتی مطمئن شد که دیگر کار رژیم شاه تمام است، وارد گود شد. تا آن زمان، در برابر مجاهدین سکوت پیشه کرده بود. اما همان‌طور که در فصل‌های قبلی گفتیم، حالا دیگر فرصت را برای تصفیه حساب با مجاهدین و آرمان «جامعه بی طبقه توحیدی» که بر سنگ مزار هر مجاهد خلق نقش بسته، مناسب یافت و در مهر ۵۶ در مجلس درس خود در نجف گفت:

«یک دسته‌یی پیدا شده که اصل تمام احکام اسلام را می‌گویند برای این است که یک عدالت اجتماعی بشود. طبقات از بین برود. اصلاً اسلام دیگر چیزی ندارد، توحیدش هم عبارت از توحید در این است که ملتها همه به‌طور عدالت و به‌طور تساوی با هم زندگی بکنند. یعنی، زندگی حیوانی علی‌السواء. یک علفی همه بخورند و علی‌السواء با هم زندگی کنند و به‌هم کار نداشته باشند، همه از یک آخوری بخورند...»

می‌گویند، اصلاً مطلبی نیست، اسلام آمده است که آدم بسازد، یعنی یک آدمی که طبقه نداشته باشد دیگر، همین را بسازد، یعنی حیوان بسازد. اسلام آمده است که انسان بسازد، اما انسان بی طبقه...»

آیا ابعاد دجالیت و تحریف را می‌بینید؟ سطح درک و فهم و سواد و بی‌شعوری «امام امت» و «ولایت مطلقه فقیه» و به اصطلاح «انقلابی‌ترین فرد جهان، آیت‌الله خمینی» را چطور؟

آیا محض نمونه یک کلمه را از قول مجاهدین درست نقل کرده است؟ آیا حرف مجاهدین زندگی حیوانی علی‌السواء بوده است و این که همه با هم یک علفی، از یک آخوری بخورند؟ آیا این چیزی جز لجن پراکنی است؟

خمینی در شهریور ۵۸ هم افاضاتی درباره اقتصاد و کسانی که انسان را حیوان می‌دانند به این شرح برای کارکنان رادیو رژیم بیان کرد:

«من نمی‌توانم تصور کنم، هیچ عاقلی نمی‌تواند تصور کند که بگویند ما خونهایمان را دادیم که خربزه ارزان بشود، ما جوانهایمان را دادیم که خانه ارزان بشود، این منطق باطلی است که شاید کسانی انداخته باشند، مغرضها انداخته باشند، توی دهنهای مردم که بگویند ما خون دادیم که مثلاً کشاورزی مان چه بشود. آدم خودش را به کشتن نمی‌دهد که کشاورزی اش چه بشود. همه دیدید که تمام قشرها، خانمها ریختند توی خیابانها، جوانان ریختند توی خیابانها، در پشت بامها در کوچه و برزن و همه جا، فریادشان این بود که اسلام می‌خواهیم، برای اسلام است که انسان می‌تواند جانش را بدهد، اولیای ما هم برای اسلام جان دادند نه برای اقتصاد، اقتصاد قابل این نیست.

آنهایی که دم از اقتصاد می‌زنند و زیربنای همه چیز را اقتصاد می‌دانند از باب این که انسان را نمی‌دانند یعنی چه، خیال می‌کنند انسان یک حیوانی است که همان خورد و خوراک است. منتها خورد و خوراک این حیوان با حیوانات دیگر یک فرقی دارد. این چلوکباب می‌خورد، او گاه می‌خورد. اما هر دو حیوانند، اینهایی که زیربنای همه چیز را اقتصاد می‌دانند، اینها انسان را حیوان می‌دانند. حیوان هم همه چیزش فدای اقتصادش است. زیربنای همه چیزش، الاغ هم زیربنای همه چیزش اقتصادش است».

۳۰ سال پیش باز هم من در همان درسهای تبیین جهان در سال ۵۸، جواب را چنین دادم:

«هر عنصر انقلابی پذیرفته است که مجموعه حرکات جهان را بایستی تکاملی و رو به بالا بررسی کرد، یعنی بالایی هست. این یکی از مفاهیم توحید در ابعاد وجودشناسانه و به اصطلاح آنتولوژیک<sup>(۱۲)</sup> است. ابعاد جامعه‌شناسانه و تاریخی را هم که نگاه کنیم، دقیقاً وضع به همین منوال است.

توحید اجتماعی، محصول بلافصل توحید وجودشناسانه است که بر حسب آن، سمت رهایی بخش و یگانه‌ساز حرکت اجتماعی، نتیجه‌گیری می‌شود. یعنی حرکت تاریخ و جامعه به جانب امحای تضادهای طبقاتی و وصول به جامعه "بی‌طبقه توحیدی" و دست‌یابی به عالیترین قله "فسط"

و "یگانگی" است. راستی چطور می‌توان بدون اعتقاد به چنین جامعه‌یی و به چنین سمتی، خود را موحد پنداشت؟ و از آرمان یگانگی انسان با جوهر هستی، یعنی خدا و اجتماع، دم زد! به این ترتیب، نفی حرکت خودبه‌خودی و کور، و کنار گذاشتن آن، در کل جهان، ما را به نتایج تبعی‌عالی دیگری در امر حرکت تاریخ و جامعه رهنمون می‌شود... یعنی مسأله نبوت! "نبوت": برحسب فلسفه این اصل، صرفنظر از مبانی اقتصادی و اکونومیک، تکامل جامعه و تاریخ مستلزم حضور عنصر رهبری‌کننده، عنصر آگاه و عنصری ایدئولوژیک و سیاسی است. یعنی چه؟ یعنی چنین نیست که زیربنا به تنهایی، تمام کارها و مسایل را حل کند. تکامل تاریخ تماماً جبری و غیرآگاهانه نیست با مسامحه، اگر کلمات زیربنا و روبنا را به کار ببریم، ولو این که زیربنا جبری و غیرارادی باشد، ولی روبنایش آگاهانه و ارادی است. و این همان رسالت و مسئولیت انسان است، و از همین جاست که رسالت انبیا و مسئولیت احزاب و اقشار آگاه و پیشتاز مشخص می‌شود.<sup>(۱۳)</sup>

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ

مشاهده می‌کنیم که در همین آیه به چه کلمات جالبی اشاره شده است: ما رسولان را با "بینات" و "نشانه"‌های لازم - که براساس آن نشانه‌ها، جمع‌بندی، نتیجه‌گیری، تبیین و تفسیر به عمل می‌آید- فرستادیم، و با ایشان "کتاب" و "ترازو" کتاب و میزان فرستادیم.

لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ

تا مردم قیام کنند، تا خلقها قیام کنند برای قسط کارکرد رسالت به "قسط": که معنی آن روشن است و در همین رابطه:

وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ<sup>(۱۴)</sup>

آهن سمبل سلاح را فرو فرستادیم که در آن استواری و سختی شدید است و منافعی برای مردم دارد (از زاویه منفعت برای مردم به آن نگاه شده است). بنابراین، فقط با کتاب و معیار و میزان است که آدم از افراط و تفریط، از راست‌روی و چپ‌روی،

۱۳- درسهای تبیین جهان، سخنرانی اول، چاپ اول، ۱۳۵۸-تهران.

۱۴- سوره الحديد آیه ۲۵

از "شل کن، سفت کن" های نوسانی و مقطعی برحذر خواهد ماند؛ درست همان طور که بدون تراز و نخواهیم توانست دقیق بسنجیم، وزن و ارزیابی کنیم. وگرنه به قول قرآن:

«وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهِيَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلَّ سَبِيلًا»<sup>(۱۵)</sup>

اگر این فهم و این ترازو در کار نباشد، آدم ناآگاهانه قدم برمی دارد:

کسی که در این دنیا کور است، در آن دنیا کور و گمراهتر خواهد بود، البته نیازی به تذکر نیست که براساس عقیده زیستن، حرکت کردن و مردن واقعاً چقدر دشوار است. رنج امانت - همان امانتی که آسمانها، زمین و کوهها از بهدوش کشیدنش ابا می کردند - حقیقتاً، رنجی است که برای تحملش، دلها احتیاج به سعه صدر، تحمل و ظرفیت فراوان دارد. و از قضا، درست در همین جاست که مسئولیت انسانی، خودش را خاطرنشان می کند. جاذبه ثروت، جاه، مقام و نام را بایستی کنار گذاشت، و سختی، بدنامی و مرگ را استقبال کرد؛ به راستی هم که کار مشکلی است»<sup>(۱۶)</sup>.

«پس با این دیدگاه، وقتی از عدل و قسط صحبت می کنیم، دیگر کار ذهنی نکرده ایم، دیگر واژه بازی نمی کنیم، دیگر کلمات را مفت و مسلم به کار نمی بریم.

در این حالت ظالم معنای خاص خودش را دارد، ستم و ستمگری، معنای عینی خود را دارد؛ زیرا ضد تکاملی است، زیرا مانع انطباق و وحدت و یگانگی است. دیکتاتوری، انحصارطلبی و خفقان هیچ گونه تطابقی با ناموس آفرینش و با سرنوشت انسانی ندارند و محکوم به نابودی هستند. حرکت به سمت بروز هرچه بیشتر اصالت والای انسان است. هرگونه به بند کشیدن انسان، هرگونه تحقیر انسان، بر اساس اختلافهای طبقاتی، براساس اختلافهای جنسی زن و مرد، براساس اختلافهای نژادی افسانه های مبتدل برتری نژادی و بر اساس استثمار؛ همه و همه چون پوشال باید فروبریزند، چون ضد تکاملی هستند، چون ضد انطباقی هستند، چون مانع گسترش روزافزون سلطه آدمی بر جهان هستند، پس باطل هستند، پس در مقابلشان نباید تزلزل نشان داد، به عکس باید در مقابل آنها سفت و سخت ایستاد؛ به این معنی، خدا با ماست!

نظامها و حکومتهای کهنه و ارتجاعی باید بروند، آنچه با ناموس جهان یگانه تر است، آن باید

۱۵- سوره الاسرا آیه ۷۲

۱۶- درسهای تبیین جهان، سخنرانی دوم، چاپ اول، ۱۳۵۸- تهران

باقی بماند. وقتی شما عکس می‌اندازید، از میان همه تصاویر کدام را انتخاب می‌کنید؟ آن یکی که شبیه‌تر است، یگانه‌تر است، آن که تطابق بیشتر دارد. کمیت مهم نیست، مهم نیست که عکس خیلی بزرگ باشد، مهم شباهت آن است، کیفیت آن به کیفیت شما نزدیک باشد. پس بگذارید طغیانگرها، علیه اصحاب تطابق و کمال، هرتوطئه‌یی که می‌خواهند، بکنند؛ در حقیقت آنها گور خودشان را می‌کنند، محکوم هستند و در تاریخ بی‌امتدادند. زاینده‌گی و بالندگی از آن نیروهای حق طلب است، و چرا که نباشد؟ مگر اینها صالح‌تر و اصلاح‌نیستند؟ مگر لایق‌تر نیستند؟ مگر در روند تکامل، خواستنی‌تر نیستند؟»<sup>(۱۷)</sup>

### قاعده تطبیق

«در همین‌جا لازم است به کاربرد قاعده تطبیق در حل مسایل و تضادهای اجتماعی اشاره کنیم.

هم‌زمان با پیچیده‌تر شدن روابط و تضادها، شیوه‌های حل و برخورد ما با مسایل هم بایستی پیچیده‌تر شوند. یعنی درواقع، راه‌حلهای ما بایستی با سطح پیچیدگی آن مسأله یا آن تضاد، تطبیق پیدا کند. در برخوردهای مشخص سیاسی-استراتژیک، این تطابق بایستی با درک قانونمندیها، تضادهای اجتماعی، ابعاد آنها در جامعه و در نظر گرفتن کشش عوامل عینی و ذهنی یا حد کشش آنها، ایجاد شود. مثلاً وقتی صحبت از یک انقلاب است، باید دید عوامل عینی و ذهنی، یعنی آگاهی توده‌یی مردم و شدت تضادهای اقتصادی-اجتماعی در چه سطحی است، و از این طریق راه‌حل مناسب و مطابق ارایه داد. هنگامی که می‌خواهیم خطمشی سیاسی طرح کنیم. حتی وقتی می‌خواهیم شعار بدهیم، باید ببینیم چه شعاری یا چه برنامه‌یی مناسب و مطابق است.

اگر ما قضایا و مسایل اجتماعی را صرفاً اقتصادی (اکنومیک) ببینیم، و فکر کنیم که همه تحولات اجتماعی، معلول و زایندهٔ بلافصل عوامل اقتصادی هستند، همین ولا غیر (کمالین که به عکس، اگر به عوامل اقتصادی، به عوامل بنیادی و مبنایی توجه نکنیم و فقط چیزهای آرمانی و ایده‌یی را در نظر بگیریم)؛ آیا قادر خواهیم بود که خطمشی درست و منطقی پیشنهاد کنیم؟ برنامه درستی عرضه کنیم؟ بعد اقتصادی در جای خود، و بعد آرمانی نیز در جای خود درست

است، ولی ما باید همهٔ اینها را باهم ببینیم. راه‌حلهای صحیح از مطابقت تحلیل با واقعیت بیرون می‌آید. به‌همین دلیل بایستی دقیقاً توجه کرد که پیاده‌کردن یک تز، یا آرمان اجتماعی، در هر کشور و هر جامعهٔ خاص، بایستی با خصوصیات و ویژگی آن جامعه تطبیق داده‌شود. یعنی پیاده‌کردن یک آرمان در هر جا، روشهای مناسب خودش را طلب می‌کند. هم‌چنین به شرایط تاریخی هم بایستی توجه داشت - به مجموعه آن شرایط - و با آن منطبقش کرد. طرح شعارهای نادرست، غیرمنطبق با زمان، خواه جلوتر باشد یا عقب‌تر؛ چپ‌روانه یا راست‌روانه خواهد بود. همه برخوردهای ما بایستی منطبق، مطابق و متطابق با واقعیهایی باشد که در آن محصور هستیم. رابطه‌مان با گروهها، نیروها و احزاب مختلف، باید با درجه عینی وحدت یا تضادی که با ما دارند، منطبق باشد. در یک چیزهایی ممکن است وحدت و در یک چیزهایی اختلاف داشته‌باشیم؛ اگر مطلقاً اختلاف داریم، پس دشمنیم و اگر مطلقاً وحدت داریم، پس در یک تشکیلات و یک سازمان هستیم. آنچه مهم است، این است که برخوردها و راه‌حلهایمان، بایستی منطبق با واقعیت باشد و با آن تطابق کند. اگر در تشخیص تضاد اصلی اشتباه کنیم، همه حسابها به‌هم می‌ریزد».<sup>(۱۸)</sup>

### معنی اسلام

«پس این ایدئولوژی، ایدئولوژی تطبیق یا تسلیم، دیگر نه یک چیز مجازی، بلکه چیزی است که از متن واقعیت می‌جوشد، واقعیتی که با تمام طول و تفصیل به آن اشاره کردیم؛ و این چنین باید باشد که قدرت حل مسایل را داشته باشد. یعنی براساس چنین جهان‌بینی‌یی خواهیم توانست همه مشکلاتی که در راه با آن مواجه می‌شویم را در هر مقطع تاریخی بالاخره با شیوه‌های تطبیق انقلابی و اسلامی حل کنیم. جامعه را به‌سمت تسلیم، اسلام و تطابق هرچه بیشتر، یعنی نفی استثمار، یعنی امحای طبقات، پیش ببریم. بنابراین با اسلام و تسلیم ما نمی‌خواهیم - و هیچ‌وقت هم چنین نبوده - که به‌توده‌ها افیون تزریق کنیم، هرگز! نمی‌خواهیم از تسلیم تخدیرآمیز صحبت کنیم، هرگز! به همان دلیل که از ابراهیم گفتیم و تا همین امروز نیز، ما می‌خواهیم در اینها، عنصر انقلابی‌بودن را، قیام به قسط و شورش انقلابی

را، مطرح کنیم».<sup>(۱۹)</sup>

«به همین دلیل باز خود قرآن می پرسد:

”أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبِغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ“<sup>(۲۰)</sup>

آیا جز همین راه که راه خداست و دینی که دین خداست، چیزی می جوئید؟ درحالی که همه چیزها در همین خط هستند، همه چیزها در آسمانها و زمین به همین سمت هستند. یعنی آیا دنبال چیزی جز نظام و سنت تکاملی می گردید و به آن گردن می گذارید؟ مگر غیر از این است که همه پدیده‌ها مجبورند خودشان را با آن تطبیق بدهند؟ پس از این قرار، وقتی که صحبت از اسلام می کنیم، منظور تسلیم و تطبیق هرچه بیشتر با نظام آفرینش است، و بر این اساس، کدام انقلابی آزاده‌یی است که به این راه گردن نگذارد؟

اسلام از باب افعال است، یعنی تطبیق دادن؛ تطبیق دادن چی؟ تطبیق یافتن با چی؟ با اساس خلقت و ناموس هستی. مگر نبود در مقدمات صحبت‌مان از ایدئولوژی، دنبال این می گشتیم که باید جهان را بشناسیم و خودمان را با آن تطبیق دهیم؟ این همان تطبیقی است که دربردارنده کمال، هدایت، خوشبختی و رستگاری است. دیگر این‌جا وقتی به رستگاری می‌رسیم، نه یک اسطوره است و نه یک فریب؛ بلکه یک واقعیت محض است. به همین دلیل خود قرآن می‌گوید که:

”فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا“<sup>(۲۱)</sup>

پس رویت را بگردان به‌جانب آن دینی که فطرت و ناموس خود آفرینش است و ناموس خود این مردم، بر این اساس و بر همان روال آفریده شده است.

از کدام مسیر؟ مگر ما در بحث اولمان دنبال آن حرکت محوری جهان نمی‌گشتیم که خودمان را با آن تطبیق دهیم؟ مثل آن قطار؟ خیلی خوب، حالا قرآن جواب می‌دهد:

”فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا“

اگر در همین مسیر رفتند و تطبیق پیدا کردند، هدایت می‌شوند، رستگار می‌شوند، راه می‌یابند.

۱۹- درسهای تبیین جهان، سخنرانی هشتم، چاپ اول، ۱۳۵۸-تهران

۲۰- سوره آل عمران آیه ۸۳

۲۱- سوره الروم آیه ۳۰

”وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاءُ“<sup>(۲۲)</sup>

اگر هم پشت کردند، وظیفه تو فقط ابلاغ پیام است.

خیلی خوب، تو که پیغمبر هستی! ابلاغ و گفتنش با تو است؛ چون مکانیسم تطابقی و مکانیسم تکاملی، کار خود را خواهد کرد؛ طرد خواهد کرد، لعنت خواهد کرد، یعنی پرت خواهد کرد، نفرین خواهد کرد. از این آیه ضمناً این هم برمی آید که تطبیق انسان، تطبیقی است آگاهانه و ارادی، یعنی انسان می تواند خود را تطبیق بدهد یا می تواند ندهد، و به سنن آفرینش پشت کند؛ که البته در این صورت لعنت خواهد شد و این لعنت دیگر یک دشنام نیست، یک واقعیت محض است.

لعنت یعنی نفرین، نفرین مخفف ”نیافرین“، یعنی آفرینش آن نفی می شود. دیگر استمرار نخواهد داشت، دیگر بقا نخواهد داشت.

خوب، همان طور که می دانیم، این تطبیق از دیدگاه قرآن، از نسبی ترین صور، از پایین ترین درجات شروع می شود تا ملاقات با خدا:

”إِلَى رَبِّكَ مَنْتَهَاهَا“

به سوی پروردگار توست انتهای آن

در همین جریان است که انسان سیمای حیوانی اش را روزه روزه از دست داده و سیمای خدایی پیدا می کند؛ مدلی در پیش رو داریم، به همین دلیل قرآن می گوید رو به آن سوگردان تا هرچه به آن شبیه تر شوی. راستی که سرنوشت فرزند انسان چقدر متعالی است.<sup>(۲۳)</sup>

### مفهوم توحیدی عید

«یکی از همین واژه ها، واژه عید است، از مصدر ”عود“ و بازگشت. نه بازگشتی به گذشته، قهقهرا یا دور، ابداً! بازگشت به فطرت و ناموس نهایی. چرا که به اعتقاد قرآن، فطرت نخستین جهان، در وحدت و یگانگی است؛ بنابراین صحبت از عید چنان که یکی از کتابهای لغت می گوید- یعنی نوشدن، نه تکرار و نه قهقرا. کمالین که در قرآن می بینیم:

۲۲- سوره آل عمران آیه ۲۱

۲۳- درسهای تبیین جهان سخنرانی هشتم، چاپ اول، ۱۳۵۸-تهران



”قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يُبَدِّئُ الْبَاطِلَ وَمَا يَعْبُدُ“<sup>(۲۴)</sup>

بگو حق آمد و باطل نه مجدداً آغاز می‌شود و نه باز می‌گردد.

پس بازگشت و قهقرا وجود ندارد؛ چرا که اگر بازگشت به آن معنی می‌بود، باید باطل هم باز می‌گشت.

بنابراین هر عید یادآور روز و یومی است که در آن تازیانه‌یی به اسب تکامل خورده و آن را گامی به سوی جلو حرکت داده است. هر قدم متعالی، سمبل عید است، یعنی حصول آن وحدت گمگشته در فازی بسیار عالیتر، فازی آگاهانه‌تر. چون از آن مرحله ساده اولیه خروج کرده و بیرون آمده‌ایم و در مجموع به سمت تکامل رهسپار هستیم و البته بسیار دچار فسوق، خونریزی، افساد و... خواهیم شد. ولی بعد باز هم به تعادل خواهیم رسید، به وحدت خواهیم رسید؛ ولی تعادل این‌دفعه، دیگر تعادل و وحدت دفعه پیش نیست. بنابراین هر عید مبین گامی است به سمت وحدت، پس شایان خرسندی است و شایان مسرت.

مفهوم واقعگرایانه عید را در نهج‌البلاغه می‌توان دید. حضرت علی (ع) در بعضی اعیاد - و حتی

نه یک عید مخصوص - این کلام را می‌گفت:

”إِنَّمَا هُوَ عِيدٌ لِمَنْ قَبِلَ اللَّهَ صِيَامَهُ وَ شَكَرَ قِيَامَهُ“

این عید کسی است که خدا روزه‌اش را قبول کرده، و همین‌طور در مورد نمازش، پاس آن را داشته است.

یعنی اگر روزه، مصلحت تکاملی داشته، و این فرد به آن دست یافته؛ برای او عید است.

«وَوَ كُلِّ يَوْمٍ لَا يَعْصِي اللَّهَ فِيهِ فَهَوَ يَوْمٌ عِيدٌ» (نهج‌البلاغه - کلام ۲۴).

و هر روزی که در آن روز، گام به عقب برداشته نشود - عصیان و سرکشی علیه خدا نشود - لا جرم آن روز عید خواهد بود.<sup>(۲۵)</sup>

«پس اجازه بدهید در رابطه با نهایت تکامل اجتماعی، از یک عید بسیار بزرگ صحبت کنیم، و آن همان جامعه بی‌طبقه توحیدی است؛ توحید اجتماعی، جامعه توحیدی را بایستی ارمغان آورد. جامعه توحیدی، جامعه‌یی است که الزاماً تضادهای طبقاتی آن حل شده است، پس بی‌طبقات است. چرا که طبقات، بالا و پایین، غنی و فقیر بودن، محصول استثمار است،

محصول فرعونیت است، محصول روش همانهایی است که خود را به جای خدا، به بشریت تحمیل کرده بودند؛ مثل خود فرعون. به قول قرآن:

”إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا“

همانا فرعون در زمین برتری جویی کرد و مردم را طبقه طبقه نمود.

به دنبال آن توضیح داده است:

”يَسْتَضَعِفُ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا مِنَ الْمُفْسِدِينَ“<sup>(۲۶)</sup>

طبقه‌یی از ایشان را ضعیف می‌داشت، تحت ستم و بهره‌کشی قرار می‌داد، پسران آنها را می‌کشت و از زنانشان بهره‌کشی می‌کرد، همانا او از تباهاکاران بود (انرژیها و استعدادها را تباہ می‌کرد).

بنابراین باید تأکید کنیم که جامعه توحیدی، که دقیقاً بر ضد معیارهای فرعون‌ی و فرعونیت است، بایستی بدون طبقات باشد والا چه یگانگی؟! چه وحدتی؟!

ما روی چنین جامعه‌یی زیاد تأکید می‌کنیم. این واژه «بی‌طبقه توحیدی» به همان مقدار برای ما ضروری است که امروز می‌گوییم اسلام علوی، و به این وسیله آن را متمایز می‌کنیم و گرنه در یک طیف گسترده و تعمیم‌یافته، امروز کلمات، آن معنی را ندارند که هزار و چهارصد سال پیش، در زمان خود پیغمبر یا در زمان حضرت علی داشتند. بسیاری از مفاهیم معانی و محتوای اولیه‌شان مسخ و تحریف شده است. در حالی که در تاریخ شاهدیم که در آن زمان، حول و حوش پیامبران چه کسانی بودند؛ مگر این مذهب، مذهب مستضعفین نبود؟ مگر مذهب «اراذل» یعنی مذهب فرودستان نبود؟ مگر همینها نبودند که دور و بر پیامبر ما بودند؟

در ادامه آیه ۳ سوره قصص این مسأله به روشنی بیان شده و مفهوم مستضعفین را دقیقاً روشن کرده است.

نکته‌یی که می‌خواهیم روی آن تأکید کنیم، و در سراسر قرآن هم به‌طور واضح آمده، این است که در تمامی تاریخ ادیان از نوح تا پیامبر خودمان، همیشه این آیین، در مقابل گردنکشان و ستمکاران قدرافراشته و همیشه آنها بودند که علیه انبیا به جنگ برمی‌خاستند:

”قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا تَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا“

قدرتمندان روز، صاحبان قدرت سیاسی، همین‌هایی که کفر می‌ورزیدند از قومش، جلو نوح

ایستادند و گفتند ما تو را یک آدمی مثل خودمان می‌بینیم، این ادعاها چیست؟  
”وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادْنَا بِأَدْيِ الرَّأْيِ وَمَا نَرِي لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ“  
و ما غیر از این نمی‌بینیم که در صفوف نخستین نهضت تو، اراذل و تهیدستها هستند، جز این  
نمی‌بینیم؛ این‌جا هم که برتری ندارند بر ما!  
البته برتری از نظر آنها صرفاً برتری‌هایی مادی است. بله، به این دلایل؛ یک طرف، جبهه ”زیر  
ستم“ هاست که امتیاز مادی هم بر ما ندارند، و یک طرف ما. به این دلایل؛  
”بَلْ نَحْنُكُمْ كَاذِبِينَ“<sup>(۲۷)</sup>

بنابراین گمان ما این است، نظر ما این است که تو دروغگو هستی.  
وقتی توحید از این مجاری در جامعه عبور می‌کند، وقتی که مذهب، مذهب طبقات محروم  
است؛ چگونه می‌شود که سرمایه‌دارها خودشان را با این دین تطبیق می‌دهند؟ (تطبیق که چه  
عرض کنم)؛ و دورویانه، مناقانه و سالوس‌وار از آن دم می‌زنند؟ آیا آنها این کار را می‌توانستند  
در زمان نوح بکنند؟ یا در زمان خود پیامبر اسلام انجام دهند؟  
لذا به این دلیل که گفتیم، هم‌چنان که آن تأکید روی اسلام علوی ضروری است، این تأکید  
«بی‌طبقات» هم این‌جا ضروری است. خوشبختانه اسلامی که سمبل‌های آن حضرت علی  
و حضرت حسین است؛ اسلام علوی، حسینی و اسلام جعفری است؛ جایی برای تردید  
باقی نگذاشته است. حتی در همان زمان، آنها خصوصیات آن جامعه آرمانی و ایده‌آل را که مبین  
توحید اجتماعی است، بیان کرده‌اند که در هر کتابی هم قابل دسترسی است.  
گرچه بسیار گفته‌ایم و تکرار کرده‌ایم، اما بگذارید باز هم بگوییم و چرا نگوییم؟  
دعوا بر سر دو نوع اسلام است. یکی اسلام طبقاتی؛ اسلامی که صرف‌نظر از هرکلاه شرعی،  
و هرگونه توجیهی، بالاخره از استثمارگر دفاع می‌کند، و یکی اسلام ناب، اصیل، راستین و  
مردمی، که ضد طبقات و ضد بهره‌کشی است. معنی حرفه‌ایمان را می‌فهمیم؛ وقتی می‌گوییم  
ضد استثمار، می‌فهمیم یعنی چه؟ چه بسیارند کسانی که از نفی استثمار دم می‌زنند، ولی آیا  
معنی آن را می‌فهمند؟ آیا به الزامات آن پایبند هستند؟»<sup>(۲۸)</sup>  
«بگذارید تصریح کنیم، نفی استثمار بسیار پیچیده است، چه رسد به نفی استثمار که به

۲۷- سوره هود آیه ۲۷

۲۸- درسهای تبیین جهان، سخنرانی نهم، چاپ اول، ۱۳۵۸-تهران

صلاحیت خیلی بیشتری احتیاج دارد. از جمله فهم قوانین هدایت یک مبارزه... مرز وحدت و تضاد نیروهاست.

برای آنهایی که دم از نفی استثمار می‌زنند، هنوز خیلی مانده است که حتی به این مرحله نازلتر واقف باشند. حتی آنهایی که اسلام بالنسبه ترقیخواهانه‌تری دارند؛ مسأله بسا فراتر از آن است که حتی تصور حل آن را داشته باشند. بنابراین چه رسد به تسلیح و مسلح شدن به یک اسلام ضداستثماری، آن هم نه در شعار و نه در حرف!»

### معیارهای جامعه توحیدی

«بگذارید معیارها را مرور کنیم. ملاکهایی را که بایستی در مسیر یگانگی اجتماعی، سرانجام به آن برسیم، مرور کنیم. مرور اینها به ما امکان خواهد داد که خیلی از دعوی و داعیه‌ها را از آغاز ارزیابی کرده و برایش ملاک داشته باشیم. منظوم بیان چند تا از اصلی‌ترین خصوصیات آن جامعه آرمانی است که از صدر اسلام وعده داده شده است، همان که با «امام قائم» نام‌خورده است؛ مهمترین ویژگیهای آن چیست؟ ویژگیهایی که امروز برای ما الزام‌آور می‌کند که وقتی صحبت از جامعه توحیدی می‌کنیم، تأکید و تصریح کنیم که بی‌طبقات است.

اول، حداکثر رشد تکنولوژیک. پس جامعه عقب‌افتاده نیست. روایات و احادیث بسیاری هست که وصف می‌کنند که این جامعه، بایستی جامعه‌یی باشد که در آن هیچ نقطه از زمین ناخرم و غیرآبادان باقی‌نمانده باشد.

یا در نهج‌البلاغه، خطبه ۱۳۸، حضرت علی از حاکمی ناشناخته صحبت می‌کند که حاکمیت او با شیوه‌هایی غیر از حکام و سلاطین و پادشاهان معمول تأمین شده؛ (یعنی مظهر قهر یک طبقه، روی طبقه دیگر نیست):

”وَ تَخْرُجُ لَهُ الْأَرْضُ أَقَالِيذَ كَبِدْهَا“

و زمین همه پاره‌های جگرش را و همه ثروتها و داراییهایش را برای او بیرون می‌آورد و تقدیم می‌کند.

پس رکن تکنولوژیک و فنی آن جامعه، که امکان رفع نیازهای همه جوامع بشر را می‌دهد، بسیار پیشرفته است. باز به قول علی(ع):

”وَ تَلْقَى إِلَيْهِ سَلْمًا مَقَالِيدَهَا“

زمین کلیه کلیدها و رموز خودش را به او تسلیم می‌کند. قوانین سلطه بر طبیعت و توانایی تولید، آن قدر زیاد می‌شود که کفاف نیاز همگان را می‌دهد و این جامعه، جامعه نعمت و فراوانی است، پس تا این جا، تأکید روی عنصر عینی و تکنولوژیک پیشرفت است.

دوم، هرگونه ظلم و ستم و بهره‌کشی در آن جا ریشه‌کن شده، پس طبعاً اثری از طبقات نیست.

سوم، تفکر پولی - به قول امروز ما، اقتصاد کالایی - نیست و ریشه‌کن شده است. به اصطلاح معمول، مردم با صلوات جنس می‌خرند. پس دیگر رابطه کالایی و اقتصاد پولی نیست. تا پول هست، استثمار هست. پس در آن جا بشریت به آن چنان بلوغی رسیده، که دیگر انگیزه‌اش برای تولید، محرکات مادی نیست، بایستی به معیارهای متعالی تری رسیده باشد. البته برای ما سخت نامأنوس است، چون ما در اقتصاد پولی و در جامعه کالایی غوطه می‌خوریم.

چهارم، هیچ زمینه و محلی برای جنگ، کشتار، خونریزی، برادرکشی و تجاوز باقی نیست؛ و در سراسر عالم صلح و صفا برقرار است. مگر می‌شود تا وقتی ستمی هست، ظالمی هست و مظلومی، جنگ نباشد؟ صلح پایدار، یعنی این.

پنجم، فروریختن مرزهای قومی، ملی، نژادی و طبقاتی. یکبار صحبت کردیم که «اینشتین» چقدر ساده می‌خواست حکومت جهانی واحد را برقرار کند؛ و گفتیم که منهای ریختن این مرزها، به چنین چیزهایی نخواهیم رسید. این همان زمانی است که به آن هدفها دست خواهیم یافت.

ششم، با این تغییرات در بنیادهای جامعه، خیلی طبیعی است که همه مفاصد از قبیل فحشا، سرقت، خیانت، دزدی و... باید ریشه‌کن شده باشند؛ و بنابراین در روانشناسی بشری، اثری از عقده‌ها و کینه‌جوییها نیست؛ هم‌چنین از حسادتها، سودپرستیها و منفعت‌طلبیها!

اینها سیمای «قسط» هستند. «توحید اجتماعی» در یک کلام، در فرهنگ انبیا، در «قسط» خلاصه می‌شود؛ جایی که به تمام نیازهای راستین و نه کاذب انسان، پاسخ داده می‌شود. بله، قسط!

بنابراین در مقابل انبوه تعابیری که می‌توانند ما را گیج کرده و از واقعیت توحید اجتماعی پرتمان کنند، این تأکید برای ما ضروری است و این جاست که به معیارهای جدیدی در رابطه با توحید

اجتماعی می‌رسیم.

معیارهایی که برحسب آنها، در نهایت خوشبختی و مسرت انقلابی، سرانجام آرمان انبیا به تحقق خواهد پیوست؛ همان جامعه‌یی که توصیفش را خواندیم و صحبت کردیم. جامعه‌یی که حتی ما فکرش را نمی‌توانیم بکنیم. برای این‌که ما در شب تیره و تاریک استعمار به‌سر می‌بریم، در ماقبل تاریخ انسان، به‌سر می‌بریم. هم‌چنان‌که در ادوار ماقبل تکامل، فاز یا مرحله بعدی را نمی‌توانستیم تصور کنیم، در تصورمان هم نمی‌گنجید؛ چه‌بسا برای امروز ما هم، جامعه غیرکالایی، قابل بحث و قابل تصور نباشد. برای این‌که ما امروز در جامعه‌یی به‌سر می‌بریم که همه‌چیزش روی یک حسابها و انگیزه‌های سودپرستانه و منفعت‌طلبانه است؛ در خیلی از موارد، حتی سلام کردن، حتی لبخند زدن! مگر این‌که بتوانیم خودمان را با استقلال و اختیاری که فرد انسانی دارد، از چنین جامعه‌یی بیرون بکشیم، از آن خارج شویم، برآن بشوریم و در مسیری قرار گیریم که بتوانیم سیمای توحید را در خودمان زنده کنیم».

### توحید بی‌محتوا

«پس همین‌جا بایستی مرزهایمان را جدا کنیم. توحید واقعی را، توحید اصیل را که سرود تکامل است، اساسی‌ترین نغمه هستی است، از یک توحید بی‌محتوا باز بشناسیم. در شکل بله، هرچه بخواهیم می‌توانیم دم از اسلام و اسلام پناهی زد، ولی در محتوا چطور؟ به قول قرآن:

”الذین هم یراؤن“

آنهایی که ریا می‌ورزند، دوگانه‌اند.

ریا هم فقط آگاهانه نیست. ریا اساساً خبر می‌دهد از یک دوگانگی بین شکل و محتوا، بین زبان و قلب در عامترین صورت. البته هیچ لزومی ندارد که ریا آگاهانه باشد. ناآگاهانه هم می‌توان ریا ورزید، می‌توان دوگانه بود و از چیزی حرف زد که در ما نیست.

”الذین هم یراؤن، ویمنعون الماعون“ (۲۹)

آنهایی که ریا می‌ورزند و مانع ماعون می‌شوند.

دوگانه‌اند؛ بارزترین خصوصیت این دوگانگی و این ریا در کسانی که دین را تکذیب می‌کنند، منع ”ماعون“ است. ”ماعون“ را انحصارطلبانه به خودشان اختصاص می‌دهند. ”ماعون“

چیست؟ در تفسیر همین دو آیه که خواندم "پدر طالقانی" این طور نوشته است: "این دو آیه عطف بیان و چون جواب از سؤال مقدری است عطف به آیات قبلی آنها که نمازگزارند و از روح نماز دور و غافلند، چرا نماز می‌خوانند؟ تا خود را به ظاهرالصلاحی بیاریند و تا در صف نمازگزاران وارد شوند و خود را بنمایانند و از برکات اجتماع آن پاکدلان بهره‌مند گردند. به گفته یکی از مصلحین غرب درباره ریاکاران کلیسایی: انجیل مقدس می‌دهند و منابع ثروت و سرمایه‌ها و طلاها را می‌برند! اگر اینها نمازگزاران باخلاصند، چرا مانع ماعون می‌گردند؟ از معانی لغوی و مورد استعمال لغت خاص ماعون که شرح داده شد، معلوم می‌شود که معنای اصلی آن، مطلق منابع فیاض طبیعت است و سپس به آلات و وسایل عمومی تولید(تکرار می‌کنم، آلات و وسایل عمومی تولید) و زندگی که برای همه فراهم نمی‌شود و باید در دسترس همه باشد، نیز اطلاق شده. آن چه مفسرین درباره لغت ماعون احتمال داده‌اند: "دیگ بزرگ، تیشه، دلو، اثاث خانه، آب، نمک"<sup>(۳۰)</sup>. بیان مواردی است که در زمانهای گذشته مورد نظر بوده و در دسترس عموم نبوده است و آنچه در بعضی از روایات آمده که مقصود از ماعون زکات یا قرض است گویا نظر به حق قانونی و عمومی است بر کسانی که، بیشتر از سرمایه‌های عمومی بهره‌مندند"<sup>(۳۱)</sup>.

## دشمن دانش و پیشرفت

بحث‌های اخص ایدئولوژیک مجاهدین در برابر دجالیت مذهبی خمینی به‌درازا کشید و از این بابت پوزش می‌طلبم. چه می‌توان کرد که برای مجاهدین در برابر خمینی، علاوه بر یک کارزار سیاسی و میهنی، یک کارزار اخص ایدئولوژیک هم نوشته شده‌است که ناگزیریم بنیاد آن را هم از ریشه براندازیم. در غیراین صورت شرک و بت‌پرستی و فرعونیت ولایت فقیه با دجالیت بی‌انتها زیر نام اسلام، به توجیه کردار ضدبشری خود در همه زمینه‌ها می‌پردازد و قبل از هرچیز حق حاکمیت مردم ایران را غصب و قربانی می‌کند.

۳۰- «در حدیث نبوی است که مراد از ماعون، تبر و دیگ و دلو و اشباه آن است» (یادداشت علامه دهخدا) / «هرچه بدان سودی و نفعی باشد و همدیگر را عاریت دهند» (متهی الارب واقرب الموارد)

۳۱- درسهای تبیین جهان سخنرانی نهم، چاپ اول، ۱۳۵۸-تهران

پس از ۱۵ جلسه کاسه صبر خمینی از کلاسهای «تبیین جهان» در دانشگاه صنعتی شریف در سال ۵۸ لبریز شد و بیشتر از این طاقت نیاورد. همین ۱۵ جلسه هم در اثنای فرماند قانون اساسی و نخستین انتخابات ریاست جمهوری و نخستین انتخابات مجلس شورای ملی، برگزار شد و گرنه اگر خمینی دست‌بستگی نداشت، یک جلسه آن را هم اجازه نمی‌داد.

اما منتهای دجالگری در این بود که با حربه «انقلاب فرهنگی» به یک کودتای سیاه ضد فرهنگی علیه تمامیت فرهنگ و دانشگاههای ایران مبادرت کرد. بر این پاتک ارتجاعی بر ضد نیروی انقلابی، لباس «انقلاب فرهنگی» پوشاند که انقلاب فرهنگی چین در زمان مائوتسه‌دون در دهه ۱۹۶۰ را تداعی می‌کرد.<sup>(۳۲)</sup> اجازه بدهید در همین باره پیام ۱۶ آذر امسال را یادآوری کنم:

«خمینی کودتای سیاه ارتجاعی خود علیه دانشگاهها را هم با وقاحت و دجالیتی فوق تصور، کاری ضد استعماری جلوه می‌داد و در ۴ تیر ۱۳۵۹ در موضع‌گیری بغایت کین‌توزانه خود علیه مجاهدین گفت: "می‌خواستند که دانشگاههایی که در خدمت استعمار بود و جزء مهمات این مملکت است که باید دانشگاهش اصلاح بشود، همین که طرح اصلاح دانشگاه شد، سنگربندی شد در دانشگاه که نگذارند این کار بشود...»

از آن‌جا که چنین رژیم‌هیچ حقی برای مردم ایران قایل نبوده و نیست، به‌شدت نیازمند نسبت‌دادن هر حرکت و هر مخالفتی به "خارجی" و استعمار و "استکبار" است. نعره‌های گوش‌خراش "مرگ بر ضد ولایت فقیه" به‌همین خاطر ادامه دارد. در مقابل، شعار مردم و مقاومت ایران و قیامی که در ۱۶ آذر از دانشگاه شعله‌ور شد این است که: "مرگ بر اصل ولایت فقیه" - "زنده‌باد آزادی و حاکمیت مردم ایران".

از این‌جا می‌توان علت تعارض آشتی‌ناپذیر و ماهوی دیکتاتوری جهل و جنایت را با علم و دانش و با دانشجو و دانشگاه، به روشنی دریافت.

- خمینی در سال ۱۳۵۸ پس از آن‌که نخستین انتخابات ریاست جمهوری و نخستین انتخابات

---

۳۲- Mao Zedong (۱۸۹۳-۱۹۷۶ میلادی) رهبر اصلی جنبش کمونیستی و بنیانگذار جمهوری دموکراتیک خلق چین. تفسیر او از مارکسیسم و نقش او در انطباق مارکسیسم با شرایط چین را، مائوتسیسم نامیده‌اند.



مجلس شورای ملی را با تغییر نام غیرقانونی آن به "مجلس شورای اسلامی" براساس "اصل ولایت فقیه" شکل داد، تنها سنگری را که در مقابل خود تسخیرناشده می‌دید، دانشگاه بود. - در ۹ فروردین ۱۳۵۹ لوموند کلاسهای تبیین جهان در دانشگاه صنعتی شریف را گزارش کرد که هرجمعه بعدازظهر در آن ۱۰ هزار نفر با کارت شرکت می‌کردند و متعاقباً درسهای فلسفه تطبیقی در این کلاسها، به صورت کتابهای جیبی در صدها هزار نسخه بفروش می‌رسید و نوارهای ویدیویی آن را هم حدود یکصد هزار دانشجو در ۳۵ شهر بزرگ ایران می‌دیدند. لوموند نوشت مجاهدین به صورت یک حزب مردمی یکی از متشکل‌ترین سازمانهای ایران هستند و اگر خمینی نامزدی کاندیدای آنها را در انتخابات ریاست جمهوری با فتوا منتفی نمی‌کرد "به گفته شخصیت‌های متفاوت" آنها میلیون‌ها رأی را به خود اختصاص می‌دادند و از حمایت اقلیتهای قومی و مذهبی و همچنین از حمایت قسمت مهمی از زنان و جوانان کشور که قیمومت روحانیت ارتجاعی را نمی‌خواستند، برخوردار بودند.

- خمینی از اواخر فروردین و در اردیبهشت ۱۳۵۹ دانشگاهها و مدارس عالی را به خاک و خون کشید و تعطیل کرد و اسم آن کودتای سیاه ضدفرهنگی را "انقلاب فرهنگی" گذاشت!  
خمینی در روز اول اردیبهشت گفت:

"ما از حصر اقتصادی نمی‌ترسیم، ما از دخالت نظامی نمی‌ترسیم ... ما از دانشگاه استعماری می‌ترسیم." "دانشگاههای ما دانشگاههای استعماری است ... دانشگاههای ما برای ملت ما مفید نیست. من آن تصمیمی را که شورای انقلاب و رئیس‌جمهور گرفته‌اند راجع به تصفیه دانشگاه ... پشتیبانی می‌کنم."

خمینی: "ما از حصر اقتصادی نمی‌ترسیم، ما از دخالت نظامی نمی‌ترسیم، اون چیزی که ما را می‌ترساند، وابستگی فرهنگی است. ما از دانشگاه استعماری می‌ترسیم."

- باندهای فاشیستی در روز اول اردیبهشت در اطلاعیه‌های خود به دستور خمینی، اعلام کردند: "اصیل‌ترین پایگاه فرهنگی امپریالیسم آمریکا، دانشگاه است و تا زمانی که این پایگاه درهم‌کوبیده نشود، نمی‌توان به عدم حضور آمریکا در درون ایران مطمئن بود. لذا با تمامی توان سعی در انهدام این پایگاه داخلی شیطان بزرگ خواهیم کرد."

- خمینی سپس در ۲۳ خرداد ۵۹، به زبان اشهدش اقرار کرد که "دانشگاه در قبضه منافقین بود" و افزود "هرچه برسر بشر می‌آید از علم می‌آید. علم بدون تهذیب"

در ۲۷ آذر ۵۹ در بیرون ریختن ماهیت فوق ارتجاعی خود، گام شگفت‌انگیز دیگری برداشت و گفت:

”تمام این مصیبت‌هایی که برای بشر پیش‌آمده از دانشگاه‌ها بوده است. ریشه‌اش از این تخصص‌های دانشگاهی بوده است. و این همه ابزار فنای انسان و این همه پیشرفت‌هایی که به خیال خودشان در ابزار جنگی دارند اساسش از دانشمندی بوده که از دانشگاه‌ها بیرون آمده‌اند. دانشگاهی که در کنار او اخلاق نبوده است. در کنار او تهذیب نبوده است... دنیا را دانشگاه به فساد کشانده و دنیا را دانشگاه می‌تواند اصلاح کند“ (دیدار با اعضای دفتر تحکیم وحدت حوزه و دانشگاه - ۲۷ آذر ۱۳۵۹).

- دو سال بعد در پاییز ۶۱ خمینی باز هم نسبت به نفوذ مجاهدین در دانشگاه‌ها هشدار می‌داد و می‌گفت:

”انجمن‌های اسلامی باید توجه کنند که در بین این انجمن‌ها از این منحرفین نفوذ نکنند. شما مطمئن باشید که این منحرفین و منافقین و آنهایی که دستشان از این کشور کوتاه شده است با هر حیل‌یی که شده است می‌خواهند در همه‌جای کشور خصوصا در دانشگاه که مرکز علم و مرکز همه جهات کمالی انسانی است می‌خواهند نفوذ کنند“.

خمینی: ”انجمن‌های اسلامی باید توجه کنند که در بین این انجمن‌ها از این منحرفین نفوذ نکنند. شما مطمئن باشید که این منحرفین و منافقین و آنهایی که دستشان از این کشور کوتاه شده است با هر حیل‌یی که شده است می‌خواهند در همه‌جای کشور خصوصا در دانشگاه که مرکز علم و مرکز همه جهات کمالی انسانی است می‌خواهند نفوذ کنند“.

- حتی ۵ سال بعد از کودتای سیاه فرهنگی و قلع و قمع دانشجویان و استادان دانشگاه، خمینی در ۲۷ فروردین ۱۳۶۴ باز هم از وضعیت دانشگاه‌ها نالان بود و می‌گفت: ”همه دردهای ایران از دانشگاه‌ها شروع شده است. دانشگاه تلخی‌هایی داشت که به این زودی رفع نمی‌شود... دانشگاهی که تمام گرفتاری‌های ما منشأش در آن بود“.

- خمینی حتی در وصیت خود نوشت: ”در نیم قرن اخیر آن‌چه به ایران و اسلام ضربه مهلک زده است قسمت عمده‌اش از دانشگاه‌ها بوده است“.

به‌راستی که ابعاد خصومت و کین‌توزی سلطنت مطلقه ولایت با دانش و دانشگاه حیرت‌انگیز است».



## فصل دوازدهم

### نمونه‌های دجالگری



چند نمونه به یادماندنی دیگر را می‌گوییم تا تفاوت دروغ و دغل و دنائت در رژیم مادون سرمایه‌داری ولایت فقیه با دیکتاتوریه‌های کلاسیک، روشن شود:

### «مصدق مسلم نبود»!

خمینی هرگاه فرصت می‌یافت، حقد و کین سبعانه خود را، بی‌محابا علیه پیشوای نهضت ملی ایران، دکتر محمد مصدق، بیرون می‌ریخت:

- در خرداد ۱۳۵۸ گفت:

«ملی‌کردن نفت پیش ما مطرح نیست. این اشتباه است. ما اسلام را می‌خواهیم. اسلام که آمد، نفت هم مال خودمان می‌شود. مقصد ما نفت نیست اگر یک نفر نفت را ملی کرده است، اسلام را کنار بگذاریم، برای او سینه بزنیم». خمینی افزود «برای هر استخوانی میتینگ راه‌انداختن و به‌دنبال آن با اسلام مخالفت کردن، قابل تحمل نیست».<sup>(۱)</sup>

- در خرداد ۱۳۶۰ خمینی ضمن نقل خاطره‌یی از زمان نخست‌وزیری مصدق به کین‌کشی پرداخت و به صراحت گفت، مصدق «مسلم نبود». خمینی گفت:

«... یک سگی را نزدیک مجلس عینک به‌آن زدند و اسمش را "آیت‌الله" گذاشتند! این در آن زمان بود که اینها فخر می‌کنند به وجود او. او [مصدق] هم مسلم نبود. من در آن روز در

---

۱- سخنان خمینی در جمع دانشجویان دانشکده ادبیات و فرهنگیان اهواز - ۲ خرداد ۵۸ - صحیفه نور

منزل یکی از علمای تهران بودم که این خبر را شنیدم که یک سگی را عینک زده‌اند و به اسم «آیت‌الله» توی خیابانها می‌گردانند. من به آن آقا عرض کردم که این دیگر مخالفت با شخص نیست، این سیلی خواهد خورد. و طولی نکشید که سیلی را خورد و اگر مانده بود سیلی بر اسلام می‌زد.»

خمینی راست می‌گفت، مصدق هیچ‌گاه آن «مسلم» مورد نظر خمینی نبود. در بیدادگاه نظامی شاه می‌گفت، مسلک من مسلک حضرت سیدالشهداست. می‌گفت: «چه از این خوبتر که من در راه ایران عزیز زجر بکشم، و چه از این بالاتر که من در دنیا مظلوم واقع بشوم و چه افتخاری از این بالاتر که با رأی این دادگاه از بین بروم؟ سیدالشهدا علیه‌السلام فرموده «وقتی انسان برای مرگ آفریده شده باشد، با شمشیر به مرگ برسد ارزنده‌تر است» (مصدق در محکمه نظامی- کتاب اول جلد دوم).

مصدق در مجلس چهاردهم در شهریور ۱۳۲۴ خود را چنین معرفی کرد: «من ایرانی و مسلمانم و بر علیه هر چه ایرانیت و اسلامیت را تهدید کند، تا زنده هستم مبارزه می‌نمایم» (کتاب سیاست موازنه منفی در مجلس چهاردهم- جلد دوم).

در همین سخنرانی بود که مصدق حین تشریح سیاست موازنه منفی رو در روی صدرا لاشراف نخست‌وزیر وقت که مهره انگلیس بود و رودرروی حزب توده که منافع و سیاست روسیه شوروی را در ایران پیش می‌برد گفت:

«از نظر ما اجنبی اجنبی است، شمال و جنوب فرق نمی‌کند و موازنه بین آنها یگانه راه نجات ماست... واضح‌تر بگوییم ما باید خود را به آن درجه استقلال واقعی برسانیم که هیچ چیز جز مصلحت ایران و حفظ قومیت و دین و تمدن خودمان محرک ما نباشد.»

مصدق افزود:

«از مسلمانی و آداب آن برای برحق بودن اسلام نه برای میل این و آن پیروی کنیم و به لوازم آن فقط از ترس خدا و معاد، نه مقتضیات دنیوی و سیاسی، عمل نماییم. باد شمال یا جنوب ما را نلرزاند و در درجه ایمان ما تأثیری ننماید.»

اکنون حرامزادگی ایدئولوژیک و سیاسی خمینی را بنگرید که چگونه بر نامسلمانی مصدق حکم می‌کند. افتخار بر پیشوای نهضت ملی ضداستعماری مردم ایران که خمینی او را مسلم نمی‌داند.

همه می‌دانند که شهادتین گفتن، علامت اسلام و مسلمانی است. خدا خودش هم باصراحت می‌گوید مبدا به‌خاطر منافع و غنایم دنیوی، به کسی که به شما سلام گفته و از در آشتی درآمده است بگوئید مؤمن نیستی وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَى إِلَيْكُمْ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا... (آیه ۹۴ سوره النساء). پس این چه مرجع تقلیدی است که در سال ۱۳۶۰ یعنی ۲۸ سال پس از کودتای ۲۸ مرداد و ۱۵ سال پس از درگذشت مصدق، هنوز این چنین با او کینه دارد. بنابراین به‌طریق اولی هرگز و هیچ‌گاه نباید انتظار داشت که مجاهدین را مسلمان بداند. بدون شک خمینی و خامنه‌ای، مانند همتای سیاسی و عقیدتی‌شان یزید، امام حسین را هم «خارجی» و «قدرت‌طلب» می‌خوانند. این اقتضای دستگاه دجالیت است. به‌همین خاطر در مهر ۱۳۶۰، در برنامه شورا و دولت موقت تحت عنوان «نجات ارزشهای اصیل و ترقیخواهانه ملی و میهنی» نوشتیم:

«در همین جا بسیار ضروری است که به انهدام و سرکوب ارتجاعی همه ارزشهای اصیل و ترقیخواهانه ملی از جانب خمینی اشاره کنیم. چنان‌که در عمل به ثبوت رسید، ارتجاع حاکم به‌رغم برخوردهای ریاکارانه پیشین، هرگونه ملی‌گرایی و میهن‌پرستی را اساساً مردود شمرد و سرکوب نمود. این نحوه برخورد، اگر چه به یک نوع جهان‌وطنی و نفی مرزها و حدود سرمایه‌داری تظاهر نموده، و حسب‌المعمول فرصت‌طلبان دست‌راستی را به‌طمع می‌انداخت، اما در حقیقت آرزوهای بربادرفته قرون وسطایی را نمایندگی می‌کند که متأسفانه تحت لوای اسلام عرضه می‌شود. پس هدف در یک کلام این بود که همه موانع ترقیخواهانه ملی و میهنی بر سر راه دیکتاتور ارتجاعی منکوب شود. بارزترین نمود این حقیقت را می‌توان در تخفیف و توهین به پیشوای فقید نهضت ملی ایران، دکتر محمد مصدق، و الگوسازی مرتجعین قهاری چون شیخ فضل‌الله و کاشانی، که به‌کرات از جانب خمینی تکرار شده، باز یافت.»

### «سیاهکل حادثه‌آفرینی استعمار!»

در شامگاه ۱۹ بهمن ۱۳۴۹، گروهی از انقلابیون پیشتاز فدایی با حمله به پاسگاه ژاندارمری سیاهکل، حماسه‌ی فراموشی‌ناپذیر در حاشیه جنگلهای گیلان رقم زدند. تهاجم متهورانه و انقلابی چریکها در آن شرایط، فضای سازش و انفعال و بی‌عملی را در بین روشنفکران آن زمان درهم‌شکست و صف پیشتازان و انقلابیون را از فرصت‌طلبان



و سازشکاران توده‌یی جدا کرد. در جریان این حماسه خونین، دوتن به شهادت رسیدند و فرمانده هسته چریکی، علی‌اکبر صفایی فراهانی به‌همراه ۱۲ هم‌رزمش، دستگیر و در ۲۶ اسفند همان سال، به‌جوخه تیرباران سپرده شد. خمینی که در این زمان، روزگار بریدگی خود را در نجف می‌گذراند، در منتهای فرومایگی و دجالیت، قیام سیاهکل را به استعمار نسبت داد و در نامه به انجمنهای اسلامی خارج کشور نوشت:

«از حادثه‌آفرینی استعمار در کشورهای اسلامی نظیر حادثه سیاهکل و حوادث ترکیه فریب نخورید و اغفال نشوید».<sup>(۲)</sup>

## حق رأی زنان مخالف دیانت مقدسه

### و بر خلاف چند حکم ضروری اسلام!

قبلاً گفته‌ایم که شاه در ابتدای سالهای ۱۳۴۰ که کندی در آمریکا روی کار آمد، برای حفظ رژیم سلطنتی به اصلاحات بورژوایی روی آورد و از جمله حق شرکت زنان در انتخابات را مطرح کرد. تا این زمان طبق رسوم فئودالی در رژیم سلطنتی، زنان، در شمار محجورین (دیوانگان) و صغار (اطفال نابالغ) و ورشکستگان به‌تقسیر، از حق انتخاب‌شدن و انتخاب‌کردن محروم بودند. به‌رغم این که ۲۵ سال پیش از آن، رضاشاه در سال ۱۳۱۶ برداشتن حجاب را اجباری کرده بود.

اما در سال ۱۳۴۱ وقتی که شاه برای حفظ رژیمش با پشتوانه آمریکا مصمم به‌برخی اصلاحات بورژوایی شد، آخوندهای عهد فئودالی به مخالفت برخاستند. دعوای خمینی با شاه از همین‌جا شروع شد. به‌جای این که دیکتاتوری را مانند جریانهای ملی آن زمان هدف قرار بدهد، از موضع به‌غایت ارتجاعی به حق رأی زنان حمله کرد و آن را بر خلاف مبانی اسلام شمرد.

به تلگرام خمینی به شاه در مهر ۱۳۴۱ که سراپا از موضع خیرخواهی برای دیکتاتوری

۲- نامه خمینی به صادق طباطبایی ۲۸ اردیبهشت ۱۳۵۰

سلطنتی نوشته شده، آن هم یک دهه بعد از کودتای ۲۸ مرداد، توجه کنید:

«بسم الله الرحمن الرحيم

حضور مبارک اعلیحضرت همایونی

پس از اهداء تحیت و دعا، به طوری که در روزنامه‌ها منتشر است، دولت در انجمنهای ایالتی و ولایتی اسلام را در رأی دهندگان و منتخبین شرط نکرده و به زنها حق رأی داده است و این امر موجب نگرانی علماء اعلام و سایر طبقات مسلمین است. برخاطر همایونی مکشوف است که صلاح مملکت در حفظ احکام دین مبین اسلام و آرامش قلوب است. مستدعی است امر فرمایید مطالبی را که مخالف دیانت مقدسه و مذهب رسمی مملکت است از برنامه‌های دولتی و حزبی حذف نمایند تا موجب دعاگویی ملت مسلمان شود.

الداعی روح‌الله الموسوی<sup>(۳)</sup>

خمینی هم‌چنین در تلگرام ۱۵ آبان ۱۳۴۱ به شاه می‌نویسد:

«این جانب به حکم خیرخواهی برای ملت اسلام، اعلیحضرت را متوجه می‌کنم به این که اطمینان نفرمایید به عناصری که با چاپلوسی و اظهار چاکری و خانه‌زادی می‌خواهند تمام کارهای خلاف دین و قانون را کرده به اعلیحضرت نسبت دهند و قانون اساسی را که ضامن ملیت و سلطنت است با تصویب‌نامه خائنانه و غلط از اعتبار بیندازند».

شاه در این هنگام به طور موضعی از حق انتخاب کردن و انتخاب شدن زنان عقب‌نشینی کرد. خمینی این را پیروزی بزرگی به حساب آورد و در ۱۱ آذر ۱۳۴۱ گفت:

«زنها را وارد کرده‌اند در ادارات، ببینید در هر اداره‌یی که وارد شدند آن اداره فلج شد... زن اگر وارد هر دستگاهی شد اوضاع را به هم می‌زند».

بعد از پیشروی شاه در رفراندم «انقلاب سفید» در عبهمن ۱۳۴۱، خمینی دوباره نوشت:

«با اعلام تساوی حقوق زن چند حکم ضروری اسلام محو می‌شود».

در خرداد ۱۳۴۲ هم خمینی ضمن سخنان شدیدالحن خود علیه شاه می‌گفت:

«آقای شاه نفهمیده می‌رود بالای آن‌جا، می‌گوید تساوی حقوق زن و مرد. آقا این را به تنو تزریق کرده‌اند... من شنیده‌ام سازمان امنیت در نظر دارد شاه را از نظر مردم بیندازد تا بیرونش

۳- تلگراف خمینی به شاه ۱۷ مهر ۱۳۴۱- صحیفه نور، جلد اول صفحه ۷۸.

کنند».

می‌بینید که خمینی تا چه حد غمخوار و نگران «آقای شاه» بوده که مبدا سازمان امنیت او را با «تساوی حقوق زن و مرد» از نظر مردم ببندازد! اما ۱۵ سال بعد وقتی خمینی به قدرت رسید، اسلامش به اقتضای زمانه رنگ عوض کرد و دیگر مخالفتی با حق انتخاب کردن و انتخاب شدن زنان به نمایندگی مجلس نکرد و ما نفهمیدیم که آن احکام ضروری اسلام که می‌گفت با این کار «محو» می‌شود، چه شد و به کجا رفت؟!

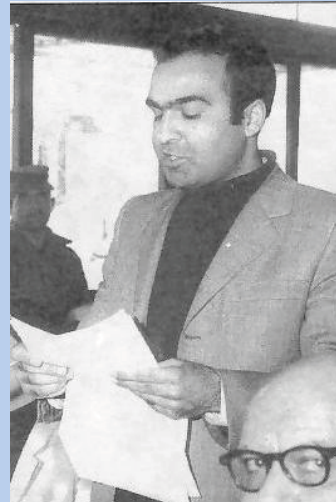
### بزدلی و بوقلمون صفتی

خمینی در دوران بریدگی در سال ۱۳۴۹، از فرط احتیاط‌کاری و بزدلی در برابر رژیم شاه حتی از یک معرفی و پادرمیانی ساده برای نجات جان مجاهدین در عراق خودداری کرد.

داستان از این قرار بود که از سال ۱۳۴۸ روابط ما با جنبش فلسطین و مشخصاً سازمان الفتح برقرار شده بود دسته‌دسته برای آموزش نظامی به پایگاههای فلسطینیها به اردن می‌رفتیم. جنبش فلسطین در آن هنگام در میان مردم ایران بسیار محبوب و مظلوم بود. آقای طالقانی اغلب در اعیاد فطر در مسجد هدایت، مقرر می‌کرد که فطریه‌ها به فلسطینیها پرداخته شود. هرزمان که آقای طالقانی در تبعید و زندان نبود، در شبهای ماه رمضان در مسجد هدایت سخنرانی می‌کرد و مجاهدین هم، بدون این که یکدیگر را بشناسند، اغلب در آن جا حاضر می‌شدند.

در همان روزگار بود که شهید شکرالله پاکنژاد و دوستانش به هنگام خروج از مرز در حوالی شلمچه دستگیر شدند و گروه آنها به «گروه فلسطین» مشهور شد. دفاعیات پاکنژاد در بیدادگاه نظامی واقعاً فضای سیاسی ایران را در آن روزگار تکان داد و محیطهای دانشجویی را دگگون کرد.

مسیر مجاهدین برای خارج شدن از کشور و رسیدن به پایگاههای فلسطین، مسیر متفاوتی بود. ما ابتدا به بندرعباس و سپس بندر کوچک کنگ می‌رفتیم و از آن جا با لنج از خلیج فارس عبور می‌کردیم و خود را به شیخ‌نشین‌ها می‌رساندیم. در آن جا مدارک



شکرالله پاکنژاد حین خواندن دفاعیه معروفش در بیدادگاه نظامی شاه (سمت راست)  
و (سمت چپ) در تنفس محکمه نظامی



نخستین مصاحبه پاکنژاد در فردای آزادی از زندان (اول بهمن ۱۳۵۷)

لازم را با صنعت دست‌ساز و ابتکارات برادرانمان تهیه می‌کردیم و آن‌گاه خودمان را به بیروت می‌رساندیم و به رابطی که الفتح معین کرده بود، معرفی می‌کردیم. این رابط ما را با برگه‌های عبور الفتح از لبنان به سوریه عبور می‌داد و به دفاتر فتح در اردن می‌رساند. در تمام طول این مسیر طولانی، علاوه بر ایستگاه‌های کنترل مرزی، پاسگاه‌های ویژه جنبش فلسطین به نام «فرماندهی مبارزه مسلحانه» دایر بود که کنترل برگه‌های عبور و مرور همه نیروها و نفرات وابسته به جنبش را به‌طور مستقل و جدا از ایستگاه‌های کنترل مرزی لبنان و سوریه و اردن، انجام می‌دادند. در حقیقت در سراسر این مسیر حاکمیت دوگانه برقرار بود. جنبش فلسطین در آن زمان در اوج قرار داشت.

من در تابستان ۱۳۴۹ همین مسیر را طی کردم. در آن زمان همراه با یکی از برادرانمان از تهران به شیراز و بندرعباس و سپس به کنگ رفتیم. در مسجدی لباس عوض کردیم و بعد به خانه قاچاقچی رفتیم و دو روز در خانه او بودیم. در آن‌جا فهمیدم که عمده مردم کنگ روزانه دو نوبت بیشتر غذا نمی‌خورند. یکی صبحانه که مقداری نان است و دیگری هم شام که چیزی شبیه به اشکنه بود. از کوزه‌یی که به ما می‌دادند، یک بار آب را در لیوان ریختم و دیدم مملو از کرم‌های ریز است و دیگر نخوردم. این فرق آب تصفیه‌شده و لوله‌کشی در تهران با آب نوشیدنی در کنگ بود. ۲ روز طول کشید تا ترتیب سفر قاچاق ما با لنج داده شد. قاچاقچی با یک قایق کوچک توی دریا میان‌بر زد، و ما را به لنج رساند و سوار شدیم. قرار اولیه این بود که ما بعد از بازرسی لنج توسط ژاندارمری محل سوار شویم اما در عمل معکوس شد و معلوم شد که ژاندارمها بعد از سوارشدن ما می‌رسند. به‌همین خاطر یکی از ما را توی مسافرین جا زدند و من باید توی موتورخانه قایم می‌شدم تا ژاندارمها بیایند و بروند. برای همین صاحب لنج در آخرین لحظه به من گفت که باید زیر موتورخانه دراز بکشم و رویم مقدار زیادی کاه و بوته ریخت و به زبان خودش به من فهماند که اگر ژاندارمها به کاه و بوته چوب و یا سر نیزه زدند که ببینند چیزی هست یا نه، نباید بترسم. ژاندارمها آمدند و بازرسی کردند و رفتند و چوبشان هم به من نخورد و ساعتی بعد ملاحان آمدند مرا از موتورخانه بیرون کشیدند و درحالی‌که لباسها و سروصورت‌م پر از خاک و خاشاک بود به روی قایق بردند. روز بعد در گمرک دبی هم یک کیسه‌گونی بار روی دوشم گذاشتند که انگار

کارگر حمل بار هستم و به سلامت گذشتم. چند روزی هم در دبی که فوق‌العاده گرم بود، پیش برادرانمان بودیم و از آن‌جا به ابوظبی و سپس بیروت و دمشق و عمان رفتیم و خود را به یکی از دفاتر الفتح معرفی کردیم. چون به سؤالهای آنها به‌طور قانع‌کننده نمی‌توانستیم جواب بدهیم و همه سؤالها را درباره هویت خودمان به یک رابط رسمی که هنوز سر نرسیده بود ارجاع می‌دادیم، تا نیمه‌شب ما را در اتاقی بازداشت کردند تا رابط از راه برسد. در هفته‌های بعد که دیدارها و گفتگوهایمان در چندین نوبت انجام شد به پایگاه شهید حسن سلامه منتقل شدیم و تا «سپتامبر سیاه» در سال ۱۹۷۰، شهریور و مهر ۱۳۴۹، در پایگاه فلسطینیها بودیم.

فرمانده پایگاه «اخ احمد الجزایری» (یعنی برادر احمد الجزایری) بود که در نبردهای استقلال مراکش و الجزایر شرکت کرده بود. در شهریور ۴۹ جنگ شروع شد و ما یکی دو هفته به شدت زیر آتش نیروهای اردن بودیم. برای اولین بار بود که من جنگ می‌دیدم و داستانها داشت.

سرانجام به‌استثنای فرمانده پایگاه، بقیه همگی با آتش تانکهای اردن به شهادت رسیدند. یکی دو روز قبل از آن، بنا به تلگرامی که فرماندهی کل انقلاب فلسطین فرستاده بود ما را از این پایگاه به‌طور قاچاق خارج کردند و به عمان برگرداندند. عمان هم جنگ‌زده و زیر آتش شدید بود. در سه هفته‌یی که در یک هتل درجه چندم بودیم، نه آب بود و نه برق و فقط گاهی وقتها برای به‌دست‌آوردن چند قرص نان که بین تمام ساکنان این هتل تقسیم می‌کردیم، از هتل خارج می‌شدیم. برای رسیدن به معدود نانوایهایی که در نقاط دوردست شهر نان پخت می‌کردند باید فاصله طولانی را طی می‌کردیم و ساعتها در صف انتظار می‌ایستادیم. اما در تمامی ساعتها تبادل آتش ادامه داشت و صدای کرکننده انواع و اقسام سلاحها در تمام ۲۴ ساعت امان نمی‌داد. وضعیت الفتح هم به‌هم ریخته بود و ارتباط ما با مسئولینمان در الفتح قطع شده بود. فرمانده و مسئول مستقیم دسته ما، شهید بنیانگذار اصغر بدیع زادگان بود. او مستمراً ما را به صبر در برابر گرسنگی و ایستادگی در برابر ترس از دستگیری و شهادت فرامی‌خواند. عاقبت رفقای فلسطینی ما یک نیمه‌شب سر رسیدند و ما را به مقر ابوجهاد (از رهبران فلسطینی) بردند. به‌دستور ابوجهاد همراه با دهها فلسطینی دیگر پشت یک کامیون

باری سوارمان کردند و از مسیرهای خاکی و قاچاق در هوای فوق‌العاده سرد تا روز بعد ما را به بیروت رساندند. در حقیقت به‌نحو تعجب‌آوری هم از پایگاه و هم از اردن خارج شده بودیم و وقتی که به بیروت رسیدیم، خودمان هم تعجب می‌کردیم که چگونه در آن وانفسا زنده و سالم مانده‌ایم. من در این سفر فهمیدم که مبارزه کردن قیمت می‌خواهد و شوخی بر نمی‌دارد.

یک بار هم که در بحبوحه جنگ در عمان خطر کرده و برای خرید نان به تنهایی از هتل خارج شده‌بودم، صحنه عجیب و غریبی دیدم که هیچ‌گاه فراموش نمی‌کنم. در زیر آتشیباری، از خرابه‌یی در انتهای یک کوچه می‌گذشتم که هر روز خلوت بود. اما در آن روز جمعیت قابل‌توجهی جمع شده بودند. درحالی‌که آتشیباری ادامه داشت. در وسط صحنه آتش و دود هم برپا بود و من نمی‌فهمیدم موضوع چیست؟ خرید نان برای ساکنان گرسنه و آشفته هتل را از یاد بردم و کنجکاو شدم ببینم داستان چیست؟ از لای جمعیت عبور کردم و جلو رفتم. معلوم شد، جوانان محل، مزدوری را که مرتکب خیانت و جنایت شده و تعدادی را به کشتن داده بود، کشته و بعد جسد را هم به آتش کشیده‌اند. با یک فلسطینی جاافتاده‌تر با جملات شکسته‌بسته انگلیسی و عربی وارد جدل شدم. از من پرسید که هستی و این‌جا چه می‌کنی؟ طبق محملی که داشتیم خودم را دانشجوی پاکستانی طرفدار الفتح معرفی کردم...

وقتی اعتماد او جلب شد از من پرسید، حرفت چیست؟ گفتم چرا جوانهای شما این کارها را می‌کنند؟

خندید و گفت: تو یک روشنفکر هستی! هنوز نمی‌فهمی که خائنها با مردم ما و جنبش ما چه می‌کنند و ما هیچ راه دیگری برای دفاع از خودمان در برابر آنها نداریم... گفتم من در کتابهای انقلاب الجزایر خوانده‌ام که خائن را بی‌گفتگو مجازات می‌کنند و این یک قرارداد به رسمیت شناخته شده الجزایریها بوده است. خشم و کین برحق مردم را می‌فهمم. اما این یک واکنش و یک کار خودبه‌خودی است و شماها که می‌فهمید، چرا جلو آن را نمی‌گیرید؟...

در این لحظه گلوله خمپاره‌یی در همان حوالی فروافتاد و دود و ترکشهای آن فضای اطراف را فراگرفت. مخاطب من با صدای بلند فریاد زد: دیگر بس است، زود از این‌جا

برو... و بحثمان ناتمام ماند.

در مسیر نانوایی و بازگشت به هتل درحالی که ۳ قرص نان گیرآورده بودم، تماماً به «ابوایمن» فکر می‌کردم. ابوایمن افسر نگهبان پایگاهمان بود، یک افسر رشید فلسطینی بسیار شجاع که چند هفته را به چشم دیده بودم که در حین جنگ حتی فرصت نمی‌کرد، لباسش را هم از تنش بیرون بیاورد. دائماً در زیر آتش، پشت بی‌سیم بود. قدی بلند، چشمانی آبی و مویی خرمایی داشت. او بسیار مهربان بود. خبر شهادت او را به‌طور تصادفی یک روز قبل، از یک فلسطینی دیگر شنیده بودم که به هتل ما آمده بود. احساس می‌کردم از شنیدن خبر شهادت ابوایمن داغ شده‌ام و دردی احساس می‌کنم که نمی‌دانستم چیست؟ این درد با شنیدن خبر شهادت فیصل در روزهای بعد مضاعف شد. فیصل مربی جودو و کاراته ما بود. وقتی ما را تمرین می‌داد، از هیچ چیز نمی‌گذشت و تا به نفس زدن نمی‌افتادیم، دست‌بر نمی‌داشت. انگار تمام پیکر خودش عضله و فنر فشرده بود. یک روز در حین تمرین یکی از برادران خودمان دست مرا طوری پیچاند که نزدیک بود دستم بشکند. بی‌اختیار گفتم «آخ، صبر کن... برادرمان گفت: «بخشید، حواسم نبود». فیصل که این مکالمه را به فارسی شنید، تمرین را متوقف کرد و به فارسی گفت: «بله؟ صبر کن، بخشید، شما ایرانی هستید؟». گفتیم نه اخ فیصل، ما دانشجویان پاکستانی از پنجاب هستیم! گفت پس چرا فارسی حرف می‌زنید؟ گفتیم: فارسی نیست، اردوست که خیلی کلمات آن با فارسی مشترک است! بعد هم حرف را عوض کردیم و گفتیم مگر شما فارسی بلدید؟ گفت بله یک سال در آبادان کار کرده‌ام. بعد معلوم شد که فیصل در یک شرکت مقاطعه کار در آنجا، مهندس بوده است. اما آن روز به‌خیر گذشت و به‌خاطر اعتمادی که به ما داشت، به‌خاطر ملیت و زبان ما کنجکاو بیشتی نکرد، اما در عوض تا بخواهید شاه و رژیم ایران را زیر ضرب گرفت.

بعد از شهادت فیصل و ابوایمن و نزدیک به ۵۰ یا ۶۰ فلسطینی دیگری که در پایگاه ما بودند، فکر می‌کردم که خیلی شهادت‌ها و بسیاری جنایت‌ها دیده‌ام. اما در آن روزگار هرگز نمی‌توانستم تصویری از ۱۰۰ هزار و ۱۲۰ هزار شهید در روزگار خمینی داشته باشم که چگونه خون را در رگها به‌جوش می‌آورد و اعصاب را به هم می‌پیچد و مغز آدمی به‌راستی سوت می‌کشد.



در همین اثنا و پس از عبور دسته اول مجاهدین از دبی به جانب فلسطین در تابستان ۱۳۴۹، نه نفر از برادرانمان از جمله موسی در محل استقراری که در دبی اجاره کرده بودیم، مورد شک قرار گرفته و دستگیر شده بودند. در آن زمان ساواک شاه در دبی نفوذ قابل توجهی داشت. از این رو ما می‌باید هرطور شده مانع استرداد آنها به رژیم شاه می‌شدیم. علاوه بر این، مسأله عکسها و پاسپورتها و مدارکی بود که پلیس برده و در نزد قاضی ضمیمه پرونده شده بود.

در مهر ۱۳۴۹ ما فعالانه در بیروت در پی دیدار و گفتگو با رهبران فلسطینی بودیم که امکاناتشان را در شیخ‌نشینها در اختیارمان قرار دهند تا بتوانیم برای مجاهدین دستگیر شده و مدارکی که به دست پلیس افتاده بود، کاری بکنیم. من یک بار ابونجار را که مسئول کل لبنان بود دیدم و ماجرا را به اختصار شرح دادم و او هم بسیار متأثر شد و قول داد که کاری خواهد کرد. بعد، درست یک ساعت قبل از پرواز از بیروت به ابوظبی مسئولان در فتح به فرودگاه آمد و مرا پیدا کرد و دونا مه به امضای عرفات به عنوان فرمانده کل انقلاب فلسطین یکی خطاب به قاضی فلسطینی که پرونده برادرانمان در دبی را در دست داشت و دیگری خطاب به معاون امیر شارجه که او هم فلسطینی بود به دستم داد و من آن دو نامه را در تمام راه زیر پیراهنم حفظ کردم و از خودم دور نکردم.

در حقیقت عرفات برای ما سنگ تمام گذاشته بود. به این ترتیب دو کانال مهم و مؤثر از نفرات و امکانات مخفی خودشان را با اعتماد کامل در اختیار ما گذاشت. در دبی چند هفته در محل دیگری که اجاره کرده بودیم هر شب با برادرانمان در این باره بحث و گفتگو داشتیم که چه باید کرد؟ این محل، یک خانه کارگری بود دارای یک اتاق با کف شنی که حصیر کوچکی در وسط آن پهن کرده بودند. شبها روی شن می‌خوابیدیم و خوراکیمان هم ماهی آب‌پز بود. نزدیک غروب هم برای شنا به دریا می‌رفتیم. برادرانمان که در این خانه بودند ارتباط همه‌جانبه‌یی با زندان و مجاهدان زندانی برقرار کرده بودند و در جریان همه اوضاع و احوال بودند.

در آن جا فهمیدم که این برادران، به فرماندهی مجاهد شهید رسول مشکین‌فام عزم جزم کرده‌اند که در صورت استرداد مجاهدان اسیر از دبی به ایران، هرطور شده بر همان

هوایما سوار شوند و مسیر آن را به‌جانب بغداد منحرف کنند تا سازمان لو نرود. همه امکانات، همه شقوق و راه‌حلهای را هم با دقتی شگفت‌انگیز ارزیابی و شناسایی کرده بودند. مسئولیت من ارتباط با همان مقامات فلسطینی‌الاصل بود که برای آنها از جانب عرفات نامه آورده بودم. اما خود آنها هم تحت کنترل بودند و در تماس با ما احتیاط زیادی به‌خرج می‌دادند. من هر روز به دادگاه و زندان می‌رفتم. معلوم شد که ساواک از طریق عوامل خودش در آن‌جا فشار زیادی می‌آورد که زندانیان ما هر چه سریعتر همراه با کلیه مدارک به ایران مسترد شوند. متقابلاً ما هم به پرونده دسترسی پیدا کردیم، مشروط بر این‌که فقط آن را با مدارک ضمیمه‌اش بخوانیم و ببینیم و چیزی را باخود نبریم یا جابه‌جا نکنیم. متقابلاً طرح ما این بود که مدارک یا دفترچه‌هایی شبیه به همان‌چه قرار بود با زندانیان به ایران فرستاده شود و به دست ساواک برسد، تهیه کنیم و هر مقدار می‌توانیم در هنگام قرائت پرونده، مدارک مشابه را با مدارک اصلی عوض کنیم. با تلاشهای شبانه‌روزی برادرانمان، به‌سرعت مدارک مشابه که فقط ساواک را گم و گنج می‌کرد، فراهم شد. مثلاً دفترچه آدرسها و شماره تلفنها... فقط مانده بودیم که عکسهای لورفته افراد را چه باید کرد؟ این مشکل هم با ابتکار یکی از برادرانمان حل شد. به این معنی که مقدار زیادی عکسهای شش در چهار از عکاسیهای مختلف فراهم کرد. در نتیجه تا آن‌جا که توانستیم مدارک جابه‌جا گردید و مدارک جایگزین برای تحویل به ساواک شاهنشاهی آماده شد! بعد از این مأموریت به‌من گفتند که سریعاً دبی را ترک کنم و به همان ترتیبی که آمده‌بودم به تهران برگردم. تاریخها را دقیقاً به‌خاطر ندارم اما چندروز پس از بازگشت به تهران، از طریق رادیو و مطبوعات آن زمان خبردار شدیم که هوایمایی که ۹ زندانی را از دبی به بندرعباس می‌آورده به سمت بغداد تغییر جهت داده و زندانیان و ۳ نفر دیگر با آنها در بغداد پیاده شده‌اند.

به‌این ترتیب سازمان مجاهدین، پس از ۵ سال کار مخفی، که تا آن زمان طولانی‌ترین رکورد حفظ یک تشکیلات مخفی در ۵۰ سال (از ۱۲۹۹ تا ۱۳۴۹) بود، باز هم از لورفتن جان به‌دربرد.

از آن طرف دولت عراق که تا آن زمان هیچ‌گونه آشنایی با سازمان مخفی مجاهدین نداشت، به‌شدت بیمناک بود که توطئه‌یی از جانب رژیم شاه و ساواک در کار باشد.

چندماه قبل از آن ساواک، تیمور بختیار نخستین رئیس مغضوب خود را که از دست شاه به عراق گریخت، در عراق ترور کرده بود. در سال ۴۸ هم دولت وقت عراق با کودتایی از جانب رژیم شاه مواجه شده و آن را خنثی کرده بود. بنابراین در پاییز ۱۳۴۹، مجاهدانی را که با آن هواپیما بدون اطلاع قبلی سررسیده بودند، جهت بازجویی و شکنجه شدید برده بودند.

در این هنگام سازمان در تهران، به دنبال این بود که چگونه اعتماد دولت عراق را جلب کند که این افراد نفرت رژیم نیستند. بنیانگذاران سازمان، محمد حنیف و سعید محسن موضوع را با پدر طالقانی در میان گذاشتند. پدر طالقانی یک شب با اتوموبیلی که سعید کرایه کرده بود به «پارک وی» آمد و در همین خودرو در زیر نور تیر چراغ برق خیابان در داخل یک تقویم با جوهر نامرئی نامه‌یی به خمینی نوشت تا نزد دولت عراق وساطت کند و مجاهدین زندانی و تحت شکنجه آزاد شوند.

ولی خمینی حتی از یک معرفی ساده و اطلاع پیام مکتوب آیت‌الله طالقانی به دولت عراق خودداری کرد. آخوند دعایی که در نجف همراه خمینی بود در این باره می‌نویسد «این نامه به صورت نامرئی نوشته شده بود... وقتی به خدمت امام رسیدم، آن نوشته را ظاهر کردند. آیت‌الله طالقانی برای این که امام اطمینان پیدا کند... به عنوان نشانه خاطره‌یی را که با امام و آقای زنجانی داشتند برای او نقل کردند... منظور آقای طالقانی از این پیغام این بود که امام از مسئولان عراق بخواهند که این گروه را آزاد کنند. در هر صورت، بعد از این همه جریانها، امام فرمودند: من باید فکر کنم...» روز بعد هم خمینی به دعایی می‌گوید «اگر الان آقای طالقانی و آقای زنجانی هم این جا نشسته باشند و هر دو هم این را به من بگویند، من نمی‌پذیرم».

آخوند دعایی درباره تعبیر آیت‌الله طالقانی از مجاهدین می‌نویسد «مرحوم آیت‌الله طالقانی... در نامه‌یی که به امام نوشته بود، تعبیرش این آیه شریفه قرآن بود: انهم فتنه‌آموا بریهم و زدناهم هدی آنان جوانمردانی هستند که به پروردگارشان ایمان آوردند و ما بر هدایتشان افزودیم که تعبیر قرآن از جوانمردان اصحاب کهف است».

دلیل خودداری خمینی از انتقال ساده یک پیام به دولت عراق که نمایندگان آن در دسترس و در ارتباط دائمی با او بودند، چیزی جز ترس و بزدلی در برابر رژیم شاه نبود.

خودش در سال ۴۶ به‌هویدا نخست‌وزیر شاه تظلم کرده و نوشته بود:  
«آیا علمای اسلام که حافظ استقلال و تمامیت کشورهای اسلامی هستند، گناهی جز نصیحت دارند؟»

بنابراین خمینی نمی‌خواست که از این حیث خشی بر پرونده‌اش در برابر شاه و ساواک او بیفتد که از یک نیروی انقلابی مخالف حتی در حد انتقال یک پیام حمایت کرده است.

اما آن‌چه را که خمینی در معرفی مجاهدین زندانی به‌دولت عراق انجام نداد، بلادرنگ، عرفات و نماینده او در بغداد انجام دادند و برادران ما که سردار خیابانی هم در شمار آنها بود، پس از چندی آزاد شدند و از آن‌جا به بیروت و سپس پایگاههای الفتح در سوریه رفتند.

سپس سال ۱۳۵۰ و زمان ظهور علنی مجاهدین فرارسید که به‌عنوان یک نیروی انقلابی مسلمان از محبوبیت و جاذبه گسترده اجتماعی برخوردار شدند. به‌راستی روزگار افول سیاسی و ایدئولوژیک خمینی فرارسیده بود.

رژیم آخوندها خودش در مورد شرح حال خمینی کتابی منتشر کرده که در آن یکی از اطرافیان خمینی در این باره می‌نویسد:

«... در آن روزها به‌حدی جو به‌نفع این گروه (مجاهدین) بود که می‌توان گفت که کوچکترین انتقادی نسبت به‌این گروهک با شدیدترین ضربه روبه‌رو می‌شد. بسیاری از افراد را می‌شناسم که براین اعتقاد بودند که دیگر نقش امام در مبارزه و در نهضت به‌پایان رسیده است و امام با عدم تأیید مجاهدین خلق درواقع شکست خود را امضا کرده‌است. این افراد باور داشتند که امام از صحنه مبارزه کنار رفته‌اند و زمان آن رسیده‌است که سازمان مجاهدین خلق نهضت را هدایت کند و انقلاب را به‌پیش ببرد. واقعاً هم این گروه در مردم پایگاهی به‌دست آورده‌بود. امام هم این را می‌دانستند. هر روز از ایران نامه می‌رسید مبنی بر این‌که: پرستیز شما پایین آمده. در بین مردم نقش شما در شرف فراموش شدن است. مجاهدین خلق دارند جای شما را می‌گیرند...» (پا به پای آفتاب - جلد ۳ صفحه ۳۶۱)

این‌جاست که خمینی پس از دریافت نامه منتظری، با بوقلمون‌صفتی هم‌رنگ جماعت می‌شود.

باسمه تعالی  
 حضرت آیت الله العظمی مدظله العالی  
 ۱۵ صفر ۱۳۹۲  
 پس از تقدیم سهم و تحیت به عرض عالی رسیدند جنابک و المهدی بنظر  
 عنده زبانی از جوانان مسلمان و متدین گرفتارند و عده از  
 آنان در معرض خطر اعدام قرار گرفته اند نسبت به آنان نسبت  
 بشما اسلامی و اطلاعات وسیع و عمیق آنان بر احکام و معتقدات  
 مذہبی مورد توجه همه آقایان و روحانیین واقع گردید  
 و بعضی از مراجع و جمعی از علماء اقدامات برای تخلص آنان کرده  
 و نیز نامه نوشته شد بجا و لازم است از طرف حضرتعالی نیز  
 دستورات و فقط دماء آنان چیزی منتشر شود این بعضی در شرایط  
 ضرورت داد چون مخالفین سعی می کنند آنان را منحرف قلمداد  
 کنند البته کیفیت آن نیز بنظر حضرتعالی است در خاتمه از حضرت  
 ملتس دعای خیر می بایم و اللهم علیکم ورحمکم و السلام علیکم و  
 رحمة الله و  
 ع - ح - م

۱۵ صفر ۱۳۹۲

باسم تعالی

حضرت آیت الله العظمی مدظله العالی

پس از تقدیم سلام و تحیت به عرض عالی می رساند چنانچه اطلاع دارید عده‌ی زیادی از  
 جوان‌های مسلمان و متدین گرفتارند و عده از آنان در معرض خطر اعدام قرار گرفتند. تخلص  
 آنان نسبت به شعائر اسلامی و اطلاعات وسیع و عمیق آنان بر احکام و معتقدات مذہبی معروف و  
 مورد توجه همه آقایان و روحانیین واقع شده است و بعضی از مراجع و جمعی از علماء، بلاد  
 اقداماتی برای تخلص آنان کرده‌اند و چیزهایی نوشته شده بجا و لازم است از طرف حضرتعالی  
 نیز در تایید و تقویت و حفظ دماء آنان چیزی منتشر شود. این معنی در شرایط فعلی ضرورت  
 دارد چون مخالفین سعی می کنند آنان را منحرف قلمداد کنند البته کیفیت آن بسته به نظر  
 حضرتعالی است در خاتمه از حضرتعالی ملتس دعای خیر می بایم والسلام علیکم ورحمة الله و  
 برکاتش ح - ع - م

به نامه آقای منتظری به خمینی در تاریخ ۱۵ صفر ۱۳۹۲ سال ۱۳۵۱ شمسی توجه کنید:  
«حضرت آیت‌الله‌العظمی مد ظلله‌العالی

پس از تقدیم سلام و تحیت، به‌عرض عالی می‌رساند چنان‌چه اطلاع دارید عده زیادی از جوانهای مسلمان و متدین گرفتارند و عده‌یی از آنان در معرض خطر اعدام قرار گرفته‌اند. تصلب آنان نسبت به‌شعائر اسلامی و اطلاعات وسیع و عمیق آنان بر احکام و معتقدات مذهبی معروف و مورد توجه همه آقایان و روحانیین واقع شده‌است و بعضی از مراجع و جمعی از علمای بلاد اقدام‌هایی برای تخلص آنان کرده‌اند و چیزهایی نوشته شده. به‌جا و لازم است از طرف حضرتعالی نیز در تأیید و تقویت و حفظ دماء آنان چیزی منتشر شود. این معنی در شرایط فعلی ضرورت دارد چون مخالفان سعی می‌کنند آنان را منحرف قلمداد کنند. البته کیفیت آن بسته به‌نظر حضرتعالی است. در خاتمه از حضرتعالی ملتمس دعای خیر می‌باشم. والسلام علیکم و رحمه‌الله و برکاته - ح - ع - م» .

در این‌جا بود که خمینی برای این‌که از قافله عقب نیفتد، فتوا داد یک‌سوم سهم امام به‌خانواده زندانیان و جوانان مسلمان و میهن‌دوست، که کسی جز مجاهدین نبودند، اختصاص یابد. قبلاً گفتم که رفسنجانی وقتی در اواخر سال ۵۰ از زندان آزاد شد، به‌هواداری از مجاهدین افتخار می‌کرد و به‌جمع کسانی که در خانه او در قلهک به‌دیدارش رفته بودند آشکارا می‌گفت در زندان سعی داشتیم از مجاهدین قرآن بیاموزیم و «اگر خداوند نمازی را از ما قبول کند همان نمازهایی است که به‌اینها در زندان اقتدا کرده‌ایم».

مطهری صریحاً می‌گفت که «انسان‌سازی کار من نیست، کار محمد حنیف‌نژاد است». بهشتی و همین خامنه‌ای هم از دیدار با حنیف‌نژاد در سالهای گذشته به‌سایرین فخر می‌فروختند.

### زیر درخت سیب!

قول و قرارها و قسم و آیه‌های خمینی را در پاریس در زیر درخت سیب همه به‌یاد دارند. در منتهای دجالگری خود را از هرگونه شایبه قدرت‌طلبی منزله جلوه می‌داد. می‌گفت که در ایران آینده مجلس مؤسسان تشکیل می‌شود و قانون اساسی جدید با نظر همه مردم

تدوین و تصویب می‌شود. خبری از دیکتاتوری و اعدام و شکنجه و زندانی سیاسی در کار نخواهد بود. شعار دجالانه و میان‌تهی او «همه با هم» بود.

البته معلوم نبود که این وحدت باسهمی بر روی چه مشی و چه برنامه یا اصولی استوار است. هرکس تاریخچه انقلابها و جنبشهای پایه‌دار و مایه‌دار را خوانده باشد، به‌خوبی می‌داند که یک رهبری ترقیخواه و یک جنبش رهایی‌بخش جدی، هیچ‌گاه شعارهای شیادانه و توخالی وحدت نمی‌دهد. وحدت، اگر امری موهوم و ذهنی و صرفاً بر روی کاغذ و از راه دور نیست، اساساً در میدان عمل عینی و واقعی علیه دشمن مشترک محقق می‌شود. اما اگر به‌هردلیل، وحدت در میدان عمل، حول مشی و برنامه و آلترناتیو مشخص، امکانپذیر نیست یا برخی توان آن را ندارند، آنچه باقی می‌ماند یک همبستگی و همگرایی سیاسی عام، حول اصول عام و مورد توافق طبقات و اقشار و نیروهای گوناگون جبهه خلق است تا تضاد با دشمن را عمده و تضادهای بین خود را فرعی نمایند. در غیر این صورت حتی اگر در ارتباط و اتصال مستقیم با دشمن هم نباشند، اپورتونیسیم تار و پود آنها را درمی‌نوردد و در عمل با عمده‌شدن تضادهایشان با نیروی محوری نبرد رهایی‌بخش، به دشمن کمک می‌رسانند. بگذریم که این رویکرد، قبل از هرچیز نشانه فقدان ثقل و وزن سیاسی و دست‌نداشتن در آتش مبارزه آزادیبخش است.

۳۵ سال پیش، اپورتونیسیم خائنانه چپ‌نما در یک مقطع سازمان مجاهدین را متلاشی کرد و بر سر راه خمینی سر برید. امروز هم، آنهایی که درصدد متلاشی کردن اشرف هستند خائنانه به ذبح آن در آستان ولایت مبادرت می‌کنند. با این تفاوت که اپورتونیستهای چپ‌نما ۳۵ سال پیش، تا آن‌جا که ما می‌دانیم نقطه اتصال و ارتباطی با ساواک سلطنتی نداشتند حال آن‌که امروز اگر دقت کنید عناصر و جریانهایی که با اشرف در خصومت و ستیز هستند با هزارو یک رشته مرئی و نامرئی و در ملأهای بسیار آلوده سیاسی با گشتاپوی آخوندی، فهمیده یا نافهمیده و خواسته یا ناخواسته، نقاط ارتباط و اتصال مستقیم یا غیرمستقیم دارند.

برمی‌گردم به دوران انقلاب ضدسلطنتی که جریانها و سیاسیون فرصت‌طلب زمانه، یعنی همانها که در سی سال اخیر هزار و یک ایراد از مجاهدین و شورای ملی مقاومت

ایران و برنامه و مصوبات آن گرفتند، حتی یک سؤال از خمینی نکردند و یک ایراد هم از او نگرفتند. پیاپی به خدمتش شتافتند، دست بوسیدند و بر شعار «همه با خمینی» صحنه گذاشتند.

در آن روزگار هم‌چنان که قبلاً اشاره کردم، خمینی از طریق رفسنجانی می‌دانست که مجاهدین در جزوه‌یی که در اوین نوشته‌اند به دلایل مشخص تاریخی و ایدئولوژیک و سیاسی، او، خمینی، را ارتجاعی می‌دانند.

یک‌دهه پیش، به مناسبت سالگرد ۲۲ بهمن در سال ۱۳۷۹، آن چه را در سال ۱۳۵۷ گذشت و به قدرت گرفتن خمینی منجر شد به تفصیل شرح داده‌ام و در این جا بخشی از آن را برای اطلاع نسل قیام بازگو می‌کنم:

«لوموند، اولین روزنامه غربی بود که در چهارم اردیبهشت ۵۷ با خمینی مصاحبه کرد.

خمینی ضمن رد صریح واژه شاه‌ساخته «مارکسیستهای اسلامی» در مورد مجاهدین، البته اطمینان می‌داد که هیچ‌گاه با افراطیون ضدشاه همکاری نخواهد کرد و برای کنار آمدن با قانون اساسی رژیم شاه هم اعلام آمادگی می‌کرد.

لوموند پرسید: آیا خود شما در نظر دارید که در رأس حکومت قرار گیرید؟

خمینی در جواب گفت «شخصاً نه، نه من، نه سن من و نه موقع و نه مقام من و نه میل و رغبت من متوجه چنین امری است».

در این اثنا، قیام مردم در شهرهای مختلف کشور بالا می‌گرفت و بادسنج خمینی به صورت یومیه او را تنظیم می‌کرد.

در ۳۰ تیر دانشجویان قیام کردند. بعد اصفهان قیام کرد و در ۲۲ مرداد ۵۷ حکومت نظامی برقرار شد. در ۴ شهریور آموزگار کنار رفت و شریف امامی آمد تا «آشتی ملی» ترتیب بدهد. کشتار ۱۷ شهریور هم فایده نکرد و موج قیامها و اعتصابها سراسر ایران را دربرگرفت.

روشن بود که پایان رژیم شاه فرارسیده‌است. لحن خمینی هم تند و تیزتر می‌شد و دیگر در عراق که به‌تازگی قرارداد ۱۹۷۵ را امضا کرده‌بود، نمی‌گنجید و وقتی او را به کویت راه ندادند در ۱۳ مهر ۵۷ به پاریس رفت.

در این جا شاه برایش سنگ تمام گذاشت و چنان که بعداً رئیس‌جمهور وقت فرانسه



فاش کرد، از فرانسه خواست تا به او ویزا بدهد، و مراتب امنیتی و حفاظتی را برای او تأمین کند.

ژیسکاردستن ۲۰ سال بعد در مصاحبه‌یی با روزنامه توس در ۲۳ شهریور ۷۷ گفت: «بلافاصله من سفیر خود در ایران را به حضور شاه فرستادم و از او خواستم که نظر شاه را از او حضوری بپرسد و به من گزارش دهد و شاه برای من پیغام داد که کوچکترین مشکلی برای آیت‌الله خمینی به وجود نیاوریم و حتی به سفیر من گفت اگر دولت فرانسه مقدمات پذیرایی و آسایش او را فراهم نکند، او دولت فرانسه را هرگز نخواهد بخشید». در این ایام خمینی و دارودسته‌اش به شدت مشغول زدو بند برای «انتقال مسالمت‌آمیز قدرت» بودند. او سراپا به بندوبست‌های پشت‌پرده چشم‌دوخته بود و حتی قانون اساسی نظام سلطنتی را هم برای انتقال آرام قدرت، و نه آن‌چه در روز ۲۲ بهمن رخ داد، پذیرفته بود.

بازرگان بعدها فاش کرد که در سفرش به پاریس، که حدود یک‌ماه بعد از ورود خمینی به پاریس انجام شد، یعنی حوالی نیمهٔ آبان ۱۳۵۷، نخست‌وزیری آینده بازرگان و ترکیب شورای انقلاب خمینی و وزیران اصلی دولت، مشخص و تعیین تکلیف شده بود. بی‌جهت نبود که در همان زمان بازرگان در مصاحبه‌های خود از طرح «قانون اساسی (رژیم سلطنتی) - منهای سلطنت» دفاع می‌کرد که البته خلیفه‌گری خمینی هم متمم آن بود.

بعدها در اردیبهشت ۱۳۶۰ یکی از سردبیران فصلنامه واشینگتن به همراه یک افسر سرویس خارجی در کتاب «شکست آمریکا در ایران» که به دنبال گروگانگیری در سفارت آمریکا در تهران نوشته شده بود، فاش کرد سیاست‌سازان آمریکایی، از این‌که در سطح بالای دولت جدید چندین اسم آشنا را می‌دیدند، خشنود بودند: بازرگان خودش که طی سالیان با آمریکا در ارتباط بود، یزدی مشاور خمینی در «امور انقلاب» که وارن زیمرمن با او از طرف دولت آمریکا یک رابطه مستمر در پاریس برقرار کرده بود، سنجابی و فروهر جبهه‌ملی‌های به‌خوبی شناخته شده، دریادار مدنی وزیر دفاع ملی، مردی با دوستان سطح بالا در واشینگتن ...

هم‌چنین ویلیام سولیوان سفیر آمریکا در تهران، پیوسته «علائم اطمینان‌دهنده» از

«بعضی آیت‌الله‌ها مثل بهشتی که سولیوان با او قبل از انقلاب در تلاش برای دست‌یابی به‌سازش ملاقات کرده‌بود» مخابره می‌کرد.

سولیوان بعدها نوشت:

«اگر بهشتی به‌عنوان قدرتمندترین چهره سیاسی بعد از خمینی و به‌عنوان ولیعهد پر قدرت وی، در ایران ظهور کرده‌بود، جهان این شانس را پیدا می‌کرد که این مرد و صلاحیت‌هایش را از نزدیک مورد ارزیابی قرار دهد. وی مردی بود که صلابت حضورش محسوس بود و سخنگویی بود مسحورکننده... در مناسباتی که سفارت با او داشت، ما نتیجه‌گرفتیم که او مردی زیرک و پراگماتیک است» نثریه سرویس خبری پاسیفیک».

در ۱۳ آبان ۵۷ دانش‌آموزان و مردم تهران در صفوف انبوه به‌دانشگاه می‌رفتند تا همراه با دانشجویان به‌دیدار آیت‌الله طالقانی بروند که تازه از زندان آزاد شده‌بود. حوالی ظهر حمله نظامیان و مزدوران شاه به‌دانشگاه آغاز شد و در آن‌جا کشتار کردند. فیلم مربوطه، شبانگاهان از تلویزیون پخش شد و ایران را تکان داد. صبح فردا دانشجویان و مردم تهران با دست خالی دانشگاه را تسخیر و مجسمه شاه را به‌زیر کشیدند.

شریف امامی که عمر دولتش به ۷۰ روز هم نرسید جاخالی کرد و شاه در نیمه آبان برای اولین بار از «انقلاب ملت» حرف زد و گفت «من نیز پیام انقلاب شما را شنیدم». اما درعین پوزشخواهی از «خطاهای گذشته و بی‌قانونی و ظلم و فساد» به‌حکومت نظامی و نخست‌وزیری ارتشید ازهارای توسل جست. اما آب در هاون می‌کوبید چرا که طلسم اختناق مدتها بود که درهم‌شکسته‌بود و دیگر آب رفته را نمی‌توانست به‌جوی بازگرداند.

در حکومت نظامی دوماهه ازهارای، به‌رغم توپ و تانک و مسلسل و کشتارهای یومیه، به‌دلیل حضور مردم در خیابانها و درهم‌شکسته‌شدن طلسم اختناق، باز هم فضای باز سیاسی حاکم بود. مردم و جوانان انقلابی در همه‌جا فریاد می‌زدند «توپ، تانک، مسلسل، دیگر اثر ندارد»...

عاقبت ازهارای برید و سخته کرد و پس از انبوه قیامها و اعتصابها مردمی که در سراسر کشور گسترده‌بود، در ۱۶ دیماه شاه بختیار را به نخست‌وزیری منصوب کرد. راه‌حل نظامی تجربه‌شده و شکست‌خورده‌بود و شاه در جستجوی دیرهنگام راه‌حل سیاسی

برآمده بود. اما کنفرانس گوادلوپ دیگر مهلتی باقی نگذاشت».

ژیسکار دستن رئیس‌جمهور وقت فرانسه، ۲۰ سال بعد، در همان مصاحبه، در کمال تعجب می‌افزاید که در کنفرانس گوادلوپ «تنها کشوری که در این جلسه زنگ خاتمه حکومت شاه را به صدا درآورد، نماینده دولت آمریکا بود و معتقد بود که وقت تغییر رژیم در ایران فرارسیده است طوری که همه ما متحیر و متعجب شدیم چون تا آن‌جا که ما مطلع بودیم، آمریکا پشتیبان حکومت وقت ایران بود و در تقویت و نظارت در امور دفاعی، نظامی و وسایل مورد احتیاج نیروهای مسلح ایران عامل اصلی کمک‌رسانی به آنها بود...»

این رئیس‌جمهور وقت آمریکا بود که در جلسه رسمی، حکومت شاه را تمام‌شده اعلام کرد و... ما به کلی غافلگیر و حیرت‌زده بودیم... برای آلمان به نمایندگی هلموت اشمیت و برای فرانسه به نمایندگی من، این نظریه آمریکا غیرمترقبه و خیلی غافلگیرانه بود. در همان جلسه انگلیس و آمریکا هر دو متفقاً به عنوان یک نیروی متحد و همفکر وهم‌عقیده خواهان خروج شاه از ایران بودند».

ابراهیم یزدی وزیر خارجه خمینی که دستیارش در پاریس بود، می‌نویسد که در فردای کنفرانس گوادلوپ، یعنی ۱۸ دیماه ۵۷، دو نفر که نمایندگان رسمی رئیس‌جمهور فرانسه بودند، در نوفل‌لوشاتو با خمینی ملاقات کردند و گفتند که حامل پیامی از جانب کارتر هستند (آخرین تلاشها در آخرین روزها صفحه ۹۱ تا ۹۵).

مضمون پیام کارتر این بود که شاه قطعاً ایران را ترک می‌کند. خمینی باید جلو هرگونه انقلاب و قیام را بگیرد وگرنه خطر دخالت ارتش وجود دارد.

در انتهای پیام کارتر وزیر خارجه فرانسه هم افزوده بود «پیام و محتوای آن بسیار منطقی است و انتقال قدرت در ایران باید کنترل بشود و با احساس مسئولیت‌های شدید سیاسی همراه باشد».

به‌نوشته ابراهیم یزدی، خمینی هم تشکر نموده و خواستار «جلوگیری» از کودتای نظامی در ایران شد «تا ایران آرامش خود را به‌دست بیاورد و چرخهای اقتصاد به‌گردش در بیاید و آن وقت است که می‌شود نفت را به‌غرب و... صادر کند».

حالا دیگر یک توافق پخته و حاضر و آماده وجود داشت و چنین بود که به خمینی اجازه

و تسهیلات لازم برای پرواز به تهران در روز ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ داده شد. اطرافیان خمینی از جمله خانم دباغ که در پاریس با خمینی بوده است در خاطرات و اظهارات خود منتهای احتیاط و محافظه‌کاری خمینی در فرانسه را، البته در چارچوب حزم و تدبیر «حضرت امام» به طرق مختلف بیان کرده‌اند.

عروز بعد از ملاقات با فرستادگان کارتر، خمینی در نوفل‌لوشاتو سخنرانی مفصلی داشت که در آن بدون اشاره به ملاقاتش، نکات مهمی را در همان راستا مطرح کرد. خمینی گفت احتمال کودتا توسط ارتش با پشتیبانی آمریکا را «بعید» می‌داند، ولی برای اولین بار با دجالگری تمام به داستان‌سرای دربار احتمال مداخله هولناک یک طرف ثالث صحبت کرد تا آن را پیشاپیش خنثی کند. خمینی گفت:

«یک نقشه ثالثی، که شیطنت‌اش بیشتر است، و احتمالش هم بیشتر است، این است که می‌گویند این طوری خیال کرده آمریکا، باز طرح را داده که اگر شاه برود یک دسته‌یی از این اشراری که دارند اینها، اینها را بیاورند به اسم ملت و هجوم کنند به ارتش و به ارتشیه‌ها بگویند ملت می‌خواهند شما را بکشند. ارتشیه‌ها را در مقابل اینها وادارند... مردم بازی بخورند از اینها و دنبال کنند اینها را. آنها غیبتشان بزند و مردم را به مسلسل ببندند و کشتار زیاد بکنند... به اسم این که اگر شاه برود، ملت ارتش را خواهد از بین برد و همه صاحب‌منصبها را خواهد قتل‌عام کرد... بیاورند که اینها هجوم کنند طرف شهربانیها و طرف پایگاهها و ستادها و طرف اینها هجوم کنند».<sup>(۴)</sup>

از پیام ۲۲ بهمن ۱۳۷۹:

«این چشم‌انداز که خمینی عمداً آن را نقشه آمریکا و شرکت‌کنندگان در آن را "مردم بازی‌خورده" توصیف کرد، روایت خمینی‌گونه از قیام مردم به‌جان آمده و تهاجم جوانان انقلابی به پادگانها و مراکز نظامی و سرکوبگر رژیم شاه است که در ۲۲ بهمن همان سال برخلاف خواست خمینی در صورت واقعی خود، محقق شد. هرچند که خمینی نهایت تلاش خود را برای مهار و خنثی کردن آن به‌کار بست.

راستی این طرف سوم، که هم در آن زمان مشغله ارتجاع و استعمار بوده و هم در حال حاضر

۴- سخنرانی خمینی در نوفل‌لوشاتو، ۲۴ دی‌ماه ۵۷، صحیفه نور

باندهای مختلف نظام آخوندی یکدیگر را از آن پرهیز می‌دهند کیست و چیست؟ خمینی خودش در پیام نوروز ۱۳۴۳ این طرف سوم را به قید سوگند چنین معرفی کرده است: "من به‌خدای تعالی از انقلاب سیاه و انقلاب از پایین نگران هستم".

خمینی تا ۲۲ بهمن به قول خود در مورد جلوگیری از انفجاری شدن اوضاع وفادار بود و هرگز فتوای جهاد صادر نکرد. تظاهرکنندگان که در برابر قوای تا دندان مسلح شاه جنایتکار سینه سپر کرده بودند، فریاد می‌زدند "رهبران ما را مسلح کنید!"

خمینی اکیداً مراقب بود که هیچ میدان و زمینه‌یی برای نیروی انقلابی جامعه باز نکند و جریان انتقال قدرت را به نحوی پیش ببرد که ساختار اقتصادی و اجتماعی و بوروکراسی پیشین در هم نریزد.

خمینی حتی بعد از معرفی بازرگان به‌عنوان نخست‌وزیر در روز ۱۶ بهمن ۱۳۵۷ چارچوب قانون اساسی رژیم سلطنتی را با تردستی، به شکل زیر می‌پذیرفت:

"سؤال: به نظر شما قانون اساسی ۱۹۰۶ آیا مورد قبول است و می‌تواند چارچوبی باشد برای دوره انتقالی؟

ج - به جز در موارد بسیاری که به زور وارد قانون اساسی شده است تا زمانی که ملت رأی مخالف به آن نداده است به قوت خود باقی است."

جالب توجه این که خمینی تا بعد از ظهر ۲۱ بهمن باز هم تأکید می‌کرد:

"- من هنوز دستور جهاد مقدس نداده‌ام.

- مایلیم تا مسالمت حفظ و قضایا موافق آرای ملت و موازین قانون عمل شود."

اما در روز ۲۲ بهمن دیگر مردم به ستوه آمدند و در آن روز دیگر کار از کنترل خمینی خارج شد.

تاریخ‌نویس خمینی (در کتاب موسوم به کوثر) در این باره می‌نویسد:

«- مردم مسلح گروه گروه در خیابانها به راه افتاده‌اند و هر خیابان یک سنگر است. جبهه اصلی معلوم نیست. همه جا جبهه است.

- نیروهای ارتش از شهرها به سوی تهران در حرکتند، افراد نیروی دریایی به کمک نیروی هوایی شتافتند.

- بسیاری از نقاط تهران در تصرف مردم مسلح است.

در گرم‌گرم جنگ‌های خونین بین مردم و نیروهای مسلح، مردم تانک‌ها و هلیکوپترها را از کار انداختند».

یادآوری می‌کنم که از سال ۱۳۵۰ تا مهر ۱۳۵۶ که خمینی فرصت را برای موضع‌گیری دجالانه علیه مجاهدین و عدالتخواهی آنها مغتنم شمرد، در عرض ۷ سال به‌خود فشار آورده و مجموعاً ۱۱ پیام داده بود. او درحقیقت از فردای جشنهای ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی که علیه این جشنها سخنرانی داشت، دیگر به‌مدت ۶ سال اساساً خاموش بود و فقط لحن او تحت تأثیر مجاهدین، قدری علیه رژیم شاه تیزتر شده بود.

اما وقتی که طلسم اختناق شکست و شاه در نیمه مرداد ۱۳۵۶، هویدا را بعد از ۱۳ سال نخست وزیری، به‌عنوان قربانی اول، کنار گذاشت، خمینی ۵ ماه دیگر هم صبر کرد تا کاملاً اطمینان پیدا کند که سیاست آمریکا فرق کرده است. سپس در سخنرانی به‌مناسبت مرگ پسرش در ۱۰ دیماه ۱۳۵۶، آخوندها را به‌بهره‌برداری از فرجه‌یی که ایجاد شده فراخواند و گفت:

«امروز یک فرجه‌یی پیدا شده، من عرض می‌کنم به‌شما یک فرجه پیدا شده. اگر این فرجه پیدا نشده بود، این اوضاع امروز نمی‌شد در ایران. اگر این غنیمت بشمارند این را، این فرصت است. این فرصت را غنیمت بشمارند آقایان. بنویسند، اعتراض کنند. الان نویسنده‌های احزاب دارند می‌نویسند، امضا می‌کنند، اشکال می‌کنند... شما هم بنویسید... امروز روزی است که باید گفت و پیش می‌برید. و من خوف این را دارم که خدای نخواستہ این فرجه از دست برود». بعد هم با صراحتی فوق‌فراخوردگی به‌آخوندها اطمینان داد که «خوب، ما دیدیم که چندین نفر اشکال کردند... امضا کردند و کسی هم کارشان نداشت»! (صحیفه نور، جلد اول، صفحه ۲۶۶).

سقف رهبری و فراخوان مبارزاتی خمینی را می‌بینید؟! «اشکال کردن و امضا کردن» بدون خطر، با ضمانت اینکه «کسی هم کارشان نداشت». این است مفهوم موج‌سواری فرصت‌طلبانه و میوه‌چینی از پی توده‌های مردم که با دجالیت در «زیر درخت سیب» عجین و تکمیل شده بود.

### خبرگان به جای مؤسسان

خمینی تا ۱۰ روز قبل از آمدن به ایران، از «حکومت اسلامی» دم می‌زد و کلمه

جمهوری و حاکمیت جمهور مردم برای او بسیار نامأنوس بود. هم‌چنان‌که اشاره کردیم شعار وحدت‌گرایانه او «همه باهم» نیز به دور از میدان عمل مبارزاتی و عاری از ارائه خطمشی و برنامه و آلت‌رناتیو مشخص بود. از معرفی شورای به‌اصطلاح انقلاب و دولتی هم که دوماه‌ونیم قبل از آن در نیمه آبان ۱۳۵۷ مخفیانه تشکیل داده بود، طفره می‌رفت و آن را از میلیون‌ها مردمی که در خیابانها برای او شعار می‌دادند، قویاً مخفی نگه‌می‌داشت.

در سوم بهمن ۱۳۵۷ روزنامه‌های آن زمان نخستین گفتگوی او با خبرنگاران ایرانی را درباره «حکومت اسلامی» و این‌که در آن «دیکتاتوری وجود ندارد» منتشر کردند. به‌برخی سوال و جوابها و دجالیتی که در آن موج می‌زند، توجه کنید:

«سوال: ... آیا اعضای کمیته شورای انقلاب اسلامی و دولت قبلاً معرفی خواهد شد یا نه؟  
جواب: ... در بهشت زهرا راه خود را اعلام می‌کنیم و حرفهایی را که باید مقدمتاً زد، خواهیم زد.»

سؤال: حضرت آیت‌الله ممکن است بفرماید شکل طبقاتی این کمیته اسلامی چگونه خواهد بود و آیا نماینده‌یی از طبقه کارگر و روشنفکر در آن خواهد بود یا اکثریت اعضای کمیته از روحانیون خواهند بود؟

جواب: نخیر از روحانیون نخواهد بود. روحانیون مثل سایر طبقات نماینده خواهند داشت.

سؤال: ممکن است خطوط اصلی این حکومت اسلامی را در زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بفرمایید؟

جواب: اینها اموری نیست که بتوانم آنرا برای شما تشریح کنم...

سؤال: منظورم این است که در حکومت اسلامی ملی‌شدن صنایع قطعی خواهد بود یا هنوز معلوم نیست و آیا ابزار تولید در دست دولت خواهد بود.

جواب: آن هم باید مورد مطالعه قرارگیرد.

سؤال: در مورد آزادی بیان و عقیده شما چه حدودی را در نظر دارید و آیا فکر می‌کنید باید محدودیتهایی قایل شد؟

جواب: اگر چنان‌چه مضر به حال ملت نباشد، بیان همه‌چیز آزاد است. چیزهایی آزاد نیست که مضر به حال ملت ما باشد.

سؤال: آیا فکر می‌کنید گروه‌های چپ و مارکسیست‌هایی که در ایران هستند...  
خمینی قبل از پایان سوال خبرنگار جمله او را قطع می‌کند و جواب می‌دهد:  
اگر مضر به حال ملت باشد جلوگیری می‌شود و اگر نباشد، فقط اظهار عقیده باشد، مانعی ندارد.  
سؤال: نقش زنان در حکومت اسلامی چگونه خواهد بود؟ آیا در امور کشور شرکت خواهند داشت؟ مثلاً آیا وزیر خواهند شد، البته اگر استعداد و لیاقت نشان بدهند؟  
جواب: اینها بسته به این است که حکومتی که پیش می‌آید تکالیف را معین کند. الان وقت این حرفها نیست.

سؤال: چون مرا به عنوان یک زن پذیرفته‌اید، این نشاندهنده این است که نهضت ما، نهضتی مترقی‌ست، ولی دیگران کوشیده‌اند آن را عقب‌مانده نشان دهند. فکر می‌کنید آیا زنان ما حتماً باید حجاب داشته باشند؟ و مثلاً روسری روسر داشته باشند؟  
جواب: اما این که شما را پذیرفتم، بنده شما را نپذیرفتم، شما آمدید این‌جا و من نمی‌دانستم شما می‌خواهید بیایید این‌جا که پذیرفتم...

سؤال: فکر مالکیت در حکومت اسلامی و به خصوص مالکیت ارضی چگونه خواهد بود؟  
جواب: اینها بعدها روشن خواهد شد.

سؤال: به نظر شما وضع روزنامه‌ها چگونه باید باشد؟ جواب: روزنامه‌هایی که مضر به حال ملت نباشند و روزنامه‌هایی که نوشته‌هایشان گمراه‌کننده نباشد آزادند.

سؤال: بر اساس نامه‌ها و تلفن‌هایی که می‌شود، بعضی‌ها می‌گویند که ما از زیر چکمه استبداد به زیر نعلین استبداد می‌رویم.

جواب: آنها عمال شاه هستند. آنها که این حرف‌ها را می‌زنند، سالهاست که می‌زنند و اینها را شاه به آنها دیکته کرده است و آنها به شما می‌گویند، برای اینکه بخواهند شاه را برگردانند. به آنها بگویید شاه دیگر بر نمی‌گردد و شما اگر حکومت اسلامی را ببینید خواهید دید که دیکتاتوری در اسلام اصلاً وجود ندارد».

خمینی ۴روز بعد از ورود به تهران بازرگان را در ۱۶ بهمن ۵۷ به‌عنوان نخست‌وزیر دولت موقت معرفی کرد و مهمترین کار این دولت را انتخابات مجلس مؤسسان شمرد:  
«ما به‌واسطه اتکاء به این آرای عمومی که شما الان می‌بیند و دیدید تاکنون که آرای عمومی با ماست و ما را به عنوان زعامت بفرمایید یا به رهبری همه قبول دارند از این جهت ما



**دستخط و فرمان امام خمینی در باره نخست وزیر مهندسی بازرگان**

۹۹ / ۱۵ / ۶۶ — بسم الله الرحمن الرحیم

جناب رئیس مهندسی بازرگان

بنا به پیشنهاد شما در انتصاب بر حسب حق شریعی و حق قانونی ناشی از آزادی انتخاب تابعین و انتخاب

دولت ایران که طبق ادعایات عظیم نظامی است و رسیدن در سایر امور این نسبت بر مبنای خیر است امری است

است. بر حسب اقتضا که با بیان تاریخ تأسیس و نام و اطلاع که در سابقه آن در دسترس است

پس از مدتی در علم جنابان و بعد از نظر گرفتن مطالب خیریه و بیخ گزینی خاص نامند که در دست است

نیام تا ترتیب داده شده است و در صورت انجام مذاکره در وجه کارهای عملی است و درباره تغییر نظام سابق که

بجای آن است و تغییر مدیر مسئولان که تعیین مردم است تعیین تا در آن همی نظام جدید و انتخاب مدیر

نامیده گانی است بر طبق قانون همی جدید و با بر حیدر. مستقر است که بعد از مدت کوتاهی در این زمینه

بر اساسی که مستقر شده است تعیین کرده نامید. که در زمان مدت و مدت و افراد است با دولت وقت

تا بلکه در کارخانه در صورت احتیاط را با سایر اصول با اهداف و مقاصد انتظاری و همان با این اصول و قوانین

در وقت تا دولت است را در اصلاح هر چه است تا در غیر آن خواهد توانست انجام

بسم الله الرحمن الرحیم

یک دولتی را معرفی می‌کنیم رئیس دولتی را معرفی می‌کنیم موقتاً دولتی تشکیل بدهد که هم به این آشفتگیها خاتمه بدهد و هم یک مسأله مهمی که مجلس مؤسسان است، انتخابات مجلس مؤسسان را درست کند و مقدمات او را درست کند و مجلس مؤسسان تاسیس بشد و همین‌طور مجلس انتخابات هم درست بشد لهذا ما دولت موقت را تعیین کردیم و از خدای تبارک و تعالی می‌خواهم که توفیق بدهد به آقای مهندس بازرگان که این مأموریت را به وجه احسن انجام بدهد»

روز بعد متن مکتوب حکم نخست وزیری بازرگان هم منتشر شد. در این حکم که به تاریخ عربیع‌الاول سال ۱۳۹۹ هجری قمری ۱۵ بهمن ۵۷ یعنی در سومین روز ورود خمینی به تهران نوشته شده است، خمینی خطاب به بازرگان که او را «مأمور تشکیل دولت موقت» کرده است، می‌گوید:

«ترتیب اداره امور مملکت و خصوصاً انجام رفتارندم و رجوع به آرای عمومی ملت در باره تغییر نظام سیاسی کشور به جمهوری اسلامی و تشکیل مجلس مؤسسان از منتخبین مردم جهت تصویب قانون اساسی نظام جدید و انتخاب مجلس نمایندگان ملت بر طبق قانون اساسی جدید را بدهید».

بنابراین علاوه بر اداره امور جاری کشور، دولت موقت سه وظیفه دارد:

۱- انجام رفتارندم درباره تغییر نظام سیاسی کشور به جمهوری اسلامی

۲- تشکیل مجلس مؤسسان جهت تصویب قانون اساسی

۳- انتخاب مجلس نمایندگان ملت

می‌بینید که یک هفته قبل از سقوط رژیم شاه در ۲۲ بهمن، هم رفتارندم و هم «جمهوری اسلامی» از پیش تعیین تکلیف شده بود.

خمینی:

«به مجرد این که این نظام به هم بخورد جایگزین آن را ما داریم. و یک نظام اسلامی، جمهوری اسلامی متکی به آرای عمومی و متکی بر قوانین اسلام».

دو هفته بعد از ۲۲ بهمن هم خمینی در روز ۹ اسفند اعلام کرد:

«آن چه این جانب به آن رأی می‌دهم جمهوری اسلامی است... نه یک کلمه زیاد و نه یک کلمه کم!»

## آیت‌الله طالقانی: شرایط از ۲۸ مرداد بدتر است



آیت‌الله طالقانی در مراسم ۴ بهمن به ایرادهای انقلابی هشدار داد. علت فر شرایط دشوارتر و حساس‌تری نسبت به ۲۸ مرداد هستیم. مرکز آیت‌الله طالقانی تعدادی از مجاهدین از جمله مسعود و ۱۳۹۰ تا روز آخر نمت چپ هکس، دیده میشوند. زمانی بود که رادم می‌آید وقتی که ما در زندان بودیم و اشغال ایشان را می‌دیدیم می‌گفتند مگر شهنشاد و شام‌آبادی بود. سینه فرست

## یک میلیون نفر بر مزار دکتر مصدق



ایرکوت ای کوک از همه اصناف طبق مردم برای وقت برقرار محفل است

### دستور امام خمینی

## اطلاعات

دو شنبه ۱۲ اسفند ماه ۱۳۵۷ - شماره ۱۵۸۰۰ - شماره ۱۵ روال

در باره مؤسسه اطلاعات  
بر صفحه ۲

اطلاع خطی از آیت‌الله طالقانی به نیت :

### شرایط از ۲۸ مرداد بدتر است

در پیام دیروز مسعود رجوی اعلام کرد :  
خواست‌های مجاهدین  
از جمهوری اسلامی



روز بعد، پس از رسیدن به قم بلادرنگ گفت:

«آنها که در نوشته‌جاتشان از جمهوری دم می‌زنند جمهوری فقط، یعنی اسلام نه. آنهایی که جمهوری دموکراتیک می‌گویند یعنی جمهوری غربی، جمهوری اسلامی نه! آنها می‌خواهند باز همان مصایب را با فرم دیگه برای ما به‌بار بیاورند».

یک روز قبل از میتینگ بزرگ مجاهدین در خزانه در ۴ خرداد ۵۸ خمینی باز هم شخصاً به صحنه آمد و برای نفی دموکراسی و دموکراتیسم و برای آبیندی کردن اسلام دموکراتیک و جمهوری دموکراتیک اسلامی که حرف مجاهدین بود و بازرگان هم از آن حمایت کرده بود، گفت:

«هرکس جمهوری را بخواهد دشمن ماست برای اینکه دشمن اسلام است. هرکس پهلوی جمهوری اسلامی، دموکراتیک بگذارد این دشمن ماست. هرکس جمهوری دموکراتیک بگوید، او دشمن ماست. برای این که معلوم است اسلام را نمی‌خواهد، ما اسلام را می‌خواهیم».

پنج روز بعد از آنکه در ۹ اسفند ۵۷ خمینی جمهوری اسلامی‌اش را با حکم نه یک کلمه بیشتر و نه یک کلمه کمتر، اعلام کرد، بیش از یک میلیون نفر از مردم تهران در ۱۴ اسفند به مزار مصدق شتافتند. پدرطالقانی که نخستین سخنران بود، با بیاناتی بسیار رسا و شیوا از مصدق به عنوان «مرد ملت» و «مرد نهضت» تجلیل کرد و این که چگونه مانند حضرت موسی در دربار یا پیرامون دربار قاجار بزرگ شد اما تحول پیدا کرد و مرد ملت شد. مانند پزشکی ماهر بر روی نقطه درد انگشت گذاشت که همان نفت و ملی کردن آن بود. «نام او برای دشمنان ملت وحشت‌انگیز بود».

«در مقابل ملت مثل خاک خضوع می‌کرد... اما در مقابل استعمار قوی انگلیس که سیطره‌اش تمام دنیا را گرفته بود، مثل شیر می‌گرید»....

پدرطالقانی همچنین خاطره‌یی از یک دیدار خصوصی خودش با کاشانی را نقل کرد و گفت، روزی که گفتگو بود در بین مردم که کاشانی از زاهدی حمایت می‌کند و توطئه‌یی در کار است «پنهانی رفتم منزل ایشان. او در اتاقش تنها بود. بریده‌یی از خربزه در دست داشت به عنوان تعارف جلو من گرفت. گفتم حضرت آقای آیت‌الله دارند زیرپایت خربزه می‌گذارند. مواظب باش! گفت این‌طور نیست من حواسم جمع

# سخنان امام خمینی در قم: جمهوری دموکراتیک یک فرم غربی است

✱ «وزارت امر به معروف و نهی از منکر» بدون پیوستگی با دولت ایجاد میشود  
✱ بعضی انتصابات اشتباه بوده اما عمدی نبوده است  
✱ با تغییر سیستم بانکی ربا بکنی قطع میشود

صفحه ۳ - ستون هشتم

برای همه ضعفا  
ممکن می سازیم

احکام اسلام  
را جاری  
می کنیم

لحظه دیدار - امام خمینی، پس از یازده سال دوری، با آیتالله العظمی شریعتداری مصافحه می کند - آیتالله العظمی شریعتداری ۲۰ کیلومتر به استقبال امام خمینی رفته بود -

**چاپ دوم**  
تک شماره - ۱۵ ریال  
**کمیته ان**  
نوشته ۳۰ بهمن ۱۳۵۲ - ۲۱ رجب الاول ۱۳۹۹ - شماره ۱۰۶۴۱

**بازرگان سؤال برای تعیین  
اعلام کرده:**  
**رژیم درهمه پرسی:**

## جمهوری دموکراتیک اسلامی: آری یا نه؟

• کمیته انقلاب امام خمینی یک یا دو هفته دیگر منحل می شود  
 • دادگاههای انقلاب اسلامی در آینده نزدیک مسئولیت

است...»<sup>(۵)</sup> پدرطالقانی سپس به تفصیل توضیح داد که چگونه شیطان و هوای نفس باعث جداشدن کاشانی از مصدق گردید و این طبعاً برای دارودسته خمینی بسیار گزنده بود.

وقتی پس از پدرطالقانی نوبت به من رسید، از جانب مجاهدین در برابر یک میلیون نفر از مردم تهران جواب «جمهوری اسلامی» مورد نظر خمینی را دادم و گفتم: «تصویب آن در شکل رفراندم پیش‌بینی شده از طرف دولت، از پیش محرز است». اما «ما می‌گوییم جمهوری اسلام بله، ولی سوءاستفاده ارتجاعی از اسلام نه.

بر همین اساس فکر می‌کنیم که خصایص ضد استعماری، ضد دیکتاتوری و ضد ارتجاعی این جمهوری، که بایستی حافظ حق و حقوق تمامی مردمی باشد که در سراسر این کشور زندگی می‌کنند، مبرمترین خصایص این جمهوری است، که این جمهوری به‌خصوص باید در نهایت عدل بلکه بیشتر، و در نهایت قسط، تمام آزادیهای سیاسی و اجتماعی را در مورد طبقات و نیروهای مختلف افاده کند. همچنین تأکید بر نقش اجتماعی مستضعفین و طبقات محروم کارگر و دهقان جامعه را در صدر برنامه خویش قرار بدهد. والا بدیهی است که بر حسب بیان صریح سوره ماعون: «اگر منع ماعون نموده و یا باصطلاح آلات و ابزار زندگی و تولید و منافع آنها را منحصر به قشر و طبقه بخصوصی بکنیم. تکذیب دین و تکذیب اسلام است.» با توجه به سوءاستفاده خمینی از کلمه اسلام و مترادف کردن آن با ارتجاع و دیکتاتوری ولایت فقیه و بهره‌کشی، ما در نقطه مقابل او عمد داشتیم که بر محتوای واقعی و روح اصیل اسلام تأکید کنیم که ضد استبدادی و ضد استثماری و مبشر آزادی است. به این ترتیب خمینی را به لحاظ ایدئولوژیک خلع سلاح و دجالیت او را افشا می‌کردیم و او از همین به‌غایت می‌سوخت.

### روپارویی با خمینی بر سر رفراندم

دجالیت دیگر خمینی این بود که شرکت‌کنندگان در رفراندم را بین رژیم سلطنتی و جمهوری اسلامی مخیر می‌کرد. بنابراین در برابر تبلیغات شبانه‌روزی خمینی و دستجات

۵- کتاب مجموعه گفتار پدرطالقانی (۳) سخنرانیهای عمومی صفحه ۲۹ تا ۴۷ (انتشارات سازمان مجاهدین خلق ایران - مرداد ۱۳۵۹ - تهران)



چماقدار و «حزب‌اللهی» او که به تازگی میدان‌دار شده و در همه‌جا عربده می‌کشیدند «حزب فقط حزب‌الله، رهبر فقط روح‌الله»، مجاهدین بار دیگر در ۲۷ اسفند ۵۷ دربارهٔ «رفراندوم و نحوه استقرار جمهوری اسلامی» اعلام کردند که:

اسلام و جمهوری اسلامی صرف‌نظر از هر پیشوند و پسوند، برای سازمانی که از آغاز حامل یک رسالت مکتبی بوده است، البته کمال مطلوب است. «مشروط بر این که آنچه به نام اسلام ارائه می‌کنیم، حقیقتاً اسلامی و به دور از هر شائبه شرک‌آمیز استبدادی و استعماری و استثمارگری باشد. اسلامی پاک، مردمی و مبرا از جعلیات، زنگارها و رسوبات طبقاتی قرون و اعصار، و الا بدیهی است وجدانهای آگاه و انقلابی مسلمانان هرگز سوءاستفاده ارتجاعی از نام اسلام را روا نخواهند داشت».

در مورد شکل استقرار جمهوری اسلامی نیز:

«سوال مطروحه در رفراندوم پیش‌بینی‌شده، تا آنجا که به نظرخواهی در مورد سرنوشت رژیم سلطنتی و بود و نبود آن مربوط می‌شود اساساً بی‌مورد و منتفی است... زیرا اگر به‌گورسپردن لاشهٔ سلطنت هنوز محل سؤال و تردید باشد معلوم نیست که به چه مجوزی و در کادر چه نظامی دولت مهندس بازرگان معرفی شده و به کار پرداخته است؟ البته اگر قبل از روی کار آمدن دولت مهندس بازرگان چنین سؤالی می‌شد، باز می‌شد محتملی برای آن ساخت ولی اکنون مثل این است که کسی اول درب را باز کند و بعد اجازه ورود بگیرد! مگر خود آقا بارها و بارها در پاریس بر حقوق عموم طبقات و نیروهای مردم دایر بر حق انتخاب و اظهار نظر آزاد همگان، تأکید نکرده‌اند؟ پس چرا باید طوری عمل شود که انعکاس درستی نداشته و این شبهه را ایجاد کند که ما را فقط میان رژیم سلطنتی و جمهوری اسلامی مخیر کرده‌اند و لاغیر. آیا ما دوست داریم که بر فرض هم که کسی با جمهوری اسلامی موافق نباشد، با دادن رأی مخالف به‌جانب رژیم طاغوتی سلطنتی گرویده و موافق آن قلمداد شود؟ یا این که معتقدیم که هر که با ما نیست ضد ما و علیه ماست؟ یا می‌خواهیم سایرین را وادار کنیم که از ترس سلطنت، به اکراه و اجبار به جمهوری اسلامی رأی بدهند؟... بنابراین به اعتقاد ما و بر حسب این قاعده روشن و صریح اسلامی که «هیچ‌گونه انتخاب و قرارداد و عقدی که در آن اجبار روا شده و از ابراز تمایل و اراده آزاد افراد و گروههای انسانی به نحوی از انحاء ممانعت شده باشد، معتبر و اصیل نیست» از دولت آقای مهندس بازرگان تقاضا می‌کنیم ترتیبی اتخاذ نمایند که امکان انتخاب آزاد هر



همه جهانیان چشم انتظار  
تجربه اسلامی ایران هستند

# نظر مجاهدین در باره فراندوم وادامه انقلاب

★ ضد انقلاب با بهانه های «دفاع از  
دین» و «ترس از سلطه کمونیسم و  
شوروی» وارد معرکه میشود

## نظر مجاهدین

سخنگوی سازمان مجاهدین در این باره گفت :

البته ما نیازی به این فراندوم نداشتیم ، چون بارها مردم مبارز ایران طی اجتماعات و راهپیمایی‌ها و گردهمایی‌های مختلف ، نظر خود را درباره طرد رژیم سلطنتی ابراز داشته‌اند و اما حالا که می‌خوانند بشکل همه‌پرسی عمومی از مردم نظرخواهی کنند، بهتر بود نحوه فراندوم طوری نباشد که از آن بوی اکراه و اجبار بیاید. و احیانا دشمنان بتوانند دستاویزی برای نقشه‌های شوم خود پیدا کنند و در جهان ما را انحصارطلب جلوه دهند.

امام خمینی در سخنان اخیرشان گفته‌اند که مردم آزادند بهر حکومتی که می‌خواهند رای بدهند که جای خوشوقتی است.

سخنگوی سازمان مجاهدین ضمن اعلام این مطلب که در همه‌پرسی فردا شرکت خواهند کرد ، گفت: مشخص بودن محتوای جمهوری اسلامی ضروری بود ، چون مردم باید نوع حکومتی را که بنیان می‌دهند ، بدانند و آگاهی داشته باشند که دارای چه نوع ویژگی است ؟

ما از طریق مطبوعات و رسانه‌های دیگر گفتیم که به جمهوری اسلامی رای خواهیم داد و برای ما هم محتوای رژیم آینده کاملا و قویا مطرح می‌باشد.

برای مجاهدین این مسأله اهمیت دارد که آنچه بنام اسلام ارائه می‌کنیم ، بدون هر شائبه‌ای و کاملا اسلامی باشد.

شکل از حکومت برای هر فرد یا گروهی در نظرخواهی، وجود داشته باشد». سپس در روز ۹ فروردین ۱۳۵۸ برگه‌های نظریاتی در فراندن جمهوری اسلامی منتشر شد.

در این برگه هرکس حق داشت به تغییر رژیم سابق و به «جمهوری اسلامی» آری یا نه بگوید. فقط در اثر فشارهایی که به خمینی وارد شده بود قبول کرده بود که در ادامه عبارت تغییر رژیم سابق به جمهوری اسلامی، در برگه‌های رأی وارد شود «که قانون اساسی آن از تصویب ملت خواهد گذشت». یعنی این که مؤسسان محتوای این جمهوری اسلامی را مشخص خواهد کرد.

در همین روز خمینی در قم گفت:

«فردا روز فراندن است... روزی است که یا اسلام پیش می‌برد و یا روزی است که «آری»، اسلام است. و «نه» خلاف اسلام است. روزی است که «آری»، سرنوشت سعادت‌مند برای شما تهیه می‌کند و «نه» شما را برمی‌گرداند به حال اول».

واضح است که منظورش بازگشت به سلطنت شاهنشاهی بود. مجاهدین هم بلادرنگ اعلام کردند:

«ما نیازی به این رفتن نداریم... بهتر بود نحوه فراندن طوری نباشد که از آن بوی اکراه و اجبار بیاید... مردم باید نوع حکومتی را که بدان رأی می‌دهند بدانند و آگاهی داشته باشند که دارای چه نوع ویژگی است...»

روز بعد در ۱۰ فروردین، همه‌پرسی مربوطه برگزار شد و روز ۱۱ فروردین تمدید شد. در مورد گروه‌های سیاسی که فراندن را تحریم کردند و در آن شرکت نکردند، هنگام رأی‌دادن، از من سوال شد.

من جواب دادم: این گروه‌ها حتما ایده و هدف‌های مشخصی دارند که امیدواریم شکل و محتوای جمهوری اسلامی به‌صورتی باشد که خواسته‌های آنها را برآورده سازد.

سوال شد بعضی از این گروه‌ها معتقدند که چون از محتوای جمهوری اسلامی اطلاعی ندارند در فراندن شرکت نمی‌کنند. نظر شما در این مورد چیست؟ آیا شما از محتوای جمهوری اسلامی اطلاع دارید؟

جواب من این بود که: طبق برنامه حداقل مجاهدین، حکومت باید محتوای ضد دیکتاتوری

و ضدارتجاعی و ضداستعماری داشته باشد  
سؤال شد که اگر محتوای جمهوری اسلامی منطبق با حداقل سازمان شما نباشد و  
خود را ملزم به رعایت این برنامه نداند، سازمان شما چه برخوردی با حکومت خواهد  
داشت؟

جواب من این بود که دولت باید پاسخگو باشد و ما تا آخرین نفس برای تحقق  
خواست‌هایمان مجاهدت می‌کنیم.

خمینی این دور از بازی را با برخورداری از حمایت توده‌های میلیونی مردم که هنوز  
او را در «ماه» می‌دیدند، برده بود و ما باید برای نبرد سیاسی و تک‌وپاتک‌های بعدی  
در مؤسسان آماده می‌شدیم. هنر ضدانقلابی خمینی در این بود که از همان روز ورود  
به تهران معطل نکرد و تا تنور مقبولیت اجتماعی‌اش گرم بود، نان جمهوری اسلامی  
خود را ولو به‌طور صوری و در تعارض با رژیم مدفون سلطنتی به آن چسباند. در پایان  
نظرپرسی، دولت بازرگان اعلام کرد که بیش از ۹۸ درصد از دارندگان حق رأی در  
رفراندوم شرکت کردند و بیش از ۹۷ درصد به جمهوری اسلامی رأی مثبت دادند. در  
این دوره از نبرد ما توانستیم مواضع و سنگ‌هایمان را در میان اقشار آگاه تثبیت کنیم  
و نگذاریم خمینی سرضرب یکی از نیروهای اصلی انقلاب ضدسلطنتی را با تیر و حربۀ  
«کفر» از دور خارج کند.

اما در مورد مؤسسان، خمینی که نبض اوضاع را در دست داشت می‌دانست که با  
افت روزافزون مشروعیت حکومت آخوندی مواجه است و نخواهد توانست کارش را  
به‌سادگی رفراندوم جمهوری اسلامی، پیش ببرد. بنابراین از اساس جر زد، بی‌آبرویی را  
به‌جان خرید، منکر مؤسسان شد و به‌جایش چیزی به‌نام خیرگان را علم کرد که فقط  
۷۵ نماینده داشت که باید به فوریت ضمن یک‌ماه قانون اساسی مورد نظر او را تدوین  
و تصویب می‌کردند.

مجاهدین در ۱۷ خرداد ۵۸ در بیانیه مبسوطی پیرامون «ضرورت تشکیل مجلس مؤسسان  
از طریق انتخابات عمومی سراسری» به مخالفت آشکار برخاستند و مفهوم «خیرگان»  
را به‌زیر علامت سوال بردند. در این بیانیه به یک سابقه تاریخی اشاره شده بود.  
در نخستین مجلس مشروطه که نظامنامه یعنی قانون اساسی آن زمان را در سال ۱۲۸۵

شمسی تصویب کرد از ۶۰ نماینده تهران، ۳۲ نفر پیشه‌ور، ۱۰ نفر زمیندار و کشاورز، ۱۰ نفر بازرگان، ۴ نفر علما و طلاب و ۴ نفر هم شاهزادگان و قاجاریان بودند. در فهرست اسامی نمایندگان اصناف و بازار، «من جمله به یک سقطفروش، یک بنکدار، یک بلورفروش، یک معمار، یک بقال، یک سمسار، یک دلال، یک ساعت‌ساز، یک پلوپز، یک زرگر، یک یخدانساز، یک خیاطباشی و... برمی‌خوریم».

در همین بیانیه خاطرنشان شده بود که حتی حکومت پهلوی در عمر ۵۷ ساله‌اش مجبور شد ۴ بار به صورت ظاهری هم که شده دست به تشکیل مؤسسان بزند، پس حالا بعد از انقلاب ضدسلطنتی چه شده است که ۷۲ سال بعد از مشروطه باید به خبرگان رضایت بدهیم؟ پس چه شد آن قول و قرارهای پیشین؟!

### جبهه ضد ارتجاع

یادآوری می‌کنم که در ۲۹ اردیبهشت ۱۳۵۸ که سالروز تولد دکتر مصدق بود، مجاهدین با جاما، جنبش انقلابی مردم مسلمان ایران که دکتر سامی وزیر بهداشتی بازرگان ریاست آن را برعهده داشت، یک ائتلاف سیاسی را برای شرکت در انتخابات بعدی پایه‌گذاری کردند. این ائتلاف در قدم اول «مسلمانان ضد استبداد، ضد ارتجاع و ضد استعمار» را به اتحاد عمل فرامی‌خواند.

اینکه یک گروه مسلمان دیگر هم در آن زمان به خود جرأت بدهد که با مجاهدین به‌طور علنی و رسمی ائتلاف کند و به‌رغم خمینی از «فرخنده زادروز دکتر محمد مصدق پیشوای فقید نهضت ملی ایران» سخن بگوید، نشان از فروریختن خمینی داشت و واکنش جنون‌آمیز خمینی را برمی‌انگیخت. به‌همین خاطر چندروز بعد در اوایل خرداد، چنان‌که قبلاً گفتم، چند لگد محکم نثار ما و سایر جریان‌هایی کرد که سالروز تولد مصدق را بزرگ داشته بودند.

سپس در آستانه ۳۰ تیر ۱۳۵۸ جاما و مجاهدین و جنبش برای آزادی و سازمان اسلامی شورا، خاطره ۳۰ تیر و قیام درخشان خلقدان در ۳۰ تیر ۱۳۳۱ را به‌طور مشترک گرامی داشتند.

همزمان در ۲۷ تیر این ۴ گروه باضافه «جنبش مسلمانان مبارز (حبیب‌الله پیمان) و

مهندس سبحانی که در جلسات ما شرکت می‌کرد و در عین حال از نهضت آزادی بود، مشترکاً فهرست اسامی ۱۰ نفر را برای شرکت در انتخابات «مجلس بررسی قانون اساسی» در استان تهران منتشر کردند. واضح است که زیر ضرب خمینی برای به توافق رسیدن در مورد این لیست و توافق در مورد تک‌به‌تک کلمات آن دهها نشست و گفتگوهای طولانی و بحث و اقناع داشتیم. هر یک از آقایان هم خُلقیات و چم‌وخم مخصوص به خود داشت که من باید همه را در نظر می‌گرفتم و رضایتشان جلب می‌شد. به همین خاطر هرچند که انصاف نبود، اما پذیرفتیم که از مجاهدین فقط یک کاندیدا در این لیست باشد تا سایرین انگیزه پیدا کنند!

همین ائتلاف در ۳۰ تیر به گردهمایی در میدان بهارستان فراخوان داد. وقتی بر سر آن چه مجاهدین می‌خواستند توافق حاصل نمی‌شد، سازمان مجاهدین خلق ایران بیانیه جداگانه خود را منتشر می‌کرد، از جمله در ۳۱ تیر اعلام کردیم: «آن قانون اساسی که می‌خواهد اساسی‌ترین و مهمترین اصول و روابط حاکم بر تمامی خلق را مشخص کند، تنها با اشتراک نمایندگان آن خلق قابل پی‌ریزی است و الا از اصالت، مشروعیت و حقانیت برخوردار نیست. پی‌ریزی چنین نظامنامه‌یی تنها بر عهده یک شورا یا مجلس تمام یک خلق است که گاه مؤسسان نیز نامیده می‌شود».

«بدون آزادی و احترام به اختیار و حریت بشری هیچ فضایی برای تداوم انقلاب و تکامل فرد و اجتماع باقی نمی‌ماند». «ایستادگی و مقاومت در برابر اردوی راست... در قدم اول تنها و تنها با هماهنگی و عملکرد متحد جناح انقلابی و رادیکال و ترقیخواه مسلمان امکان‌پذیر است و این هم چیزی است که در چارچوبهایی نظیر همین مسأله انتخابات میسر است» و «جریان افشای ماهیت ریاکارانه و انحصارطلبانه مدعیان کاذب اسلام و مردم را نیز، تسریع خواهد نمود» (مجاهدین خلق ایران ۳۰ تیر ۱۳۵۸).

به فهرست برخی اعتراضات ما و متحدانمان در آن روزگار و اطلاعیه‌هایی که به‌طور مشترک از سوی جنبش برای آزادی - جنبش انقلابی مردم مسلمان ایران جاما - جنبش مسلمانان مبارز - سازمان اسلامی شورا و سازمان مجاهدین خلق ایران صادر شده است، توجه کنید:

۱۱ مرداد ۵۸: «تلاشهای سیستماتیک در جهت از بین بردن آزادی تبلیغاتی انتخابات»:

«علیرغم ارائه نمونه‌ها و مدارک از طرف گروه‌های مترقی شرکت‌کننده در انتخابات دایر بر تضییقات تبلیغاتی و ضرب و جرح افراد و از بین بردن اوراق و پوست‌های تبلیغاتی گروه‌های مذکور، عملاً هیچ نوع ممانعتی از طرف مقامات مسئول از گروه‌های فشار و مرتجعین که به‌طور سیستماتیک و برنامه‌ریزی شده و با شیوه‌های ضدانقلابی فضای آزادی را از بین می‌برند، تاکنون صورت نگرفته است.

درحالی‌که انقلاب خونبار مردم قهرمان ما اولین تجربیات دموکراسی را پشت سر می‌گذارد، بیم آن می‌رود که لحظه‌یی غفلت، نهال نورس آزادی را به‌دست تندباد ارتجاع ریشه‌کن نماید».

۱۲- مرداد ۵۸: «موارد نقض آزادی انتخابات خیلی زیاد است که در اولین فرصت به اطلاع ملت ایران خواهیم رساند»

۱۳- مرداد ۵۸:

«اعتراض به تقلبات گسترده در انتخابات: با کمال تاسف گروه‌ها و سازمان‌های امضاکننده اطلاعیه حاضر اعتراض اکید خود را مبنی بر تقلبات گسترده که به‌وفور در بسیاری از حوزه‌های انتخاباتی تهران رواج داشت، به‌اطلاع عموم مردم شریف تهران می‌رسانند. تقلباتی که از اعمال نفوذ و تحمیل یک صورت اسامی مشخص تحت نام امام و ممانعت از رای‌دادن به نامزدهای مطلوب، تا ضرب و جرح و دستگیری هواداران ما و تقلب در صندوقها و قرائت آراء و حتی دستگیری بازرسان وزارت کشور و غیره، گسترش داشته و مدارک مستند آن به وزارت کشور تسلیم شده است. مدارکی که به‌امضای بازرسان خود این وزارتخانه نیز رسیده و هر وجدان منصف و بی‌طرفی را به‌مخدوش‌بودن آرای حوزه‌های مذکور واقف می‌سازد. اکنون با جلب نظر مقامات مسئول خواستار رسیدگی فوری به موارد فوق گردیده و تامین حقوق آزادیخواهانه سیاسی و اجتماعی مردم قهرمانانمان را تقاضا می‌کنیم»

۱۷- مرداد ۵۸: نامه مشترک به خمینی:

«گروه‌های امضاکننده نامه حاضر در پاسخ به دعوت شما مبنی بر شرکت در انتخابات مجلس برای قانون اساسی، فعالانه در انتخابات مزبور شرکت کرده و به معرفی کاندیدا نیز اقدام نمودند. این درحالی بود که فشارها و محدودیتهای بسیاری که متأسفانه هنوز هم مستقیم و غیرمستقیم تحت نام شما اعمال می‌شود، کمتر امیدی در جهت تاثیرگذاری انقلابی برای ما برجا گذاشته بود. به‌همین دلیل نتوانستیم بسیاری از هواداران خود را به شرکت در انتخابات

قانع کنیم. آنها بر این عقیده بودند که شرکت ما در جو موجود، مفید هیچ فایده‌یی نخواهد بود».

«مسأله اساسی برای طرفداران ما این است که حزب برنده انتخابات که چندماه از تأسیس آن نیز بیشتر نمی‌گذرد، چگونه می‌تواند بدون اینکه همه چیز خود را به شما منتسب سازد در اکثر نقاط کشور حائز اکثریت آراء گردد و آیا این استفاده شایسته‌یی از خون دهها هزار شهید انقلاب ایران که در اعتماد عمومی به شخص آن حضرت منعکس گردیده است محسوب می‌شود؟ وانگهی در شرایطی که وزرا و معاونین آن به‌خاطر مسئولیتهای اجرایی خود از نامزدی مجلس محرومند، چگونه اعضای شورای انقلاب که هم‌اکنون در دولت نیز ادغام شده است می‌توانند به‌رغم مسئولیتهای و اقتدارات گسترده خود راهی مجلس شوند؟ از همه اینها ناراحت‌کننده‌تر این بود که علیرغم تکذیبهای مکرر رادیو در روز انتخابات، قویاً در روزهای قبل از انتخابات شایع کرده بودند که شخص آن حضرت فهرست به‌خصوصی را امضا کرده‌اید که قابل انتشار نیز هست.

مجموعه این دخالتها و محدودیتهای هم‌اکنون ما را با مجلسی مواجه ساخته است که به‌جز شمار قلیلی از علما و افراد شرکت‌کننده در آن، به‌راستی فاقد نمایندگان طرز تفکر انقلابی نسل جوان و روشنفکر مسلمان است. مجلسی که طبعاً نخواهد توانست چنان که باید به حیاتی‌ترین خواستههای توده انقلابی مسلمان در چارچوب تدوین یک قانون اساسی و مردمی پاسخ دهد.»

«از این رو وظیفه خود دیدیم که مهمترین اصول و مواضعی را که بایستی در قانون اساسی آینده گنجانیده شود و در برنامه حداقل همه گروههای امضاکننده حاضر از مدتها پیش عنوان شده است تحت موارد ذیل به اطلاع آن حضرت برسانیم.»

۱- تاکید و تصریح بر محتوای ضداستبدادی و ضداستعماری جمهوری اسلامی...

۲- فرم حکومتی دولت اسلامی نظام شورایی است. شوراها در تمامی دوایر و قسمتهای مملکت بایستی عهده‌دار مسئولیتهای مختلف گردند...

۳- مبنای ارزش و حق بهره‌وری و تصرف در نظام جمهوری اسلامی، تنها و تنها کار است...

۴- زمین و محصول از آن کسی است که کار کرده و کشته است.

۵- کارگران و دهقانان ایران باید از هرگونه مالیات و پرداختهای دولتی معاف بوده و از بیمه و بهداشت و تحصیل رایگان بهره‌مند باشند.

# اعتراضهای جدید علیه انتخابات مجلس خبرگان

درباره شهر مردم  
راه پیمانی کردند  
و ادارات استان  
چهار معال و  
بختیاری تعطیل  
شد

شماره ۱۲ صفحه ۳  
شماره ۱۶ مرداد ماه ۱۳۵۸ - شماره ۱۰۹۲۳ شماره ۱۶

اطلاعات  
و اخراج

شماره ۲ و ۳ در صفحات

## نامه سرگشاده ۵ گروه مسلمان به امام درباره انتخابات

• گروه مؤلف مسلمان  
۱۲ پیشنهاد درباره قانون  
اساسی را تقدیم امام  
کردند



در صفحه ۱۰

## نامه سرگشاده ۵ سازمان سیاسی

داشت. اعمال پروپاگاندای که مبارک آن طی قریب بیست و دویت فرقه شکایت به مسئولین امر تسلیم شده و چنانچه بیاید. اما نامی تا در ملاقات حضوری بنود آن حضرت تقدیم نماید.

مسئله اساسی برای طرفداران ما اینست که حزب انتخابات که چند ماه از تأسیس آن نیز بیشتر نمیگردد سازه فراگیر نقاط کشور اکثریت آراء مردم و آراء استانی تأسیساتی از حیث دعوا قرار میدهد. انقلاب ایران بر اشخاص عمومی به نفس آن حضرت منکس گردیده محسوب میشود ؟ وانگهی در شرایطی که وزرا و معاونین آن بهاطر مسئولیتهای اجرایی خود از تازدی مجلس محروماند چگونه اشخاص شورای انقلاب که هم اکنون در دولت نیز اتمام شده است میتوانند برقم مسئولیتها و اقتدارات گسترده خود راهی مجلس شوند.

از همه اینها فارامت کنندترین بود که علیرغم تکذیب های بکر رابع در روز انتخابات ؛ قوتی در روزهای قبل از انتخابات شایع کرده بودند که شخص آن حضرت فهرست بخصوصی را آماده کرده اند که قابل انتشار نیست.

مجموعه این سخنانها و محدودیتها. خاکپوشان بارها با مجلس شورای اسلامی که چنان قدر قابل از طنا و افراطی است که جوان و روشنفکر مسلمان است. مجلسی که طعم نتواند نتوانست چنانکه باید به حیاتیترین خواستهای توده انقلاب مسلمان در چهار چوب تدوین یک قانون اساسی اسلامی و دردمن پاسخ دهد.

حضرت امام  
استدعا داریم گمان نفرمایید که امضاکنندگان نامه حاضر که بابت درجه سربوشت و حیثیت انقلاب و مکتب و شخص خود شما عطف میروند از این مطالب خدای ناکرده قصد کارکنسی و تلاشی جویی در برابر علم انتخاب خود

۵ سازمان سیاسی جنبش ، جنبش مسلمانان مبارز ، جنبش انقلابی مردم مسلمان ایران (جامه) سازمان اسلامی خورا (ماتری) - سازمان مجاهدين خلق ایران طی نامه ای سرگشاده به امام خمینی شاه نظری خورا در مورد انتخابات چنانچه ایشان رسانده اند .

جن نامه سرگشاده چنین است :

بسم الله الرحمن الرحيم  
حضرت آیتالله امام خمینی  
مبنی بر شرکت در انتخابات مجلس بررسی قانون اساسی ، فعلا در انتخابات برپور شرکت کرده و معرفی کاندیدا نیز اقدام ننمودند این در حالی بود که اشراها و محدودیتهای بسیاری که متأسفانه هنوز هم مستقیم و غیر مستقیم تحت نام شما اعمال میشود کمتر اجیدی در جهت تأثیرگذاری انقلابی برای ما برجا گذاشته بود. همین دلیل نتوانستیم بسیاری از هواداران خود را شرکت در انتخابات قانع کنیم - آنها فراموش شده بودند که شرکت ما در جو موجود علیه هیچ فایده ای نتواند بود .

اگر چه ما همیشه براین عقیده بودیم که ظاهره میری شما فراتر از وابستگی به جمعیت و حزب بخصوصی بوده و متعلق به فرقه و فرقه آحاد ملت ایران است ؛ با این همه در جریان انتخابات با فاجعه مخالفتهای غیرقانونی گسترده احزاب و جناحهای بخصوصی بودیم که به انحاء طرق توده مردم را تحت نام شما بر رای دادن به فرستی و ابیانتند که در واقع این انتخابات را به انتخابات تبدیل نمود. این مخالفتها که در چند مورد با چنان وضوحی صورت گرفت که آراء مستوفیای مربوط تا به اعتراضی بازرگان ما بعلت اعلام گردید ، آرزوه کردن آرزای کشیش بازرگان تا رای ندوسد غیرمجاز و مخالفت آرزای دادن به نامزدیای مورد نظر تا دستکاری در معادله انتخاباتی نشود. جنبش آراء و اطلاعیه گسترش

تسلیم چند شورای شده است (تحت عنوان نامه) با حضرت برسانیم ، باشد که تحت رهبری و ارشادات و خود شما قانون اساسی داشته باشیم که مردم و بزرگان انقلابی به تمام و کمال از آن استقبال نموده و اسباب همه و بخصوصی شخص شما در برابر خدا و خلق و آینده آیند .

۱- تاکید و تصریح بر محتوای همه استنادهای استعماری جمهوری اسلامی که بارها مورد تاکید از فرار گرفته و طعم راهگشای حصول جامعهای فارز گونه بهره رکنی و اشتغال خواهد بود.

۲- فر فر حکومتی دولت اسلامی تمام حورا شوراها در تمام دواای و قسمتهای مختلف استقامت آید و مسئولیتهای مختلف گردند. بر همین اساس امور د منطقه ایست بدون هیچ محدودیت تماماً بسوی محلی مردم همان منطقه و ناحیه اداره شده و محلی نیز زیر نظر و به تألیف شوراهای محلی افتد .

۳- شای آرزای و حق برخوردی و تصرف جمهوری اسلامی تنها و تنها کانت ولایت .

۴- زمین و مسول آزان کسی است که آ کشته است .

۵- کارگران و دهقانان ایران از هرگونه

تلاش در جهت منافع خود و از بیخه و چنانچه



- ۶- زنان به لحاظ سیاسی و اقتصادی با مردان متساوی الحقوقند.
- ۷- تا مرز قیام مسلحانه آزادی همه احزاب، جمعیتها و مطبوعات کاملاً تأمین و محاکمات احتمالی آنها در حضور هیأت منصفه انجام می‌شود...
- ۸- هر نوع شکنجه، به هر اسم و به هر عنوان مطلقاً ممنوع است.
- ۹- جز در مورد جرایم شغلی ویژه نظامی ارتشیان، هرگونه دادرسی در عهده دادگستری است و صلاحیت قضاییه را هیچ چیز دیگر محدود نخواهد ساخت.
- ۱۰- حقوق حقه ملیتها مبنی بر تعیین و اداره امور داخلی خود در چارچوب وحدت و تمامیت تجزیه ناپذیر جمهوری اسلامی محفوظ و از هر جهت به آنها اعاده خواهد شد.
- ۱۱- ارتش... در درون مرزهای ایران از هرگونه درگیری ممنوع شود.
- در مورد فرهنگ، سیاست خارجی، دفاع از حقوق کارگران، رادیو و تلویزیون و محافظت از تولیدات و بازار ملی نیز هریک از گروههای امضاکننده، نقطه نظرهای مشخصی دارند که انشاءالله حضوراً معروض خواهد گردید».
- «منجمله مبرمترین مسأله کنونی صحنه سیاست کشور، مسأله ملیتها و مناطق کردستان، گنبد، بلوچستان و خوزستان است که متأسفانه تاکنون کمتر درایتی در دستگاههای مسئول رسیدگی به این قضایا دیده‌ایم...»
- به شهادت تمام تاریخ این مسایل هیچگاه با دخالت ارتش و به قید خونریزی قابل حل نیست. وانگهی کدام ارتش است که درعین خونریزی و کشتار مردم بی‌پناه باز هم از مشروعیت برخوردار باشد؟ حال این که اگر با یک دیدگاه واقع‌گرایانه مردمی و انقلابی و اسلامی به مسأله ملیتها نگریسته شود، مشکل را می‌توان بدون کمترین دخالت ارتش و قوای قهریه به جانب حل سوق داد. راه‌حلی در قالب تمامیت ارضی خدشه‌ناپذیر جمهوری اسلامی و عاری از هر صبغه تجزیه‌طلبانه، که بی‌تردید تمام نیروهای انقلابی نیز در مسیر آن به هرگونه کمک و همکاری آمادگی خواهند داشت.
- با احترام
- جنبش - جنبش انقلابی مردم مسلمان ایران (جاما) جنبش مسلمانان مبارز - سازمان اسلامی

شورا- سازمان مجاهدین خلق ایران- ۱۷ مرداد ۵۸». (۶)

اما خمینی، درست مثل انتخابات مجلس شورای ملی، نگذاشت که از هیچ کجای کشور حتی پای یک مجاهد خلق به این مجلس برسد. از این که در داخل همین مجلس بساطی را که او می‌خواست برهم بریزیم و درهم بشکنیم، به شدت واهمه داشت. چنان که در فصلهای قبل گفتم، در تیرماه ۵۸ پس از اینکه پدر طالقانی را نامزد ریاست جمهوری کردیم. اعلام جنگ غیر رسمی خمینی به مجاهدین با نواری به صدای خودش صورت گرفته بود و هیچ روزی نبود که زخمی و مجروح و مضروب و مصدوم و حمله به دفاتر و ستادهایمان در نقاط مختلف نداشته باشیم. تحریکات و اذیت و آزار و حملات برای بیرون کردن ما از دفتر مرکزی مان در ساختمان بنیاد علوی در خیابان مصدق هم جای خود را داشت. همزمان دادستان ارتجاع هم به سفارش شخص خمینی پرونده جاسوسی برای سعادت‌ی ترتیب داده بود و آن را علیه ما علم می‌کرد. چنان که در اطلاعیه ۱۵ تیر ۵۸ مجاهدین تحت عنوان «تحریکات گسترده بر علیه مجاهدین» آمده است، پاسداران به بهانه تیراندازی به مقررشان از سوی مجاهدین نیمه شب به دفتر مجاهدین حمله می‌کنند و خواستار اعدام سعادت‌ی می‌شوند. بسیاری را مجروح می‌کنند و پس از تصرف محل، به رسم همیشگی به «کشف وسایل فساد و فحشا» با صحنه‌سازیهایی بسیار وقیحانه و مبتذل نایل می‌شوند! صبح روز بعد «امت همیشه در صحنه» فرا می‌رسند و یک تظاهرات مصنوعی علیه «مفسدین فی الارض» با عکسبرداری و فیلمبرداری خبرنگاران «شیر پاک خورده» از وسایل فحشا و فساد، ترتیب داده می‌شود. هم‌چنان که خمینی در نوار صوتی گفته بود، به شدت در قم شایع می‌شود که خرمنها و سیلوها را مجاهدین آتش می‌زنند. هم‌زمان در اصفهان شایع می‌شود که قسمتی از ذوب آهن را مجاهدین آتش زدند و پلاکاردهای مربوط به میلاد امام زمان را مجاهدین پاره می‌کنند. مجاهدین در اطلاعیه خود با لحنی بسیار محترمانه به خمینی می‌نویسند:

«گزارشات و تحلیلهای ما نشان می‌دهد که در مرحله کنونی، هدف تمامی این توطئه‌ها،

۶- مجموعه اعلامیه‌ها و موضع‌گیریهایی سیاسی مجاهدین خلق ایران (۱)- انتشارات سازمان مجاهدین خلق ایران- تهران ۱۳۵۹

وادرکردن ما به سکوت، به‌ویژه در مقابل مسأله خطیر و سرنوشت‌ساز قانون اساسی است...» در چنین فضایی انتخابات خبرگان در ۱۲ مرداد ۱۳۵۸ در حالی که حملات هر روزه به دفتر ما در سراسر کشور جریان داشت برگزار گردید و با لشکرکشی به کردستان و تیربارانهای آنجا تکمیل شد. خبرگان خمینی در روز ۲۸ مرداد شروع به کار کرد که همزمان با لشکرکشی به کردستان و سرکوب پیشمرگان و نیروهای سیاسی به‌ویژه حزب دموکرات بود.

من با ۲۹۷ هزار رأی در تهران نفر دوازدهم شدم. اعتراض‌هایمان به تیراندازیها و تهاجمات و درگیریها و تقلبات هم هیچ اثری بر روی خمینی نداشت. او که در «زیر درخت سیب» خود را از جهات مختلف از هرگونه شایبه قدرت‌طلبی مبرا نشان می‌داد، تصمیم خود را برای به کرسی نشاندن سلطنت و ولایت مطلقه فقیه در قانون اساسی به هر قیمت گرفته بود. اما کار خبرگان به جای یک‌ماه که مدت اعتبار قانونی نمایندگان آن بود سه‌ماه به‌درازا کشید و در ۲۴ آبان دست‌پخت خود را بر اساس اصل ولایت فقیه به خمینی تحویل داد که در ۱۲ آذر همان سال ۵۸ در رفراندمی دیگر به کرسی نشاندند. پس از تشکیل خبرگان خمینی، پدرطالقانی فقط سه‌هفته در قید حیات بود و در روز ۱۹ شهریور جان به جان‌آفرین تسلیم کرد. به‌راستی که در آن سه‌هفته به‌شدت تحت فشار و در معرض جنگ اعصاب خردکننده بود.

پدر طالقانی با ۲ میلیون و ۱۷ هزار رأی که همین رژیم برای او در انتخابات مجلس خبرگان بررسی قانون اساسی اعلام کرده بود، نماینده اول استان تهران و تمام ایران بود. علی‌القاعده پدرطالقانی باید ریاست این مجلس را برعهده می‌گرفت. اما خمینی خوب می‌دانست که در این صورت به خواسته خود نخواهد رسید. از این‌رو از همه‌سو فشار را بر پدر می‌افزود. خمینی حتی منتظری را در مسند ریاست خبرگان نپسندید و بهشتی را می‌خواست که خط او را هم‌چنان که بعداً در مورد لایحه ضد انسانی قصاص در مقام ریاست قوه قضاییه پیش برد، در خبرگان هم نکته به نکته پیش ببرد و «ولایت فقیه» و «امامت امت» را درباره خمینی از تصویب بگذرانند. تیغ‌کشان و لومپنهای نظام هم در جایگاه تماشاچیان پیوسته آماده بودند تا با قمه و چاقو و با هوچیگری و شانتاژ و تهدید و فحاشی هر کس را که قدم چپ بردارد و به بهشتی چپ نگاه کند، بجای خود بنشانند.

تلویزیون رژیم - گزارش از مجلس خبرگان:

«مقدم مراغه‌ای: «اسلام با قدرتی که دارد و آیات آن را در انقلاب اخیر دیده‌ایم، نیازی به قانون اساسی ندارد، اکثریت ملت ایران مسلمانند. ما اگر اصول دین اسلام را در قانون اساسی بیاوریم، خدمتی نکرده‌ایم.»

بهشتی: «اجازه می‌خواهم که پاشم بیایم آنجا.»

تلویزیون رژیم: آیت‌الله دکتر بهشتی، پرورش‌یافته فقه و حقوق اسلامی، و از شاگردان مکتب امام خمینی، هوشمندانه، دیدگاه‌های مخالفان را در مجلس به دقت زیر نظر دارد. بهشتی: آقای مراغه‌ای، صحیح می‌گید، اسلام، نیازی به این که قانون اساسی پشتوانه آن باشد، ندارد. این مطلبتان مورد قبوله. اما آنچه ما کردیم این نبود، و آنچه ما می‌کنیم این نیست. ما اگر از اول تا این جا کوشیده‌ایم، مبانی اسلام را تو قانون اساسی بیاریم، به خاطر نیاز آن طرف نیست، به خاطر نیاز این طرفه. قانون اساسی یک ملت و یک جامعه مسلمان و یک انقلاب اسلامی، قانون اساسی چنین جامعه و چنین انقلابی بدان نیاز دارد که متکی به معارف اسلامی باشد. آیا هیچ وجدان سالمی می‌تونه این را نفی کنه، یا حتی در آن تردید کنه؟

بهشتی: اصل ۵، لطفاً با دقت عنایت بفرمایید. «در زمان غیبت حضرت ولیعصر عج در جمهوری اسلامی ایران، ولایت امر و امامت امت برعهده فقیه عادل و باتقوا، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است که اکثریت مردم او را به رهبری شناخته و پذیرفته باشند». لطفاً گلدانها برای گرفتن رای ببرید...»

بهشتی. کل آراء حاضر ۶۵ نفر شمردیم. موافق ۵۳ نفر مخالف ۸ نفر ممتنع ۴ نفر. اصل پنجم تصویب شد.»

عکس تاریخی آیت‌الله طالقانی در این مجلس به تنهایی گویای همه چیز است. پدر طالقانی که عار داشت بر صندلیهای چنین مجلسی بنشیند، مغموم و محزون، کفش ازپای‌کنده و عصا بردست بر روی زمین می‌نشست و این خود گویاترین زبان آن ۲ میلیون و ۱۷ هزار نفری بود که تنها در تهران به او رأی داده بودند:

پدر طالقانی: «صدها بار من گفتم مسأله شورا از اساسی‌ترین مسأله اسلامی است. حتی به پیغمبرش با اون عظمت می‌گوید با این مردم مشورت کن به اینها شخصیت بده. بدانند که مسئولیت دارند. متکی به شخص رهبر نباشند. ولی نه این که نکردند، می‌دانم چرا نکردند. هنوز

هم در مجلس خبرگان بحث می‌کنند، در این اصل اساسی قرآن که به چه صورت پیاده بشود. باید، شاید، یا این که می‌توانند... نه، این اصل اسلامیه. علی می‌فرمود: "مَنْ اسْتَبَدَّ بِرَأْيِهِ هَلَكَ" هر که استبداد کند در کارهای خود هلاک می‌شود. چرا نمی‌شود؟ نمی‌دانم؟ یعنی گروههایی، افرادی دست‌اندرکار. شاید این طور تشخیص بدهند اگر شورا باشد دیگه ما چکاره هستیم؟ شما هیچ، بروید دنبال کارتتان! «سخنرانی پدر طالقانی در آخرین خطبه در زندان‌هایش در بهشت زهرا در روز قبل از وفات - ۱۷ شهریور ۵۸».

من یکبار عصبانیت و جوش و خروش او را به چشم دیده و از حالت پدر به خاطر فشاری که به قلبش می‌آمد، نگران شدم و می‌فهمیدم که در این طور مواقع چه حالتی پیدا می‌کند. در اردیبهشت ۵۸، چندی پس از بازگشت ایشان از قم در پی تعطیل دفاتر که در فصول قبل از آن صحبت کردیم، روزی با برادرانمان مهدی ابریشمچی و عباس داوری به دیدار ایشان رفتیم. عزت سحابی هم که در کابینه بازرگان نقش وزیر ارشد داشت و با او بحث و گفتگوهای بسیار داشتیم، وقتی شنید خدمت آقای طالقانی می‌رویم، گفت من هم با شما می‌ایم چون بعد از بازگشت آقا به تهران ایشان را ندیده‌ام. این مهندس سحابی البته آن مهندس که ۷ سال پیش از آن من در اقامت یک هفته‌ای خود در زندان قزل‌قلعه دیده بودم نبود و دچار یک دگردیسی و استحاله ارتجاعی شده بود. در سال ۵۰ او را به خاطر حمایت از مجاهدین گرفته بودند و من او را در قزل‌قلعه دیدم. با ارادتی چشمگیر نسبت به مجاهدین. روزی هم که به دادرسی ارتش می‌رفت، نامه ریزنویسی برای این که به برادر بنیانگذارمان سعید محسن بدهد در جیبش گذاشتم که لورفت و اسباب دردسر شد. اما حالا بعد از رسیدن به حاکمیت، حتی با خود مهندس بازرگان هم زاویه زیادی پیدا کرده بود و گاه حرفهای بی‌مقدار و خنده‌داری می‌زد. از قبیل این که حزب جمهوری اسلامی و جماعت خمینی درست است که مستبد هستند اما مانند بلشویکها در مقابل منشویکها هستند... و این‌ها هستند که انقلاب را پیش می‌برند و انقلابی هستند!!

در حال ما آن روز از این که آقای مهندس سحابی هم ما را در خدمت پدر طالقانی همراهی می‌کند خوشحال بودیم و انتظار یاری داشتیم. اما وقتی نزد آقای طالقانی رسیدیم، هنوز جای اول را نخورده بودیم که سحابی با پرخاش، به حسابرسی از پدر

نظرگاههای آیتالله طالقانی در باره حکومت اسلامی

مارهبران اسلامی داعیه حکومت ندارند

بازرگان در مراسم یادبود دانشگاه گفت :

# طالقانی نگران قانون اساسی بود

شر شوین نامه خود به آیتالله منتظری :

## سید احمد خمینی خواستار روشن شدن حدود ولایت فقیه شد

مجلس خبرگان



۲۸ مرداد، روز تشکیل  
مجلس خبرگان اعلام شد

ابوالحسن بنی صدر :

# ولایت فقیه ، اکنون عملا وجود دارد

\* شورای نگهبان قانون اساسی ، کاری را  
که یک فقیه باید انجام دهد بطور جمعی  
انجام می دهد .  
\* قانون اساسی پیشنهادی غربی نیست .  
\* اگر بگوئیم قانون اساسی ریشه غربی  
دارد باید بگوئیم جمهوری هم غربی است

مسائل و پرسشهای مختلف درباره پیش نویس قانون  
اساسی در میزگردی که برتیب با شرکت ابوالحسن بنی صدر و  
دکتر نورعلی تابنده ، سرپرست سازمان وفاق ، دکتر رضی مصدق  
وزیر فرهنگ و آموزش عالی و سلاطین تشکیل شد مورد  
بحث و تبادل نظر قرار گرفت .  
تذرات میزگرد که در سینه استهائیان واقع در ابتدای  
خیابان آسمانگل تشکیل شده ابتدا دکتر ابوالحسن بنی صدر  
در خصوص پیش نویس قانون اساسی گفت: قانون اساسی  
حفاظتور گنه از ناتی بیستاست . بسانه اساس  
استقرار قانون در جامعه باشد . بجز تأمین هدفهای اساسی  
حلیمه توسط قانون اساسی . ایجاد امنیت نامباری تأمین

مروزی بر تاریخ جهان و روح  
جهان اتفاق می افتد . این  
کشورهای غربی مترقی که  
شده اند ، بازم میان سران  
مهم بودمانند ، احزاب و  
«استحقاق را بین» گفتند و  
زاین را نام ببریم که باقر

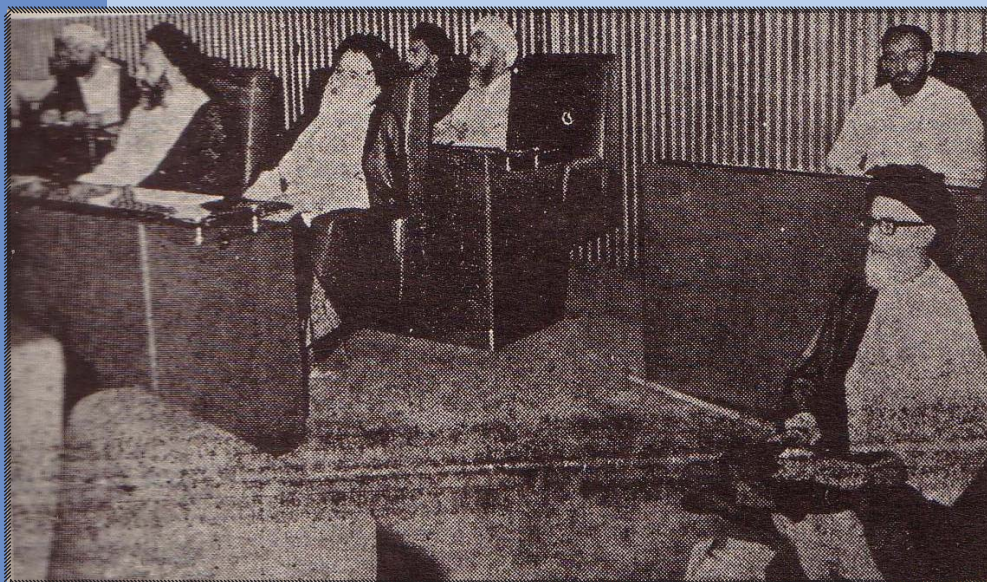
پرداخت و گفت: خُب آقا، بگوئید ببینیم این مدت کجا بودید و چرا رفتید و این چه کاری بود که کردید و به ما هم نگفتید...؟ (نقل به مضمون).

پس از یکی دو دقیقه که این بحث جریان پیدا کرد، من دیدم که پدر طالقانی به طرز غیر معمول سرخ و برافروخته شد و با عصبانیت فوق العاده به او گفت: نگذارید دهان من باز شود و بگویم آن چه را نباید بگویم. من سید جوشی هستم. نگذار دیوانه شوم... مگر من نمی دانم که اگر هنوز شماها و آنهايي که توی آن شورای انقلاب هستيد کمی مراعات می کنید، بخاطر ۴ تا سلاحی است که در دست این بچه هاست و الا اگر اینها نبودند و نمی ترسیدید هیچ خدایی را بنده نبودید و این آقایان دمار از روزگار این مردم بدبخت در می آوردند... (نقل به مضمون)

هر لحظه که می گذشت رنگ پدر طالقانی سرختر می شد و مانند آتشفشان حرفهائی به عزت سحابی و شورای ارتجاع خمینی می زد که ما تا آن روز نشنیده بودیم و در همان جا فهمیدیم که ایشان، نخستین رئیس شورای انقلاب بوده، اما آن را ترک کرده و بهشتی کار را به دست گرفته است.

عجبا که تا آن روز فکر می کردیم بحث و جدلهای عزت سحابی با ما درونی و دوستانه است و حالا پیش آقای طالقانی و در مجلس خصوصی در طرف ماست و غمخوار و موید پدر است تا در برابر خمینی بیشتر بایستد و از این که پدر دفاتر خود را به عنوان اعتراض تعطیل کرده و امتیاز تشکیل شوراها را هم از خمینی گرفته قدردانی و تجلیل خواهد کرد. اما در عمل دیدیم که عزت سحابی خودش یک پا مدعی آقای طالقانی است. خود غلط بود آنچه ما پنداشتیم...

وقتی منقلب شدن پدر را به آن صورت دیدم، دیگر بحث سیاسی یادم رفت. نمی دانم چه گفتم یا چه کردم ولی بیهوده سعی کردم با انداختن خودم به وسط این بحث، حالت پدر به وضع اول برگردد. از حق نگذریم سحابی هم دست و پایش را جمع کرد و قدری معقولتر شد. بعد هم پاکت سیگار آقا را که همه اش را کشیده و خالی شده بود برداشتم و گفتم، آقا پس سهمیه ما چه می شود؟! شما که همه را کشیدید و برای ما چیزی باقی نماند، از یتیم نوازی شما به دور است!! حرفش را قطع کرد و گفت: سیگار آن بالا پشت قفسه کتابخانه است، بلند شوید بیاورید، هم برای خودتان، هم برای من...



هشدار آیت الله طالقانی :

# اگر محیط کنونی پیش برود مستبدین مسلط خواهند شد



آیت الله طالقانی

به اسم اسلام  
همدیگر را نکوبید  
و تفتیش عقاید  
نکنید

## اطلاعات

۱۲ صفحه

پنجشنبه ۲۵ مرداد ماه ۱۳۵۸ - شماره ۱۵۹۳۰ - شماره ۱۵ ریال

میخواستم گریه

کنم بحال ملتیکه

یگانگیش تبدیل

به خصومت و

جبهه گیری می -

شود در صفحه ۱۲

# رحمان اسلام



عرض کردم: اطاعت. اما شما امروز به اندازه کافی علاوه بر سیگار، از دست ما و از دست این آقای سحابی کشیده‌اید، امروز بس تان است. برای شما آب می‌آورم و سیگار شما را خودم می‌کشم...

وقتی لیوان آب را تقدیمش کردم و خواهش کردم بنوشد، از نگاه پرمهرش پیدابود که عصبانیتش قدری فروکش کرده است. بعد هم موضوع صحبت را به کلی عوض کردیم و نیم‌ساعت بعد همراه با آقای مهندس سحابی رفع زحمت کردیم تا آقای طالقانی روح راستین انقلاب ضدسلطنتی، با ۴۰ سال رنج و زندان و تبعید و بدتر از همه، بن‌بست و جنگ اعصاب فرساینده روزگار خمینی لعین، نفسی به‌راحتی بکشد. هرچند که می‌دانستم بعد از ما عده دیگری به ملاقات پدر خواهند رفت که چه بسا بهتر از ما نباشند.

اما در روز ۱۹ شهریور سال ۵۸، پس از درگذشت نابهنگام پدر که ایران یکپارچه در سوگ او فرورفت، همگان بزرگترین تشییع تاریخ ایران را به چشم دیدند. وقتی پیکرش را به بهشت‌زرها بردند، می‌خواستیم آن‌جا باشیم. با یک تیم از برادرانمان در چند خودرو ۶ساعت تلاش کردیم که از کوچه و پس‌کوچه‌ها خودمان را به بهشت‌زرها برسانیم، اما همه راهها بسته بود. در تمام خیابانها و کوچه‌های جنوب شهر، درها باز و مردم به‌صورت خودجوش برای کاستن از فشار ترافیک و گرد و غبار و گرما در همه جا آب و یا گلاب می‌پاشیدند. پدر طالقانی بود که بی‌دریغ در باره «استبداد زیر پرده دین» هشدار می‌داد و بساط خمینی را درهم می‌پیچید.

«می‌دانید بچه‌ها ما یتیم شدیم، بی‌پدر، بی‌زره و بی‌سپر، حالا معلم، رهبر و فرمانده ما به‌خاک افتاده و به خدا پیوسته.

رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا وَإِنَّا نَدَّاهُنْدَةَ مَا بَدَا، منادی ایمان، معلم قرآن، پس تعجبی نیست اگر مردم ما این چنین از شمال تا جنوب در ماتم فرورفتند و بر سروسینه می‌کوبند.

بگذارید بگریند، همه بگریند، گریه‌کن دشت کویر، گریه‌کن بحرخرز، گریه‌کن جنگل سرخ، گریه‌کن مرد بلوچ.

بگذار تا بگریم چون ابر در بهاران  
کز سنگ ناله خیزد روز وداع یاران

پیشوای خلق، پیشوای آزادی، ای یار بی‌پناهان، پشتیبان ضعیفان، مرد پیامبرتبار و پیامبرگونه، درود بر طالقانی.

بله همه مردم یتیم شدند، همه اقشار مردم با هرگرایش و هرمرام و هر مسلک، دیدید که خواهران و برادران عزیز ارمنی ما، کلیمی ما چه زار می‌گریستند. بر اونها تسلیت باد. مبادا به بچه‌ها، به بچه‌های همسایه‌ها و به کوچکترها بگویید پدر مرده، نه، بگویید رفته سفر، بگویید مسافرت است، بگویید برمی‌گردد، اگر کسی پرسید کجا می‌شود دیدش و کجا می‌شود پیدایش کرد، از اونجا که گفتیم روح مجسم انقلاب ما بود، بگویید توی چشمه‌سارها، آنجا که ماهیهای سیاه کوچولو، گستاخی می‌کنند و خلاف جریان شنا می‌کنند آنجا می‌شود دیدش، در هرکجا که ابوذری هست و اعتراض، در هرکجا که مالکی هست و شمشیر، در هرکجا که مالکی هست و شمشیر از نیام کشیده، در هرکجا که علی‌وار، چهره راستین اسلام و تفسیر واقعی قرآن هست. وقتی که می‌خروشیم، می‌جنگیم، و وقتی که می‌فهمیم» (در رثای پدر - دانشگاه تهران، شهریور ۱۳۵۸).<sup>(۷)</sup>

### مفهوم انقلاب اسلامی

آیت‌الله طالقانی، مفسر بزرگ قرآن، یکبار در دیدار با هیأت کوبایی گفت: «در واقع هرانقلاب علیه ظلم و علیه استبداد و علیه استثمار در هر جای دنیا که باشد از نظر ما یک انقلاب اسلامی است. چرا که روح اسلام و تعالیم اسلام در جهت رفع ظلم از همه انبای بشر، همه انسانها، و همه مظلومین و مستضعفین است...».

بله پدر طالقانی این چنین همه رشته‌های دجالگرانه خمینی در باب ر و اسلام و «جمهوری اسلامی» نه یک کلمه بیشتر و نه یک کلمه کمتر را پنبه می‌کرد. پدر طالقانی با وفاتش هم فضای اختناق سیاسی را که خمینی از ۲۸ مرداد به بعد حاکم کرده بود، تغییر داد. خمینی برای مهار کردن مجدد اوضاع و به تصویب رساندن قانون اساسی ولایت فقیه در ۱۲ آذر ۵۸، درست یک ماه قبل از آن، در روز ۱۳ آبان به گروگانگیری در سفارت آمریکا مبادرت کرد. هدف چنان که بارها سردمداران رژیم و دست‌اندرکاران درجه اول گروگانگیری گفته‌اند، از دور خارج کردن مجاهدین و لیبرالها یعنی دولت بازرگان و در

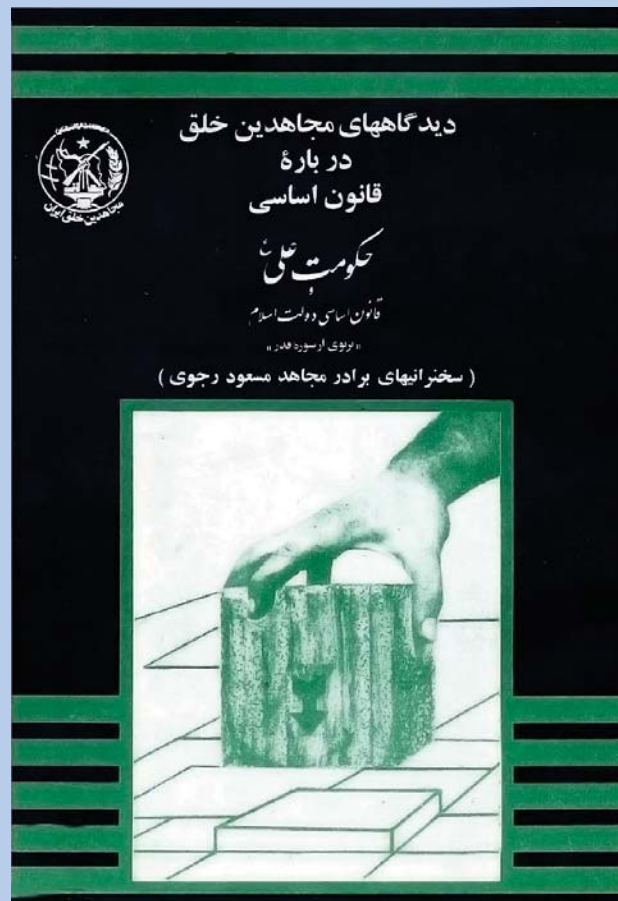
۷- سخنرانی در اجتماع مردم در دانشگاه تهران

آیت الله طالقانی :

# در نفعی استثمار، استعمار و دفاع از آزادی با ما کسبیتها عقاید مشترک داریم

• رئیس هیات  
کوبانی : ... پس  
زنده باد اسلام  
در صفحه ۱۱

روزنامه اطلاعات - دوشنبه ۱۵ مرداد ۱۳۵۸



بن‌بست قراردادادن آنها در برابر دست‌پخت خبرگان در آستانهٔ فرماندم قانون اساسی ولایت فقیه بود. خمینی با دجالیت گروگانگیری را «انقلاب دوم» خواند تا در زیر پوشش «ضد استکباری» و «ضدامپریالیستی»، به ثبت‌دادن دیکتاتوری دینی در قانون اساسی بعد از انقلاب ضدسلطنتی، تحت‌الشعاع قرار بگیرد و کسی نتواند در برابر آن به مخالفت برخیزد و سینه سپر کند. کارکرد دجالگرانهٔ شعار «مرگ بر آمریکا» برای فاشیسم دینی آن قدر حیاتی و تعیین‌کننده بود که حتی همین آقای میرحسین موسوی در مقام نخست‌وزیر خمینی تا شهریور سال ۶۷ یعنی پس از آتش‌بس و پس از قتل عام زندانیان سیاسی هشدار می‌داد:

«در شرایط جدید و بعد از جنگ باید بسیار دقت کنیم اهداف و شعارهای انقلاب نباید تغییر کند». زیرا «شعار مرگ بر آمریکا ... مهمترین ابزار برای مقابله با گروههای کمونیستی، مائوئیستی و منافقین بود و شعار مرگ بر آمریکا بیش از دستگاههای اطلاعاتی در از بین بردن این گروهها نقش داشته است» (جمهوری اسلامی - ۲۱ شهریور ۶۷).

اما مجاهدین بیدی نبودند که به این بادها بلرزند. درست ۱۰ روز بعد از گروگانگیری و یک‌روز قبل از پایان کار خبرگان ارتجاع در سال ۵۸، مجاهدین در روز ۲۳ آبان در یک تلگرام فوری، با خبرگان ارتجاع اتمام حجت کردند و با مشخص کردن مواردی که باید وارد قانون اساسی شود، نوشتند:

«در این میهن نسل مشتاق و به‌خون‌نشسته‌ی چشم‌انتظار است که حتی با صرف‌نظرکردن از نحوهٔ انتخاب و ترکیب گروهی آقایان و طول مدت قانونی وکالتشان یکماه» چنان‌چه این موارد «در نص قانون مراعات نگردد، از دادن رای مثبت به آن معذور» هستند. تحریم فرماندم قانون اساسی ولایت فقیه به‌مثابه نفی آشکار اصل ولایت فقیه از سوی مجاهدین به‌عنوان نیروی اصلی ابویسیون و به‌خصوص به‌عنوان تنها نیروی جنگنده انقلابی با ایدئولوژی اسلام در روزگار شاه، برای خمینی بسیار سوزناک و دردآور بود. مهمترین مواردی که مجاهدین بر آن انگشت گذاشتند که باید در قانون اساسی وارد شود و برای خمینی تلخ و گزنده بود، عبارت بودند از:

- «تصریح حاکمیت مردم که جملگی خلیفه و جانشین خدا در زمین‌اند و اراده خود را تنها از طریق یک مجلس و یک قانون واحد انقلابی و اسلامی بیان می‌کنند»

«اداره و تصدی کلیه امور کشور از طریق شوراهای واقعی»  
- «اعاده حقوق همه ملیتها و اقوام مبنی بر تعیین سرنوشت و اداره کلیه امور داخلی شان در چارچوب تمامیت ارضی خدشه‌ناپذیر کشور»  
- «تضمین آزادی همه احزاب و گروهها تا مرز قیام مسلحانه که تنها معنی واقعی کلمه چندپهلوی "توطئه" است»  
بله، خمینی کورخوانده بود. پاتک مجاهدین در قدم بعد تشکیل و تأسیس میلیشیای مردمی در برابر سپاه پاسداران ارتجاع بود. بعدها رژیم، چریکهای نیمه وقت مجاهدین را ۵۰۰هزارتن برآورد می‌کرد.  
با این همه، خمینی بازهم از خبرگان طلبکار بود و هل من مزید می‌طلبید و می‌گفت:  
- «این که در این قانون اساسی یک مطلبی ولو به نظر من یک قدری ناقص است و روحانیت بیشتر از این در اسلام اختیارات دارد و آقایون برای این که خوب دیگر خیلی با این روشنفکرها مخالفت نکنند یک مقدار کوتاه آمدند این که در قانون اساسی هست، این بعضی شئون ولایت فقیه هست».  
- «ولایت فقیه یک چیزی نیست که مجلس خبرگان ایجاد کرده باشه. ولایت فقیه یک چیزی است که خدای تبارک و تعالی درست کرده همان ولایت رسول الله است. و اینها از ولایت رسول الله هم می‌ترسند. شما بدانید که اگر امام زمان سلام الله علیه حالا بیاد باز این قلمها مخالفت می‌کنند و آنها هم بدانند که قلمهای آنها نمی‌تواند مسیر ملت ما را منحرف کند».  
- «بدون یک ذره ملاحظه، از غرب، از شرق، از نمی‌دونم، حزب کذا، حزب دموکرات، از چه از چه، بدون یک ذره ملاحظه، باید این قانون اساسی ما، مطابق باشد در چارچوب شرع. اگر یکی از وکلا، یا همه وکلا، بخواهند دست از این چارچوب خارج بشند، اصلاً وکیل نیستند برای ما».  
- «ما تا آمدیم مغز این آقایان را از غربزدگی خارج کنیم، پشت هشتم ما شاید باشد بشد این کار، من نمی‌دانم آقایان از غرب چی دیده‌اند؟».  
منتظری و مرعشی و گلپایگانی هم متعاقباً به دفاع و حمایت از ولایت فقیه پرداختند و به توجیه شرعی آن روی آوردند. گلپایگانی در اطلاعیه‌اش گفت:  
«اگر قانون اساسی به طور کامل طبق قوانین شروع تدوین نشود و مسأله اتکای حکومت به

نظام امامت و ولایت فقیه روشن نشود، حکومت براساس طاغوت و ظالمانه است». چنین بود که خمینی با دجالیت تمام، به جای مؤسسان منتخب مردم و به جای آن اسلامی که می‌گفت در آن «دیکتاتوری وجود ندارد»، به سلطنت مطلقه دینی روی آورد.

این که گفتم خمینی از ورود مجاهدین حتی به همین خبرگان، به شدت می‌ترسید، اصلاً مبالغه نبود، چه رسد به مؤسسان.

گردانندگان خبرگان ارتجاع، حتی از حضور خبرنگار نشریه مجاهد هم در جلسات خبرگان وحشت داشتند و ما پیوسته با ضرب و شتم خبرنگاران مجاهد در خبرگان مواجه بودیم.

از جمله در ۲۵ مهر ۱۳۵۸ خبرنگار «مجاهد» در مجلس خبرگان به شدت توسط پاسداران مورد ضرب و شتم قرار گرفت.

ساعتی بعد هم، بهشتی در مقام رئیس مجلس، با او دیدار و گفتگو کرد تا پیام خودش را از این طریق به ما برساند!

گوش کنید از روی نشریه مجاهد در همان زمان برایتان می‌خوانم:

«... یکی از این برادران خبرنگار، در دوران شاه نیز علاوه بر تحمل شکنجه‌های چندین ساله، تا پای اعدام هم رفته‌است. چیزی که به نظر نمی‌رسد در سوابق افراد پاسدار و نمایندگان خبرگان، از صدر تا ذیل هیچ‌کدام، موجود باشد.

به هرصورت جای بسی تاسف است که در نظام حاکم چنین شیوه‌هایی صریحاً محکوم نمی‌شود. در این‌جا آن‌چه که دست‌اندرکاران چنین توطئه‌هایی بایستی بدانند این است که صبر ملت بی‌پایان هم نیست و برای همیشه در برابر تجاوز به حقوق خود دست روی دست نخواهد گذاشت، و اما شرح واقعه:

... چهارشنبه ۵۸/۷/۲۵ پس از پایان جلسه رسمی مجلس خبرگان، هنگامی که خبرنگاران «مجاهد» طبق معمول و همراه سایر خبرنگاران به قصد گفتگو با نمایندگان، عازم طبقه پایین شده بودند، پاسداران از ورود برادران ما به محوطه نمایندگان جلوگیری می‌کنند. در این هنگام وقتی که یکی از برادران ما علت را از پاسدار مسئول راهرو سؤال می‌کند، ناگهان پاسدار مزبور بدون هیچ صحبتی به شدت وی را با مشت و لگد و سیلی مورد ضرب و شتم قرار می‌دهد. در

همین لحظه بقیه پاسداران هم فوراً به طرف او هجوم می‌برند». در این هنگام یک خبرنگار دیگر مجاهد سر می‌رسد و در همین حین: «دکتر شبیانی وی را مشاهده می‌کند و بلافاصله به پاسداران دستور می‌دهد که او را توقیف کنند. پاسداران نیز او را با خشونت در میان گرفته و به‌اتاق دیگر می‌برند. پس از نیم‌ساعت دکتر شبیانی به اتاق برادری که دستور توقیف او را داده بود رفته و می‌گوید: «تو نباید در این جا اعلامیه و یا روزنامه به کسی بدهی. خبرنگار دیگر نیز حق ورود به مجلس را ندارد». در این جا برادر ما می‌پرسد: مگر دادن روزنامه به کسی جرم است؟ پس چرا روزنامه‌های انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی آزادانه در مجلس پخش می‌شود؟ دکتر شبیانی در جواب به او می‌گوید: «آخر این‌جا، به روزنامه شما حساس هستند. حق ندارید به دیگران بدهید». سپس گفت: «شما آزادید» و به پاسداران دستور داد که برادر ما را آزاد کنند. پاسداران ابتدا از این کار امتناع کردند. و بالاخره پس از یک‌ساعت برادر ما را نزد دکتر بهشتی بردند. پاسداران در این هنگام قهرمانی‌های خود را برای یکدیگر شرح می‌دادند. یکی از آنها به دیگری می‌گفت: «تا گفت چرا نباید پایین بروم، محکم زدم توی گوشش! و وقتی به او لگد زدم ترسیدم که از پنجره بیرون پرت شود».

سپس دکتر بهشتی به برادری که مضروب شده می‌گوید: «این درست است که دو برداشت در زمینه شناخت اسلام وجود دارد، این مسأله‌یی نیست ولی چرا سازمان مجاهدین خلق حاضر نیست در مواضع خود تجدیدنظر کند و با دیگر گروه‌های اسلامی که همگی برادر هستند و مبارزه کرده‌اند متحد شود؟ ... من از شما می‌خواهم که این پیام مرا و حرف‌هایم را به سایر برادرانتان در سازمان مجاهدین برسانید...»

سپس دکتر بهشتی به برادر ما گفت: «در حال حاضر یک برنامه تبلیغاتی علیه شخصیت‌هایی مثل من راه افتاده است»

نشریه مجاهد در ادامه می‌نویسد:

«اگر هرکجای این ماجرا در پرده ابهام باشد و دلیل تمام این حرکات فاشیستی برای کسی معلوم نباشد، سخنان آقای دکتر بهشتی در پایان، عمق قضیه و هدف همه این حملات را روشن می‌سازد. مسأله این است که در یک کلام ارتجاع با منطق و زبان خاص خودش می‌خواهد به ما بگوید «کوتاه بباید». از موضع سیاسی-ایدئولوژیکی‌تان دست بردارید. انتقاد

نکنید، حرف نزنید، اصلاً خفه بشوید! مواضع ضد دیکتاتوری، ضدارتجاعی و ضد انحصارطلبی خود را ترک نمایید! بگذارید ما هر کار دلمان خواست بر سر این انقلاب و این خلق و مهمتر از همه مکتب و ایدئولوژی اسلام بیاوریم!

اگر به شما حمله کردند، اگر مراکزتان مورد هجوم و محاصره قرار گرفت، اگر شما را دستگیر و مضروب و شکنجه نمودند، اگر به شما تهمت و افترا زدند، هیچ نگوئید تا "وحدت!" حفظ شود!

این جوهر و مضمون تمام این حرکات و سخنان است. نتیجه تمام این صحبتها هم این است که: حال که از مواضعتان کوتاه نمی‌آیید، ساکت و خفه نمی‌شوید، پس بخورید! باز هم خواهید خورد! باز هم اگر از عقایدتان دست نشوید، ادامه دارد...!

این نه اولین بار و نه آخرین باری است که خواهران و برادران ما این چنین مورد حملات رذیلانه و موهن مشتی عناصر مغرض و مرتجع فاشیست قرار می‌گیرند. ما از همان ابتدا دانسته بودیم که پاسداری از دستاوردهای انقلاب و خون شهدا و دفاع از ایدئولوژی و شرفمان همه این پیامدها و زجر و توهین را در پی خواهد داشت. اینها همه تاوان قاطعیت‌مان در مواضع سیاسی - ایدئولوژیک خود و در عین حال بهای لازمی هستند برای حراست انقلاب و سرفرازی اسلام راستین. در نهایت هم حقانیت و آینده تاریخی و سربلندی ما را در پیشگاه خدا و خلق تأمین خواهد کرد.

اما مسأله مهمی که در این جا بایستی با کسانی که ما را به "کوتاه آمدن" و "تخفیف" در اصول دعوت می‌کنند، مطرح نمود این است که دیگر چرا عوامفریبی می‌کنید و دم از "وحدت" می‌زنید؟ آخر ما کدام را باور کنیم، نصایح و موعظه‌های شما را یا مشت و لگد و چماق را؟ چطور باور کنیم شما راست می‌گویید در حالی که در همان موقع که از "وحدت" با "دیگر گروههای اسلامی برادر" سخن می‌گویید چند لحظه قبلش برادرانمان مورد بی‌شرمانه‌ترین حملات و فحاشی‌ها قرار گرفته‌اند؟

چرا برای یک بار هم که شده این حرکات را رسماً محکوم نمی‌کنید؟ ...

بنابراین اگر مسئولین مجلس و مقامات محترم، این بار دیگر ضرب و جرح برادران ما را به حساب "مردم!" نمی‌گذارند، و اگر فی‌الواقع این حرکات را مضر برای وحدت می‌دانند، برای



یک بار هم که شده آن را محکوم سازند و عاملین آن را طبق قانون به مجازات رسانند»<sup>(۸)</sup>

### از شگفتیهای روزگار خمینی

حالا که اسم دکتر شیبانی آمد، صبر کنید قبل از ادامه مطلب، چند جمله هم راجع به او بگویم تا بدانید که دجال لعین، چه کسانی را با چه سوابقی، روی نقطه ضعفشان انگشت گذاشت و با خود برد. مصادیق دردناک و تأسف بار خسرالدنیا والاخره. ولی بلادرنگ باید خاطرنشان کنم، نکاتی را که برای اولین بار پس از ۳۰-۴۰ سال می گویم، فقط به فقط برای تجربه اندوزی و آموزش نسل جوان و نسل قیام است و گرنه موضوعیت نداشت: در فاصله سالهای ۵۰ تا ۵۴، به جز شخص خمینی، همه آخوندها و سران و مهره های شناخته شده رژیم کنونی، مخصوصاً آخوندها و روحانیان و «آیات عظام» که در زندان بودند، بدون استثنا از مجاهدین حرف شنوی و به لحاظ سیاسی تبعیت کامل داشتند. از عسگر اولادی و لاجوردی گرفته تا آیت الله ربانی و آیت الله انواری و رفسنجانی و عزت سبحانی و عباس شیبانی. چه رسد به افرادی مانند رجایی و بهزاد نبوی که به نسبت اینها در مدارج بسیار پایین تر قرار داشتند. یکبار شهید بزرگ بیژن جزنی که در زندان شماره ۳ قصر و بعداً در بند ۶ هم اتاق بودیم، خصوصی به من گفت: راستی که شاهکار کرده اید، مثل این است که اجنه و دیو را در شیشه کرده و در آن را بسته باشید!

گفتم منظورت چیست؟

گفت تو نمی دانی، من از قبل با بعضی از اینها در زندان بوده ام و آنها را می شناسم. قبل از مجاهدین، اینها اصلاً این طوری نبودند. الان را نگاه نکن که مجاهدین با ما در یک کمون زندگی می کنند و در حالی که خودشان روزه هستند برای غیرمسلمانها کارگری می دهند و صبحانه و ناهار آماده می کنند. اینها طبق شرع خودشان، ما را نجس و پاسبانها را به خودشان از ما نزدیکتر می دانستند (نقل به مضمون). واقعاً هم من از سوابقی که بیژن آن روز گفت بی خبر بودم. اما بعدها وقتی که جریان راست ارتجاعی پس از کودتای اپورتونیستهای چپ نما و متلاشی شدن مجاهدین سربرداشت، معنی آن را خوب فهمیدم و به چشم دیدم. به چشم دیدم که ساواکیها را بر مجاهدین

ترجیح می‌دهند و آنها را به خودشان از ما نزدیکتر می‌دانند. به چشم دیدم که هم اپورتونیستهای چپ‌نما و هم توده‌ایها را صدبار بر ما ترجیح می‌دهند و سرانجام در ۴ تیر ۵۹ خود خمینی به زبان اشهدش گفت که دشمن اصلی او مجاهدین هستند. او گفت: «دشمن ما نه در آمریکا، نه در شوروی و نه در کردستان بلکه همین‌جا... در همین تهران است» (رادیو و تلویزیون رژیم، ۴ تیر ۱۳۵۹).

اما در آن زمان که این جماعت به‌استثنای شخص خمینی، در بیرون و داخل زندان از مجاهدین هواداری می‌کردند، تعدادی بودند که به‌راستی شیفته مجاهدین بودند. یکی آیت‌الله انواری بود که می‌گفتند در سال ۱۳۴۳ فتوای قتل حسنعلی منصور نخست‌وزیر شاه را داده است که البته خودش هیچ‌گاه این‌را به ما نمی‌گفت. در سال ۵۱ در زندان قصر مراسمی به‌مناسبت عاشورا داشتیم که همه زندانیان شرکت کرده بودند. من هم یکی از سخنرانان بودم و تاریخچه صدر اسلام از رحلت پیامبر تا قیام عاشورا را بازگو کردم. بعد، همین آقای انواری گفته بود که دیدگاهش بالکل نسبت به اسلام و مجاهدین عوض شده و تا به‌حال در تمام عمر خود، چنین درک و دریافتی از اسلام نداشته است...

نمونه دیگر آیت‌الله ربانی شیرازی بود. یک بار در زندان قصر به او گفته بودم که قرآن را باید از نو به فارسی ترجمه کرد تا برای عموم قابل فهم شود. او بارها و بارها این کار را از من پیگیری می‌کرد و می‌گفت: آقا بیایید این کار را با همدیگر شروع کنیم و مشترکاً به ترجمه فارسی قرآن پردازیم. اما من طفره می‌رفتم چون تردیدی نداشتم که تضادها و اختلافاتمان سرباز خواهد کرد. در سال ۵۲ هم به‌اصرار می‌خواست که برای او کلاس اقتصاد از دیدگاه اسلام بگذارم و سرانجام من ۱۰ جلسه با او بحث اقتصاد گذاشتم که در حال قدم‌زدن در حیاط بند ۶ زندان قصر برگزار می‌شد. در پایان برای ربانی هیچ سؤال و ابهامی باقی نماند و طبق نصوص قرآن و نهج‌البلاغه و سیره پیامبر و ائمه، مطلقاً به حقانیت و اصالت اسلام ضدارتجاعی و ضدبهره‌کشی قانع و متقاعد بود.

در آن سالها دو نفر دیگر هم بودند که به راستی در زندان شیفته مجاهدین بودند. یکی حاج عراقی بود و دیگری دکتر عباس شیبانی. حاج عراقی که بعداً در سال ۵۸ توسط گروه فرقان ترور شد و بعد از بازگشت خمینی

از پاریس در بسیاری از صحنه‌ها با او بود، در آن سالها جزئیات روابط خمینی با مظفر بقایی و حسن آیت از زمان نخست‌وزیری مصدق به بعد را به تفصیل برای ما شرح می‌داد. او به‌خصوص در برابر سردار خیابانی و مجاهد خلق کاظم ذوالانوار بسیار خاضع بود و حرف‌شنوی داشت.

از شگفتی‌های روزگار این بود که پس از ضربه اپورتونیستهای چپ‌نما به مجاهدین و سربرداشتن جریان ارتجاعی راست که عراقی و ربانی و انواری را باخود برد و به ضدیت با مجاهدین درغلتیدند، در زمستان ۵۶ روزی در اوین در اخبار تلویزیون به‌چشم دیدیم که انواری و عراقی و عسکراولادی که او هم قبلاً به‌مجاهدین بسیار ابراز نزدیکی و ارادت می‌کرد، سه‌بار شاهنشاه آریامهر را سپاس گفته و با فضاحت بر سوابق زندان خود مهر ندامت و پایان زدند. بعد هم که خمینی سر رسید، خمینی چی دوآتشه شدند. اما دکتر عباس شیبانی که بعداً عضو شورای انقلاب خمینی، وزیر کشاورزی و از سران حزب جمهوری اسلامی از آب‌درآمد، از همه به‌مجاهدین نزدیکتر بود.

از زمان دانشجویی در سالهای ۱۳۳۵ به‌بعد بسیار فعال بود، بارها دستگیر و زندانی شده و فرد مشهوری بود. اگر درست یادمانده باشد یک‌سال کنفدراسیون دانشجویان در خارج کشور هم او را به‌عنوان زندانی سیاسی نمونه معرفی کرد.

شیبانی از سال ۴۸ و ۴۹ به‌خاطر عنصر مبارزه‌جویانه‌اش، در ارتباط با بنیانگذاران شهید سازمان قرار داشت و سمپاتی فوق‌العاده‌یی نسبت به‌ما پیدا کرده‌بود.

در سال ۵۱ پس از دستگیری به‌زندان قصر آمد. برادر همسرش، مجاهد شهید محمد مفیدی هم از شهیدان تیرباران شده خودمان بود. در زندان شماره ۳ قصر با «صفرخان» قدیمی‌ترین زندانی سیاسی ایران، (بیژن جزنی) و موسی و شیبانی هم‌اتاق بودیم. در بند ۶ زندان شماره ۱ قصر نیز شیبانی با بیژن و موسی و من در یک اتاق بود. در سال ۵۴ و ۵۵ هم در اوین، من و او هم‌اتاق بودیم. یک نمونه ندارم که حتی یک‌بار، از ضوابط تشکیلات ما در داخل زندان تخطی کرده‌باشد. از آن‌جا که از سالهای قبل سابقه مبارزاتی داشت و نهضت آزادی را هم کهنه‌کرده‌بود، به‌راستی شیفته مجاهدین بود. او در زندان پزشک همه ما بود. به‌خاطر رسیدگی‌های فوق‌العاده پزشکی به‌خود من در زمان بیماری و به‌خصوص هر بار که از بازجویی و شکنجه‌گاه کمیته برمی‌گشتم،

همیشه خجلت‌زده و ارادتمندش بودم. در مقابل آخوندها هم سفت و سخت از مصدق طرفداری می‌کرد.

در سالهای زندان کاری نبود که شبیانی و همسرش برای ما و خانواده‌های شهیدان انجام ندهند. از رساندن پیامها و خبرها تا کمک مالی و دارو و نیازمندیهای صنفی زندانیان...

از بابت سیاسی و خط مشی مبارزاتی با ما هیچ زاویه و اختلافی نداشت. اما دستگاه ایدئولوژیک خودش را داشت که در این زمینه با او در آتش بس بودیم. مثلاً با وجود آن‌که خودش قهرمان شطرنج بود، چون مراجع شطرنج را شرعاً حرام کرده بودند، شطرنج بازی نمی‌کرد.

بعد از ضربه اپورتونیستها یک‌بار در حالت عصبانیت به من گفت اگر کار با من باشد و تو مانع نشوی، همه مارکسیستها را می‌گذارم سینه دیوار. به او گفتم: دکتر شوخی می‌کنید و عصبانی هستید، آخر ما که نباید در برابر شهادت شریف واقفی و سایر برادرانمان توسط آنها، عکس‌العمل نشان بدهیم. اما او قسم خورد که حرفش جدی است...

دو سه سال بعد، در اواخر سال ۵۷ بعد از آزادی از زندان، وقتی در خانه‌اش در تهران به‌دیدار او رفتم و البته نمی‌دانستم اکنون عضو شورای انقلاب خمینی است. این دکتر شبیانی دیگر آن هم‌سلول سابق نبود. در حزب جمهوری اسلامی و تحت امر بهشتی، در حاکمیت غرق شده بود. گفتم دکتر، شما از زمان دانشجویی مصدقی سفت و سخت بودید، حالا چه شده که به حزب جمهوری اسلامی رفته‌اید؟!

خویشتن نشناخت مسکین آدمی

از فزونی آمد و شد در کمی

خویشتن را آدمی ارزان فروخت

بود اطلس خویشتن، بر دلخ دوخت

لعنت بر خمینی که رجال ما را این‌چنین شکار و درو می‌کرد...

## آزمایش خبرگان و قانون اساسی رژیم

بحث درباره خبرگان ولایت‌فقیه به‌جای مؤسسان راه، با نقل قسمتهایی از سرمقاله

«مجاهد» در ۳۰ مهر ۱۳۵۸ به پایان می‌برم تا بدانید که مجاهدین در آن روزگار در بحبوحه تنوره کشیدن خمینی چه می‌گفتند. همان خمینی که با اشاره انگشت او «امت همیشه در صحنه» نعره‌های «مرگ بر منافق» سر می‌دادند و هر روز باید به این خاطر مشت و چماق و گلوله می‌خوردیم. سینه‌سپر کردن در برابر خمینی و ولایت‌فقیه، آن هم از موضع اسلام، کار هر کس نبود.

در آن زمان به‌خصوص پس از گروگانگیری، صدمه فراتر از همین تیغ کشیها و فضای رعب و وحشتی که امسال پس از قیام عاشورا به‌راه انداختند، فضایی ساخته بودند که نگو و نپرس.

لشکرکشی به کردستان ادامه داشت و خوزستان هم زیر ضرب بود. پدرتالقانی در گذشته و بازرگان از دور خارج شده بود. نهضت آزادی یارای دم‌زدن در مورد ولایت‌فقیه نداشت و شریک حاکمیت بود. در روز فراندم تلویزیون رژیم داریوش فروهر را نشان می‌داد که زیر بغل اللهیار صالح برجسته‌ترین بازمانده جبهه ملی را گرفته و او را کشان‌کشان برای رای‌دادن به قانون اساسی ولایت‌فقیه پای صندوق می‌برد. بنی‌صدر که بعداً نخستین رئیس‌جمهور رژیم شد، می‌نوشت که اصلاً خودش یکی از هفت نفر نویسندگان اصل ۱۱۰ (ولایت‌فقیه) در خبرگان بوده است. آنها هم که در انتخابات مجلس بررسی قانون اساسی در خبرگان با ما ائتلاف کرده بودند، «هر یک از گوشه‌ی فرارفتند» و پای تحریم و عدم شرکت نیامدند.

شگفتا که در آستانه فراندم خبرگان و قانون اساسی ولایت‌فقیه، رهبران «کارکشته» حزب توده هر روز در پی دیدار با من و موسی بودند تا بلکه ما «جوانان ناپخته» را مانند «جوانان به‌خط‌آمده» اکثریتی در خط امام و در دیگ ولایت، پخته و سوخته نمایند! می‌خواستند ما را هم مثل خودشان به رأی‌دادن به دیکتاتوری ولایت‌فقیه ترغیب و تشویق کنند و از هم‌سوسدن با «امپریالیسم آمریکا» پرهیز بدهند! البته ما هرگز ملاقات با رهبران حزب توده را نپذیرفتیم تا هم‌چنان انقلابی و سرکش در برابر ارتجاع، باقی بمانیم. نگو که روسها با «آنها یعنی دیکتاتوری حاکم بودند، نه با ما!» به‌خصوص که شوروی در آستانه حمله و اشغال افغانستان بود و هوای خمینی را داشت. ۱۲ آذر روز فراندم قانون اساسی ولایت‌فقیه در ایران بود و کمتر از یک ماه بعد در ۶ دی ۱۳۵۸

نیروهایی شوروی وارد افغانستان شدند.

### «روحانیت شیعه بر سر دوراهی تاریخی پیام مجاهدین به روحانیت مبارز:

اگر روحانیت امروز به‌مسئولیت تاریخی خود عمل نکند از صحنه تاریخ محو می‌شود، ولی البته اسلام انقلابی هم‌چنان جاودان خواهد ماند.

اولاً، در اسلام برخلاف سایر ادیان، قشر خاصی به نام کاهن یا موبد یا احبار و رهبان وجود ندارد که انحصاراً مدعی روحانیت شده و بقیه مردم را غیرروحانی و یا جسمانی! تلقی نماید. زیرا که اصولاً این‌گونه تقسیم‌بندیها از اسلام نیست.

#### «لکلّ مذهب رهبانیه و رهبانیه امتی الجهاد»

هر مذهبی رهبانیتی دارد و رهبانیت امت اسلام جهاد و پیکار است.

ثانیاً، فقیه به‌معنای واقعی و قرآنی آن زمین تا آسمان با آن‌چه امروز در نظر عوام است تفاوت دارد. در فرهنگ عامیانه معمولاً به‌کسی فقیه گفته می‌شود که مسائل شرعی و آن هم فروع و جزئیاتی از قبیل طهارت و نجاست را برای مردم بازگو می‌کند و یا آنها را در رساله‌یی گردآوری کرده و عموماً از روی لباسش شناخته می‌شود.

حال آن‌که به‌معنی دقیق کلمه، فقیه به‌فرد صاحب فهم و استنباط و دریافت از هر چیزی گفته می‌شود. آن‌گاه وقتی این توانایی فهم و استنباط در چهارچوب دین باشد، فرد فقیه، فقیه در دین نامیده می‌شود. یعنی کسی که در دین و اصول و احکام آن صاحب فهم و دریافت بوده و بتواند مسائل مختلف آن را پاسخگو باشد.

ملاحظه می‌شود که فقیه چیزی است بالاتر از عالم. به‌عبارت دیگر هرکس که چیزی را می‌داند نسبت به آن چیز عالم است. ولی معلوم نیست که در آن فقیه هم باشد. چرا که لازمه فقیه‌بودن، رسوخ در اعماق آن چیز و توانایی پیگیری و پیاده‌کردن آن در شرایط مختلف است. درمثل شاید بتوانیم این تفاوت را به‌تفاوت میان کسی که شناکردن بلد است، ولی معلوم نیست بتواند خود را از میان امواج توفان‌زا بساحل برساند، با یک قهرمان چست و چالاک شنا تشبیه نمود که در هر شرایطی می‌داند چگونه گلیم خود را از آب بیرون بکشد. مثال بهتر مربوط به آن علمایی است که وقتی در جنگ صفین، سپاه معاویه قرآن را بر سر نیزه کرد به‌حرمت تقدس

قرآن دست از جنگ کشیده و فریب خوردند. حال این که علی علیه السلام با رسوخ و تفقهی که درایدئولوژی اسلام داشت فرمان داد تا قرآن‌ها را به‌زیرانداخته و از آلوده‌شدن آنها نهراسند... از این مثالها می‌خواهیم نتیجه بگیریم که فقیه واقعی کسی است که با اشراف به جهان‌بینی توحید و مکتب اسلام بتواند لااقل در اصول و کلیات، اسلام را در زمان خود پیاده کند. و این هم مستلزم برخورداری از دیدگاه‌های واقع‌بینانه اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و روانشناسی... است که بسیاری از مدعیان امروزی آن از جمله بیخبرانند. وانگهی از این مطلب صرفنظر می‌کنیم که آیا یک فرد تنها می‌تواند جامع تمام شرایط مذکور در زمان حاضر که علوم این همه گسترش پیدا کرده‌اند باشد؟...

باید دید محتوا و مضمون یک اصل در مرحله فعلی از انقلاب در خدمت مبارزه‌رهای بخش مردم است یا نه؟

... واضحتر بگوییم، باید دید که آیا از آن‌چه در عمل از این اصل بیرون می‌آید استبداد تراوش می‌کند یا آزادی؟

... به‌هرحال بر سر همین موضوعات است که این روزها موافق و مخالف درگیر شده‌اند. موافقین ولایت فقیه که وضعشان روشن است. در شرایط کنونی جامعه ما به‌رغم هرگونه حسن نیتی هم که در آنها متصور باشد به‌هرحال از حرفشان چیزی بیشتر از حاکمیت سیاسی روحانیان بیرون نخواهد آمد...

ما با روحانیت مبارزمان هشدار تاریخی داریم، هشدار که بی‌گمان از عمق ضمیر تمام شهدا برمی‌خیزد.

مسئله بر سر عملکرد تاریخی روحانیت شیعه و سرنوشت آن است. در پس پرده ولایت فقیه، حقیقت این است که روحانیت شیعه برای نخستین‌بار پس از هزار و چندصد سال به حاکمیت سیاسی نزدیک شده است. البته ما فعلاً در این بحث از نمونه‌هایی نظیر این که شاه طهماسب اول نیز اختیار ولایت را از مجتهد به اصطلاح جامع‌الشرایط زمانش کسب نموده و قدرت سیاسی و مذهبی را یکجا حائز شد، صرفنظر می‌کنیم. آری مسئله این است که روحانیت شیعه با همه سوابق مبارزاتی تاریخی خود اکنون بر سر دوراهی آزمایش ایستاده است راه اول همان مذهب اعتراض و ناخرسندی تکاملی است که روحانیت مبارز را از یک سو با توده‌های محروم پیوند می‌داد، و از سوی دیگر با دوری از جاذبه‌های قدرت در برابر ظلمه و حکام جور رو در

رو می‌نمود. راه دوم همان مسلک شناخته‌شده رضا و سازش است که با دورشدن از واقعیات اجتماعی و خواسته‌های انقلابی و مردمی آغاز شده و به بیعت با استعمارگران و جاذبه‌های قدرت منتهی می‌شود. در رابطه با همین مسیر دوم است که می‌بینیم زودتر از همه انقلابیون کشور ما زیر تیغ قرار گرفته و بایستی انواع فشارها و تهمتها و شکنجه‌ها را تحمل کنند. بگذارید بپرسیم در مقابل این تیغ‌های آخته ارتجاعی پس کجا باید آن روحانیان آزاده و فقهی که تقیه را کنار گذاشته و زبان حقیقت از نیام برکشند؟ شما که یک عمر خلوص و شهادت علی‌ها و حسین‌ها را تبلیغ می‌کنید آیا نمی‌بینید که در این مملکت به نام اسلام چه می‌کنند؟ پس چرا سکوت کرده‌اید؟ آیا نمی‌بینید که نسل جدید انقلابی چگونه دارد به اسلام که شما گوشت و پوستتان را هم مرهون آن هستید بدبین می‌شوند؟ شما چگونه می‌توانید تضمین کنید که از این‌گونه ولایت‌فقیه استبداد و انحصارطلبی بیرون نیاید؟ آیا حرف شما را باور کنیم یا آن انتخابات کذابی و این ترکیب انحصاری شگفت‌انگیز خبرگان را؟ آیا به راستی شما با آن انتخابات و این خبرگان برای اسلام آبرو خریدید؟ هیهات! البته روی سخن ما با کسانی است که می‌فهمند و درد مکتب و مردم هم دارند. والا حساب سوداگران دین و آنها که از رنج خردوری و تفکر آزادند، جداست. این جاست که این حرف پدرطالقانی که گفته بود "می‌ترسم در چنین مجالسی اسلام دفن شود" پشت هر بیداردل و صاحب‌دردی را می‌لرزاند. این جاست که ما با روحانیت مبارزمان هشداری تاریخی داریم. هشداری که بیگمان از عمق ضمیر تمام شهدا برمی‌خیزد. پیام این است: اگر سنت انقلابی و مردمی تشیع را نادیده بگیرید، اگر پاس شهدای تشیع و انقلابیون را نگاه ندارید، و اگر سرمست جاذبه‌های قدرت شوید خود را به دست خویشتن نفی کرده و به دستیاران درجه چندم حکام ظالمی که مجدداً سرخواهند رسید، تبدیل خواهید نمود...

اما حقیقت پرشکوهی که فراتر از تمام این کش‌وقوسها چون خورشید می‌درخشد، اصالت، حقانیت و شکوفایی اسلام راستین ضدبهره‌کشی است. که پیشرفت آن هرگز ملازم با این یا آن قشر و یا این لباس و آن لباس نیست. و تنها در پیشانی افراد یا گروههایی نوشته و مقرر شده است که در راه خدا "بخل" نوزند و پستی روا ندارند. برحسب این قرار تکاملی همه انواع و افراد و قشرها و گروههای ناشایسته نسخ و نفی شده با انتخابی اصلح و انطباق به انواع صالح و شایسته، جانشین و "تبدیل" می‌شوند: **هَأَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَدْعُونَ لِنُتَفَقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمَنْكُمْ مَّنْ**



يَبْخُلُ وَمَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْخُلُ عَنْ نَفْسِهِ وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ وَإِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ<sup>(۹)</sup> اکنون اینک شما باید که خوانده می‌شوید تا در راه خدا به انفاق و فداکاری و درگذشتن از شهوات و جاه‌طلبی‌هاتان بپردازید. پس کسانی از شما بخل و دریغ می‌ورزند. این است و جز این نیست که اینان بر نفس خویشتن بخل ورزیده‌اند و خدا بی‌نیاز است. و این شما باید که نیازمندید و اگر به راه خدا پشت کنید خدا «جانشین» و «تبدیل» می‌سازد گروهی غیر از شما را که هم‌چون شما نیستند».

## افول خمینی

طبق آمار رسمی رژیم در آذر ۵۸، با وجود تقلب و عددسازی، و آن همه تمهیدات و تیغ‌کشی، و غوغای گروگانگیری، طی ۸ ماه، شرکت‌کنندگان در فراندن قانون اساسی ولایت فقیه، ۴ میلیون و ۷۵۰ هزار نفر کمتر از شرکت‌کنندگان در فراندن جمهوری اسلامی بودند یعنی بیش از ۲۰ درصد افت! این برای ما یک پیشرفت چشمگیر در مرزبندی با دیکتاتوری دینی و آگاه کردن توده مردم و برای خمینی، یک پسرقت هشداردهنده بود. از این رو به صحنه آمد و به «غریب بازی» پرداخت:

«اسلام غریب است الان اسلام غریبه همان‌طور که غربا را نمی‌شناسند یک غریبی وارد یک شهر باشد مردمش نمی‌شناسند اسلام الان غریب است توی ملت‌ها نمی‌شناسند اسلام را، چون نمی‌شناسند اسلام را، احکام اسلام نمی‌دانند اسلام‌شناس‌های ما هم اسلام را نمی‌شناسند. نمی‌شناسند چیه؟»

اینهایی که می‌گند دیکتاتوری، اسلام را نمی‌فهمند چی هست، فقیه اسلام را نمی‌گند می‌گن هرفردی هرفردی هرچه هم فاسد باشد این حکومت، فقیه اگر پاشه این‌طور بگذاره اگر یک گناه صغیره هم بکند از فقاقت... از ولایت ساقط است مگر ولایت یک چیز آسونی است که بدند دست هرکس، اینها که می‌گند که دیکتاتوری پیش میاد و نمی‌دونم این مسایل پیش میاد اینها نمی‌دونند که حکومت اسلامی حکومت دیکتاتوری نیست، مذهب مقابل اینها ایستاده اسلام مقابل دیکتاتورها ایستاده و ما می‌خواهیم که فقیه باشد که جلوی دیکتاتورها را بگیرد. نگذارد رئیس‌جمهور دیکتاتوری کند. نگذارد نخست‌وزیر دیکتاتوری کند. نگذارد رئیس

مثلاً لشگر دیکتاتوری بکند. نگذارد رئیس ژاندارمری دیکتاتوری بکند نه این که می‌خواهیم دیکتاتوری درست کنیم. فقیه می‌خواد چه کند دیکتاتوری را. کسی که زندگی یک زندگی عادی دارد و نمی‌خواد این مسائل را، دیکتاتوری برای چی می‌خواهد بکنه. حکمفرمایی تو کار نیست در اسلام. به علاوه، حالا در این قانون اساسی که آن قدر احتیاط‌کاری هم شده است آقایون هم آن قدر احتیاط‌کاری کردند که یک دفعه مردم بیانند خودشون تعیین کنند یک خبره‌هایی ره، این دیکتاتوری است؟

حالا ما یک جا ۲۰ میلیون رأی داشتیم یک جا هم که یک دسته‌یی نیامدند قهر کردند از بایی که اونها هم نمی‌دونستند ما چی می‌خواهیم بگیریم. قهر کردند رفتند کنار نشستند معذالک ۱۶ میلیون جمعیت تقریباً رأی داد و ۹۰ درصد مردم گفتند ما رأی می‌دیم الان هم بعدها خواهند آنها هم گله کرد که چرا ما نگذاشتند رأی بدهیم شاید اونها هم همین رأی را بدند و باز بشه جمع کرد».

### «جبهه ملی مرتد است!»

در خرداد ۱۳۶۰ خمینی شتابان در راستای سلطنت مطلقه آخوندی و یک‌پایه کردن رژیمش حرکت می‌کرد و اعلام جنگ رسمی به مجاهدین در دستور کارش بود. به این منظور ابتدا باید بنی‌صدر را عزل و حاکمیت ارتجاعی را یک‌سویه می‌کرد. ادامه‌دادن عمدی به جنگ ضد میهنی با عراق در آن زمان، بهترین پوشش را برای این کار فراهم می‌کرد. از آذر ۵۸ تا خرداد ۶۰ ضمن یک‌سال‌ونیم بسیاری وقایع گذشته و وضع به آن جا رسیده بود که اگر خمینی نمی‌جنبید، عمامه ولایتش در پس معرکه بود! بنابراین باید از ساده به پیچیده شروع به جراحی و حذف می‌کرد. برای آشنایی با همین مسیر و فضای آن ایام به چند مورد ضروری اشاره می‌کنم:

در ۱۹ فروردین سال ۶۰ قدوسی دادستان کل ارتجاع به دستور خمینی در یک بیانیه ۱۰ ماده‌یی اعلام کرد: انتشار هرگونه مطبوعات «منوط به اجازه وزارت ارشاد اسلامی» و «برگزاری میتینگ و تظاهرات با توجه به شرایط جنگی منوط به اجازه وزارت کشور است». «ایجاد دفاتر حزبی و گروهی» هم «منوط به اطلاع وزارت کشور است تا امکان نظارت قانونی از جهات مذکور در اصل ۲۴ قانون اساسی فراهم باشد». اصل ۲۴

این بود که نشریات و مطبوعات نباید به بیان مطالبی بپردازند که «مخل به مبانی اسلام یا حقوق عمومی باشد». علاوه بر این «کلیه احزاب و گروههای مسلح موظف» شناخته شدند «سلاحهای خود را به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی یا مقامات انتظامی با اخذ رسید تحویل دهد». احزاب و گروههایی هم که «بر ضد جمهوری اسلامی ایران اعلام مبارزه مسلحانه کرده‌اند، چنانچه موضع قبل خود را رها کنند و سلاحهای خود را تحویل سپاه پاسداران یا مقامات انتظامی دهند و موضع خود را رسماً اعلام نمایند، می‌توانند در چهارچوب قانون، فعالیت سیاسی داشته باشند؛ در غیراین صورت، طبق قانون، در دادگاههای انقلاب محاکمه می‌شوند و بر اساس قوانین اسلامی مربوط به «محارب» با آنها رفتار خواهد شد». جالب‌تر این‌که: «کلیه احزاب و گروهها در بیان آرا و افکار سیاسی آزادند، به شرط این‌که مشتمل بر دروغ، تهمت و تحریک نباشد». هم‌چنین نباید «به تشویق و تحریک به اعتصاب، کم‌کاری، تحصن یا هرنوع اخلال در مؤسسات مختلف کشور» بپردازند. «چنانچه مواردی مشاهده شود، متخلفین تحت پیگرد قانونی قرار می‌گیرند» و «طبق موازین، محاکمه و مجازات می‌شوند».

در یک کلام، ظرفیت خمینی به انتها رسیده بود و حرفش این بود که وای به‌حالتان اگر به «تشویق» و «تحریک» و «تهمت» و «تحصن» و هرگونه اخلال در مؤسسات کشور علیه ولایت مطلقه ادامه بدهید.

همزمان موج جدیدی از حمله و تهاجم در سراسر کشور به مجاهدین و هوادارانشان آغاز شد.

هفته بعد، روزنامه میزان متعلق به بازرگان هم توقیف شد. مجاهدین توقیف نشریه بازرگان را به شدت محکوم کردند و آنرا «نشانه دیگری از اوجگیری افسارگسیخته انحصارطلبی» خواندند.

پاسخ ما به موج تازه حملات و آزادی‌کشی برای درهم‌شکستن فضای اختناق، راهپیماییهای اعتراضی سراسری در شهرستانهای مختلف و به‌خصوص تهران بود. در هفتم اردیبهشت در تظاهرات مادران به‌خاطر اعتراض به کشتار مجاهدین به‌ویژه خواهرانمان در قائمشهر، بیش از ۱۵۰ هزار نفر از مردم تهران راهپیمایی کردند در این تظاهرات ما دو شهید و ۷۰ مجروح داشتیم.

روز بعد من ضمن سپاسگزاری از همدردی و استقبال هموطنانمان، به نشانه حسن نیت، به‌طور سراسری دعوت به آرامش و خویشتنداری کردم و درعین حال از مقامات قانونی رژیم درخواست قانونی راهپیمایی و میتینگ اعتراضی سراسری به‌عمل آوردم. پس از تظاهرات سراسری و به‌خصوص تظاهرات بزرگ تهران، فضا به‌طور نسبی تغییر کرد و دوباره روح امید در جامعه و نیروهای سیاسی دمیده شد.

در همین اثنا اعتراض‌های سیاسی و اجتماعی به تعطیل و توقیف روزنامه بازرگان هم بالاگرفته بود به‌طوری که دادستانی ارتجاع عقب نشست و چند روز بعد از توقیف، این روزنامه دوباره منتشر شد.

بازرگان که از حمایتها پشتگرم شده بود در سرمقاله روز نهم اردیبهشت تحت عنوان «مبارزه قانونی و مبارزه مسلحانه» هشدار داد که اتخاذ شیوه‌های دیکتاتورمآبانه چماقداری و سرکوب و کشتار راه تحولات مسالمت‌آمیز جامعه را سد می‌کند و آن را به سوی قهر و خشونت می‌راند. قهر و خشونتی که بنابر سنن خدشه‌ناپذیر، سرانجام خود آنها ضمن آن، منکوب مشیت قاهرانه الهی شده و در آتش خشم مردم ستم‌دیده خواهند سوخت.

بازرگان افزود:

«ساختمان بشر و سنت خدا چنین است که وقتی ستم از حد گذشت، مستضعفین مظلوم با همه ضعف و ترس به‌پا می‌خیزند و خدا یاریشان می‌کند تا متجاوزین استعلاگر را به زمین بزنند... سنت الهی اختصاص به گذشته ندارد، تکرار می‌شود».

خمینی که فضا را این چنین در حال چرخش می‌دید، بلادرنگ در فردای آن روز، دهم اردیبهشت ۱۳۶۰، بی‌پرده با مجاهدین اتمام حجت کرد و چون جرأت نداشت به ما بگوید توبه کنید گفت: «به آغوش ملت برگردید» و گرنه «یک روز است که پشیمانی دیگر سودی ندارد و آن روزی است که به ملت تکلیف شود، تکلیف شرعی الهی به مقابله با اینها و تکلیف آخری، نسبت به اینها تعیین شود».

ماهم دو روز بعد، در یک پاسخ مشروح ضمن افشای جنایتها و چپاولها و دروغ‌پردازیهای حکومتش در زمینه‌های مختلف سیاسی و اقتصادی و اجتماعی، جواب دادیم: «در برابر "تکلیفی" که گوشزد فرمودید چه چاره‌ی جز نوشتن و تقدیم "وصیتنامه‌ها" باقی

می‌ماند؟»

و از او خواستیم با «کلیه هوادارانمان در تهران... برای بیان مواضع و تشریح اوضاع و عرض شکایات و اثبات مطالب فوق‌الذکر، بدون هیچ‌گونه تظاهر و در نهایت آرامش به‌حضورتان برسیم».

در همین نامه خاطر نشان کردیم «لایحه احزاب» که در مجلس در دست تصویب است «در یک کلام جز به معنی تعطیل تمام آزادیهای سیاسی و پشت‌پازدن به گرانبهاترین ارمغان انقلاب نیست».<sup>(۱۰)</sup>

خمینی با این جواب که در آن زمان حمایت سیاسی و اجتماعی قابل توجهی برانگیخت، به لحاظ سیاسی کاملاً خلع سلاح شده بود و باید بهانه دیگری جستجو می‌کرد که در ادامه بحث به آن خواهیم پرداخت.

از طرف دیگر، از جوانب مختلف به خاطر همان سرمقاله بر سر بازرگان ریختند. او هم جانب احتیاط گرفت و در ۱۲ اردیبهشت بی‌احتیاطی قبلی را با یک سرمقاله جدید، جبران و متوازن کرد. در این سرمقاله، تحت عنوان «فرزندان مجاهد و مکتبی عزیزم» در نقش میانجی و پدری نصیحت‌گر بین مجاهدین و ایادی خمینی که آنها را «مکتبی» خوانده بود، ظاهر شد و سعی کرد با یکی به نعل و یکی به میخ زدن، کمر مار ولایت را بگیرد!

بازرگان نوشت:

«مجاهدین خلق، شما فرزندان نهضت آزادی هستید. در سال ۱۳۴۳ که در زندان بودیم به دنیا آمدید و راه خود را پیش گرفتید، بدون آنکه از خانه فرار کرده یا اخراج شده باشید... اگر بعداً به لحاظ ایدئولوژیک و تاکتیک فاصله‌ها و اختلافهایی پیش آمد و از خود شما کسانی جدا و مخالف شدند، اینها مانع و منکر رابطه پدر و فرزند نمی‌تواند باشد

... مکتبیها نیز، با همه تندی و تلخی و بدخلقی که دارید از ما هستید... چه آن جناب برادری که رئیس دولت است اعتراف و به قول خود افتخار به شاگردی یا فرزندگی ما می‌کند و تا قبل از انتخاب رئیس‌جمهور عضو هیأت اجراییه نهضت آزادی بود و چه آن دیگری که کاندید ریاست جمهوری شد و در هیچ گفتار و نوشتار از بی‌لطفی به ما کوتاهی نکرده است به زندان می‌آمد



شماره ۴۲۱

## نامه سرگشاده مهندس بازرگان به امام

بسم الله الرحمن الرحيم

سدکلمه گله‌ی مخلصانه بازرگان  
بهر رهبری پدرا نه  
انقلاب اسلامی ایران

این گلایه یا نامه‌ی سرگشاده حقا می‌بایستی خصوصی و حضوری باشد ولی بعد از فرمایشاتی که روز چهارشنبه خرداد در خطاب به نمایندگان از بام حماران به همی مردم ایران و جهان اعلام داشتید عدالت و ادای وظیفه اجازه می‌دهد مطالبی را که بنا به تکلیف شرعی و ادای حق ملی در دل داشتم به صورت عمومی ابراز دارم. یقینا با سعی صدر رهبری و انصاف اسلامی که مورد انتظار و عامل اقتدار است تلقی خواهند فرمود.

۱- ضمن سخنان سر - نوشت ساز آن روز فرمودید ملت جز اسلام چیزی نمی‌خواهد و کسانی که اعتراض دارند خود را می‌خواهند نه ملت را و اگر با اسلام بدهستند به اروپا و

آمریکا بروند.

مودبانه باید سوال کنم که این نظر آیا دور از واقعیت و انصاف نیست؟ افراد زیادی از نویسندگان و نمایندگان و خود بنده که یکی از اعتراض کسندگان می‌باشم نه خودخواه صد اسلام هسسم نه جدای از مردم کوچک و بازار. اسلام نیز عنوان بسیطی نبوده ابعاد و چهره‌های فراوان دارد که بسیاری از شکایت‌کنندگان میان مردم اعم از مقدس و غیر مقدس درد و دادشان از عدم اجرای صحیح اسلام در ابعاد مختلف آن و بدنام شدن اسلام است. البته اکثریت مردم این مملکت مومن و دلسوخته‌ی انقلاب و علاقمند به استقرار جمهوری اسلامی هستند ولی شکایات و نظریاتی هم دارند که ناشی از شخصیت و رشدشان می‌باشد. با چنان قضاوت قاطعانه و مشت‌بی‌دریغ که از مقام ولای رهبری نثار هر صاحب درد و داد شد آیا جایی برای وظیفه‌ی امر به معروف و نهی از منکر و برای آزادی عقیده و

انتقاد و نظم که از پایه‌های قانون اساسی است باقی خواهد ماند؟ البته تصریح فرموده بودید و کلام بسیار بجائی بود که "انتقادات آزاد است به اندازه‌ای که نخواهند کسی یا گروهی را خفیف و از صحنه خارج کنند. انتقاد برای ساختن و اصلاح امور است." اما نگرانی و تجربه‌ی گذشته این است که متولیان و آن‌ها که خود را متکی و در خط امام اعلام می‌نمایند تا چه حد پایند این کلام و عامل خلاف آن نبوده و نباشد.

۲- موقعی که در آبان ماه ۵۷ در پاریس خدمتتان رسیدم و صورتی از اشخاص موجه مورد اعتماد برای مشاوره در امور آینده‌ی مملکت از بنده خواستید و پس از آن در بهمن ماه همان سال که در تهران افتخار تشکیل دولت موقت و انتخاب وزرا را به بنده دادید در هر دو مورد ناکید می‌فرمودید که افراد معرفی بقیه در صفحه‌ی ۱۴

برای اعلامیه‌ها و عملیات نهضت دستور نظر بگیرد و ملاقات و مراجعه تیمسار مقدم (رئیس ساواک) در خانه‌اش را به من گزارش می‌داد تا وجدانش راحت باشد.

... نهادهایی که در گوشتان چنین خوانده‌اند یا چنین تصور کرده‌اند که دولت موقت منکر و مخالفشان بود، آنها نیز اولاد ما هستند، مثلاً سپاه انقلاب را دکتر چمران مبتکر و مصمم بود... سپس دکتر یزدی اساسنامه سپاه را تنظیم نموده، دولت موقت به شورای انقلاب پیشنهاد نمود... خلاصه آن که هر دوی شما، مجاهد و مکتبی، اگر مرا پدر خود ندانید و پشت کنید من شما را فرزندان خود می‌دانم. گوشتان را می‌کشم و رویتان را می‌بوسم... اگر به پدری قبولم دارید می‌خواهم که این مقاله را در روزنامه‌های مجاهد و جمهوری اسلامی درج کنید.

... مجاهدین عده قلیلی نیستند و نفوذ عجیب در دختر و پسرهای دانش‌آموز و دانشجو و در مدارس دارند. مکتبی‌ها نیز هم فراوانند، هم فداکار، متشکل و مجهز و ستون فقرات انقلاب. منحرف هستید اما نه منافقید، نه مرتجع و نه مزدور اجانب...»

دست آخر هم بازرگان پیشنهاد کرده بود:

«بیایید اولاً همدیگر را هم‌کیش و برادر بدانید. ثانیاً از برادرکشی و پدرکشی توبه کنید، دور هم جمع شویم، میزگرد تشکیل بدهیم با اجازه رهبر انقلاب و پایه‌گذار جمهوری اسلامی... اعتقادات و ایرادها و اشکالات را بررسی کنیم».<sup>(۱۱)</sup>

نشریه مجاهد، مقاله بازرگان را چاپ کرد اما روزنامه جمهوری اسلامی وقعی نگذاشت و آن را چاپ نکرد.

ما هم در پاسخ به مهندس بازرگان در کمال احترام و با استقبال از میانجیگری او به عرض رساندیم که بین ظالم و مظلوم، در وسط نمی‌ایستند!

هم‌چنین با ارائه فهرستی طولانی از جرم و جنایتهای «مکتبیهای نورسیده» افزودیم: «شگفت است که آقای مهندس بازرگان در حالی این حرفها را زده و این قضاوتها را می‌کند که در مقاله قبلی خود "مبارزه قانونی و مبارزه مسلحانه" لیستی از عملکردها و تعدیات و قانون‌شکنی‌های انحصارطلبان را ردیف کرده و آنها را نسبت به عواقب جلوگیری از عدالت و آزادی هشدار داده‌اند. کمالین که در آنجا می‌نویسد: "توقیف میزان و مدیر مسئول آن حملات جسورانه غیرقانونی قبلی که به سایر مطبوعات و دفترها شده است جریان محاکمه امیرانتظام،

طرح قانونی محدودیت احزاب، زمینه‌سازیهایی برای روزنامه انقلاب اسلامی و رئیس‌جمهوری به‌رغم اطلاعیه ۲۵ اسفندماه گذشته امام، نمونه‌های یادآور پایان مبارزه پارلمانی گذشته است. تحریم و تعطیل مبارزه کار را طبق سنت تاریخی و الهی و همان‌طور که آثارش ظاهر شده به مبارزه مسلحانه و آشوب داخلی می‌کشاند، که وظیفه خود دانستم هشدار دهم” در عمل هم، همین چندی پیش بود که خود آقای مهندس بازرگان در قبال تعطیل و توقیف روزنامه میزان و زندانی‌نمودن مدیر مسئول آن، آن همه اعتراض کردند، ستاد حمایت از مطبوعات تشکیل دادند و مردم را به حمایت و کمک طلبیدند. راستی اگر آن موقع کسی آقای بازرگان و “متولیان و کسوت‌داران حزبی و مکتبی” را مخاطب قرار داده، آنها را بالسویه ملامت و یا نصیحت نموده و می‌گفت که: آقایان پدران و مسئولین عزیز، این همه ستیزه نکنید و این همه دعوا راه نیندازید، آقای بازرگان اعتراض نمی‌کرد که اینگونه برخورد، رسم عدالت و انصاف نیست و ظالم و مظلوم را یکسان دیدن است».

### پاسخ خمینی به نامه مجاهدین

اما خمینی پس از دریافت جواب مجاهدین به تهدیدهایی که در ۱۰ اردیبهشت کرده بود، در ۲۱ اردیبهشت، با سخافتی چشمگیر به این بهانه که گویا مجاهدین بر ضداسلام قیام مسلحانه نموده‌اند به میدان آمد. در حالی که ما به‌رغم ۵۰ شهید و هزاران مجروح، حتی یک گلوله هم شلیک نکرده بودیم. خمینی گفت:

«آنهايي که اين طور هم با قلم‌هايشان، علاوه بر تفنگ‌هايشان، هم با ما معارضه دارند، ما به آنها کراراً گفته‌ايم و حالا هم می‌گوئيم که ما مادامی که شما تفنگ‌ها را در مقابل ملت کشیده‌ايد، یعنی در مقابل اسلام با اسلحه قیام کرده‌ايد، نمی‌توانيم صحبت کنیم و نمی‌توانيم مجلسی با هم داشته باشيم. شما اسلحه‌ها را زمین بگذاريد و به دامن اسلام برگرديد، اسلام شما را می‌پذيرد... در آن نوشته‌ی که نوشته‌ايد، درعین‌حالی که اظهار مظلومیت‌های زیاد کرده‌ايد، لکن باز ناشیگری کردید و ما را تهدید به قیام مسلحانه کردید. ما چطور با کسانی که قیام بر ضداسلام قیام مسلحانه بکنند می‌توانيم تفاهم کنیم؟... شما به قوانین اسلام سر بگذاريد، گردن فرو بياوريد،... من هم که یک طلبه هستم با شما حاضر که در یک جلسه، نه در یک



جلسه، در ده‌ها جلسه با شما بنشینم و صحبت کنم. لکن من چه بکنم که شما اسلحه را در دست گرفته‌اید و می‌خواهید ما را گول بزنید. برگردید و به دامن ملت بیایید... اذعان کنید به اینکه ما خلاف کرده‌ایم... دعوی این را نکنید که ما از اول تا حالا همیشه طرفدار از اسلام و یا طرفدار از مردم بودیم. این را دعوی نکنید».

جالبتر این که، الگوی حزب توده و اکثریت را هم جلوی ما گذاشت و گفت: «شما الان می‌بینید که بعضی احزابی که انحرافی هستند و ما آنها را جزء مسلمین هم حساب نمی‌کنیم، معذالک، چون بنای قیام مسلحانه ندارند و فقط صحبت‌های سیاسی دارند، هم آزادند و هم نشریه دارند به‌طور آزاد».

اما از آن‌جا که خوب می‌دانست که مجاهدین نه «گردن فرو می‌آورند»، نه «اذعان به خلاف می‌کنند» و نه توده‌یی مسلک و اکثریتی می‌شوند، خودش سریعاً حرفش را پس گرفت و گفت:

«من اگر در هزار احتمال، یک احتمال می‌دادم که شما دست‌بردارید از آن کارهایی که می‌خواهید انجام بدهید، حاضر بودم که با شما تفاهم کنم و من پیش شما بیایم، لازم هم نبود شما پیش من بیایید».

هفته بعد هم مجاهدین، یک خبرچینی و «راپرت» رسمی حزب توده به نخست‌وزیری خمینی علیه مجاهدین را منتشر کردند. در این خبرچینی با مهر حزب توده، به دروغ ادعا شده بود که «از آشوبهایی که در روزهای اخیر در شهرهای مختلف ایران عمدتاً به‌وسیله مجاهدین خلق بوجود آمده است، دو سه روز قبل ضدانقلاب اطلاع داشته است» مجاهد ۳۱ اردیبهشت ۱۳۶۰.

یک روز قبل از افشای این سند حزب توده اعلام کرده بود:

«هیچ‌گاه در مورد مجاهدین خلق راپرت نداده است. این اتهامی بی‌پایه و دروغی زشت است و قاطعانه تکذیب می‌شود» (نامه مردم ۳۰ اردیبهشت ۱۳۶۰).

اما بعد از افشای سند نوشت:

«مجاهدین خلق ظاهراً به اسناد محرمانه‌یی که حزب توده ایران در اختیار مقامات مسئول قرار داده است، دسترسی پیدا کرده‌اند... ما ضمن اعتراض جدی به خروج این اسناد و اخبار، خواستار اتخاذ تدابیر جدی از جانب مقامات مسئول برای ممانعت از تکرار این قبیل حوادث و



## تقاضای اعدام برای برادر مجاهد مسعود رجوی

مردم فروزان حزب توده، سیاست‌های خائشانانه خود را به جانی  
می‌رسانند که خواستار اعدام برادر مجاهد مسعود رجوی می‌شوند:

استعداد مردم

شماره ۹۷

"مجاهدین!  
بخود آئید، بخود آئید!  
فراموش نکنید  
قاتل من آمریکا است  
قاتل من رجوی خائن  
قاتل من آمریکا است!"

همانطور که احمد درپای جوخه اعدام  
فریاد زد:

— قاتل من آمریکا است!  
— قاتل من رجوی خائن است!

باید این قاتل را، که قاتل همه  
فریب‌خوردگان دیگر هم هست، به  
جوخه اعدام انقلاب سیرد.

همچنین حزب توده خواستار استرداد برادر مجاهد  
مسعود رجوی و آقای بنی‌صدر به رژیم خمینی می‌شود:

نمونه دیگری در مورد خوش خدمتی ضد انقلابی  
حزب توده به رژیم خمینی

سازمان حزب توده‌ی ایران در فرانسه ضمن تأیید تقاضای  
دولت ایران مصراحتاً خواستار استرداد بنی‌صدر و مسعود رجوی  
به دولت ایران است و شدیداً به دولت فرانسه در مورد انگیزات  
تعلیقاتی که در اختیار این دو قرار داده شده است اعتراض  
می‌نماید.

سازمان حزب توده‌ی ایران در فرانسه

۳۰ ژوئیه ۱۹۸۱

اطلاعیه دفتر مجاهدین خلق در پاریس

## درباره دستگیری کیانوری و همدستانش



شماره ۱۴۰

اعمال شکنجه و محاکمات مخفی  
در دادگاههای ناصالح رژیم  
خمینی را درباره هرگس و هر گروه  
حتی درباره‌ی سران حزب توده و  
سلطنت‌طلبان نیز محکوم می‌شناسد.  
دفتر مجاهدین خلق در پاریس  
۱۹/ بهمن/ ۶۱

۵ - بدیهیست سازمان  
مجاهدین خلق ایران بر اساس  
اصول شناخته‌شده‌ی خود علی‌رغم  
حمایت آشکار حزب توده از  
سرکوب و اعدام مجاهدین و  
دیگر نیروهای مقاومت، چون  
گذشته هر گونه نقض حقوق بشر و

کنترل و حفاظت دقیق این اسناد هستیم» (مردم ۶ خرداد ۱۳۶۰).

یادآوری می‌کنم که پس از ۳۰ خرداد، حزب توده پیوسته خواهان سرکوب و اعدام مجاهدین و استرداد و اعدام خود من بود. اما در بهمن ۶۱ وقتی کیانوری و سران حزب توده دستگیر شدند، مجاهدین «به‌رغم حمایت آشکار حزب توده از سرکوب و اعدام مجاهدین و دیگر نیروهای مقاومت، چون گذشته، هرگونه نقض حقوق بشر و اعمال شکنجه و محاکمات مخفی در دادگاههای ناصالح رژیم خمینی را درباره هر کس و هر گروه حتی درباره سران حزب توده و سلطنت طلبان نیز محکوم» شناختند.

در ششم خرداد سال ۶۰ خمینی نمایندگان مجلس را به‌مناسبت سالگرد تشکیل نخستین مجلس ارتجاع به جماران فراخواند و اقلیت انگشت‌شمار این مجلس به ریاست بازرگان را به توپ بست تا مبادا با اقدامات و سرکوبگری او مخالفت کنند. خمینی گفت:

«هی نشینید و بگویید پاسدار کذا... بگذارید این قدرت اسلام باقی باشد. اگر این قدرت اسلام-خدای خواسته- شکسته بشود، و شکسته نخواهد شد. شما و ما و همه اشخاصی که هر جا هستند و همه روشنفکران و قلم به‌دستها همه‌شان به باد فنا می‌روند. این قدرت است که شما را نگهداشته است...»

این قدرت اسلام را نگهدارید. تا گفته می‌شود «مکتبی»، آقایان مسخره می‌کنند! «مکتبی» یعنی اسلامی. آن که مکتبی را مسخره می‌کند اسلام را مسخره می‌کند. اگر متعمد باشد مرتد فطری است، و زنش برایش حرام است، مالش هم باید به ورثه داده بشود، خودش هم باید مقتول باشد...»

آقای رئیس‌جمهور حدودش در قانون اساسی چه هست، یک قدم آن ور بگذارد من با او مخالفت می‌کنم. اگر همه مردم هم موافق باشند، من مخالفت می‌کنم. آقای نخست‌وزیر حدودش چقدر است، از آن حدود نباید خارج بشود. یک قدم کنار برود با او هم مخالفت می‌کنم. مجلس حدودش چقدر است، روی حدود خودش عمل کند... نمی‌شود از شما پذیرفت که ما قانون را قبول نداریم، غلط می‌کنی که قانون را قبول نداری! قانون تو را قبول ندارد. نباید از مردم پذیرفت، از کسی پذیرفت، که ما شورای نگهبان را قبول نداریم. نمی‌توانی قبول نداشته باشی. مردم رای دادند به اینها، مردم شانزده میلیون تقریباً یک یک قدری بیشتر رأی دادند به قانون اساسی.»

خمینی آن قدر در بحران فرو رفته و «بی‌دنده و ترمز» حرف زده بود که بازرگان بعد از

۱۰ روز سبک‌وسنگین کردن، در ۱۶ خرداد در یک نامه سرگشاده به جوابگویی پرداخت. در نامه بازرگان تحت عنوان «سه کلمه گله مخلصانه بازرگان به رهبری پدران انقلاب اسلامی ایران» آمده بود:

«... با چنان قضاوت قاطعانه و مشت بی‌دریغ که از مقام والای رهبری نثار هر صاحب درد و داد شد آیا جایی برای وظیفه امر به معروف و نهی از منکر و برای آزادی عقیده و انتقاد و تظلم که از پایه‌های قانون اساسی است باقی خواهد ماند؟

... تنبیه و توبیخ‌هایی که درباره نمایندگان و نویسندگان و دولتمردان در عدول از حق و عدالت و در عدم رعایت قانون می‌فرمودید، کاملاً به‌جا و اصولی بود اما رنگ تند ضد‌دین‌دادن... این خطر بزرگ را پیش می‌آورد که در مناقشات گروهی و اختلافات مرامی، کینه و کشتارهای غیرقابل مهار و دور از انسانیت و اسلامیت به‌وجود آید مگر این که مصلحت دیده باشید که برای حفظ دستاوردهای انقلاب اسلامی جو وحشت و شدت عمل ایجاد گردد.

... آیا با حربه اسلام و قرآن و با تهمت خروج بر خلیفه خدا یا رافضی‌بودن و تفرقه‌افکندن نبود که بنی‌امیه و بنی‌عباس و عثمانیها آن فجایع و بلاها را بر سر اهل بیت و شیعیان و آزاداندیشان مسلمان درآوردند؟ امان از آن زمان که به‌شیوه کلیسای قرون وسطی برداشت و برخورد‌های حکومتی و اجتماعی و فرهنگی در مجاری دینی انحصاریافته افتد و چماق تیر، حاکم اختلافات گردد.

... اگر مسئول و مقامی حتی رئیس‌جمهور شانه از اطاعت قانون خالی کند، با وجود اصل ۱۱۰ و ۱۲۲ قانون اساسی که اجازه پیشنهاد و محاکمه و امکان عزل از طرف مقام رهبری را داده است، چه حاجت که داغ و درفش مذهبی مفسد فی الارض به میان آمده باشد یا از طنزنویسان و ایرادگیرندگان به نورسیده‌هایی که عنوان مکتب اتخاذ کرده‌اند، چنان طرفداری شود که پس‌فردا ببینیم، بعد از نیمه‌شب دو ژ-۳ به‌دست کنار بسترمان آمده آخرین مایتعلق یعنی زن حلالمان را با خود ببرند!»

فردای آن روز، به‌دستور خمینی، لاجوردی که دادستان ارتجاع در تهران بود و ما همیشه سؤال می‌کردیم که با چه میزان سواد و با کدام فهم و شعور قضایی به دادستانی منصوب شده است، روزنامه‌های بازرگان و بنی‌صدر و حزب توده و یک روزنامه دیگر که اسمش را دقیقاً به‌خاطر ندارم توقیف و تعطیل کرد. تعطیل روزنامه حزب توده صرفاً



از بابت حفظ توازن و «بالانس» با سه روزنامه دیگر انجام می‌شد. دو روز قبل از آن، خمینی در ۱۵ خرداد یک نمایش مرعوب‌کننده به‌راه انداخت و ادعا کرد که در تظاهرات حکومتی در سراسر کشور ۱۵ میلیون نفر شرکت کرده‌اند. سرمقاله مجاهد در این باره چنین نوشت:

«تشبثات و جوسازیهای هیستریک قبل از ۵۱ خرداد با به‌کارگرفتن تمام طرق و وسایل تبلیغاتی و ارتباط جمعی و طبق معمول حتی تعداد جمعیت شرکت‌کننده در راهپیمایی را پیشاپیش تعیین نمودن و ادعای این‌که «میلیونها نفر در راهپیمایی شرکت خواهند کرد» و... همگی از چنین قصد و نیازی حکایت می‌نمود و تبلیغات و ادعاها و لاف و گزافهای بعدی نیز هر چه بیشتر آن را نشان می‌دهد. از جمله درحالی‌که کل جمعیت شرکت‌کننده در راهپیمایی تهران بیش از ۳۰۰ هزار نفر نبود، انحصارطلبان در تبلیغات خود از راهپیمایی میلیونی در تهران دم می‌زدند و در رابطه با سراسر کشور تعداد راهپیمایان را بیش از ۱۵ میلیون نفر ادعا کردند. البته اپورتونیستهای راست جبهه متحد ارتجاع نیز از آنها عقب‌نماندند و از رژه میلیونی خلق سخن گفتند. بر هیچ‌کس پوشیده نیست که این ادعاها (که یادآور تبلیغات گوبلزی مبنی بر هرچه‌بزرگ‌گفتن دروغ جهت باوراندن آن به مردم است) با عطف توجه به شعارهای ازپیش‌تعیین‌شده‌یی که در راهپیماییها داده می‌شد صرفاً به این دلیل به‌عمل می‌آید که با طرح و پیشنهاد رفراندوم و مراجعه به آرای عمومی مردم جهت خروج از بن‌بست مقابله شود ضمن رد و انکار هر چه موکد هرگونه «بن‌بست» خود این مراسم یک رفراندوم قلمداد گردد که گویا ضمن آن مردم رأی و نظر عمومی خود را علیه نیروهای مخالف انحصارطلبی و ارتجاع (به‌ویژه مجاهدین خلق) و رئیس‌جمهور و به‌نفع جناح ارتجاعی و انحصارطلب حاکم ابراز کرده‌اند که قاعدتاً به دنبال آن نیز باید موج فشار و اختناق و سرکوب هر چه بیشتری را علیه نیروهای مخالف و مخصوصاً انقلابی انتظار کشید».<sup>(۱۲)</sup>

ما بلادرنگ در همان روز ۱۷ خرداد تعطیل روزنامه‌ها را قویاً محکوم کردیم و به «تحریم انقلابی همه روزنامه‌ها و نشریات دست‌نشانده حکومتی از قبیل اطلاعات، کیهان، جمهوری اسلامی» فراخوان دادیم.

نشریه مجاهد از این پیشتر، در آستانه آزادی گروگانها رسماً به حکم دادستان ارتجاع

توقیف شده بود. در مهر و آبان ۵۹ همین که خمینی دید ریگان ریاست جمهوری آمریکا را به عهده می‌گیرد و سمبه خیلی پرزور است، به‌رغم همه‌الدرم‌بلد‌رمهای<sup>(۱۳)</sup> قبلی خودش، به‌شدت ترسید و جازد و با امضای قرارداد الجزایر، شعبده‌گروگانگیری در سفارت آمریکا را جمع کرد و پایان نمایش را اعلام کرد. عقب‌نشینی آسانسوری خمینی به‌قدری افتضاح بود که به‌جز جناح غالب، حتی جناحها و گروه‌بندیهای درونی رژیم، این قرارداد را «روی دست قرارداد ترکمانچای» توصیف می‌کردند.

عیناً مانند جنگ ضدمیهنی، در این جا هم خمینی باید جواب می‌داد که چرا و به چه خاطر و با چه نتایجی به‌گروگانگیری روی آورده است. اینها سؤالهایی بود که در آن ایام نشریه مجاهد در شرایطی که رسماً توقیف شده بود با تیراژی نزدیک به ۵۰۰ هزار نسخه وسیعاً به میان مردم می‌برد و به‌همین خاطر خمینی دیگر تحمل آن را نداشت. ابتدا دادستان ارتجاع با استفاده از فضای جنگ ایران و عراق که همه‌چیز را تحت‌الشعاع قرار داده بود، در روز ۷ آبان انتشار روزنامه‌های «فریاد گودنشین» و «بازوی انقلاب» را که روزنامه‌های بخش اجتماعی و بخش کارگری مجاهدین بودند، ممنوعه اعلام کرد. بهانه‌اش این بود که:

«... این گروهکها در روزنامه‌ها و نشریات خود نه‌تنها این جنگ تحمیلی را محکوم نکردند، بلکه به تضعیف روحیه سپاهیان و رزمندگان دلیر اسلام پرداخته‌اند...»

سپس در ۱۱ آبان، دادستان ارتجاع نشریه مجاهد و سایر انتشارات مجاهدین را بالکل ممنوع اعلام کرد. در همین روز مجلس رژیم به‌دستور خمینی با فوریت و در اجلاسهای سری، طرح آزادی گروگانها را تدوین کرد و ۲ روز قبل از انتخابات آمریکا به تصویب رساند. در این ایام خمینی از ترس ریگان یک روز و یک ساعت را هم نمی‌خواست از دست بدهد. روز بعد در ۱۲ آبان، رژیم برای مشغول کردن مجاهدین به‌طور ناگهانی اعلام کرد که در فردای همان روز یعنی ۱۳ آبان دادگاه مجاهد اسیر محمدرضا سعادت‌تی به‌صورت غیرعلنی و درخفا برگزار می‌شود. یعنی که هیچ فرصتی برای حضور و کلاهی بین‌المللی او در این دادگاه باقی نگذاشت.

۱۳- «الدرم بلد رم» تعبیر ترکی (آذری) به معنی «می‌کشم و پاره‌می‌کنم» که در فارسی مصطلح شده و به مفهوم تهدید و ارعاب سخت و به‌خصوص تهدید به قتل است (لغتنامه دهخدا)



در ۲۵ آبان، خمینی حکم احضار و تعقیب رهبری سازمان مجاهدین خلق ایران را از طریق دادستانش صادر کرد. بیچاره باز هم مجاهدین را نشناخته بود و گمان می‌کرد جا می‌زنند. اما مجاهدین در اطلاعیه خود جبران «بزرگترین خطای شاه» از سوی ارتجاع حاکم را به سخره گرفتند<sup>(۱۴)</sup>.

همزمان در روز ۲۵ آبان، خمینی از طریق دادستان ارتجاع در آبادان با صدور حکمی مقرر کرد، که مجاهدین بایستی ظرف ۲۴ ساعت سنگرهای جبهه و شهرهای جنوبی را تخلیه کنند. اما قبل از خشک شدن مرکب این حکم، تعقیب، دستگیری و شکنجه صدها مجاهد جان بر در آنجا آغاز شد. دو سه ماه بعد، مجموعاً احکام ۲۸۶ سال زندان برای مجاهدان دستگیر شده در جبهه‌های جنگ که جدا از صفوف خمینی به دفاع مشروع از وطن و خاک خود اشتغال داشتند صادر شده بود. در همان زمان بهشتی در دیداری با برادرمان مهدی ابریشمچی در خوزستان به او با صراحت حرفی با این مضمون گفت که، خوزستان را از ایران بگیرند بهتر از این است که شما حکومت را از ما بگیرید... اما مجاهدین در زیر تعقیب و کنترل دائمی کمیته‌چیها و پاسداران و البته با مشکلات فراوان به انتشار مخفیانه مجاهد هفتگی ادامه دادند که در فروردین ۶۰ در ۳۰ نقطه کشور چاپ یا تکثیر می‌شد و تیراژ آن به بیش از ۵۰۰ هزار نسخه رسید و تا ۳۰ خرداد به ۶۰۰ هزار افزایش یافت. تیراژ روزنامه حزب حاکم جمهوری اسلامی در این زمان زیر ۳۰ هزار بود. برخی منابع موثق تیراژ آن را در برخی ایام ۱۸ هزار گزارش می‌کردند که بیشترش یا با بودجه دولتی خریداری شده و در ادارات و ارگانهای حکومتی توزیع می‌شد یا به فروش نرفته به دفتر روزنامه برمی‌گشت. در ادامه بحث، به وقایع و فضای سیاسی خرداد ۶۰، بازهم اشاره خواهیم کرد اما صبر کنید تا ابتدا به تصفیه حساب خمینی با جبهه ملی و اعلام ارتداد آن بپردازیم.

## طلسم اختناق

در آستانه ۳۰ خرداد، هم‌چنان که در قسمتهای قبل اشاره کردم، جبهه ملی برای روز

۱۴- شاه، پس از سقوط، در خاطرات خود نوشت که بزرگترین اشتباه او آزاد کردن «تروریستها» از زندان بوده است.

۲۵ خرداد که مصادف با سالروز شهادت مجاهد بزرگ رضا رضایی در سال ۱۳۵۲ هم بود، اعلام تظاهرات و راهپیمایی بزرگ کرده بود و طبعاً از مجاهدین انتظار حمایت داشت. در آن ایام مجاهدین هرروز در سراسر تهران تظاهرات پراکنده و موضعی داشتند و به‌شریحی که خواهم گفت تلاش می‌کردند این سلسله تظاهرات مسالمت‌آمیز به یکدیگر متصل و تبدیل به یک تظاهرات بزرگ مانند تظاهرات بزرگ مادران در اوایل اردیبهشت بشود. اما به‌دلایلی که خواهم‌گفت امکان‌پذیر نبود. خمینی دیگر جایی برای یک تظاهرات کوچک مسالمت‌آمیز چندهزارنفره و حتی چندصدنفره هم باقی نمی‌گذاشت. هر تظاهرات در هر گوشه شهر را، ساعتی بعد به صحنه جنگ و شلیک هوایی و زمینی با مجروحان و مصدومان بسیار تبدیل می‌کرد. با این همه ما از تظاهرات پراکنده در سراسر شهر در اعتراض به اختناق و دیکتاتوری و عزل بنی‌صدر دست‌بردار نبودیم و نزدیک به دوهفته هر روز در نقاط مختلف شهر با دست خالی، با کمیته و سپاه درگیر بودیم که به‌شدت سرکوب می‌کردند.

دکتر سنجابی که ریاست جبهه ملی را به‌عهده داشت چندبار پیام فرستاد و خواستار دیدار بود. ما، برادرمان، شهید قهرمان علی زرکش‌جانشین مسئول اول سازمان پس از به‌شهادت‌رسیدن موسی را به‌دیدار ایشان فرستادیم.

دکتر سنجابی وزیر خارجه بازرگان بود و او بود که برادرم کاظم را که در دهه ۱۳۳۰ شاگرد قدیمی خودش در دانشکده حقوق دانشگاه تهران بود، برای سفارت ایران در مقر اروپایی سازمان ملل متحد انتخاب و به بازرگان و خمینی معرفی کرد. سنجابی نخستین وزیر و شخصیت نامدار ملی بود که حتی قبل از انتخابات خبرگان، در فردای راهپیمایی یکصدهزارنفری مجاهدین برای مجاهد اسیر محمدرضا سعادت‌ی در اوایل ۱۳۵۸، به‌عنوان اعتراض دست از همکاری با دولت بازرگان کشید. من بعداً با سنجابی در خانه‌اش در شمال تهران دیدار کرده‌بودم و او نسبت به حمایت ما از مواضع ملی‌گرایانه و دموکراتیک، اطمینان داشت. قبل از آن هم برای حفاظت خود تفنگ کلاشنیکوف خواسته بود که تأمین کردیم.

## آرزو و پیام مصدق

اختلافات و دعوای بازرگان با سنجابی و جبهه ملی چیز تازه‌یی نبود و در سال ۱۳۴۰ به انشعاب بازرگان از جبهه ملی و تشکیل نهضت آزادی انجامیده بود. در واقع تشکیلات منسجمی به‌عنوان جبهه ملی وجود نداشت و دکترین آیزنهاور در دهه ۱۹۵۰ میلادی مبنی بر حمایت از رژیم شاه به‌عنوان یک حلقه ضروری در برابر اتحاد شوروی، بسیاری از رجال جبهه را منفعل کرده و به سیاست «صبر و انتظار» کشانده بود. می‌گفتند که مصدق در تبعید و انزوای دهکده احمدآباد در کرج از این وضعیت بسیار ناراضی است. دستنوشته‌های مصدق در آن روزگار نشان می‌دهد که قویاً به نسل جوان و مجاهدانی هم‌چون مجاهدان الجزایر چشم‌دوخته است.

اما پیشوای محصور نهضت ملی در همان حال در سال ۱۳۴۰ با اشاره به تجربه ارتش آزادیبخش الجزایر، پیام خود را به نسل‌های بعد رساند و نوشت:

«ملتی هم هست که در راه آزادی و استقلال از همه چیز می‌گذرد و دیگران هم اگر علاقه به وطن دارند باید از همین راه بروند و آن را انتخاب نمایند». در همین یادداشت کوتاه در حاشیه کتاب «الجزایر و مردان مجاهد» خاطر نشان کرد «باری، حرف زیاد است و مستمع به‌تمام معنی فداکار کم، بلکه خدا بخواهد که این نقیصه در ما رفع شود و ما هم بتوانیم بگوییم مملکت و وطنی داریم و در راه آزادی و استقلال آن، از همه چیز می‌گذریم».

پیشوای نهضت ملی، در آبان ۱۳۴۱ هم ذیل عکسی که به نسل جوان اهدا کرده بود، نوشت:

«به کسانی که وقتی پای مصالح عموم به میان می‌آید از مصالح خصوصی و نظریات شخصی صرف‌نظر می‌کنند. به کسانی که در سیاست مملکت اهل سازش نیستند و تا آن‌جا که موفق شوند مرد و مردانه می‌ایستند و یکدندگی به‌خرج می‌دهند. به کسانی که در راه آزادی و استقلال ایران عزیز از همه چیز خود می‌گذرند. این عکس ناقابل اهدا می‌شود».

احمدآباد-آبان-۱۳۳۱، دکتر محمد مصدق».

اما در ۱۳۵۹ و در ابتدای سال ۶۰ دکتر سنجابی چندین بار با برادران ما در تهران دیدار کرده بود تا به‌طور مشترک چاره‌ی بیندیشیم. آخرین دیدار او با برادرمان علی زرکش در خرداد ۶۰ بود. دکتر سنجابی در آن زمان ۷۷ سال داشت. وقتی برادرمان علی از دیدار

با سنجابی برگشت، خیلی تحت تاثیر قرار گرفته بود و گفت آدم واقعاً از روی دکتر سنجابی خجالت می‌کشد که با این سن و سال، هم از یکسو محذورات امنیتی ما را درک می‌کند و هم با فروتنی به تشویق و رایزنی با بچه‌های مجاهدش می‌پردازد. بعد هم علی به من گفت فکر می‌کنم باید خودت در این ملاقات می‌بودی...  
علت را پرسیدم، گفت: برای بحث و قانع کردن دکتر سنجابی، چون برداشت من این است که او «توی باغ» نیست و نمی‌داند که چه در پیش است و خیلی روی تظاهرات ۲۵ خرداد حساب باز کرده...

گفتم: مگر تو ارزیابی و جمع‌بندی خودمان از اوضاع را منتقل نکردی و مگر شرایط و آن‌چه را که این روزها توی خیابانها در سطح شهر با آن مواجه هستیم، و به‌خصوص این را نگفتی که خمینی تصمیمش را برای حذف و جراحی، یکی پس از دیگری، گرفته است؟

گفت: من همه‌چیز را گفتم اما باز هم برداشتم این است که دوستان ما در جبهه ملی، آن‌چه را که می‌گذرد دست‌کم گرفته‌اند و بیشتر به فکر برگزاری تظاهرات بزرگی هستند که اعلام کرده‌اند و این‌که هرطور شده با کمک مجاهدین برگزار شود. من هم گفتم ما همین حالا هم داریم تلاشمان را برای برگزاری تظاهرات بزرگ انجام می‌دهیم اما شرایط مثل قبل نیست...

علی در پایان گفت، با همه این توضیحات فکر نمی‌کند که دکتر سنجابی متقاعد شده‌باشد.

## روپارویی دو اسلام

در همین زمان جبهه ملی، لایحه ضدانسانی قصاص را به‌باد حمله و انتقاد گرفته بود و همین، بهانه لازم را برای خمینی فراهم کرد تا فرصت را برای حذف جبهه ملی مغتنم بشمارد.

بگذارید اول در باره موضوع قصاص و لایحه ضدانسانی مربوطه که دست‌پخت بهشتی و قضاییه خمینی بود، توضیحاتی بدهم. در ادامه بحث، دوباره به جبهه ملی و منتهای دجالگری خمینی برای اعلام ارتداد و حذف آن از صحنه سیاسی بر می‌گردیم.

## حکم اخراج مجاهدین

توسط دادستانی انقلاب آبادان

### از سنگرهای مقدم جبهه

اطلاعیهی مجاهدین خلق ایران دربارۀ گسترش انواع فشارهای انحصارطلبانه در جبهه‌های مقاومت و صدور حکم دادستانی انقلاب آبادان مبنی بر خروج نیروهای جان برکف "مجاهدین" از سنگرهای مقدم این شهر درمجموعه ۱



شماره دوم - شماره ۹۹ - شماره ۱۱ در ۵ - شماره ۳۰۰۰

## هشدار مجاهدین خلق به دادستانی انقلاب دربارهٔ حفظ جان سعادت

به نام خدا  
به نام خلق قهرمان ایران  
بگوریکه مردم قهرمان ایران اطلاع  
دارند برادر مجاهد - سیدمحمدرضا سعادت  
بمقدمه صفحه ۱۸

## شماره ۹۹

حق مسلم و قانونی و غیرقابل  
صرف نظر کردن ماست و ما  
نداشتم که در این رسد  
قدرت سلطان و انحصار طلبان  
را برای همیشه دلموش کنیم.  
اما ملت میترسد این بود  
می خواستیم مسئولان ملکت  
را فریبی داده اسم  
جامعه جبری از سنه  
بمقدمه صفحه ۱۸

(صرف نظر از ۳ شماره بوالعاده  
- ای که جاب شد) - به این  
علت تعطیل کردم تا هیچکس  
دسواوری به دست حکم -  
امروزان و نوشته‌گرانی که حر  
در یک نوشته همراه ما لن  
و نبرین دیگران هیچکس کار آبی  
ندارند بدهنم. گواهی که از من  
کند بودیم و هم اکنون سر بر  
این اعتماد که دانستیم سرتبه

الی بدنی که از امار اسرار  
"مجاهد" می‌گذرد تاکنون  
عدد ۹۸ شماره "مجاهد" به  
اسنادی جدید شماره بوی-  
العاده سر کرده‌ام. در این  
مدت دو دوره "سرت" -  
داشته‌ام. دوره اول اسرارایی  
بود به جو سخنان بوجود  
دوره دوم که از آن سر تا  
این تاریخ حصول احساس

## احضار و تعقیب مجاهدین یا کوشش برای جبران بزرگترین خطای شاه توسط دادستانی انقلاب؟!!

دادستان انقلاب گویا فراموش کرده است که  
مجاهدین را مردم از زندان‌ها آزاد کرده‌اند و اگر  
دادستانی قصد زندانی کردن مجدد انقلابیون را  
بکشد دیگر برای مردم با کمترین مشروعه‌بینی نخواهد  
داشت.

به نام خدا

به نام خلق قهرمان ایران

حضور از روزی که آخرین و بی‌گبرترین سفته‌زندان  
سیاسی به دست خلق دایران از زندان‌های شاه آزاد شد به ۳  
سال گذشته است که گویا "دادستانی انقلاب" تصمیم گرفته  
است آنها را دوباره روانه زندانها کند!  
هنه به یاد داریم که شاه خائن در پیکی از آخرین  
مجاهدهای خود تن دادن به آزاد کردن زندانیان سیاسی در  
اواخر دوران سلطنت سگیش را بزرگترین اشتباه خود برشمرد  
و به سحر می‌رسد که اکنون "دادستانی انقلاب" تصمیم گرفته  
است تا با برگرداندن مجاهدین به زندان این بزرگترین اشتباه  
که مجاهدین را مردم از زندان‌ها آزاد کرده‌اند و اگر دادستانی  
قصد زندانی کردن مجدد انقلابیون را کند دیگر برای مردم  
با کمترین مشروعه‌بینی نخواهد داشت و سرانجام باید به همان  
راهی برود که دادستانی ارتش سابق رفت.

"دادستانی انقلاب"! به ستمی که در باره مجاهد  
خلق سعادت روا داشته بسنده نگردد و تصمیم گرفته تا با  
دستاویز قرار دادن پرونده‌های سعادت "مجاهدین خلق" را  
تحت تعقیب قرار داده و پندیس ترتیباً وسیله اجرای  
توطئه‌های ارتجاعی گسترده‌تری بر علیه "مجاهدین خلق" شود  
شامل از اینکه تمام توطئه‌ها و تکرارهای رشت و غیر سردسی  
سرانجام فقط به اهل آن باز می‌گردد. (ولایت‌الحق المکرم‌السیبی  
۱۱۱ ابله) بمقدمه صفحه ۲

## گزارشات مستند در مورد شکنجه

(قسمت اول)

به دلایل برگزیناگون و شکنجه  
خاطرات نسبیاً نظامی جامعه  
تجزیاتی مکتوب کنونی، حدائق  
درگاه مدت‌نگارنمای صحنه  
و عملکردهای رژیم سرکوبگر  
امکن به یونیسف است. اما راهها:  
طولاتی همیشه با گدای کوچکی  
شروع شد است.  
گمنامی مشترک واک  
شهریاتی "زندانیان ها و محسود  
آیین و زلزله‌دهنده پیمان شکنی  
طولاتی خلفان کشاورزها:  
کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ شروع شد  
بوجود آمد. درمجموعه ۱

## پیام مادر رضائی‌های شهیده ملت قهرمان ایران دور از جبهه

### نقض آزادیها، تعقیب مجاهدین و شکنجه

بسم الله الرحمن الرحیم  
هم بهمان غمخیزم:  
هزور خاطره‌ی زنجها و  
ضارهای رژیم ضد مردمی  
سبب بر ساروس و مردم  
قهرمان ما از خاطرها بیرون  
برنده است.  
هزور جراحات و آثار و  
سکده‌های ساراک بر سکر  
مجاهدین مای است.  
وهزور مادران در بدری و  
اسارت و سهادت فرزندان  
را از یاد نبردند.  
وهزور خون فرزندان من  
و هندی سیدان بر اسخاربان  
از در و دیوار کجها و حایارها  
یاگ سده است.  
هزوزایر سجدهای خوس  
بمقدمه صفحه ۲۱

### در صفحات دیگر:

- یک‌بام و چند هوا
- مدرس‌هایی از "مدرسه" به "مردم"
- مسالغی‌گرگان هاوند اگر ات محرمانه
- کوچک‌خان طلوع سرخ‌چنگل
- تلگرام پیکر حاج سید جواد ی در
- مورد سعادت
- اطلاعیهی مجاهدین خلق -
- مرکز تبریز
- یک‌سال پسران تصویب قانون اساسی

## دفاع دکتر لاهیجی از سعادت

در پیشگاه خدا و خلق درمجموعه ۱۷

به مناسبت ۱۶ آذر روز دانشجو

## دانشگاه ضربان آزادی

درمجموعه ۲

## دادخواهی مجاهدین در مورد شکنجه‌های غیر انسانی

درمجموعه ۱

موضوع «قصاص»، از روز اول یکی از دعوای جدی ما با خمینی به لحاظ سیاسی و حقوقی و ایدئولوژیک بود. دعوا از اسفند ۵۷ شروع شده و دو سال و چند ماه بود که ادامه داشت.

مجاهدین در فردای انقلاب ضدسلطنتی در اسفند ۱۳۵۷، با صدور اطلاعیه‌یی «در باره پاره‌یی مجازات‌های مجرمین عادی» به اعدام و شلاق‌زدن اعتراض و اعلام کردند: «صدور و اجرای این قبیل احکام تحت عنوان جاری کردن حدود اسلام ... منتزع از شرایط اجتماعی، سیاسی و فرهنگی که جرم در ظرف آن صورت گرفته، روح قوانین جزایی اسلام را که جز از مواضع رأفت و رحمت و توبه و ازبیین‌بردن عوامل و انگیزه‌های جرم به مجازات نمی‌نگرد، خدشه‌دار ساخته و آن را قسی‌القلب و قشری جلوه می‌دهد».

در خاتمه اطلاعیه مجاهدین آمده بود:

«توجه دادگاهها را به بخشی از فرمان علی علیه‌السلام به مالک اشتر حکمران مصر جلب می‌کنیم: "قلبت را از مهر توده‌ها انباشته کن و محبت نسبت به آنها و لطف به آنها. بر ایشان سبع و چنان که گویی خوردن آنها را غنیمت می‌شمی مباش. پس ایشان دو دسته‌اند: یا برادر دینی و عقیدتی تو هستند یا در خلقت و انسانیت با تو مشابهند که از پیش گرفتار لغزش شده و عوامل و شرایط بدکاری به آنها روی آورده و به عمد یا سهو در دسترس‌شان قرار گرفته‌است. پس با بخشش و گذشت خود آنان را عفو کن، هم‌چنان که دوست‌داری خدا با بخشش و گذشتش ترا بیامرزد...".»<sup>(۱۵)</sup>

بنابراین از حضرت آیت‌الله خمینی و حضرت آیت‌الله طالقانی و دولت آقای مهندس بازرگان تقاضا نمودیم که در جهت ممانعت از خدشه‌دار شدن چهره پاک ایدئولوژی اسلام، هرچه سریعتر اقدام نموده و مجازات جرایم عادی را به مراجع ذیصلاح قضایی دادگستری واگذارند.

دعوا بر سر مجازات‌های ضدانسانی و لایحه قصاص بین ما و خمینی لاینقطع

۱۵ - نهج‌البلاغه- نامه شماره ۳۵: «وَأَشْعِرُ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَ الْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَ اللُّطْفَ بِهِمْ وَ لَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا ضَارِيًا تَغْتَنِمُ أَكْلَهُمْ فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ إِمَّا أَخٌ لَكَ فِي الدِّينِ وَ إِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ يَفْرُطُ مِنْهُمْ الزَّلْلُ وَ تَعْرِضُ لَهُمُ الْجَللُ وَ يُؤْتِي عَلَى أَيْدِيهِمْ فِي الْعَمْدِ وَ الْخَطَا فَأَعْطِهِمْ مِنْ عَفْوِكَ وَ صَفْحِكَ مِثْلَ الَّذِي تَحِبُّ وَ تَرْضَى أَنْ يُعْطِيكَ اللهُ مِنْ عَفْوِهِ»

ادامه‌داشت.

در نخستین ماه رمضان پس از انقلاب ضدسلطنتی در مرداد ۵۸، من در دانشگاه تهران گفتم:

این از سنتهای طاغوتی است که می‌خواهد «به‌ترتیبی صلاحیتهای دادگستری را خدشه‌دار کند، به‌ترتیبی تمامیت قوه قضاییه را از آن بگیرد. این باید در قانون تصریح شود که جز در موارد جرایم حرفه‌بی نظامیها، آنها جرایم مربوط به حرفه‌شان، همه جرایم دیگر، محل طرح و حلش، دادگستری است. به‌خصوص جرایم سیاسی و مطبوعاتی که دقیقاً بایستی با حضور هیأت منصفه برگزار شود. در همین روزها ما نمی‌توانیم از ابراز تأسف خودداری کنیم، وقتی می‌بینیم محاکم انقلاب که بایستی صرفاً به جرایم ایادی رژیم پهلوی بپردازند ... وارد مسایل دیگری هم می‌شوند، یعنی جرایم عادی. در حالی که هیچ لزومی ندارد ... به مسأله فحشا یا گرانفروشی یا فساد یا هر مسأله دیگری این محاکم رسیدگی کنند.

در همین جا روی صلاحیتهای دادگستری باید تأکید بکنیم. از نظر ما پلیس شهربانی و ژاندارمری بایستی به عنوان ضابطین عدلیه، اولاً یکی شوند ... ثانیاً این نیروی واحد پلیس هم تحت فرماندهی دادگستری است، آن هم به‌عنوان ضابطین، نه به‌عنوان نیروهای مسلح سرکوبگر، که سرانجام به ستاد نیروهای کل مسلح در رژیم قبلی تبدیل شدند.

به‌عکس اداره اینها که افرادش بایستی در مناطق، در هر منطقه‌یی، افراد محلی باشند و انتخاب شوند، می‌بایست در دست محاکم دادگستری و قضات آن جا باشد.<sup>(۱۶)</sup>

حرف ما با خمینی و رژیمش در این مقوله که بسیار هم گفته و نوشته‌ایم این است که: «راستی که این آخوندها عجب موجودات رذل و پلیدی هستند. از یک‌طرف نان تشیع و باب اجتهاد را می‌خورند. از طرف دیگر انگار نه انگار که احکام و به‌خصوص حقوق جزا و جزایات مشمول همین اجتهاد است و دینامیسم دارد.

اصلاً اجتهاد برای چیست؟ برای انطباق اصول و احکام با شرایط متغیر. تضمین‌کننده پویایی و دینامیسم اسلام و قرآن. والا چه نیازی به باب اجتهاد و رساله و تقلید بود؟ اصول و احکام کلی و ثابت مثل رکعتهای نماز و مبطلات آن که از قبل مشخص بود و با اجتهاد چیز جدیدی

۱۶ - کتاب «حکومت علی و قانون اساسی دولت اسلام» - انتشارات سازمان مجاهدین خلق ایران - ۱۳۵۸ - تهران

به آنها اضافه نمی‌شود. اگر اجتهاد نبود، دیگر چه نیازی به تقلید در فروع و شرایط متغیر و مرجع تقلید بود؟

در تشیع و اسلام انقلابی و در اسلام مجاهدین، نخستین ویژگی پویایی و دینامیسم آن است. اسلام یک شریعت خشک و منجمد نیست. اگر این دین مربوط به هزاره‌های پیشین است، خوب دیگر چرا باید به آن چسبید؟ ولش کنید. بنابراین، از مرتجعان باید پرسید چرا از یک طرف نان اجتهاد را می‌خورید و از طرف دیگر سنگسار می‌کنید و در ملاءعام تازیانه می‌زنید. آخوندها جنایتهای خود را به نام اسلام به جهان معرفی می‌کنند. در ضمن همه می‌دانند که این کارها هدف غایی‌اش ایجاد رعب اجتماعی سیاسی است. عجباً، اگر اسلام این است، پس بفرمایید ارتجاع و جاهلیت چیست؟ پس قساوت و سنگدلی را تعریف کنید. اگر راست می‌گویید یک نمونه از حضرت علی یا پیغمبر بیاورید که این کار را کرده باشند، چون سنگسار اصلاً مجازات اسلامی نیست. بسیاری از مجازاتهای آن روزگار ریشه در قوانین تلمود دارد یا مثل این یکی سوابقش به یهودیت برمی‌گردد. وانگهی، چطور است که آخوندها از آخرین دستاوردهای فنی، علمی و حرفه‌یی و تخصصی پایان قرن بیستم استفاده می‌کنند، اما جزاییات و قصاص رژیمشان متعلق به هزاره‌های پیشین است؟ از آخوندها بپرسید چرا دنبال موشکهای میان‌برد و دوربرد و سلاحهای شیمیایی و اتمی و میکروبی هستید و دنبال همان چرخ چاه و اسب و منجنیق نیستید؟ چرا از یک طرف، برای بقای رژیم خود از کیسه ملت ایران، از آخرین پیشرفتهای فنی و تخصصی مربوط به فازهای پایانی دوران رشد سرمایه‌داری استفاده می‌کنید؟ اما از طرف دیگر تابع جزاییات هزاره‌های پیشین مثل سنگسار هستید و دست و پا می‌برید؟ یا از روی بلندی پرتاب می‌کنید؟ کدام را باور کنیم؟

این آخوندها تا دهه ۳۰ و ۴۰ و سالهای ۱۳۵۰ ریش تراشیدن را هم حرام می‌دانستند. خمینی به صراحت این را می‌گفت. حتماً یادتان هست برخی از آخوندها تلفن، ماشین، قطار و رادیو و تلویزیون را هم حرام می‌دانستند. نه حرفهای تلویزیون، بلکه خود دستگاه تلویزیون را هم حرام می‌دانستند. در حالی که اگر ملاک حلالی و حرامی حرفهایی که زده می‌شود، باشد؛ تلویزیون رژیم از هر تلویزیونی حرامتر و ننگ‌آلودتر است. چون لکه‌یی بر دامن قرآن و اسلام است، ارتجاع و شرک و جاهلیت را تبلیغ می‌کند.

مجاهدین برای همین‌ها در برابر آخوندها به پا خاسته‌اند. در ورای همه دلایل سیاسی و اجتماعی



دلیل خُص ایدئولوژیک برای مبارزه عنصر مجاهد خلق با حاکمیت آخوندی همین است که خمینی و رژیمش بدترین لکه بر دامان اسلام است. دلیلی افزون بر دلایل سیاسی و اجتماعی که به پلیدی و نجس بودن این رژیم در تمامیتش مربوط می‌شود. این است مفهوم «کل سوء» و «کل شر». مجاهد از همه می‌پرسد شاخص اسلام، حضرت علی است یا مرتجعان خوارج؟ امام حسین است یا یزید؟ ائمه اطهار هستند یا خلفای جبار؟

خُب، حالا ما در مورد آخوندها کدام را باور کنیم؟ سطح تولید و قوای مولده یک‌هزار و چهارصدسال پیش را باور کنیم یا این روزگار را؟<sup>(۱۷)</sup>

در سال ۱۳۷۶، مجاهدین یک فیلم مستند سنگسار را از کشور خارج کردند که در بسیاری از کشورهای جهان منتشر شد و افکار عمومی را به شدت تکان داد. در همان سخنرانی من گفتم:

«از دید خمینی و رژیمش و آخوندهای خمینی‌صفت و همه اضداد اسلام انقلابی و مردم‌گرا، اسلام یعنی همین! بگذریم که این سنگسار در مقایسه با شکنجه‌های مجاهدین و به خصوص زنان مجاهد خلق، چیزی نیست. ولی کیست که این فیلم را ببیند و در خود نیچد و نخواهد از عمق جان و جگر فریاد بکشد. وای بر سنگدلان و سنگین‌دلان. این تازه چیزی است که رژیم در ملاءعام انجام می‌دهد. اما از شکنجه‌های مجاهدین در شکنجه‌گاه‌های رژیم که نمی‌شود فیلم برداشت. با این همه، همین فیلم سنگسار برای نشان دادن طینت این رژیم پلید به اندازه کافی گویاست.»

یادتان هست روزی که خمینی با قاضی القضااتش پشت تصویب لایحه قصاص بودند، نشریه مجاهد آشکارا و با تیتیر درشت آن را نه فقط ضداسلامی، بلکه یک «لایحه ضدانسانی» معرفی کرد. در خرداد ۶۰، خمینی که سخت از این تیتیر نشریه مجاهد گزیده شده بود در یکی از سخنرانی‌هایش، تکرار می‌کرد که بله اسلام را ضدانسانی خطاب می‌کنند. البته چون هنوز در آن ایام از مجاهدین چشم می‌زد، در سخنرانی از مجاهدین به صراحت اسم نبرد و به جای آن به مصداق به در می‌گویند که دیوار بشنود، به جبهه ملی آن روزگار اشاره کرد. اما نشریه مجاهد در سراسر ایران، در ابعاد ۶۰۰-۵۰۰ هزار نسخه، توزیع می‌شد و همه می‌دانستند که مجاهدین این لایحه را فراتر از ضداسلامی، «ضدانسانی» می‌دانند. بله، به همین دلایل می‌گفتیم مرگ

۱۷- سخنرانی در مراسم عید فطر ۱۳۷۶ با عنوان دو اسلام سراپا متضاد- نشریه مجاهد شماره ۶۷۳

بر ارتجاع» (دو اسلام سراپا متضاد- ۱۳۷۶).

خمینی در تلویزیون رژیم (بهار ۱۳۶۰) گفت:

«من نمی‌دانستم که اینها ائتلاف پیدامی‌کنند مرکز ائتلافشان یک جاست و ائتلاف پیدامی‌کنند با منافقین و به‌طور صریح مردم را دعوت کردند به این‌که ای مسلمانها بیایید و حکم قرآن را، حکم غیرانسانی قرآن را، در یک کشور اسلامی این‌طور سب بر قرآن و سب بر اسلام به مرئی و منظر مسلمین بشد و فلان معمم تأیید کند و فلان معمم هم تأیید کند و فلان مقام هم تأیید کند و دعوت به شورش در مقابل چی؟ در مقابل نص صریح قرآن»  
اما در اردیبهشت سال ۶۰ یکبار دیگر دعوا بر سر لایحه قصاص بالا گرفت. از نشریه مجاهد برایتان می‌خوانم:

«لایحه قصاص، اهانت به‌مقام انسانیت به‌ویژه زن قهرمان ایرانی در عصر کبیر آگاهی خلقها» (۲۴ اردیبهشت ۱۳۶۰).

«بررسی لایحه قصاص، پیرامون عملکردهای مرتجعین تحت عنوان جاری کردن حدود اسلام» (۱۴ خرداد ۱۳۶۰).

و حالا به قسمتی از مقاله مجاهد در همین مورد در اردیبهشت ۶۰ توجه کنید:  
«اکنون بیش از دو سال از اولین اعتراض مجاهدین خلق در مورد مجازاتهای غیراسلامی و غیرانسانی می‌گذرد... پس از آن حتی علیرغم موضعگیریهای مکرر مجاهدین و دیگر نیروها و شخصیت‌های مسلمان و مترقی و انقلابی هرروز در گوشه و کنار این میهن شاهد صحنه‌هایی غیرانسانی و غیراسلامی از سنگسار و بریدن دست و اعدام‌های خیابانی و... بوده‌ایم. رفتاری، که به‌حق لکه ننگی آشکار بر دامان مدعیان ریایی اسلام و انقلاب محسوب می‌شود.  
لایحه قصاص که پس از قریب دو سال ارتکاب جنایت و رفتار ضداسلامی و ضدانسانی حضرات از طرف حزب حاکم جمهوری تدوین و اسباب خوشامد کارمندان این حزب در مجلس را فراهم آورده است چیزی جز وجهه‌یی قانونی‌بخشیدن به اعمال ضداسلامی گذشته و هموارکردن، ادامه و اوج‌بخشیدن به آن در آینده نیست.  
و این‌همه درحالی‌است که تدوین‌کنندگان این لایحه و اصرارکنندگان بر آن، عمدتاً خود جزو نقض‌کنندگان حقوق انقلابی این خلق ستمزده بوده و براساس قوانین جزایی اسلام خود قبل از همه مستحق حسابرسی می‌باشند...»

و اینک همین مرتجعین انحصارطلب برای مخفی کردن چهره جنایتکار خود لایحه‌یی را تدوین نموده‌اند تا هر روز در گوشه و کنار این مملکت از این مردم محروم و مضطر و یا مجرمین درجه‌چندم به‌عنوان قصاص صحنه‌های فجیع خلق نموده و اذهان توده‌ها را از اعمال خود منحرف نمایند.

تشریح شنیع و چندش‌آور جرایم مطابق آن‌چه در مواد لایحه قصاص آمده است نیز جز به‌منظور تحت‌الشعاع قرار دادن جنایتها و غارتگریها و حق‌کشیهای صاحبان قدرتهای غصبی نیست. چرا که هم بر اساس فلسفه جزا در اسلام که در آن قبح و تأثیرات اجتماعی جرم جای فوق‌العاده مهمی دارد و هم بر اساس اخلاق اجتماعی موجود، این تشریح و توضیحات، اساساً نادرست است...»<sup>(۱۸)</sup>

شخص خمینی این حرفها را از سوی مجاهدین، به دو دلیل فرو می‌خورد هرچند که هر عبارت و هر کلمه آن تیری به قلبش بود. یکی به‌خاطر این که درافتادن با مجاهدین از او قیمت زیادی می‌گرفت و دیگری به‌خاطر این بود که ما دقیقاً از زاویه ایدئولوژیک و قرآنی و با مستندات غیرقابل‌انکار اسلامی با او روبه‌رو می‌شدیم به‌نحوی که هم‌زدن آن بیشتر به‌زیانش تمام می‌شد. در عین این که ایادی او از هیچ چماق و سرکوبی علیه مجاهدین فروگذار نمی‌کردند.

یک‌بار در ۴ اسفند ۵۹ به‌همین مناسبت گفت:

«این چماق زبان و چماق قلم، بالاترین چماقهاست که فسادش صدها برابر چماقهای دیگر است... اونهایی که می‌خوان صحبت بکنن و خصوصاً در این چندروز زیاد هم هستند، باید توجه بکنند به این که قبل از این که می‌خوان صحبت بکنن، بنشینن و با خودشون فکر بکنن ببینن که این زبان چماق است و می‌خواد به سر، به دست دیگری کوبیده بشه، یا این که این زبان، زبان رحمت است و برای وحدت؟»

در همان ایام، من تعارفات را کنار گذاشته و در مصاحبه‌هایی که به مناسبت سالگرد انقلاب ضدسلطنتی انجام دادم، با اعتراض آشکار به این که بنیانگذاران شهید مجاهدین را در ۴ تیرماه گذشته دزد خطاب کرده بود و این را ملت ایران نپذیرفتند، بی‌پرده و با صراحت در مورد خمینی گفتم:

«مخالفت آشکار سیاسی و اقتصادی-اجتماعی و ایدئولوژیک ایشان با بخش اعظم موضعگیریه‌ها و نظریات سیاسی-ایدئولوژیک مجاهدین، از انحلال نظام شاهنشاهی ارتش و جایگزین کردن ارتش خلق گرفته تا مسایل مربوط به انتخابات و قضایه و ملیت‌ها و قانون اساسی و تقسیم زمین و معیار مالکیت و آزادی‌ها و عملکردهای دادگاه‌های انقلاب و دولت و سیاست خارجی و مسکن و شوراها و قراردادهای و روابط مختلف امپریالیستی و طاغوتی، و از شیخ فضل‌الله‌نوری و آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدق گرفته تا مسایلی از قبیل تکامل و استثمار و دیالکتیک، و مسایل جاری مانند نحوه مبارزه با اعتیاد، تا درگیری‌های خیابانی و گروهی و انقلاب فرهنگی و بسیاری شخصیت‌های مورد اعتماد ایشان و تصفیه‌های اداری و ... دیگر نیاز به بیان ندارد و به خاطر همین‌ها یا امثال همین‌هاست که مجاهدین را "بدتر از کافر" خواندند.

بدتر از کافر خوانده شدن مجاهدین، بنا به تمام سوابق تاریخی‌شان، برای جامعه در مجموع بسیار بسیار ثقیل و ناپذیرفتنی بود و ضمناً چون با مستندات مکتبی و مذهبی نیز تطبیق نداشت، طبعاً نمی‌توانست رضای خدا و ارواح طیبه پیامبر و ائمه اطهار را موجب شود. کم‌الین که جامعه ایران در مجموع، باز هم به حکم همه سوابق و لواحق، نمی‌توانست "آمریکایی بودن مجاهدین" یا هتک حرمت شهدای آنان را پذیرا شود».<sup>(۱۹)</sup>

### دجالگری خمینی در ۲۵ خرداد ۱۳۶۰

اما در آستانه ۳۰ خرداد ۶۰ و برقرار کردن ولایت مطلقه، خمینی به دنبال اعتراض جبهه ملی به لایحه غیرانسانی قصاص، لحظه مناسب و سوژه مناسب را برای تصفیه حساب، شکار کرد. قبل از ظهر روز ۲۵ خرداد که ساعاتی بعد از آن تظاهرات جبهه ملی باید شروع می‌شد، با دجالگری جنجالی عجیبی به پا کرد و جبهه ملی را مرتد اعلام کرد و عیناً مانند همین کارهایی که امروز خامنه‌ای می‌کند، از آنها خواست به رادیو بشتابند و توبه کنند...

هدف خمینی این بود که ابتدا جبهه ملی را قربانی و ازدور خارج کند، نهضت آزادی حساب کار خودش را بکند، عزل بنی‌صدر به سهولت انجام شود و مجاهدین هم که

من غیرمستقیم مشمول حکم ارتداد و مهدورالدم شناخته می‌شوند، توان عکس‌العمل نشان دادن، نداشته‌باشند.

خمینی گفت: «دست‌بردارید از این تضعیف مجلس و تضعیف روحانیت و تضعیف ملت و تضعیف روحیه ملت و تضعیف روحیه ارتش... جدا کنید حساب را از مرتدها اونها مرتدند، جبهه ملی از امروز محکوم به ارتداد است، بله جبهه ملی هم ممکن است بگن که ما این اعلامیه را ندادیم، اگر آمدند در رادیو، امروز بعد از ظهر آمدند در رادیو، اعلام کردند به این که این اطلاعیه‌یی که حکم ضروری مسلمین جمیع مسلمین را غیرانسانی خوانده، این اطلاعیه از ما نبود، اگر این اعلام کنن که از ما نبوده، از اونا هم ما می‌پذیریم. اسلام در رحمتش باز است، به همه مردم ...»

اگر توبه بکنند قبوله. اگر کسی پیغمبر هم بکشد اگه توبه بکنه قبوله ...»

من هم احتمال می‌دم که این آقایون موفق به توبه نشند جدیت کنند الان وقت است وقت باقی است تا اون وقتی که پاتون را به‌گور وارد می‌کنید در توبه بازه رحمت خدا واسع است، بیاید توبه کنید بیاید از کارهایی که کردید از دعوت به شورش که کردید از مخالفتهایی که با اسلام کردید بیاید توبه کنید برگردید. توبه همتون قبول است ... یکی از چیزهایی که اینها باز برایش سینه می‌زنند و جبهه ملی هم در اعلامیه‌اش چیز کرده: دانشگاه چرا باز نمی‌شه این دانشگاه آقا، دانشگاه شما را بیرون داده دانشگاه باز بشد، ده‌بیست سال دیگه یک عده بیان همین‌ها هستند. همین‌ها که شما بیاید، اونا هم هستند که اسلام رو هیچ قبول ندارید احکام اسلام را احکام غیرانسانی می‌دونید ...».

دست‌آخر چند توسری سیاسی به جبهه ملی زد و گفت:

«شما تا اون آخر هم اعلیحضرت رو می‌خواستیدش، به من گفتید دیگه، این که نمی‌تونید حاشا کنید، تا اون آخر هم می‌گفتید: خوب ایشون باشن اعلیحضرت همایونی باشد حکومت نکند. آنهایی که تا آخر هم این‌طور بودید. بختیار را هم تا آخر می‌خواستید. آخه شما نباید دیگه مارو بازی بدید و بگید ما چه و ما چه» ۲۵ خرداد ۱۳۶۰.

خمینی در همین سخنرانی افزود:

«من دو تا اعلامیه از جبهه ملی که دعوت به راهپیمایی کرده است، دیدم. در یکی از این دو اعلامیه جزء انگیزه‌یی که برای راهپیمایی قرار دادند لایحه قصاص است ... در اعلامیه

دیگر تعبیر این بود که لایحه غیر انسانی. ملت مسلمان را دعوت می‌کنند که در مقابل لایحه قصاص راهپیمایی کنند، یعنی چه؟ یعنی در مقابل نص قرآن کریم راهپیمایی کنند... من کارندارم به جبهه ملی با این که بعضی افرادش شاید افرادی باشند که مسلمان باشند. لکن من کار دارم با این‌هایی که پیوند کرده‌اند، با جبهه (ملی)، پیوند کرده‌اند با منافقین... شمایی که متدین هستید و مدعی تدین، چه توجیهی از این معنا دارید؟... این آقایانی که با این منافقین ائتلاف کردند، ائتلاف کردند که مملکت را به هم بزنند. ائتلاف کردند که آشوب به پا کنند... حالا ائتلاف کردید که به ضد رأی مردم عمل کنید... بیایید حساب خودتان را جدا کنید. آیا نهضت آزادی هم قبول دارد آن حرفی را که جبهه ملی می‌گوید؟... رادیو بعد از ظهر را باز کنیم گوش کنیم ببینیم که نهضت آزادی اعلام کرده است که این اطلاعیه جبهه ملی کفرآمیز است... متأثرم از این که با دست خودشان، اینها گور خودشان را کردند. من نمی‌خواستم این‌طور بشود. من حالا هم توبه را قبول می‌کنم. اسلام توبه را قبول می‌کند...»

به این ترتیب تظاهرات جبهه ملی منتفی شد. پاسداران و بسیجیان و حزب‌اللهی‌ها میدان فردوسی تا میدان انقلاب را اشغال کردند و نعره می‌کشیدند: «فرمانده کل قوا، خمینی خمینی». «حزب‌الله حزب‌الله، پیشمرگه روح‌الله». «سکوت هر مسلمان، خیانت است به قرآن». «مرگ بر ضد ولایت فقیه».

بعد از ظهر ۲۵ خرداد اطلاعیه مهندس بازرگان از رادیو و تلویزیون پخش شد که «شایعه دعوت نهضت آزادی» به راهپیمایی را تکذیب می‌کرد. متعاقباً نهضت آزادی یک اطلاعیه توضیحی هم منتشر کرد که هم‌چنان که خمینی خواسته بود مشارکت در راهپیمایی و ائتلاف با هر حزب و گروهی را تکذیب می‌کرد و اعتقاد خود را هم به حکم قصاص اعلام نمود.

تاریخ‌نویسان رژیم بعداً سیر وقایع را چنین رقم زدند: «زمینه سقوط بنی‌صدر را سرانجام خود وی و رجوی فراهم کردند. حادثه آفرینیهای «منافقین» ادامه یافت. بهزاد نبوی سخنگوی دولت، طی مصاحبه‌یی که در ساعات آخر همان روز ۲۵ خرداد با مطبوعات انجام داد، اعلام کرد: «اگر لازم باشد، قوای انتظامی با مساله درگیریهای خیابانی برخورد خواهند کرد... آقای بنی‌صدر دقیقاً هم‌چون مجاهدین خلق عمل می‌کند... تمام درگیریهای خیابانی از ناحیه سازمان مجاهدین طرح‌ریزی و اجرا می‌گردد، آنها به‌خاطر تشکل

نسبی خود قادرند این درگیریها را به طور درازمدت سازماندهی کنند»<sup>(۲۰)</sup>

## آخرین قطره‌های آزادی

در مورد وقایع آن خرداد خونین بقیه‌ی مطلب را از گفتگوی خودم با نشریه‌ی ایرانشهر در دیماه ۱۳۶۰ خلاصه می‌کنم:

«چماقداران مسلح که از یک‌ماه پیشتر از همه‌جا به تهران فراخوانده شده و در کمیته‌ها و مساجد بسیج شده بودند، تمامی سطح شهر را پوشانند و شدیداً به ایجاد رعب و وحشت پرداختند تا زمینه‌ی مساعد برای عزل فراهم شود...»

آنها به خوبی می‌فهمیدند که زمینه‌ی نارضایی مردمی و نفرت از ارتجاع آن قدر زیاد است که نیروهای متشکل مجاهدین به سرعت می‌توانند به خیابانها ریخته و کل نظام ولایت ارتجاع و سردمداران مرتجعش را جارو کنند. مگر همین یک‌ماه پیش نبود که خمینی تقاضای ملاقات مجاهدین و هوادارانشان در تهران را بعد از یک هفته به سوراخ خزیدن و تردید رد کرده بود؟ مگر مجاهدین به مؤدبانه‌ترین بیان نوشته بودند که حتی حاضرند سلاحهایشان را دودستی تقدیم کنند، مشروط بر این که آزادیهای قانونی تضمین شده، "مقام رهبری" بر طبق قانون اساسی، آنها مجاهدین و هوادارانشان را در تهران در اقامتگاه خود بپذیرد؟ بله، آن روز هم که شیطان جماران این تقاضا را رد کرد از این می‌ترسید که میلیونها تن، خودش را با جمارانش به طور مسالمت‌آمیز به زباله‌دان تاریخ بریزند. این بود که چنان که شنیده‌اید بعد از یک هفته، تقاضای ما را رد کرد و به طعنه گفت: "شمالاًزم نیست بیایید، من می‌آیم خدمتتان" به هر حال ما مجاهدین بلافاصله بعد از بستن روزنامه‌ها، متقابلاً روزنامه‌های حکومتی را تحریم کرده و از فردا به تدارک یک تظاهرات بزرگ پرداختیم. منظورم از تظاهرات بزرگ، تظاهراتی همچون ۱۷ دیهشت است و نه تظاهرات پراکنده کوچک. و از این پس نیز در بحثمان هر جا صحبت از تظاهرات بزرگ می‌کنم یک چنین تظاهراتی است که طبعاً تدارک و نیروی حمایتی و واحدهای حفاظتی و تیمهای ضربت و سازماندهی بسیار متحرک خاص خود را می‌طلبید. اما جوابهای دو روز اول کاملاً منفی بود و چنین تظاهراتی علیرغم همه‌ی تدارکات لازم پانمی‌گرفت. مسئولین و فرماندهان مربوطه گزارش می‌دادند که در قدمهای نخستین چنین چیزی اصلاً در شرایط

۲۰- کتاب وزارت اطلاعات رژیم تحت عنوان «سازمان مجاهدین خلق ایران، از پیدایی تا فرجام»

### میلا دیپامبر (ص) مبارک باد

خند هم ریح الی ول سالگرد تولد بزرگترین رهبر انقلابی بشر محمد (ص) است. در چنین روزی در دل جاهلین انسان کش ۱۴ قرن پیش، بذری روئیدن گرفت که در طی ریش پر رنجش، "شجره طیبه" ای را استوار گردانید که پیشه در دل دردمند توده ها ثابت کرد. بود پسر پیر آسمان رهائی و خد اگوئی انسان میگذرد. بهام آور بقیه در صفحه ۵

### نشریه انجمنهای دانشجویان مسلمان - اروپا و آمریکا (هواداران سازمان مجاهدین خلق ایران)

(در صفحات دیگر)  
\* تولد امام جعفر صادق (ع)  
\* اطلاعیه دفتر سیاسی حزب دمکرات کردستان ایران درباره تشکیل کنفرانس پنجم حزب  
\* بارزیت خمینی - بارزیت یگاری  
\* اخبار و گزارشاتی از ایران  
\* نامه‌یکی از دست اندرکاران متعهد سنی...

شماره ۲۱  
جمعه ۱۸ دی ۱۳۶۰  
۸ زانویه ۱۹۸۱

### پنجمین مصاحبه

## از مصاحبه‌های برادر مجاهد مسعود رجوی در خارج از کشور

### مصاحبه با ایرانشهر



- \* خاتمه مشروعیت تمامی نظام خمینی پس از ۳۰ خرداد
- \* چرا جبهه متحد خلق تشکیل نشده بود؟
- \* حفاظت آقای بنی صدر در شرایط مشخص، تودهنی محکم به ارتجاع خمینی
- \* تشکیل شورای ملی مقاومت
- \* مبانی استراتژیک اتحاد
- \* لزوم اتحاد با آقای بنی صدر
- \* میثاق و ابلاغ
- \* موضعگیری‌های گذشته و پشتوانه‌های نظامی - اجتماعی هر نیرو

(در صفحات ۲۶ تا ۲۸)

### اطلاعیه دفتر مجاهدین خلق در یارنس

### درباره اعدام‌های اعلام نشده در ایران

بر اساس گزارشات موثق که بنظر می آید از ایران دریافت شده است نزدیک به ۴۰۰۰ اعدام اعلام شده توسط رژیم خمینی از ۳۰ خرداد ۶۰ تاکنون، حتی به نیمی از رقم واقعی اعدام شدگان نیز بالغ نمیشود. به عنوان مثال در محد از ظهر مهر ۶۰ صد و شصت تن از مردم غادی و هواداران و فعالان مجاهدین که همانروز بخاطر تظاهرات دستگیر شده بودند همگی در داخل زندان اوین اعدام شده اند و اسامی آنها نیز هیچ‌کجا منتشر نشده است. با بعنوان مثال آنکه دسته ۸۰ نفری اعدام شدگان در ماه واکبر تنها ۳۸ اسم در روزنامه‌های خمینی انتشار یافت. ۱۰ اسامی تعداد پادری از اعدام شدگان اعلام نشده هم اکنون در دفتر مجاهدین خلق در یارنس موجود است. سازمان مجاهدین خلق ایران در آغاز سال ۸۲ مصراحه از تمام اعدام‌های اعلام نشده در ایران خواهد کرد. حقیقتاً اعدام شدگان در ایران

### اعلام بی‌وسستی و حمایت از شورای ملی مقاومت

- جنبش مسلمین مسلمان
- اتحادیه انجمنهای دانش آموزان مسلمان
- ایبؤر وردهاسی

(در صفحات ۴ و ۵)

### زخمیهای شاه خائن را خمینی جلاد

نمونه‌ای از فجایع وحشتناک خمینی دجال تحت عنان



امنیتی و نظامی جدید شهر امکان ندارد. البته از این پیشتر نیز نه کسی به ما اجازه تظاهرات می‌داد و نه به محض تجمع دست از سرمان برمی‌داشتند. اما با این همه، مثلاً در ۱۷ اردیبهشت، توانسته بودیم از نزدیک به ۳-۴ ساعت غفلت کمیته‌چی‌ها و پاسداران ارتجاع که روز قبل نیز در جاهای دیگر خسته‌شان کرده بودیم استفاده کرده و موتور محرک اولیه تظاهرات عظیم آن روز را در خیابان به‌کاربندیم. آنگاه تا کمیته‌چی و پاسدار آمدند که به‌خود بجنبند، دسته‌های متشکل و غیرمتشکل چندین هزار نفری و چندین ده‌هزار نفری به موتور اصلی پیوسته و آن‌را حلقه کردند و دیگر جمعیت که تحت حمایت میلیشیای مردمی حرکت می‌کرد، نفوذناپذیر و ضربه‌ناپذیر شده و تا مقصد که منزل پدر طالقانی بود بی‌محابا پیش رفت. از هر خطری نیز استقبال و مرز ۱۵۰ هزار نفر را هم پشت سر گذاشته و قدم در جاده ۲۰۰ هزار گذاشت ... و گلوله و گاز اشک‌آور و چماق هم دیگر اثر نمی‌کرد زیرا حمایت بی‌دریغ مردم امکان بروز یافته و هم‌چون بسم‌الله، هرج‌ئی را فراری می‌داد. مردم از طبقات مختلف ساختمانها حتی کاغذهای دیواری و میزهای چوبی را برای سوزاندن و خنثی کردن اثرات گاز اشک‌آور پایین می‌ریختند...

«اما این بار تلاش برای برگزاری تظاهرات بزرگ به نتیجه نرسید.

پس از ناکامی و شکست ۲ روز اول ابتدا مسئولین ما فکر کرده بودند که پانگرفتن تظاهرات بزرگ به خاطر نقایص تدارکاتی و تشکیلاتی است. اما وقتی تمام جریان کار را از ابتدا تا انتها دوباره بررسی کردیم و دیدیم که در تدارکات تشکیلاتی-تدافعی معمول، هیچ نقص جدی وجود ندارد و عنصر کاملاً جدیدی جلب توجه نمود. فضای اجتماعی و سیاسی آن قدر تنگ شده بود که امکان چنان حرکت بزرگی را با تدارکات معمولی مطلقاً و از اساس سلب می‌کرد. بله، این بار بعد از بستن روزنامه‌ها و آغاز سرکوب مطلق، تدارک متقابل ارتجاع - که از این پیشتر نیز گزارش‌هایی راجع به آن داشتیم - کیفیاً فرق کرده و هیچ واکنش بزرگی را برای جامعه امکان‌پذیر نمی‌ساخت.

مراکز متعددی را در تهران کشف کردیم که دسته‌های ۱۰۰ تا ۵۰۰ و حتی ۱۰۰۰ نفری چماقداران مسلح با تجهیزات کامل و بی‌سیم و وسایل موتوری در آن گوش به‌زنگ و آماده نشسته بودند. از طرف دیگر هر روز نیز ارباب چماقداران در جماران به‌منظور یک بسیج کامل ایدئولوژیک و نظامی رجز می‌خواند و تهدید می‌کرد و به یکی گوشمالی می‌داد تا از نظر روانی نیز قدرت حرکت را سلب کند، پس گزارش مسئولین و فرماندهان سیاسی و نظامی ما صحت داشت و

در سیطره شرایط کاملاً جدیدی قرار گرفته بودیم. تمرکز و وفور چماقداران مسلح و موضع تهاجمی ایادی کاملاً بسیج شده خمینی از پاسدار و کمیته‌چی گرفته تا به اصطلاح حزب‌اللهی، که از مدتی پیش تدارک شده بود، چنین چیزی را امکان‌ناپذیر می‌کرد و ما فقط کشته می‌دادیم و کتک می‌خوردیم ...

داستان، داستان سلاح گرم بود بر بدنهای گرمتر، ولی بدون سلاح و فقط مشت. مشت در برابر ۳- کلت ... در این میان چندبار هم به ما گفته شد که فلان ساعت و فلان روز بازار می‌خواهد ببندد و فلان گروه و یا فلان گروهها هم هستند. ولی هرچه رفتیم هیچ‌کس جز بچه‌های خودمان در صحنه حاضر نبود. بنابراین از روز ۱۹ یا ۲۰ خرداد، مسئولین ما با نیروهای تحت فرماندهی‌شان تظاهرات موضعی را شروع کردند، تظاهرات موضعی که در دسته‌های ۱۰۰ یا ۲۰ نفره به شیوه چریکی و "بزن دررو" عمل می‌کردند. هدفشان شکستن فضای رعب، و الحاق به یکدیگر از نقاط مختلف شهر به منظور نیل به تظاهرات استراتژیک بزرگ بود.

این روش تا آخر شب ۲۴ خرداد ادامه یافت و نتیجه امیدبخش بود. در یکی از همین روزها که شخصا مشروح گزارش آن را خواندم در ۲۷ نقطه تهران، دسته‌های آزمایشی میلشیا، دسته‌دسته آتش خود را برافروخته بودند. تن‌ها همه کبود و سیاه و زخم‌دار، صورتها ورم کرده، سینه‌ها در اثر کثرت فریاد، گرفته ... آن‌هم چهره‌ها و بدنهایی که از این پیشتر نیز آثار کمبود مواد غذایی از دور بر روی آنها قابل تشخیص بود. این را بارها اطبای آشنا به خود من تذکر داده بودند که این چه وضع غذایی میلشیا و واحدهای نظامی حمایت‌کننده آنهاست که بعد از بستن ستادها، صبح تا شب آواره کوچه و خیابان است و مخصوصا در روزهای طولانی و گرم ماه رمضان باید ۱۶ ساعت، بی‌آبی و بی‌غذایی را تحمل کند و لذا آثار کمبود مواد غذایی از همه چشمها و چهره‌ها می‌تراوید ...

و به خدا سوگند، باور کنید که این مجاهدین از فردای به قدرت رسیدن خمینی، برای محافظت از ستادها و بساطها و سخنرانیها و مراسم و تظاهرات و کلاسهای آموزشی‌شان بیشتر از غذا به کتک و مشت و لگد عادت کرده بودند!

اما چه می‌شد کرد، آزادی یک خلق بهای خاص خود را می‌طلبد. آن‌هم از بهترین و رشیدترین فرزنداناش ... حالا گو که ستاد و دفتر و مرکز علنی نباشد، مجاهد خلق ساک دستی را پر می‌کند، کوچه‌به‌کوچه و خانه‌به‌خانه می‌گردد، در هر کجا بساطش را برهم می‌ریزند، کتکش

می‌زنند، منافق و کافر و بدتر از کافر و هرزه و ... خطابش می‌کنند، چهره‌اش را کبود می‌کنند، اوراقش را پاره می‌کنند و می‌سوزانند ...

ولی چه باک خلق باید آگاه بشود و آزاد. اگر این کوچه فالانتر و راست و حزب‌اللهی دارد در آن یکی زن خانه‌داری، کارگری، رفتگری و یا کارمندی ... بالاخره یک کسی پیدا می‌شود که همدردی کند لبخند بزند، استقبال کند، دعا کند، زخمها را مرهم بگذارد، روزنامه پاره‌شده را بچسباند، پول بدهد و یا در برابر تعرض کمیته چی و پاسدار به دفاع برخیزد و حقانیت مجاهدین و درخواستهای عادلانه مردمی‌شان علیه ارتجاع را گواهی دهد.

بله، مجاهد خلق این‌طور با خلقتش جوش خورد و اصالت و صداقت خود را به اثبات رساند». و من هرگز یادم نمی‌رود که در تابستان ۵۹، بعد از اراجیف آن امام پلید چماقداران، یک‌روز بر پای یکی از خواهران کوچکم - که نمی‌دانم حالا شهید شده است یا خیر؟- مارانداختند و آن وقت مزدوران و اوباش خمینی خودشان کنار ایستادند تا عکس‌العمل میلیشیای مجاهد جوان را ببینند و بخندند. اما مجاهد قهرمان تکان هم نخورده بود تا یک لحظه تمسخر اوباش خمینی را هم نبیند. دختر جوان حتی نشریه‌هایی را هم که در دست داشت بر زمین نینداخته بود تا فالانترها برندارند و پاره نکنند. بعد مار دور پای او حلقه زده و سپس به آهستگی رفته بود. این است سیمای واقعی امام اوباشان و این است گذشته آنهایی که امروز این‌سان می‌جنگند و این‌سان در برابر جوخه‌های اعدام رشادت به‌خرج می‌دهند. منهای عبور از این پیچ‌وخمها، امروز هیچ نیروی سراسری نبود که این‌سان به دفاع از شرف ملی خلق در برابر تجاوزکاران ارتجاعی برخیزد و بی‌دریغ خون نثار کند ...

داشتم می‌گفتم که حدود ۲۷دسته یا گروهان و گردان مختلف داشتند در گوشه و کنار تهران تدارک تظاهرات بزرگ را می‌دیدند.

برخی کشته می‌شدند و عده زیادتری دستگیر و بقیه نیز گرماگرم نبرد مشت و گلوله. بسیاری از اعدامهای کنونی را نیز دستگیرشدگان همان ایام تشکیل می‌دهند.

عصر ۲۴ خرداد، تظاهرات در میدان ولی‌عصر به اوج رسید و جنگ مغلوبه شد. یک دسته میلیشیای خواهران با قدرت تمام محاصره فالانترهای مهاجم را شکافته و به دسته‌های دیگر ملحق شده و درگیری و تیراندازی در تمام طول بلوار و خیابانهای

اطراف میدان ادامه داشت. فالانژها و کمیته‌چی‌های حمایت‌کننده آنها فرار کردند. واحد میلیشای خواهران ۷ موتورسیکلت از آنها را مصادره کرد. در گزارش مزبور خواندم که یکی از خواهران، آن قدر جوان و ضعیف‌الجثه بود که قدرت حرکت دادن موتور را نداشت و لذا دستفروش کنار خیابان را به کمک طلبیده بود. وقتی هم با فقر و بدبختی دستفروش برخورد کرده بود، موتورسیکلت را درجا به خود او بخشیده و سبکبال به خانه‌شان رفته بود.

بعد از آن دجال‌بازی مشهور خمینی علیه جبهه ملی و بسیج سیاسی - نظامی و ایدئولوژیک نیروهای ارتجاعی و شکست تظاهراتی که قرار بود آن روز توسط جبهه ملی صورت بگیرد گزارش مسئولین خود ما حاکی از آن بود که اکنون بازهم بعد از آخرین تعرض خمینی، فضای حرکت، اکیدا و شدیداً، به نسبت روزهای قبل بسته‌تر شده و حتی تظاهرات موضعی و تاکتیکی نیز دیگر صرف نمی‌کرد. چنان که گفتیم، فرماندهان ما از یک هفته پیش به این نتیجه رسیده بودند که چنین تظاهراتی بدون تدارکات کافی، مطلقاً در شرایط جدید امکان ندارد و چه بسا نتایج معکوس نیز بدهد. به خصوص اگر زمان و مکان آن، از قبل اعلام شده باشد.

روشن بود که در منطق خمینی، تهدید و تیر جبهه ملی، می‌بایست باعث عبرت خود ما، مجاهدین می‌شد تا لااقل موقتا هم که شده آرام گرفته و بگذاریم جریان عزل آقای بنی‌صدر بی‌سروصدا به پایان برسد. چرا که بخوبی و برحسب تمام اطلاعات و تجارب می‌دانست که تنها نیرویی که قادر به سازمان دادن و به راه انداختن تظاهرات عظیم سراسری و ایجاد دردسر جدی است، مجاهدین هستند.

خوب، حالا بعد از ۲۵ خرداد چه کنیم؟ اگر خمینی به همین ترتیب بتواند با اتکای برادران چماقدار "حزب الله"!! رئیس جمهور را کنار بزند، دیگر فردا وای به حال دیگران. وانگهی این نحوه عمل خمینی آیا مبین این نیست که ساعت آغاز قطعی‌ترین نبرد برای هر نیروی انقلابی که نخواهد به سرنوشت حزب توده بعد از ۲۸ مرداد و بعد از آن هم سرنوشت فضحیت‌بار ضدانقلابی کنونی این حزب دچار شود، به سرعت نزدیک می‌شود؟ و آیا کنارزدن آقای بنی‌صدر در آن شرایط عملاً جز به این معنی بود که دشمن، آخرین حایل میان خود و خلق را نیز درهم شکسته و چه بخواهیم و چه نخواهیم هر نیروی

انقلابی و مردمی را به معارضة آشکار فرا می‌خواند؟ حالا هرچند هم که می‌خواهید با آقای بنی‌صدر اختلاف داشته باشید، کنارزدن او در آن شرایط عملاً جز اعلام جنگ آشکار ارتجاع با انقلاب و به‌ویژه با مجاهدین نبود. و می‌دانید که وقتی دشمن اعلان جنگ می‌دهد، بازنده خواهید بود اگر حتی یک لحظه نیز سلاحتان را دیرتر از او بیرون بکشید. چراکه در این صورت جز دفاع محض، کاری از پیش نخواهید برد. آری این قانون جنگ است. و در جنگ ارتجاع خمینی، دفاع محض یعنی شکست محض.

این بود که عالیترین ارگان سازمانی ما از روز ۲۶ خرداد مستقیماً خود وارد کار گردید. رهنمود این بود: “می‌بایست به‌هرترتیب و با هرقیمت، یک تظاهرات بزرگ توده‌یی را بار دیگر آزمایش نمود. آخرین تجربه مسالمت‌آمیز نیز حتی به منظور اتمام حجت سیاسی و تاریخی باید از سر گذرانده شود. اگر خمینی می‌خواهد ۱۵ خرداد و یا ۱۷ شهریور دیگری درست کند، بگذار شهیدایش را مجاهدین تقدیم کنند. روز مناسب، به دلایل سیاسی و فنی، ۳۰ خرداد است. چهار روز برای آمادگی فرصت داریم. تظاهرات تاکتیکی و هرکار دیگری را تعطیل کنید، هرچقدر که می‌توانید برای ۳۰ خرداد آماده شوید. ما به قربانگاه می‌رویم تا نسلهای آتی لعنت‌مان نکنند. تا اگر ذره‌یی شرف و انصاف در مجلس دست‌پخت خمینی و سایر سردمداران رژیم موجود است، به دوران مسالمت پایان ندهند و لااقل راه باریکه‌یی برای تنفس سیاسی مردم باقی بگذارند... سرانجام از میان طرح‌های مختلف، پس از مباحثات بسیار، ارجح آنها انتخاب شد. این طرح می‌باید به این مسأله جواب می‌داد که: چگونه می‌توان در بحبوحه اختناق مطلق، بدون اعلام قبلی و بدون کمترین اطلاع دشمن، یک تظاهرات مسالمت‌آمیز چندصدهزارنفری در روز روشن در خیابانهای تهران ترتیب داد؟ عجباً!

اما اگر مردم آماده‌یی داشته‌باشید و بدانید که هرکاری را چگونه و در چه لحظه‌یی باید سازمان بدهید، این مسأله هم حل‌شدنی است. شور و شوق زایدالوصف و ایمان و قوت اراده و تصمیم یارانتان نیز، البته لازم است. از صبح ۳۰ خرداد درحالی‌که تمامی پیکر مجاهدین و میلیشیا در تهران مشتاقانه سرازپا نمی‌شناخت و در هر پارک یا کوچه و خیابان و خانه‌یی گروه‌گروه آماده می‌شد، مرکز فرماندهی با نگرانی در اطراف سیستم ارتباطی گردآمده بود تا هیچ چیز خارج از کنترل، خودبه‌خودی رها نشود. جزئیات



### دعوت دادستانی انقلاب از اولیاء دستگیر شدگان

صبح امروز از سوی روابط عمومی دادستانی انقلاب اسلامی مرکز در رابطه با مجرمینی که در جریانات ضداسلامی اخیر دستگیر شده و حکم دادگاه درباره آنها صادر و اجرا شده اطلاعاتی بشرح زیر صادر شد:

بمطالع خانواده‌های محترمی که فرزندانشان در جریانات ضداسلامی اخیر تهران دستگیر شده اند و حکم دادگاه درباره آنها صادر و اجرا گردیده می‌رساند لطفا با در دست داشتن شناسنامه عکس دار خود و فرزندانشان که عکس آنها در این جا چاپ شده است به دفتر مرکزی زندان اوین مراجعه کرده و فرزندانشان را تحویل بگیرند

روابط عمومی دادستان انقلاب اسلامی مرکز

لازم به یادآوری است که اسامی صاحبان عکس مشخص نشده است.

آن چه را در بعدازظهر ۳۰ خرداد از چهارراه مصدق تا چهارراه طالقانی و آن گاه در سراسر طالقانی تا بهار و تا انقلاب و تا میدان فردوسی گذشت، می گذارم برای بعد. فقط این را بگویم که فرماندهان و مسئولان مجاهدین در این روز واقعاً یک شاهکار تاکتیکی و نظامی آفریدند. تظاهرکنندگان به ۵۰۰ هزار تن بالغ می شدند. غیرممکن، ممکن شده بود».

تودهنی محکم دیگری به خمینی که هنوز در نشئه دجال بازی ۲۵ خرداد بود و دلش می خواست جریان عزل را بی دردسر و با توپ و تشرهای معمولی خاتمه بدهد. پس دیگر خمینی چاره‌ی نداشت جز این که شخصاً فرمان تیر و به کار بردن مسلسل سنگین بدهد در این لحظه ابتدای جمعیت به میدان فردوسی رسیده بود و لابد اعلامیه عصر ۳۰ خرداد پاسداران ارتجاع را شنیده‌اید که: به اذن رهبر کبیر دستور می یابند تا آتش بکشایند و اگر آتش نبود از میدان فردوسی تا سپه و تا جارو کردن مجلس ارتجاع راهی نبود. شنیده‌ام که در آن لحظات بهشتی و رفسنجانی بی نهایت سراسیمه بودند یک خبرنگار اروپایی که شاهد صحنه‌های ۳۰ خرداد بوده است، اخیراً به خودم می گفت که دقایقی چند در کمال بهت و حیرت انتظار قیام داشته و تعجب می کرده که چرا مجاهدین از سلاحهایشان استفاده نمی کنند؟

ومن به او گفتم که از هر جا که شنیده‌اید مجاهدین، آن روز سلاح داشته‌اند، اشتباه شنیده‌اید به خاطر این که استفاده از سلاح را مطلقاً ممنوع کرده و هنوز فرمان آتش نداده بودیم ... ما آن روز فقط حجت را تمام کردیم. پایان مشروعیت کل نظام. خداحافظی مطلق با خمینی. از فردا باید شعار داد:

“مرگ بر خمینی“. از فردا دیگر سیاست دست خالی در برابر چماق و گلوله، راست روی واپورتونیسیم است. و ما مجاهدین از این پیشتر بارها به ارتجاع هشدار داده بودیم که از روزی که با گلوله در برابر گلوله پاسخ بگوییم حذر کنند. اکنون آن روز فرا رسیده بود. “بچش ای خمینی، ای خائن که شایسته کمترین احترام و اعتماد این خلق نبودی...”

و تازه دیدید که غیر از همه آنها که در جریان تظاهرات ۳۰ خرداد کشت و دستگیر کرد، از همان فردا اعدام مجاهدین پسر و دختر ۹ سال به بالا را آغاز کرد، حتی بدون این که

نیازی به پرسیدن نام متهمین حس کند. این است عدالت خمینی...» تا این تاریخ، خمینی توانسته بود بسیاری مخالفین را یا شقه و وادار به تسلیم سازد یا ازدور خارج کند. بارها از اطرافیانش شنیده شده بود که در رابطه با تصفیه یا سرکوب هریک از نیروها یا شخصیت‌های مخالف می‌گفتند: آقا ۲۰ دقیقه صبحت می‌کند... قضیه تمام است.

و راستی هم تاکنون در بسیاری موارد وقتی امام چماقداران توپ و تشر می‌آمد و علیه شخصیت یا نیرویی بسیج می‌نمود... مسأله بالاخره به سادگی و با حداقل تاوان برایش فیصله می‌یافت.

اما این بار... عنصر موحد مجاهد، این انقلابی و پیشتاز مردمی، به اثبات رساند که در برابر حقانیت و قوت اراده و آمادگی فدا و قربانی "نه در ۲۰ دقیقه که در ۲۰ سال نیز آقا و تمامی دارودسته‌اش هیچ غلطی نمی‌تواند بکند.

آخر آقا، تا وقتی "آقا" است که پایش را از گلیم خودش بیشتر دراز نکند والا آن دست و پای نامبارکی را که به گلیم خلق دراز شود، بی‌محابا ریشه‌کن خواهیم نمود.

### نامه به دکتر سنجابی

از آن جا که در فصل دجالیت، از اعلام ارتداد جبهه ملی توسط خمینی صحبت کردیم، در پایان همین قسمت، یادآوری می‌کنم که دکتر سنجابی در شهریور ۱۳۶۱ به پاریس رسید درحالی‌که به شدت بیمار بود و از عارضه کمر و ستون فقرات رنج می‌برد. او در این زمان ۷۸ سال داشت.

من در یک نامه مبسوط با ابراز خوشوقتی از این که به سلامت از چنگ خمینی بیرون آمده، شرط احترام و ادب و حق استادی و پیش‌کسوتی را درباره او به‌جا آوردم. این نامه را برایتان خلاصه می‌کنم:

«نسل ما (مجاهدین) نسل ناسپاس و کفوری نیست. نسلی نیست که پدران و استادان خود را فراموش کند و یا قدر زحمات و مرزتهایی را که تحمل کرده اند، نشناسد.

پدر عزیزم،

مقدمتا بگذارید به‌عنوان نماینده نسلی بخون‌نشسته که در بحبوحه آتش و شکنجه، بر آن است



# سنجابی دلایل استعفای خود را افاش کرد

چاب دوم  
تک شماره - ۱۵ ریال  
دوشنبه ۲۷ فروردین ماه ۱۳۵۸ - ۱۸ جمادی الاول ۱۳۹۸ - شماره ۱۰۶۸۴



دکتر کریم سنجابی

حکومت‌هائی که در داخل حکومت بوجود آمده، ایجاد نگرانی میکند  
موضوع آیت الله طالقانی شوکی بردولت و مملکت وارد شد

هر استعفای  
را تعجب  
نمی‌تواند.  
بچه مسائل بیشترت کارها را غیر-  
ممکن کرده و از جریان طبیعی  
خارج ساخته است

در شیراز، تبریز، آبدان، سبزوار و تهران



## نامه سرگشاده کمیته تعلیمات جبهه ملی به دکتر سنجابی برای طرح در هیأت وزیران

# مجاهدین و فدائیان باید در دولت وحدت ملی سهم داشته باشند

کمیته تعلیمات جبهه ملی ایران نامه سرگشاده‌ای به دکتر کریم سنجابی دبیر جبهه ملی ایران و در پی آن، حارجه دولت معضلت انقلاب آورد.  
۴- جناب آقای مهندس بازرگان در قسمتی از نطق دانشگاه تهران و همچنین در نطق روز چهارشنبه

تا آخرین مرحله مبارزاتی را که خود شما و امثال شما در کنار پیشوای فقیدمان مصدق آغاز نمودید، به‌ثمر بنشانند و تمامیت و آزادی و استقلال ایران گرامی‌مان را تا ابد در سینه تاریخ به‌ثبیت برسانند؛ شهادت بدهم که:

- «شما نخستین وزیر و شخصیت نامدار ملی بودید که حتی قبل از انتخابات خبرگان، در فردای راهپیمایی یکصدهزارنفری مجاهدین برای مجاهد اسیر سعادت، دست از همکاری با رژیم‌می که دیگر می‌دانستید ایران را به‌کجا می‌برد شستید تا این‌که نهایتاً خمینی در ۲۵/ خرداد/۶۰ شما را آشکارا مرتد و طبعاً مهدورالدم شناخت...  
استاد گرامی‌ام

با این همه شما به‌رغم کهولت سنی و ضعف مزاجی ازپا ننشستید و من خود گواهم که از آن‌چه شخصاً درتوان داشتید کوتاهی نکردید. فی‌المثل به‌خوبی به‌یاد دارم که در سال ۵۹ و اوایل سال ۶۰ با فروتنی و تواضع، چندین بار عرق‌ریزان به‌دیدار فرزندان مجاهد خود شتافتید تا مشترکاً چاره‌ی بیندیشیم. گرچه متأسفم که من که در آن ایام در مخفیگاه به‌سر می‌بردم، این فرصت را نیافتم که در ملاقاتهای شما با برادران مسئولان حضور پیداکنم. اما هرگز یاد نمی‌رود که روزی که شما در اوایل خرداد ۶۰ با برادرمان علی زرکش که حالا فرماندهی مقاومت داخل کشور را به‌عنوان قائم‌مقام من به‌عهده دارد در یکی از مخفیگاههای ما در تهران ملاقات کردید؛ او برگشت و گفت:

آدم واقعاً از روی دکتر سنجابی خجالت می‌کشد، که مردی با این سن و سال ولی با روحیه جوانان، هم محذورات امنیتی ما را درک کند و هم با فروتنی خاص خود به‌تشویق و رایزنی با بچه‌های مجاهدش بپردازد... کمالین که برادرانی که در همین پاریس ضمن هفته‌های گذشته به‌دیدارتان آمدند نیز، سراپا عرق‌شادی و غرور به‌نزد من بازگشتند و گفتند وقتی دکتر سنجابی از شکنجه و اعدام و فداکاریها و عملیات مجاهدین صحبت می‌کرد، مثل باغبان پیری که از پرپرشدن گل‌های باغ خودش آتش گرفته باشد، اشک در چشمانش حلقه می‌زد و گاه هم درست مثل چریک پیری که با میلیشیای جوان مجاهد همسنگر است عرق در هیجان و التهاب می‌شد...».

پدر عزیزم، مرا ببخشید که این‌طور صریح و بی‌پرده صحبت می‌کنم. آخر من مجاهد به‌عنوان یک فرزند شما تنی دارم زخم‌خورده و مجروح و خسته. حرامی‌خمینی غارتم کرده و شحنة

هرروز برسر کوی و برزن به‌دار می‌آویزدم، دژخیم هر روز ناخن از دست و پایم می‌کشد و سپاهی خصم هرروز بر اجساد شهدایم اسب قساوت می‌دواند و، مهمتر از همه، نادرستان و رفیقان نیمه‌راه تنه‌ایم گذاشته‌اند...

بله، درخواست نسل ما این است که مثل یک سردار سالخورده وقتی که ایران سالخورده‌تان را درخطر می‌بینید به‌میدان بیایید. بیایید و در برابر ایرانیان و جهانیان شهادت بدهید. شهادتی خالصاً لوجه‌الله، برای رضای خلق و خالق....

بله، برای ما (مجاهدین) مهم است که شما در انتظار جهانیان شهادت بدهید که فی‌المثل: رژیم خمینی اکنون دیگر هیچ مشروعیت و محبوبیت قانونی و ملی و مردمی ندارد... (ایضاً مجلس باصطلاح شورای اسلامی آن)

- رژیم خمینی اسلام و خدا و قرآن را ملعبه دست خود قرارداده و دقیقاً ضداسلامی عمل می‌کند و جز به سرکوب و ترور تکیه‌گاهی ندارد.

- رژیم خمینی خود مقاومت مردمی و مشروع و مسلحانه را برانگیخت و به‌رغم تمام صبر و تحمل ۲/۵ ساله مجاهدین، این خود رژیم خمینی بود که برای مجاهدین و برای مردم ایران راهی جز قهر باقی نگذاشت و تمام مردم و من‌جمله مجاهدین مظلوم واقع شده‌اند و بایستی جهانیان به کمک مقاومت عادلانه مردم ایران بشتابند.

... فکر می‌کنم پیشوای فقید (مصدق) نیز همین‌گونه انتظارات را از شما دارد. فکر می‌کنم او هم به‌میدان آمدن شما را می‌طلبد. فکر می‌کنم که او هم وقتی شهادت‌های حقه‌ی شما را برای ایران امروز و ایران فردا بشنود، لبخند رضایت خواهدزد و آفرین خواهد گفت.

استاد عزیز

اما صرفنظر از این که آن‌چه را به‌عرض رساندم صلاح بدانید یا ندانید، صرفنظر از این که به امداد فرزندان مجاهد خود بشتابید یا نشتابید، صرفنظر از این که در این رابطه کلمه‌ی بگویند یا نگویند؛ باز هم مؤکداً و با همان گستاخی و جسارتی که در بیان خواستهای نسل مظلوم و شکنجه شده‌ام به‌عرض رسید، لازم می‌دانم که به‌حرمت همه رنج و مرارت‌هایی که در طول سالیان دراز برای ایران و ایرانی متحمل شده‌اید، تکرار کنم که احترام و شأن ابوت و پیش‌کسوتی شما برای هر مجاهد و هر انقلابی که برای آزادی و استقلال میهنش می‌رزمند پیوسته باقی و پایدار بوده و خواهد بود. تکرار این مطلب را از آن حیث لازم شمردم که از

این پس نیز در دیار غربت، طعن و لعن معاندین را به خاطر ماجرای که با خمینی داشتید به طور مضاعف خواهید شنید و لذا وجداناً و اخلاقاً وظیفه ملی و میهنی و مبارزاتی خودم دیدم تا به عنوان "مسئول مقاومت" حق شناسی مردم و انقلاب و مجاهدین آزادی و استقلال این خلق قهرمان را به خاطر تک تک لحظات و ساعاتی که برای ایران و ایرانی رنج برده‌اید، اعلام کنم. بار خدایا، به نسل ما فهم و درایت لازم برای حق شناسی نسبت به همه پیش کسوتان راه رهایی میهنمان را عطا کن.

با احترام و تشکر

یکی از برادران و فرزندان مجاهد شما

مسعود رجوی

۲۱ شهریور / ۶۱»

دست‌نویس  
آقا فرزندانم آنچه را بر من رساندم صلاح برداشته بدانید، فرزندانم بدانید که ما فرزندان ما هستیم  
یا نشاید، فرزندانم بدانید که ما را به طبع خدا شکوید یا شکوید، بدست نگرید، همان کسی که در میان خود است  
مقدم نشسته، ام بر من رسید، کدام میدانم که بجزست خود رنج در راهی که در وطن معیان داد به ایران و ایران متعلق  
شده، این کرامت که احترام دشمنان اوست شما را هر چه در راه انقلاب کرده‌اند، در استقلال میهنش می‌دزدید، برستم، این  
وین کوشش  
و باید در برده و خواهر من، برادر این مطلب را از آن جهت لازم شمرم که زدن من نیز در دیار غربت وطن وطن سادین  
را تا نظر ما هر که در چنین راسته بر مضامین خواهید شنید و لذا وجداناً و اخلاقاً وظیفه ملی و میهنی و مبارزاتی خودم دیدم تا  
مبنای مسئولیت‌ناست، حق شناسی مردم و انقلاب و مجاهدین آزادی و استقلال این خلق را تا نظر تک تک لحظات و ساعاتی که  
بر ایران و ایرانی رنج برده‌اید، اعلام کنم.  
بار خدایا، به نسل ما فهم و درایت لازم برای حق شناسی نسبت به همه پیش کسوتان راه رهایی میهنمان را عطا کن.  
با احترام و تشکر  
یکی از برادران و فرزندان مجاهد شما  
مسعود رجوی  
۲۱ شهریور ۶۱

فرزند مجاهد ارجمند و گرانمایه اسود رجوی  
شروطه سرشار از لطف و محبت شما را که به مناسبت محبت  
اضطرار این مجاهد از پیش نگاریدیدین به یادگرم قوم شهیدان زیارت کردم. لطفاً این جهان انگیز و برالتهاب آن که  
حاکم بود از مجاهدت و قیام بیکبار به ملت قهرمان ایران در براندازی این امر استبداد و استعمار به ترقی برپاداشتی که بی‌ظلم  
عادلانه بی دلیل و سزاوار است و حیانتها و نقض عهدها دشنام است و دشمنان و زبیر پالگان اثنی عشری را برترین اصول انسانی  
و دردم از جانب ما در ملت حکومت جمهور را بر سر راه و افکار ترفیع ترین احکامات الهی در پی داند و آنچه به بنیادین  
مبجول می‌گردد و لبرانی تقیست از قاصدین استمالی و کثرت و تحجر نوبت‌اند و این در تان و در دنیا الی الله فوری  
در هر دوگی و نارضایتی و قهر و امتناع و قه و ملت مجید بیکبار به ملت و مجاهدت و حیانتها و دشمنانها و شهیدانها بهترین فرزندان ایران  
چنان احوال غنا قضی از خود دولت و نعم و مانده در این نایز بر انگشت که قلم از شرح و بیان آن عاجز است. در مقدمه  
نامه از اسکنه به علی بنو الحسنه این سه ملاحظه و عبادت ای سنده بسیار به عذر و فراموشی این فرزند عزیز و بیچاره  
مجدان ملت به حاجت به بیان است. به عذر و نه هیچوقت در پیش من غایب نبوده این که باطنی است و بخدمت حضور  
عذر لازم باشد

سایه ای محقر از آنچه را که بر طبق طواعت خود در این مدت الهامی مبارزات در گذرده ام نه بر این جانب رضایت شما  
ملازم بر بیان حققت به عنوان ظریف ملی و ایمانی به نفاذ و تکلیف الزامه و ایمان ظهور و شهادت مردم کردارین  
قبل از انقضای و در ایام غضب مجاهدات و مبارزات و از خود که سبک بر دلداران مجاهدین تمام باقی دست و پا می‌نماید  
که یا نگاه حکومت استبداد و اربابان سیاست استعمار را که از ایران که در این زمان و مبارزاتی و طواعت حکومت اهلان بود  
مجاهدین را مانده در زندان بود و دستخورد فواری، حمایت و اظهار و آرزو عذر و عیب منی نه در مردم در روزها اول انقلاب  
و آشفتگی و ناامنی از آن که محبت حار و الهیه و سر برده به اجنبی آمر و با دین و طواعت و آرزو گمان و کردارین و در میان حادان  
مردند و مجاهدین به حمایت روحانی مجاهدان و عذر مردم آن به لفظ قضی در دولت نه از طواعتها و دستاوردن راه ملی  
مساحت آرزو بر این وجه به حاکم حال خود در مقدمه و در گذشته با حفظ بیکبار و ملی و وحدت ایران که مستقر کرده و با طواعتها

## گواهی دکتر سنجابی

چند روز بعد پاسخ دکتر سنجابی را دریافت کردم که خلاصه‌یی از آن را برایتان می‌خوانم:

«فرزند مجاهد ارجمند و گرامی آقای مسعود رجوی مشروحه‌ سرشار از لطف و محبت شما را که به مناسبت هجرت اضطراری این‌جانب از میهن گرامی و رسیدن به پاریس مرقوم شده‌بود زیارت کردم. مضامین هیجان‌انگیز و پرالتهاب آن که حاکی بود از مجاهدتها و قیام یکپارچه ملت قهرمان ایران در برانداختن اساس استبداد و استعمار به شوق برپاداشتن یک نظام عادلانه انسانی و سپس انحرافات و خیانتها و نقض عهدها و جنایات و قساوتها و زیرپا گذاشتن بدیهی‌ترین اصول انسانی و مردمی از جانب کاربه‌دستان حکومت جمهوری اسلامی و انکار شریفترین احساسات وطن‌دوستی و آزادیخواهی به‌عنوان مجعول ملیگرایی و لیبرالی مقتبس از قاموس استالینی و کشتار دستجمعی نونهالان و میهن‌دوستان و به‌دنبال این‌همه نومیدی و سرخوردگی و نارضایی و قهر و امتناع و مقاومت مجدد یکپارچه ملت و مجاهدتها و جانبازیه‌ها و شهادتهای بهترین فرزندان ایران چنان احوال متناقضی از غرور و نشاط و غم و اندوه در این ناچیز برانگیخت که قلم از شرح و بیان آن عاجز است. در مقدمه‌ نامه از این‌که به عللی نتوانسته‌اید به ملاقات و عیادت این بنده بیایید عذرخواسته‌اید. فرزند عزیز، آن‌چه عیان است چه حاجت به بیان است. به علاوه شما هیچ‌وقت در پیش من غایب نبوده‌اید که برای نیامدن و عدم حضور عذر لازم باشد.

با بیانی شیوا و جگرسوز از من خواسته‌اید تا درباره‌ جانبازیه‌ها و فداکاریهای صادقانه و مظلومیت مجاهدین شهادت بدهم از آنچه نوشته‌اید: ”با جسارتی شایسته یک نسل، شایسته یک رود خون و شایسته بیش از ۲۰ هزار شهید و ۵۰ هزار اسیر از شما می‌خواهم درباره‌ ما شهادت بدهید. به خدا قسم من نمی‌توانم بپذیرم که تاریخ شهادت و حمایت شما را برای خمینی ثبت کند ولی از شهادت و حمایت شما برای مجاهدین اثری نباشد.“

آری فرزند عزیز در برابر این دعوت آغشته به داغ دل و خون نمی‌توانم و حق آنرا ندارم سکوت اختیار کنم.

بنابراین مختصری از آن‌چه را که بر طبق اطلاعات خود در این مدت طولانی مبارزات درک

کرده‌ام نه برای جلب رضایت شما بلکه برای بیان حقیقت به‌عنوان تکلیف ملی و ایمانی به مفاد لاتکت‌مو الشهاده و انتم تعلمون می‌نویسم و شهادت می‌دهم که سالیان قبل از انقلاب و در ایام انقلاب مجاهدات و جانبازیها و ازخودگذشتگی‌های دلاورانه مجاهدین توأم با مقاومت و قیام عمومی بود که پایگاه حکومت استبدادی و ارکان سیاست استعماری حامی آن را در ایران متزلزل ساخت و بنابراین وظیفه حکومت انقلاب بود که مجاهدین را مانند فرزندان برومند خود مورد نوازش و حمایت و همکاری قرار بدهد و هم‌چنین شهادت می‌دهم در روزهای اول انقلاب و آشفته‌گی‌های ناشی از آن که جمعیت‌های وابسته و سرسپرده به اجنبی آشوبها و تجزیه‌طلبیها را در گرگان و کردستان و دیگر جاها دامن می‌زدند، مجاهدین به هدایت روحانی مجاهد و عالیقدر مرحوم آیه‌الله طالقانی در فرونشاندن طغیانها و پیداکردن راه حل مسالمت‌آمیز برای توجه به خواسته‌های حقه مردم ستم‌دیده و زجرکشیده با حفظ یکپارچگی و وحدت ایران کوششها کردند ولی با کمال تأسف دولت موقت و کارگردانان پشت‌پرده به آن کوششها و هم‌چنین به نظریه‌های صریح جبهه ملی که در این باره ضمن مواد تکمیلی برای قانون اساسی پیشنهاد شده بود ترتیب اثر ندادند. بالتسبیح نارضاییها و ناباوریهها و نومیدیها را در آن داستانها شدیدتر کردند. و نیز شهادت می‌دهم که در ماهها و سالهای اول انقلاب مجاهدین با صبر و مدارای کامل در مقام همکاری بودند و توقعی جز آن نداشتند که به آنها اجازه فعالیت تشکیلاتی و اجتماعات و انتشارات بدهند. بازهم با کمال تأسف در حالی که احزاب و دسته‌ها و روزنامه‌های وابسته به بعضی از سیاستهای اجنبی آزادانه در ایران اجازه فعالیت و سم‌پاشی و تفرقه‌اندازی داشتند مجاهدین حتی نمی‌توانستند به آزادی و ایمنی انتشارات خود را در خیابانها به‌فروش برسانند- به‌هنگام انتخابات نمایندگان مجلس شورای ملی که من خود نیز در کرمانشاه نامزد بودم در دور اول انتخابات که با آزادی نسبی برگزارشد برای سه‌نفر نماینده آن شهر نفرات دوم و سوم از مجاهدین بودند و به همین دلیل و به سبب انتخاب‌شدن این‌جانب دستگاه حکومت آن انتخابات را برخلاف صریح قانون متوقف ساخت و مانع از انتخاب نمایندگان واقعی مردم شد و نیز همه ما شاهد بودیم که از همان روزهای اول انقلاب که مصدق و ملیون را تخطئه می‌کردند بر مجاهدین هم نقش التقاطی زدند. گویی التقاط از عقاید و نظریه و مسلکهای مختلف و برگزیدن قسمتهای درست و معقول و سنجیده از آنها رأی‌میز باشد. مگر همین قانون اساسی جمهوری اسلامی التقاطی از تشکیلات و اصول

متداول در غرب نیست و همچنین شاهد بودیم که پس از انتخاب شدن آقای بنی‌صدر به ریاست جمهوری ظالمانه به‌ایشان و مجاهدین عنوان منافق دادند و حال آن‌که آقای بنی‌صدر در تمام طول مدت خدمت خود صادقانه در دفاع از میهن کوشش می‌کرد و عملی بر خلاف قانون اساسی و دموکراسی و آزادیهای عمومی انجام نمی‌داد. از آن پس یعنی بعد از توطئه‌ها و حادثه‌انگیزیها بعد از خرداد ۱۳۶۰ ما و همه مردم ایران شاهد بودیم که چه رندهای خون در ایران جاری شد. چه خانواده‌ها چه پدران و مادران در عزای فرزندان خود نشستند که بدون محاکمه در زندانها و خیابانها به جوخه‌های اعدام سپرده می‌شدند.

آری همان‌طور که در سال ۱۳۵۷ در اعلامیه خود راجع به سلطنت استبدادی نوشتیم اکنون نیز وظیفه ملی و دینی خود می‌دانم که بار دیگر در حق این حکومت اعلام نمایم که به علت نقض بدیهی‌ترین حقوق بشری؛ به علت زیرپا گذاشتن اغلب مواد همان قانون اساسی که خود را متکی به آن می‌داند؛ به علت کشتار بیرحمانه و محاکمه فرزندان ایران؛ به علت سلب امنیت از عموم طبقات؛ به علت نابود ساختن صنایع نوزاد ملی و ویران کردن کشاورزی ایران و ایجاد مصنوعی فقر و گرانی و اختناق عمومی و به علت نقض اصول عالیله برادری و برابری و حریت و عدالت اسلامی، این حکومت فاقد پایگاه قانونی و مردمی و شرعی است و وظیفه مردم است در برابر آن به همان‌گونه عمل کنند که در برابر حکومت استبدادی شاه کردند...

باز وظیفه خود می‌دانم از این حسن ظن شما تشکر نمایم هرچند واقعاً خود را شایسته این توصیف و این مقام نمی‌دانم همان‌طوری که می‌دانید و برادران دیگر به شما گفته‌اند، من بر اثر سختیها و محرومیت‌های چهارده‌ماه اختفا و به سبب مشقات این مهاجرت اضطراری و آسیب‌هایی که بر پشت و ستون فقراتم وارد شده به سختی بیمار هستم. از روزی که به پاریس آمده‌ام تاکنون بیشتر اوقاتم در بیمارستانها و آزمایشگاهها به معاینات و مداوا و معالجه گذشته و اکنون نیز برای پیگیری معالجات باید به آمریکا بروم. سن من اینک در حدود ۸۷ سال است. در این سن از افرادی مانند من توقع کار و فعالیت زیاد نمی‌توان داشت. با وجود این عرض می‌کنم که من سرباز ایران و در سنگر دفاع از استقلال و آزادی آن هستم. اگر خدا عمری و سلامت مختصری عنایت فرماید باز بر سر وظیفه سربازی خود خواهم آمد به شرط آن‌که بدانم خدمت و کوشش من مفید و مؤثر خواهد بود...»

دکتر سنجابی نامه خود را با چند اندرز به پایان برده بود:



اول این که:

«در مبارزه مردم ایران باید همه دسته‌های «ضدرژیم و ملی و غیروابسته به اجنبی» شرکت کنند.

دوم این که مبارزه مردم ایران:

«مغایر با هر نوع ولایت و قیمومت ویژه‌یی از جانب هر فرد و عقیده و یا ایدئولوژی هر طبقه و یا گروه می‌باشد»

سوم این که:

«در اصول مربوط به خودمختاریهای محلی باید مراقب باشید که ایرادها و تهمت‌های نظیر آن چه شایسته پیشه‌وری و همدستان او بود به شما و هم‌زمان شما زده نشود. من می‌دانم که شما ایران دوست و عاشق وحدت و عظمت و یکپارچگی این ملت می‌باشید، بنابراین در این رابطه باید خواهان نظامی باشیم که شامل تمام سرزمین ایران بشود و مردم تمام استانهای ایران از مزایای آن یکسان بهره‌مندگردند...»

چهارم آن که استقرار یک نظام عادلانه و سنجیده اجتماعی و اقتصادی که امروزه به سوسیالیسم نامدار شده و همه گروهها و جوانان پرشور ایده‌آلیست می‌خواهند عنوان افتخارآمیز چپگرایی و سوسیالیستی به خود بدهند. اگر بخواهیم چنین نظامی بدون تحمیل زور و استبداد متضمن آبادی و آزادی و دموکراسی باشد، از جمله اموری نیست که با یک حرکت انقلابی و آنی امکان پذیر و ثمربخش باشد کارها و نظامات انسانی مثل کار و نظام خدا نیست که بفرماید کن فیکون...»

تذکر این نکات را برای جوانان مجاهد که بسیار پرشور و انقلابی و حساس و درعین حال از خودگذشته و فداکار هستند، لازم دانستم هرچند ممکن است مرا کهنه‌پرست و محافظه‌کار بنامند. اینها تجارب سالیان دراز عمر و مجاهدات و مطالعات من است که دریغ دانستم آنها را با فرزندان مجاهد و فداکار درمیان نگذارم. خداوند بر همه مجاهدان خیرخواه پیروزی عنایت فرماید و ملت کهنسال پرافتخار ایران را از آزادی و آبادی بهره‌مند سازد.

آمین یا رب العالمین - دکتر کریم سنجابی

پاریس - شنبه ۲۷ شهریور ۱۳۶۰»

واضح است که تاریخ را اشتباهاً به جای سال ۶۱ سال ۱۳۶۰ نوشته بود.

پس از آن که دکتر سنجابی به آمریکا رفت، یکی دوبار برای احوالپرسی با او تماس تلفنی داشتم.

تلخکامی بزرگ اما، بعد از عملیات فروغ جاویدان بود که دیدیم آقای دکتر سنجابی به‌ناگهان پس از سالها سکوت و خاموشی نسبت به‌خطر «اشغال و تجزیه ایران» هشدار داده و به‌تجلیل از «نیروهای رزمنده» خمینی روی آورده است که «با فداکاری و جانبازی بارها امکان پایان مظفرانه جنگ» را پدید آورده‌اند!

معلوم بود که ماموران رژیم، سنجابی را پیرانه‌سر در ۸۴ سالگی احاطه کرده و در منتهای دجالگری و با انبوهی اطلاعات غلط یک چنین موضعگیری را از او به‌دست آورده‌اند. در آن زمان در لندن روزنامه‌یی به‌نام «جبهه» وجود داشت که مدیر آن (شخصی به نام انواری) به‌خدمت اطلاعات آخوندها درآمد و بعداً هم به‌ایران رفت. افسوس که دجال لعین توانست چنین لکه سیاهی در قسمت پایانی دفتر عمر سنجابی وارد کند.

## (فصل دوازدهم ادامه دارد...)



